بسم اللہ الرحمن الرحیم

ره توشه راهیان نور

مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم: ۵۸۷

مسلسل انتشار: ۱۱۶۳

متون آموزشی طرح هجرت: ۱۷

شابک ۵ ـ ۴۱۲ ـ ۴۲۴ ـ ۹۶۴

ISBN 964 - 424 - 412 - 5

ره توشه راهیان نور

ویژهٔ محرّم

(۱۴۱۹ق - ۱۳۷۷ش)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین

طرح هجرت

فهرست نویسی پیش از انتشار : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، معاونت آموزش
ره توشهٔ راهیان نور ویژهٔ ماه مبارك رمضان/ معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم .ـ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۷ .
۴۲۳ ص .ـ (دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات؛ ۵۸۷ : متون آموزشی طرح هجرت؛ ۱۷)
کتابنامه به صورت زیرنویس .
۱ . اسلام ـ مقاله ها و خطابه ها . ۲. اسلام ـ راهنمای آموزشی . الف . دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات . ب . عنوان .

۹ر۲د / ۱۰ BP ۲۹۷ / ۰۸

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
مرکز انتشارات

ره توشهٔ راهیان نور (محرم ۱۴۱۹)

تهیه و تدوین: معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی ـ مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
حروفچینی، صفحه آرایی و نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۷۷
تعداد: ۱۰٫۰۰۰
قیمت: ۱۱۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ـ ۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶

Printed in the Islamic Republic of Iran

امام خمینی(ره):

* «سلام بر حسین بن علی که با یاران معدود خویش برای برچیدن بساط ظلم غاصبان خلافت بپاخواست و از ناچیز بودن عدّه و عُدّه به خود خیال سازش با ستمگر را راه نداد و کربلا را قتلگاه خود و فرزندان و اصحاب معدودش قرار داد و فریاد «هیهات منّا الذلّة» اش را به گوش حق طلبان رساند.

مقام معظم رهبری «مدّظلّه»

* خطابه باید سه محور را در بربگیرد.

اول: اینکه عاطفه را نسبت به حسین بن علی علیهما السلام و خاندان پیغمبر (علیهم الصلواة اللّه) بیشتر کند و علقه و رابطه و پیوند عاطفی را مستحکمتر کند.

دوم: اینکه نسبت به حادثه عاشورا یك دید روشن و واضحی به مستمع بدهد.

سوّم: اینکه نسبت به معارف دین هم ایجاد ایمان بکند.

مقام معظم رهبری «مدّظلّه»

* گاهی دیده می‌شود که گوینده یك مجلس، مطلبی را نقل می کند که هم از لحاظ استدلال و مدرك عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یك مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است.

مقام معظم رهبری «مدّظلّه»

*** این عزاداریهای سنتی مردم را به دین نزدیك می کند.**

*** این یك کار غلطی است که عده ای قمه ها را بگیرند به سر خود بزنند و خون بریزد این کار یعنی چه؟**

*** امروز، روز حاکمیت اسلام و جلوه اسلام است. ما نباید کاری بکنیم که جامعه اسلامی برتر یعنی جامعه محب اهل بیت علیهم‌السلام که مفتخر به نام مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) است، بنام حسین بن علی علیهما‌السلام و بنام امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) درنظر مسلمانان عالم و غیر مسلمانان به عنوان یك گروه آدمهای خرافی بی منطق معرفی بشود.**

* از بیانات مقام معظم رهبری (مدّظلّه)

پیرامون اهمیت مراسم عاشورا و مقابله با اعمال خرافی

امام(ره) و خبرگان

مخالفت با ولایت فقیه تکذیب ائمه و اسلام است.

صحیفهٔ نور، ج۹، ص۱۷۰ تا ص ۱۷۱

این مسأله ای است که نباید ملت ایران برای آن کم ارج قائل باشد مجلس خبرگان تقویت رهبری است.

صحیفهٔ نور، ج۱۷، ص۷۷ تا ص ۸۰

مجلس خبرگان یک مجلسی است که باید شما و ملت بدانند که این مجلس پشتوانه کشور است برای حفظ امنیت کشور و حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی برای کشور و اگر مسامحه در این امر بشود، یک تقصیری است که ممکن است بعدها جبران نشود.

صحیفهٔ نور، ج۱۷، ص۸۸ تا ص۹۱

تعیین خبرگان و فقیه شناسان از تکالیف بزرگ الهی است.

صحیفهٔ نور، ج۱۷ و ۱۰۳

لازم است در این امر حیاتی، برای مصالح اسلام از مقاصد دیگر دست بر داشته و همه علماء و قشرهای علاقه مند به اسلام، مخصوصاً جوانان پرشور اسلامی در تعیین خبرگان متحد شوند در این صورت خدا با شماست.

صحیفهٔ نور، ج۸، ص۲۱۸ تا ص۲۱۹

مجلس خبرگان را که می خواهید درست بکنید باید افراد خبیر و دانشمند به احکام اسلام و اشخاصی که امین هستند و اشخاصی که تحت تأثیر مکتب های انحرافی نیستند و اشخاصی که با این ملت هستند و اشخاصی که دلسوز به اسلام هستند یک همچو اشخاص را، البته اشخاص خبیر مطلع، و مطلع بر اوضاع روز این ها را باید تعیین کنید.

صحیفهٔ نور، ج۸، ص۲۱۰ تا ص۲۱۳.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۲۷

اعتقادی

سیمای اهل بیت علیهم‌السلام از دیدگاه قرآن، سنّت و تاریخ .. حجة الاسلام والمسلمین عبدالرحیم سلیمانی
قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام ۳۱
۱ـ آیهٔ تطهیر ۳۲
چگونگی دلالت آیه بر عصمت اهل بیت ۳۲
۲ ـ آیهٔ مودّت ۳۴
۳ـ آیه مباهله ۳۵
۴ ـ آیهٔ «فتلقّیٰ آدم» ۳۶
عترت از دیدگاه سنّت ۳۷
۱ ـ حدیث ثقلین ۳۸
۲ ـ حدیث سفینه ۳۹
۳ ـ حدیث سوم ۴۰
۴ . اهل بیت درنهج البلاغه ۴۰
نقش تاریخی اهل بیت علیهم‌السلام ۴۲
۱ ـ دفاع از حقانیت اسلام در مقابل سایر ادیان ۴۴

۲ ـ مبارزه با روایات جعلی و اسرائیلیات ۴۴
۳ ـ تربیت شاگردان و تدوین اسلام ناب در قالب یک مذهب ۴۹
مصادر و منابع اصلی بحث ۴۹

سیره و تاریخ

امام حسین علیه‌السلام در آینهٔ احادیث ..... مؤسسه دار الحدیث
راز شهادت امام حسین علیه‌السلام به دست مسلمانان ۵۳
الف) طرح موضوع بحث ۵۳
ب) مقدمه ای پیرامون «زمان شناسی حادثه کربلا» ۵۳
ج) مکانیزم تغییر نظام ارزشی ۵۷
هدف قیام سیّد الشهداء علیه‌السلام ۶۰
اثر قیام سیّد الشهداء علیه‌السلام در جاودانگی دین ۶۲
الف) طرح موضوع بحث ۶۲
ب) رابطهٔ اصلاح طلبی و جاودانگی ۶۲
علّت اهتمام سیّد الشهداء علیه‌السلام به نام «علی» در نامگذاری ۶۸
الف) طرح موضوع سخنرانی ۶۸
ب) علّت یابی اهتمام حضرت به نام «علی» ۶۹
ج) نتیجه ۷۴
د) احادیثی پیرامون «نام و نامگذاری از دیدگاه اسلام» ۷۴

پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله...!؟ ..... حجة الاسلام والمسلمین داود الهامی
ـ رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۷۸
ـ خلافت عثمان ۷۸
ـ زمامداری علی علیه‌السلام ۷۹
ـ امپراطوری عربی به جای حکومت اسلامی ۸۰

ـ حکومت معاویة ۸۱
ـ سیاست ضد مذهبی بنی امیه ۸۲
ـ عصر امام حسن علیه السلام عصر نفاق ۸۳
ـ انتقام جاهلیت جدید از اسلام راستین ۸۴
امام حسین وارث نهضت اسلام ۸۶
اقدام شجاعانه امام حسین علیه السلام در زمان معاویه ۸۷
آغاز قیام ۸۹
هدف بسیار بلند امام ۹۴

بیعت در اسلام و عرب ..... حجةالاسلام والمسلمین محمد فاکر میبدی
اشارت ۹۹
۱ ـ مفهوم لغوی بیعت ۹۹
۲ ـ حقیقت بیعت ۱۰۰
۳ ـ پیشینهٔ بیعت ۱۰۱
برخی از بیعت های انجام شده در اسلام ۱۰۲
۴ ـ اقسام بیعت ۱۰۳
الف: انواع بیعت از جهت هدف، که به سه قسم می باشد. ۱۰۳
ب: تنوع بیعت از نظر گستردگی و محدودیت مبایع ۱۰۴
ج: بیعت آغازین و بیعت مجدّد ۱۰۴
د: گونه های مختلف بیعت به لحاظ مراتب ۱۰۵
هـ: تنوع بیعت به لحاظ کیفیت انجام آن ۱۰۶
۵ ـ بیعت در قرآن، سنت و تاریخ ۱۰۶
۶ ـ اهتمام قرآن به عهد و پیمان ۱۰۸
۷ ـ احکام و آثار بیعت ۱۰۹
الف: بیعت و حق مبایع ۱۰۹

ب: آزادی در بیعت ۱۰۹
ج: بیعت حاضران برای غائبان ۱۱۰
د: بیعت اکثریت برای اقلیت ۱۱۰
هـ: بیعت آگاهانه ۱۱۰
گناه بیعت شکنی ۱۱۱
۸ـ بیعت شکنی امت عرب با اهل بیت پیغمبر ﷺ ۱۱۱
الف: نقض بیعت نبوی ۱۱۳
ب: نکث بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۱۴
ج: عهدشکنی با امام حسن علیه‌السلام ۱۱۵
د: پیمان شکنی با امام حسین علیه‌السلام ۱۱۵
بیعت شکنی مردم کوفه ۱۱۷
اوج مظلومیت حسین بن علی علیهما‌السلام ۱۱۸

بحثی پیرامون: عبرت های عاشورا ..... حجة الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی
عبرت های عاشورا ۱۲۱
تفاوت درس با عبرت ۱۲۲
عبرت آموزی در قرآن ۱۲۳
عبرت آموزی در روایات ۱۲۷
عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا ۱۲۹
۱ـ کنار گذاشتن وصایای نبی اکرم ﷺ ۱۲۹
وجوه تشابه قرآن و عترت ۱۳۰
۲ـ کم رنگ شدن معنویت ۱۳۱
نقش معنویت در انقلاب انبیاء علیهم‌السلام ۱۳۱
معنویت در انقلاب عظیم رسول الله ﷺ ۱۳۲
ارتجاع پس از رسول الله ﷺ ۱۳۳

برخی از جلوه های کم رنگ شدن معنویت ۱۳۵
۳ـ افول غیرت دینی ۱۳۶
زیان های بی تفاوتی ۱۳۹
۱ـ بی تفاوتی عامل نابودی ۱۳۹
۲ـ بی تفاوتی عامل تسلط اشرار ۱۴۰
۳ـ بی تفاوتی عامل بی دینی ۱۴۰
ابعاد بی تفاوتی ۱۴۱
۱ـ بی تفاوتی قلبی ۱۴۱
اظهار ناراحتی نکردن در برابر منکر ۱۴۲
توجیه گناه ۱۴۳
۴ـ ایرادگرفتن از آمرین به معروف و ناهین از منکر ۱۴۴
۵ـ معروف را منکر دیدن و منکر را معروف دیدن! ۱۴۴

نکاتی پیرامون امام حسین علیه السلام و نهضت عاشورا ..حجةالاسلام والمسلمین عندلیب زاده ۱۴۷

سیمای حماسی امام سجّاد علیه السلام .....حجة الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی
دورهٔ امامت امام سجاد علیه السلام ۱۵۷
اهداف امام سجاد علیه السلام ۱۵۹
احیاء نهضت عاشورا ۱۶۰
روش های احیاء نهضت عاشورا ۱۶۰
الف) روش های عاطفی امام علیه السلام ۱۶۰
ب) روشهای سیاسی امام علیه السلام ۱۶۵
موضع امام علیه السلام دراسارت ۱۶۵

عبادی

عاشورا و جلوه های معنوی ..... حجةالاسلام والمسلمین جواد محدثی
نماز ۱۷۷
رضا ۱۷۹
اخلاص ۱۸۱
توکّل ۱۸۲
یاد خدا ۱۸۵
آمیختن عرفان و حماسه ۱۸۶
حیات طیّبه ۱۸۹

شب و روز عاشورا ..... حجةالاسلام والمسلمین داود الهامی
امام حسین علیه‌السلام در دامن وحی ۱۹۳
انفجار عاشورا ۱۹۶
شب عاشورا شب تصمیم ۱۹۸
خطبه امام علیه‌السلام در شب عاشورا ۱۹۸
صبح سرنوشت ساز در کربلا ۲۰۲
* سخنان پرشور امام در صبح عاشورا ۲۰۴
حرّ در آستان حسین علیه‌السلام ۲۰۷
* دو چهره متضاد حادثه عاشورا ۲۰۸
انسان در نقطه سقوط ۲۰۹
* انسان در نقطه اوج ۲۱۱

توسّل بزرگان به ائمّه علیهم‌السلام ..... حجة الاسلام والمسلمین رضا مختاری
توجّه و توسّل به أئمّه علیهم‌السلام ۲۱۳

امام خمینی ۲۱۴
علاّمه امینی صاحب الغدیر ۲۱۶
آیت اللّه بروجردی ۲۱۶
زیارت عاشورا ۲۱۷
قدّوسی، شهیدی مجهول القدر ۲۱۷
چارهٔ بلا ۲۱۸
روضه خوانی قبل از تدریس ۲۱۹
علاّمه طباطبائی (ره) ۲۲۰
ملاصدرا ۲۲۲
چهل روز زیارت عاشورا ۲۲۳
گفتاری از امام ۲۲۴

اجتماعی

معروف و منکر از دیدگاه قرآن ..... حجة الاسلام والمسلمین محسن قرائتی
اهمیت شیوه ها ۲۲۹
توجه دادن به کرامت و ارزش انسان ۲۳۲
زمینه سازی برای امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۵
شیوه های جلوگیری از زمینه های گناه ۲۳۵
پرکردن ایام فراغت ۲۳۶
شیوه ی آینه وار ۲۳۶
آماده سازی ۲۳۸
شیوه ی تلقین ۲۳۹
شیوه ی استفاده از هنرهای مختلف (قصّه، سرود، شعر و ...) ۲۴۰
از خوبی ها هم بگویید ۲۴۱
شیوه ی بازسازی روانی (امید دادن) ۲۴۱

شیوه ی تغافل ۲۴۲
توجه به ظرفیت افراد ۲۴۳
همه ی عیب ها را یکجا نگوییم ۲۴۳
به در بگو تا دیوار بشنود ۲۴۴
شیوه ی ایجاد محبّت ۲۴۵
ابتدا لطف و محبت، بعد امر و نهی ۲۴۶
شیوه ی محبت ۲۴۸
استمداد از وجدان ۲۴۹
تحریک عواطف بشری و ملّی ۲۵۰
مخفیانه باشد ۲۵۰
مختصر باشد ۲۵۱
وعده ها و وعیدها ۲۵۱
شیوه های آموزشی ۲۵۲
آگاهی دادن ۲۵۳
آموزش را ساده نگیریم! ۲۵۴
آسان سازی ۲۵۵
شیوه ی الگو سازی ۲۵۵
نهی از منکر در قالب طنز ۲۵۶
شیوه ی تدریج ۲۵۷
شیوه ی تکرار ۲۵۹
مماشات ۲۶۰
حکمت، موعظه، جدال نیکو ۲۶۰
عقائد را اصلاح کنیم، مفاسد کم می شود ۲۶۲
ریشه ی مفاسد را بخشکانیم ۲۶۳
سنت شکنی ۲۶۵

احترام به ارزش های دیگران ۲۶۵
با انجام معروف، زمینه را بر منکر تنگ کنیم ۲۶۶
علنی کردن خوبی ها ۲۶۷
افشاگری ۲۶۷
افشاگری چهره های منحرف ۲۶۸
۱ ـ دین تراشی ۲۶۸
۲ ـ توجیه کارهای خلاف ۲۶۸
۳ ـ تضعیف ۲۶۹
۴ ـ ایجاد تفرقه ۲۶۹
نجوا در امر به معروف ۲۶۹
حرکت جمعی ۲۷۰
شیوه ی اجتماعی ۲۷۱
عرضه ی کار صحیح ۲۷۲
توجه به زمان ۲۷۳
غیر حضوری و مکاتبه ای ۲۷۴
سکوت ۲۷۵
اخم کردن ۲۷۶
متارکه ۲۷۷
اعراض ۲۷۷
اعراض دوستانه ۲۷۸
تنبیه ۲۷۹
نمونه هایی از اقدامات انقلابی ۲۸۰
تحریم اقتصادی و محاصره ی اجتماعی ۲۸۱
ایذا ۲۸۲
برخورد انقلابی ۲۸۳

نگاهی به چند مسأله ۲۸۴
شیوهٔ تنبیه مجرم از طریق تشویق نیکوکار ۲۸۵

امر به معروف و نهی از منکر یا نظارت همگانی .. حجةالاسلام والمسلمین هادی دوست محمّدی
خلافت مؤمنان و صالحان ۲۸۸
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۲۹۰
از وظائف دولت اسلامی ۲۹۰
واجب عینی و واجب کفایی ۲۹۲
اجرای یک واجب به دو صورت ۲۹۳
یکی از امتیازات قوانین الهی اسلام ۲۹۳
خطر دشمنان درونی و برونی ۲۹۶
زمینه مفاسد و منکرات ۲۹۶
واکنش سهل انگاری و کوتاهی ۲۹۷
روش صالحان و منافقان ۳۰۲
پیشنهاد و نظریه اجرایی ۳۰۳
دائره حسبه چشم بیدار جامعه ۳۰۴
سازمان قضایی و امر به معروف و نهی از منکر ۳۰۴
چگونه؟ ۳۰۵
هشداری مهم ۳۰۶
موارد اجرای این قانون ۳۰۹
تذکر پایانی ۳۱۲

عاشورا، حفظ کرامت و حجاب زن ..... حجة الاسلام والمسلمین احمد عابدینی
۱ ـ تدبیر امام حسین علیه‌السلام در حفظ امنیت اهل بیت و جلوگیری از تعرض دشمنان به آنان ۳۱۶
الف: کندن خندق در اطراف خیمه ها برای جلوگیری از نفوذ دشمن ۳۱۶

ب: برپا ساختن خیمه ها به صورت نزدیک به هم و تو در تو ساختن طنابهای آنها و ... ۳۱۷
ج: سخنان حضرت علیه السلام در قتلگاه ۳۱۸
د: شایعهٔ حمله به خیمه ها و تشنه برگشتن حضرت اباعبدالله علیه السلام از فرات ۳۱۹
۲ـ نقش اهل حرم (زنان، دختران و ...) در حفظ حجاب خویش در کربلا و کوفه ۳۲۰
الف: فاطمهٔ صغرا و مسألهٔ حجاب ۳۲۰
ب: اهل بیت و درخواست بازگشت حجابها و پوششها ۳۲۲
ج: ورود اسرا به کوفه و نخوردن نان و خرماهای صدقه ۳۲۲
د: اسرای اهل بیت و قبول کردن چادرها و مقنعه های اعطایی ۳۲۳
۳ـ تلاش اهل بیت در دور داشتن خود از دید بیگانگان در شام ۳۲۴
الف: تقاضای دور نگه داشتن سرها از کجاوه ها ۳۲۵
ب: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد ۳۲۶
ج: اعتراض به سلب پوشش از اهل بیت ۳۲۷

تاریخ تعزیه در ایران غلامرضا گلی زواره
مقدمه ۳۲۹
همراهی با حماسه عاشورا ۳۳۰
سنت سوگواری ۳۳۱
پیدایش شبیه خوانی ۳۳۴
فرازها و فرودها ۳۳۵
۱) تعزیه در دوران قاجاریه ۳۳۵
۲) تعزیه در زمان حکومت پهلوی ۳۳۹
۳) انقلاب اسلامی ایران و تعزیه ۳۴۰
اجمالی از مزایای تعزیه ۳۴۰
تعزیه در ترازوی نقد ۳۴۳
نظرات علمای شیعه در باره تعزیه ۳۴۷

کودک و نوجوان

قطرهٔ اشک و خون ..... مرکز تربیت مربّی کودکان و نوجوانان
قطرهٔ اشک و خون ۳۵۳
چیستم؟ ۳۵۳
قطره ۳۵۳
قطره اشک ۳۵۵
قطره خون ۳۵۵
کجایم؟ ۳۵۵
«کربلا» ۳۵۵
امام حسین علیه‌السلام کیست و چرا به کربلا رفت؟ ۳۵۶
قافله عشق از مدینه تا کربلا ۳۵۷
۱ . حرکت امام حسین از مدینه به مکه ۳۵۷
۲ . حرکت از مکّه به سمت عراق و کوفه ۳۵۸
۳. ورود قافلهٔ عشق به کربلا ۳۵۹
عاشورای حسینی ۳۶۱

فرهنگ عاشورا ..... مرکز تربیت مربّی کودکان و نوجوانان
فرهنگ یعنی چه؟ ۳۶۳
چند نوع فرهنگ داریم؟ ۳۶۳
فرهنگ ارزشی را تعریف کنید؟ ۳۶۴
نمونه هایی از فرهنگ ارزشی را نام ببرید؟ ۳۶۴
فرهنگ غیر ارزشی را تعریف کنید؟ ۳۶۴
نمونه هایی از فرهنگ غیر ارزشی را نام ببرید؟ ۳۶۴
مقصود از فرهنگ عاشورا ۳۶۴

۱ . «ف»توّت و جوانمردی ۳۶۵
۲ . «ر»ضایت پروردگار ۳۶۶
۳ . «هـ»یهات منّا الذلّه ۳۶۶
۴ . نماز در عاشورا ۳۶۷
۵ . گریه و اشک ۳۶۸
۶ . «ع»شق و محبّت ۳۶۹
۷ . «ا»یثار و فداکاری ۳۷۰
۸ . «ش»هادت طلبی ۳۷۱
۹ . «و»فاداری ۳۷۱
۱۰ . «ر»وحیه بخشی ۳۷۲
۱۱ . «ا»حیای امر به معروف و نهی از منکر در جهت احیای سنّت نبوی و سیره علوی ۳۷۳
منابع و مآخذ ۳۷۵

مناسبت ها

تقویم تاریخ ..... بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
سه شنبه، ۱ محرم ۱۴۱۹ ، ۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 28 April 1998 ..... ۳۷۹
چهارشنبه، ۲ محرم ۱۴۱۹ ، ۹ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 29 April1998 ..... ۳۸۳
پنجشنبه، ۳ محرم ۱۴۱۹ ، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 30 April 1998 ..... ۳۸۴
جمعه، ۴ محرم۱۴۱۹ ، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 1 May 1998 ..... ۳۸۶
شنبه، ۵ محرم ۱۴۱۹ ، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 2 May 1998 ..... ۳۸۶
یکشنبه، ۶ محرم۱۴۱۹ ، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 3 May 1998 ..... ۳۸۹
دوشنبه، ۷ محرم ۱۴۱۹ ، ۱۴ اردیبهشت۱۳۷۷ ، 4 May 1998 ..... ۳۹۰
سه شنبه، ۸ محرم ۱۴۱۹ ، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 5 May 1998 ..... ۳۹۲
چهارشنبه، ۹ محرم ۱۴۱۹ ، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 6 May 1998 ..... ۳۹۳
پنجشنبه، ۱۰ محرم ۱۴۱ ، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۷ ، 7 May 1998 ..... ۳۹۵

نقش معلّم در تربیت ..... حجة الاسلام والمسلمین محمّد محمّدی اشتهاردی
ـ معلمی شغل انبیاء ۴۰۱
وظیفهٔ معلّم نمونه از نظر اسلام ۴۰۲
چند نمونه از نقش معلّم در تربیت انسان های برجسته ۴۰۴
۱ ـ معاویة بن یزید ۴۰۵
۲ ـ مختار ثقفی ۴۰۵
۳ ـ عمر بن عبدالعزیز ۴۰۶
۴ ـ استاد مطهری ۴۰۸

دانشمندی که به موعظه و منبر روی آورد ..... غلامرضا گلی زواره
* ستاره ای که درخشید ۴۱۱
* کسب کمالات ۴۱۲
* جاری با نهج البلاغه ۴۱۴
* ساحل سلامت ۴۱۵
* باران بیداری ۴۱۸
* نیاز به نصیحت دیگران ۴۱۹
* عطر افشانی در قم ۴۲۱

پیشگفتار

عاشورا حادثه ای در محدودهٔ کوچک جغرافیایی نیست. عاشورا یک فرهنگ است؛ فرهنگی که از آغاز تا انجام گیتی پایدار می ماند، در رگهای تاریخ زندگی جاری می سازد و جوامع را از اسارت مرگبار در بند نادانی و ستم رهایی می بخشد.

عاشورا پشتوانهٔ شهودی اصول دین و مذهب است. اگر دقیق بنگری نهضت حسینی همهٔ باورهای دینی، از توحید تا معاد، را به خوبی اثبات می کند.

عاشورا گنج بی پایان فضیلت هاست؛ گنجی که باید بدان نزدیک شویم و از گوهرهای رخشان مکارم اخلاق، سربلندی، افتخار و معنویتش بهره گیریم.

عاشورا بنیان مستحکم همه ی پاکی ها و خوبی هاست.

نظام مقدس جمهوری اسلامی بربنیانی چنین مرصوص استوار شده است و تنها در سایه ی این فرهنگ، بالنده و شاداب باقی خواهد ماند.

ما که در مسیر تبلیغ گام می نهیم باید مشتی از گوهرهای عاشورا را برای مردم به ارمغان ببریم. باید از هر مسجد، حسینیه و مدرسه ای پنجره ای به عاشورا بگشاییم تا آفتاب روان بخش حسینی بر همه ی زوایای این مرز و بوم بتابد، یخ های سنگین اختلاف و تردید را از میان ببرد و نهال های آگاهی، معنویت و وحدت را به درختانی بارور و تناور مبدل کند.

روحانیت پیام آور عاشورا است، باید پرده ها را کنار بزند و به همه بنمایاند که چگونه حبل آسمانی ولایت فقیه تا عاشورا ادامه می یابد و از آن جا به سپهر قدرت و حکمت الاهی می رسد تا همه بدین ریسمان هماره سبز چنگ زنند و وحدت، که اساس سربلندی مؤمنان

است، شکل گیرد.

پیامدار عاشورا باید، در مدت کوتاه تبلیغ، تنها به یک چیز بیندیشد و آن پیوند زدن همه ی مردم و کارها به حسین علیه السلام است. باید جوان ها و نوجوان ها را از پیچ و خم مرگبار تبلیغات مسموم استکبار جهانی برون آورد، با نور ولایت حسینی آشنایشان سازد و روانشان را با منبر و محراب گره زند.

باید مراسم گونه گون عزاداری را از خرافات و انحراف ها پاك کند و به کوثر روایات ائمه ی معصوم علیهم السلام متصل سازد.

ره توشه ی ویژه ی محرّم با این هدف آماده شده است. در این کتاب همه چیز به حسین علیه السلام و عاشورا باز می گردد و اگر گاه با عنوان هایی چون نقش معلم در تربیت، بیعت در اسلام و عرب و سیمای اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن رو به رو می شویم هدف توجه به جایگاه معنوی سالار شهیدان کربلا، پیمان شکنی دنیا گرایان کوفه نشین و روشن ساختن نقش معلم در پرورش روحیه ی معنویت و عاشورا گرایی در فرزندان این مکتب است. مقاله تاریخ تعزیه در ایران با بررسی جنبه های فقهی، اجتماعی و هنری شناخت عمیقی به مبلغان می دهد تا ارشادات خود را براساسی استوار بنا کنند و در صورت لزوم پاره ای از مطالب آنرا مطرح نمایند.

انتخابات مجلس خبرگان در سال جاری، آزمون سیاسی الهی دیگری فرا راه ملّت مسلمان ایران است. توجّه دادن مردم به لزوم مشارکت سیاسی، اهمیت ویژهٔ مجلس خبرگان و انتخاب اصلح در جهت حفظ و تداوم حاکمیت ولایت فقیه نیز از رسالت های خطیر روحانیت معظّم در این فرصت تبلیغی است. امید که در درگاه پروردگار مقبول افتد و سبب خشنودی خاطر امام زمان علیه السلام شود.

بی تردید انتقادها و راهنمایی های سرورانی که مسیر تبلیغ می پیمایند می تواند از میزان کاستی های ره توشه های آینده بکاهد و طرح هجرت را در ارائه ی خدمات بیشتر و بهتر به مبلغان یاری دهد.

مرکز آموزش مبلّغین
(طرح هجرت)

اعتقادی

سیمای اهل بیت علیهم‌السلام
از دیدگاه قرآن، سنّت و تاریخ

حجة الاسلام والمسلمین عبدالرحیم سلیمانی

قرآن و اهل بیت

یکی از موضوعاتی که قرآن کریم در جاهای گوناگون به تصریح یا تلویح بدان اشاره کرده، موضوع اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. آیات قرآنی در این باب بیش از آن است که کسانی از روی غرض ورزی بتوانند آن ها را نادیده بگیرند. روایاتی که از طریق صحابه در تفسیر این آیات وارد شده بیان گر شدت اهتمام قرآن کریم و رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به این مسئله می باشد. کثرت روایات وارده در تفسیر این آیات (به خصوص در کتب روایی و تفسیری اهل سنّت) آن گاه اهمیت بیش تری پیدا می کند که بدانیم به دلیل وقایع بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انگیزه های بسیار قوی برای از بین بردن و کتمان روایاتی که در تأیید و تکریم اهل بیت علیهم‌السلام از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله صادر شده بود، وجود داشت. ابن عباس در کتاب روایی خود روایت کرده که دربارهٔ علی علیه‌السلام به تنهایی، سیصد آیه نازل شده است.[1] و برخی دیگر گفته اند ربع آیات قرآن در مورد اهل بیت علیهم‌السلام می باشد.[2] و صاحب کتاب

---

۱. *الصواعق المحرقه* فصل ۳باب ۹، ص۷۶.

۲. *المراجعات*، ص۴۸.

شریف «المراجعات» از باب نمونه نزدیک به شصت آیه از قرآن را ذکر کرده که به اعتراف بزرگان اهل سنت دربارهٔ اهل بیت نازل شده است.

در این جا به ذکر چهار آیه ـ و توضیح مختصری دربارهٔ هر یک ـ بسنده می کنیم.

۱ـ آیهٔ تطهیر:

خداوند می فرماید:

«وَقَرنَ فی بُیُوتِکُنّ ولا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهلیّة الأُولی وأقِمنَ الصلاةَ وآتینَ الزکاةَ وأطِعنَ اللّهَ ورسولَه إنّما یُریدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عنکم الرِجْسَ أهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکم تطهیراً.»[1]

علمای شیعه از نخستین روز تدوین حدیث و تفسیر با این آیه بر عصمت اهل بیت استدلال کرده و آن را یکی از دلایل عصمت این گروه دانسته اند.

چگونگی دلالت آیه بر عصمت اهل بیت:

مقصود از اراده در جملهٔ «**إنّما یرید اللّه ...**» ارادهٔ تکوینی است نه تشریعی؛ یعنی خداوند از آن ها «ازالهٔ رجس» می کند نه این که به آن ها می گوید خودتان را از پلیدی ها و گناهان پاك گردانید.

مراد از رجس، هر نوع گناه و خلاف ـ اعم از صغیره و کبیره ـ است.

مراد از لفظ «اهل البیت» حضرت علی و فاطمه زهرا و دو فرزندشان امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشد.

توضیح مطلب اول: ظاهر آیه این است که اراده خدا بر فعل خویش؛ یعنی «اذهاب رجس» و «تطهیر» تعلق گرفته نه بر فعل دیگری، وچنین اراده ای جز ارادهٔ

---

۱. سوره احزاب آیه ۳۳ (ای زنان پیامبر) در خانه های خود بمانید و هم چون جاهلیت نخستین ظاهر نشوید، نماز بپا دارید و زکات را بپردازید، خدا و پیامبر را اطاعت نمایید. خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاك گرداند.

تکوینی نیست. قرینه دوم: ارادهٔ تشریعی خدا بر پاکیزه شدن به صورت تکلیف و درخواست، به گروه خاصی اختصاص ندارد، ولی در آیهٔ شریفه، سخن از ارادهٔ طهارت گروه خاصی؛ یعنی اهل بیت به میان آمده است. و شاهد سوم این است که سیاق آیه در مقام مدح و ستایش اهل بیت است و اگر این اراده، تشریعی بود و مختص به گروه خاصی نبود، این مدح و ستایش موردی نداشت.

توضیح مطلب دوم: با ملاحظه موارد استعمال لفظ «رجس» در قرآن (میته، خون، گوشت خوك، شراب، قمار، بت و ازلام و...) می توان گفت که این لفظ هم شامل پلیدی محسوس و ظاهری می شود و هم شامل آلودگی معنوی و نامحسوس. و شکی نیست که مقصود از آن در آیه تطهیر، پلیدی ظاهری نیست، بلکه مراد پلیدی های معنوی؛ یعنی گناه و نافرمانی است. و از آن جا که در آیه، پلیدی به صورت مطلق و همراه با الف و لام جنس (الرجس) آمده و طبیعت رجس از آنان نفی شده و آن گاه با جمله «**لیطهّرکم تطهیراً**» مورد تأکید قرار گرفته است، قطعاً مقصود، نفی همه نوع پلیدی خواهد بود که نتیجهٔ آن، عصمت از همهٔ گناهان است. و اگر مقصود، نفی مرتبه ای از رجس (مثلاً گناه کبیره) بود، نفی طبیعت و تأکید آن وجهی نداشت.

توضیح مطلب سوم: «اهل الرجل» به کسانی می گویند که وابسته به شخص و از اتباع ومتعلقان او به شمار می روند و شامل همسر و فرزندان شخص می شود.

اما از جهت مصادیق «اهل البیت» در روز نزول آیه علاوه بر کتاب های شیعه، احادیث فراوانی از طریق اهل سنت وارد شده که طبری در تفسیر خود[1] هفده حدیث و جلال الدین سیوطی در «الدُّرّ المنثور»[2] چهارده حدیث نقل کرده اند و سند همهٔ آن ها به صحابه و تابعان (هم چون: ابوسعید خدری، انس بن مالک، ابو

---

۱. جلد۲، ص۷ـ۵.

۲. جلد۵، ص۱۹۹ـ۱۹۸.

اسحاق، ابوهریره، ابوالحمراء، سعدبن وقاص، علی بن حسین، عایشه، ابن عباس و ...) منتهی می گردد. بر طبق این احادیث، پیامبر ﷺ کسا و عبا و یا قطیفه ای بر سر پنج تن (پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) افکند و اُمّ سلمه را که قصد ورود به آن را داشت بازداشت و این جمله را گفت: «خدایا اینان اهل بیت من می باشند. پروردگارا پلیدی را از آنان دورساز.» و هم چنین به مدت هشت ماه یا بیش تر موقع رفتن به مسجد برای گزاردن نماز صبح درب خانه زهرا علیهاالسلام را می زد و آنان را برای نماز دعوت می کرد و آیه را تلاوت می نمود.

۲ ـ آیهٔ مودّت:

خداوند متعال می فرماید:

«قُل لا أسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجراً إلّا المودّة في القربى؛[1]

به مردم بگو پاداش بر تبلیغ رسالت از شما نمی خواهم مگر مودت و دوستی خویشانم.»

دلالت آیه بر عظمت مقام اهل بیت و عصمت آن ها متوقف بر بیان دو امر است:

امر اول: روایات متعددی در کتب معتبر اهل سنّت و شیعه در تفسیر آیه و تعیین مصادیق «القربیٰ» وارد شده است. صحیح مسلم و صحیح بخاری و مسند احمدبن حنبل و تفسیر ثعلبی، همگی از ابن عباس نقل کرده اند که: وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان از پیامبر ﷺ سؤال کردند: اقربای شما ـ که مودّت آن ها بر ما واجب شده ـ چه کسانی هستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آن ها علی و فاطمه و دو فرزندشان (حسن و حسین) هستند.[2]

امر دوم: آیه شریفه، دلالت بر وجوب مودت اهل بیت علیهم‌السلام می کند و این

---

۱. آیه ۲۳ سوره شوری.

۲. *دلائل الصدق*، ج۲، ص۱۱۹.

وجوب که در مقایسه با سایر واجبات الهی از اهمیت خاصی برخوردار است. دلیل بر افضلیت آن ها و برگزیده بودن از طرف خداوند است، زیرا در غیر این صورت اختصاص آن ها به وجوب مودّت بی مورد بود. چنان که در مورد سایر پیامبران مودّت اقربا را به عنوان مزد تبلیغ رسالت قرار نداد.

در مورد اجر رسالت از زبان حضرت نوح چنین آمده: «**وما أسئلكم عليه مِن أجرٍ إن أجريَ إلّا على ربّ العالمين**»[1] و از زبان حضرت هود چنین آمده:

«**ياقومُ لا أسئلكم عليه أجراً إن أجريَ إلّا على الّذي فَطَرني أفلاتعقلون**».[2]

آیه مودّت، دلیل بر عصمت اهل بیت هم است، زیرا امر به مودّت کسانی که مرتکب گناه و عصیان اوامر و نواهی خداوند می شوند، عقلاً و شرعاً صحیح نیست. و وقتی افضلیت و عصمت اهل بیت ﷺ آشکار شد، وجوب تبعیت و اطاعت از آن ها هم روشن می گردد، زیرا با بودن کسانی که همهٔ گفتار و کردارشان مطابق فرامین الهی است، تبعیت از افراد دیگر ـ که از گناه و اشتباه معصوم نیستند ـ عقلاً قبیح است. به همین دلیل است که خداوند در آیهٔ دیگر می فرماید: «**قُل ما سألتكم من أجر فهو لكم إن اجري إلّا على اللّه**»[3]، یعنی مودّت (و اطاعت) اهل بیت، موجب کمال ایمان و سعادت ابدی می شود.

۳ ـ آیه مباهله:

«**فَمن حاجّك فيه من بعد ما جاءَك من العلم فقُل تعالَوا نَدعُ أبناءنا و أبناءكم ونِسائنا و نِساءكُم وأنفسنا وأنفسكم ثمّ نَبتَهِل فَنَجْعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَى الكاذِبينَ.**»[4]

---

۱. سوره شعراء آیه ۱۰۹.

۲. سوره هود آیه ۵۱.

۳. سوره سبأ آیه ۴۷.

۴. سوره آل عمران آیه ۶۱.

این آیه، به داستان مباهله میان پیامبر ﷺ و مسیحیان اهل نجران اشاره دارد. در توضیح آیهٔ شریفه به دو نکته اشاره می نماییم.

نکته اول: مفسرین شیعه و سنّی اتفاق نظر دارند که: لفظ «أبنائنا» اشاره به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و لفظ «نسائنا» و «أنفسنا» به ترتیب، اشاره به فاطمه زهرا علیها السلام و علی علیه السلام دارد. و اخبار مستفیضه ای نقل شده که این آیه، در مورد اهل کساء است. مُسلم و ترمذی درکتاب های خود در باب فضایل علی علیه السلام از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که: وقتی آیه نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و سپس فرمود: «خداوند! اینان اهل من می باشند.»[1]

نکته دوم: از آن جا که پیامبر ﷺ از میان همه اقارب و خویشاوندان خود تنها این عده قلیل را به امر الهی برای مباهله برگزید، آشکار می گردد که این عده مورد عنایت خاص خدا و تکریم پیامبر می باشند. و حتی اسقف نجران هم به این مسئله پی می برد به طوری که با مشاهده آنان می گوید: «همانا افرادی را می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوهی را از جا بکند این کار را به خاطر آن ها خواهد کرد.»[2]

این نکته که علی علیه السلام به منزلهٔ نفس پیامبر ﷺ قرار داده شده، دلالت بر مساوات او با پیامبر ﷺ در همهٔ خصایص و اوصاف ـ به غیر از ویژگی نبوت ـ می کند، زیرا در غیر این صورت جایز نبود که او را به صفت «أنفسنا» متصف گرداند. این مطلب نیز قرینه دیگری بر عصمت و امامت علی علیه السلام و وجوب طاعت او است.

۴ ـ آیهٔ «فتلقّیٰ آدم»:

درباره داستان حضرت آدم چنین آمده:

«فتلقّی آدم من ربّه کلماتٍ فتاب علیه إنّه هو التوّاب الرحیم؛[3]

---

۱. *دلائل الصدق*، ج۲، ص۱۳۵.

۲. *دلائل الصدق*، ج۲، ص۱۳۱.

۳. سوره بقره، آیه ۳۷.

حضرت آدم از پروردگارش کلماتی را فرا گرفت پس توبه اورا پذیرفت همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

در کتب شیعه و اهل سنّت روایاتی در تفسیر آیه نقل شده که مصداق «کلمات» را اهل بیت دانسته است. از جمله جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدّر المنثور» ذیل همین آیه، از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خدا ﷺ در مورد کلماتی که حضرت آدم از خداوند دریافت کرد و موجب پذیرش توبه او شد، سؤال کردم. پیامبر فرمود: «حضرت آدم به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از خداوند طلب بخشش کرد و خداوند هم پذیرفت.»[1]

با توجه به اخبار مذکور، این آیه افضل بودن اهل بیت را بر جمیع انسان ها و معصوم بودن آن ها از هر گناه و خطایی ـ ولو افعال مکروه ـ نشان می دهد، زیرا اگر در میان اولیا و پیامبران الهی ـ که از جهت زمانی به حضرت آدم نزدیک تر هم بودند ـ کسی افضل از این عده پیدا می شد، او را واسطه قرار می داد و اگر اهل بیت ﷺ مرتکب کار خلاف ـ ولو عمل مکروه ـ می شدند، واسطه قراردادن آن ها توسط حضرت آدم ـ که عصیان او فقط ناشی از عمل مکروهی بود ـ سزاوار نبود.

عترت از دیدگاه سنّت:

سنّت، در کنار قرآن، یکی از منابع اصلی معارف اسلامی است، زیرا تنها منبع صلاحیت دار برای تبیین و تفسیر متشابه هات قرآنی و بیان جزئیات احکام و معارف ـ که کلیات و اصول آن ها در قرآن آمده ـ همانا سنّت می باشد. به مقتضای آیهٔ شریفهٔ «**ماینطق عن الهوی إن هو إلّا وحیٌ یوحی**» اعتبار کلمات پیامبر ﷺ، هم چون اعتبار قرآن است.

---

۱. *دلائل الصدق*، ج۲، ص۳۶.

در کتاب های معتبر اهل سنّت روایاتی نقل شده: پیامبر ﷺ کسانی را مذمت می کند که به گمان خود قرآن را کافی می دانند و سخنان پیامبر را کنار می گذارند. از جمله پیامبر ﷺ در ضمن خطبه ای می فرماید: آیا فکر می کند کسی از شما ـ در حالی که بر جایگاه خویش تکیه زده ـ که خداوند چیزی را بر شما حرام نکرده مگر آن که در قرآن است. او گمان می کند حرام همان است که در قرآن موجود می باشد و خارج از آن حرامی نیست. آگاه باشید! که به خدا سوگند، من شما را وعظ کرده ام، امر و نهی نموده ام. آن چه من گفتم، در وجوب یا در حرمت، مانند آن هاست که در قرآن می باشد...»[1] با این که بعداز رحلت پیامبر ﷺ، زمام داران به علل سیاسی سعی در کتمان احادیثی داشتند که دربارهٔ اهل بیت ﷺ وارد شده بود، با این حال هنوز روایات زیادی حتی در کتاب های اهل سنّت وجود دارد که برای نشان دادن شأن و منزلت اهل بیت کافی می باشند. ما در این جا ابتدا به ذکر چند حدیث از مصادر اهل سنّت پرداخته و سپس گوشه هایی از سخنان علی ؑ در نهج البلاغه راجع به اهل بیت را نقل می کنیم.

۱ ـ حدیث ثقلین:

این حدیث علاوه بر منابع شیعی در کتابهای معتبر اهل سنّت نیز نقل شده و حتی به حدّ تواتر رسیده است به طوری که ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» ذیل آیهٔ «**وَقِفُوهم إنّهم مسؤلون**» اعتراف می کند که این حدیث را بیش از بیست صحابی با طرق متعدد نقل کرده اند. از نقل های متعدد این روایت معلوم می گردد که پیامبر ﷺ در مواضع مختلفی این مطلب را بیان کرده از جمله در غدیر خم، روز عرفه درحجّة الوداع، بعد از برگشت از طائف، بر منبر خود در مدینه و در حجره مبارکه در هنگام رحلت. و این امر بیان گر اهمیت مسئله است. مضمون

---

۱. *نقش ائمه در احیاء دین*، ج۱، ص ۱۴۶.

مشترك در میان نقل های مختلف این حدیث، عبارت است از: وجوب تمسک به قرآن و عترت به عنوان دو امر گران بهایی که هرگز از هم دیگر جدا نمی شوند و پیروی از آن دو مانع از گم راهی خواهد شد. در این جا دو نقل این را ذکر می کنیم:

۱ ـ ترمذی و نسایی از جابر نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود: «**یا أیّها الناس إنّي تركتُ فیكم ما إن أخذتم به لن تَضلّوا**».[۱]

۲ ـ ترمذی به نقل از زید بن ارقم روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «**إنّي تركتُ فیكم ما إن تمسّكتم به لن تَضِلُّوا بعدي: كتاب اللّه حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بیتي، ولن یفترقا حتّى یَردا عَليَّ الحوض فانظُروا كیف تخلفوني فیها.**»[۲]

از آن جا که در این حدیث بر جدا نشدن قرآن و اهل بیت تصریح شده، معلوم می گردد که اهل بیت هرگز در گفتار و اعمال خود با قرآن مخالفت نمی کنند.

بنابراین، عصمت و افضلیت آن ها ثابت می گردد و از طرف دیگر، تمسّک به اهل بیت و تبعیت از آن ها را هم چون تمسک به قرآن. بدون هیچ قید و شرطی ـ واجب دانسته که خود دلیل بر عصمت و امامت آن هامی باشد.

۲ ـ حدیث سفینه:

حاکم در مستدرك[۳] به نقل از ابوذر روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «**ألا إنّ مثل أهل بیتي فیكم مثل سفینة نوح من ركبها نجا ومَن تَخلَّفَ عنها غَرَق**؛ بدانید که مثل اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود

---

۱. *کنزالعمال*، ج۱، ص۴۴.

۲. *دلائل الصدق*، ج۲، ص۴۷۳.

۳. جزء سوم ص۱۵۱.

نجات می یابدو آن که تخلف ورزد غرق می شود.»

این حدیث رستگاری مسلمانان را در گرو پیروی از اهل بیت دانسته و روشن است که، در صورتی می توانیم اطاعت از اوامر و نواهی و پذیرفتن ولایت و امامت آن ها را موجب نجات و رستگاری بدانیم که به عصمت آن ها معتقد باشیم.

۳ـ حدیث سوم:

احمدبن حنبل و رافعی و طبرانی در کتاب های خود از ابن عباس نقل می کنند که پیامبر ﷺ فرمود: «**من سرّه أن يحيا حياتي و يموت مماتي و يسكن جنّة عدن غرسها ربّي فليوال علياً من بعدي وليوال وليّه وليقتد بأهل بيتي من بعدي، فإنّهم عترتي خلقوا من طينتي ورُزِقوا فهمي وعلمي فويل للمكذّبين بفضلهم من أُمّتي القاطعين فيهم صلتي لا أنزلهم اللّه شفاعتي**[1]؛ کسی که مشتاق است زندگی و مرگش هم چون زندگی و مرگ من باشد و در بهشت عدن ـ که پروردگارم ایجاد کرده ـ مسکن گزیند، بایستی علی علیه السلام را بعد از من دوست بدارد و دوستان او را دوست بدارد و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند، زیرا آن ها عترت من هستند، از طینت من خلق شده و فهم و علم من نصیبشان گشته است. پس وای بر آنان که فضل اهل بیت را تکذیب کرده، قطع صله من دربارهٔ اهل بیت می کنند و خدا شفاعت من را نصیب آن ها مگرداند.»

۴. اهل بیت درنهج البلاغه:

علی علیه السلام که نفس نبی ﷺ و دروازه علم اواست، در موارد متعددی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام یاد کرده که ما بدون هیچ توضیحی به ذکر برخی از این کلمات می پردازیم: «(ای مردم) از تاریکی های جهالت وگم راهی، به وسیله ما

---

۱. *المراجعات*، ص۲۶.

هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید. صبح سعادت شما در پرتو شعاع وجود ما درخشیدن گرفت...»[۱] «ای مردم! این حقیقت را از خاتم انبیا ﷺ بیاموزید که: هرکس از ما می میرد در حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی شود... مگر من در بین شما به ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم؟ و ثقل اصغر (عترت پیامبر) را در بین شما باقی نگذاردم؟ مگر پرچم ایمان را در بین شما نصب نکردم؟ و از حدود حلال و حرام آگاهتان نساختم؟ مگر نه این است که جامهٔ عافیت را با «عدل» خود بر تن شما پوشیدم؟ و نیک ها را با اعمال و گفتار خود برای شما گستردم و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان دادم؟[۲] «به اهل بیت پیامبر بنگرید، از آن سمت که آن ها گام بر می دارند منحرف نشوید و قدم به جای قدمشان بگذارید، آن ها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند، اگر سکوت کنند، سکوت کنید و اگر قیام کردند، قیام کنید، از آن ها پیشی نگیریدکه گم راه می شوید، از آنان عقب نمانید که هلاك می گردید.»[۳] «ما شجرهٔ نبوّتیم، جایگاه رسالت، و مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن دانش و چشمه سارهای حکمت ها. یاور و دوست دار ما، رحمت حق را منتظر است و دشمنان ما در انتظار مجازاتند.»[۴]

«ما محرم اسرار حق و یاران راستین، و گنجینه ها و درهای علوم پیامبریم و هیچ کس به خانه ها جز از در وارد نمی شود و کسی که از غیر دَر وارد شود، سارق خوانده می شود.»[۵]

«آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد، ولی به طور شایسته خدا و پیامبر و

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۴.

۲. خطبه ۸۷.

۳. خطبه ۹۷.

۴. خطبه ۱۰۹.

۵. خطبه ۱۵۴.

اهل بیتش را بشناسد شهید از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خداست.»[1]

«آل محمد ﷺ مایهٔ حیات علم و مرگ جهل هستند. حلم آن‌ها شما را از علمشان آگاه می سازد و ظاهرشان از باطنشان، و سکوتشان از راستی و درستی گفتارشان. هرگز با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. آن‌ها ارکان اسلامند و پناه گاه مردم. به وسیلهٔ آنان حق به اصل و موضع خود رسید و باطل ریشه کن گردید و زبان باطل از بن کنده شده. دین را درك کردند؛ درکی توأم با فراگیری و عمل، نه تنها شنیدن و نقل کردن!، زیرا راویان علم فراوانند و رعایت کنندگان و عمل کنندگان کم!»[2]

نقش تاریخی اهل بیت علیهم‌السلام

قبل از تشریح نقش تاریخی اهل بیت علیهم‌السلام توجه به این نکته لازم است که مفهوم اصلی پیامبری چیزی جز تبلیغ اسلام نیست و پیام آوران الهی از آن جهت که پیام آورند، وظیفه ای جز تبلیغ ندارند. هر چند پیامبر نیز چون مسلمان است بایستی نماز بخواند، روزه بگیرد، حج انجام دهد، جهاد کند و حکومت عادله بر پا نماید. اصلی ترین کار و اساسی ترین وظیفه ائمه اهل بیت نیز تبلیغ دین می باشد اما سایر کارهای امامان نظیر اقامهٔ جماعت، اجرای احکام اسلامی، ایجاد جامعه اسلامی وحکومت عدل از شؤن آن هاست اما اگر کسی با آن ها همکاری نکند ممکن است این امور تحقق نیابد ولی وظیفه تبلیغ دین، شرطی ندارد و تعطیل بردار نیست، در این امت آن چه مورد نیاز بشر بود و عصر نبوی بدان احتیاج داشت به وسیلهٔ شخص پیامبر تبلیغ گشت، و آن چه وقت عملش هنوز نرسیده بود به حضرت علی علیه‌السلام سپرده شد تا خود و یازده فرزندش حافظ آن باشند. بنابراین

---

۱. خطبه ۱۹۰.

۲. خطبه ۲۳۹.

وظیفه تاریخی اهل بیت در یک کلمه عبارت از حفظ و تبلیغ احکام اسلامی بوده است.

از طرف دیگر در کتب معتبر شیعه و اهل سنت احادیث فراوانی به این مضمون از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده که: این امت هم، هم چون امت های پیشین عمل می کنند و مو به مو از آن ها پیروی می کنند. امام صادق علیه‌السلام از پدران خویش نقل می کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: سوگند به آن کس که مرا پیامبر و مبشّر فرستاده است امت من همان راهی که امم گذشته پیمودند خواهد رفت تا آن جا که اگر در بنی اسرائیل ماری به سوراخی خزید در این امت هم ماری در آن سوراخ خواهد رفت (**والّذي بعثني بالحقّ نبيّاً وبشيراً لتركَبُنَّ أُمَّتي سُنَن من كان قبلها حَذ وَالنعل بالنعل حتّى لو أنّ حيّةً مِن بني إسرائيل دخلت في جحر لدخلت في هذه الأُمّة حيّة مثلها**.[1]

و از آیات قرآن[2] به دست می آید که امم گذشته پس از وفات پیامبرشان، در طول زمان مقداری از حقایق را فراموش می کردند و پاره ای از آنها را کتمان می نمودند و گاهی حق و باطل را آمیخته می کردند و گاه نیز سخنانی می ساختند و به نام خدا به مردم عرضه می داشتند. آن ها با این عوامل و وسایل کتاب آسمانی خویش را تغییر داده و تحریف می کردند. این امت نیز بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند امت های گذشته عمل کردند، حقایق واحکام اسلام را تحریف کردند، تبدیل و کتمان کردند تا آن جا که در زمان معاویه از اسلام جز اسم و از قرآن جز نوشته اش چیزی باقی نماند. اما از آن جا که حکمت الهی بر این قرار گرفته، که این شریعت تا روز قیامت باقی بماند، بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خداوند کسانی را در میان امت باقی گذارد که عهده دار حفظ و نشر اسلام حقیقی باشند. و این عده همان ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هستند که در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکردند

---

۱. *اکمال الدین صدوق*، ص ۵۷۶ و *مجمع البیان*، ۱۰/ ۴۶۲.

۲. همچون آل عمران/ ۱۸۷ و ۷۱؛ مائده/ ۱۴؛ نساء/ ۴۶.

و آن جا که بیم نابودی اسلام به طوری کلّی می رفت امام حسین علیه‌السلام با خون خویش دین را بیمه کرد. و دیگر امامان نیز هر کدام با توجه به شرایط خاص زمان خویش به بهترین شیوه در حفظ و احیای دین کوشیدند. در این جا به برخی از اقدامات اساسی اهل بیت علیهم‌السلام در حفظ و احیای دین اشاره می کنیم:

۱ ـ دفاع از حقانیت اسلام در مقابل سایر ادیان:

بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی اسلام در سرزمین های روم و ایران منتشر شد دانشمندانی از یهود و نصاری برای تحقیق به مدینه می آمدند و در پی شناسایی پیامبر و اوصیاء او و حقانیت دین اسلام سؤالات مختلف علمی مطرح می کردند. و چون خلفای وقت و سایر صحابه تخصصی در معارف اسلامی نداشتند و در پاسخ سؤالات علمی آن ها می ماندند ناگزیر به علی علیه‌السلام متوسل می شدند و پاسخ های آن حضرت، اعجاب سؤال کنندگان را بر می انگیخت و عده ای از آن ها با همین پاسخ ها به حقانیت اسلام اعتراف کرده و مسلمان می شدند. این وقایع در زمان سایرائمه علیهم‌السلام هم تکرار شده و گاهی خلفای وقت به این امید که امامان را از پاسخ به سؤال های مشکل ناتوان کرده و ارزش آن ها را نزد مردم پایین آورندجلسات مناظره با داناترین علمای یهود و نصاری ترتیب می دادند و پاسخ های امامان همگان را مبهوت می کرد و بدین ترتیب امامان از کیان اسلام درمقابل سایر ادیان دفاع می کردند.

۲ ـ مبارزه با روایات جعلی و اسرائیلیات:

بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زمام داران وقت که احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را کاملاً به ضرر شخصیت و موقعیت خویش می دیدند به اعمال زیر مبادرت کردند:

الف. به شدت از نشر احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوگیری کردند و کسانی را که از این امر تخلف می کردند تنبیه، زندانی و حتی به شهادت می رساندند. ذهبی از

(دانشمندان بزرگ اهل سنّت) نقل می کند که: پس از آن که ابوبکر به حکومت رسید مسلمانان و صحابه را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر حدیث نقل می کنید و البته در این مورد با یکدیگر اختلاف هایی دارید و پیدا خواهید کرد به طور مسلم بعد از شما مردم به اختلافات بزرگتری خواهند افتاد. بنابراین از رسول خدا هیچ چیز نقل نکنید. هر کس از شما سؤالی کند بگویید: در میان ما و شما، قرآن است، حلال آن را حلال بشمارید و حرامش را حرام بدانید![1] و هم چنین می گوید: عمر سه تن از صحابه: ابن مسعود، ابودرداء، وابومسعود انصاری را در مدینه حبس کرد و گناه آن ها را زیاد حدیث نقل کردن اعلام داشت و بدان ها گفت: شما فراوان از پیامبر حدیث روایت کرده اید.[2] تبعید ابوذر از مدینه به شام و سپس به بیابان ربذه و هم چنین شهادت میثم تمار و رُشید هَجَری نیز به همین انگیزه بوده است.

ب. برای استحکام پایه های خلافت خود و مشروعیت دادن به حکومت، احادیثی را در تأیید سیاست حاکمان و تعظیم شخصیت آنان جعل کرده و به ناروا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دادند. از علی علیه‌السلام نقل کرده اند که فرمود: در قرآن کریم نظر و رأی عمر وجود دارد.[3] و از قول بلال نقل کرده اند که گفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر من در میان شما به رسالت فرستاده نمی شدم عمر بدین کار برانگیخته می شد![4]

ج. برای بی اعتبار کردن احادیثی که علیه آنان و یا در تأیید اهل بیت علیهم‌السلام بود، احادیثی جعل کردند که بر طبق آن ها شخصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گاهی حتی از شخصیت خلفا هم پایین تر آوردند. برای بی اعتبار نمودن احادیثی که بر اساس

---

۱. *تذکرة الفاظ* ۱/۳ـ۲.

۲. *همان کتاب* ص۷.

۳. *تاریخ خلفاء* سیوطی باب موافقات عمر.

۴. *تاریخ ابن عساکر* ۱۳/۱۱.

آن ها پیامبر ﷺ برخی از این شخصیتها (همچون ابوسفیان و دو پسرش یزید و معاویه، و حکم بن ابی العاص ـ پدر مروان و عموی خلیفه سوم ـ و فرزندان او ـ مگر مؤمنین آن ها که البته بسیار کم خواهند بود) را لعن نموده است، احادیث متعددی به این مضمون جعل کردند که پیامبر فرمود: من با پروردگارم شرطی کرده ام که در آن خلفی نخواهد بود و آن این است که بدو عرضه داشتم: بارالها من تنها یک بشرم، چون آن ها به خشم می آیم و چون آن ها ناراحت و رنجیده می شوم، پس هر مسلمانی را که (بدین جهات) زدم، یاناسزا گفتم، یا لعن کردم، یا آزار نمودم این آزار و لعن و ناسزا و زدن را برای او آمرزش و رحمت و قرب قرار بده که بدان ها به تو در رستاخیز نزدیکی جوید.[1] و از آن جا که می خواستند مجالس طرب داشته باشند، دف زنند و ساز بنوازندو سایر منهیات شرع را بر خود مباح دارند، احادیثی جعل کردند که بر اساس آن ها پیامبر آواز گوش می دهد و موسیقی را تأکید می کند و همسرش (عایشه) را در پشت خویش به وضعی نگه می دارد که گونه اش بر روی گونه پیامبر قرار گیرد تا او بازی و رقص حبشیان را در مسجد تماشا کند ولی دو صحابی بزرگوار او: ابوبکر و عمر، از این کارها پرهیز می کنند![2] و بالاخره این که پیامبر ﷺ را به عنوان شخصی معرفی کردند که آیات قرآنی را فراموش می کند[3] در حالت خشم و رضا سخنان خلاف حق می گوید.[4] در تمیز وحی از سحر و القائات شیطانی ناتوان است.[5] و وقتی از سرخطا و اشتباه، مردم مدینه را از تلقیح (گرده افشانی) نخل ها نهی می کند و خرمای آن سال تباه می شود، می گوید: شما کار دنیای خود را از من بهتر

---

۱. *کنزالعمال* ۲/ ۱۲۴.

۲. صحیح مسلم ۳/ ۲۳ ـ ۲۲.

۳. صحیح بخاری کتاب فضائل القرآن باب ۳۳ ج ۶/ ۱۹۳ ـ ۱۹۴.

۴. صحیح مسلم ج۸/ ۲۴ ـ ۲۷.

۵. طبری ۲/ ۲۹۹.

می دانید، شما به امور دنیای خود از من آگاه ترید![1] و ... .

د) برای اینکه جای خالی حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پرکنند فرهنگ اهل کتاب را گسترش دادند و به جای علوم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معارف تورات و گفته های احبار یهود را بر مسلمانان تحمیل کردند. «تمیم داری» که قبل از اسلام آوردن، راهب نصاری بود به دستور عمر در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی می کرد و در زمان عثمان ـ و به دستور او ـ این سخنرانی هفته ای دوبار شد. کعب الاحبار ـ که نامش کعب بن ماتع بود و پیش از اسلام آوردن عالم و حبر بزرگ یهود بود ـ در زمان خلیفه دوم عالم دربار خلافت شد و تا زمان عثمان دربار خلافت و پیروان مکتب ایشان از او درباره علوم اسلامی به ویژه عقاید و تفسیر قرآن سؤال می کردند و او همواره می کوشید اندیشه های تورات محرّف و دیگر اندیشه های بنی اسرائیل را بین مسلمانان نشر دهد. تاریخ و تفسیر اسلام به ویژه از نتیجهٔ کارهای کعب الاحبار آکنده گشته است. او از همه چیز خدا، قیامت، حشر، نشر، خلقت آسمان، زمین، عرش، کعبه، بیت المقدس، سلیمان، داود، پیامبران و فرشتگان سخن گفته و این گونه سخنان به صورت تفسیر و تاریخ و سیره اسلام در آمده است.

در این میان ائمه علیهم‌السلام به شدت به مبارزه با این خطر عظیم برخاستند. با بیان احادیث صحیح، بطلان احادیث جعلی را آشکار کردند و در هر فرصتی معارف ناب اسلامی را به گوش مسلمانان رساندند. در وقتی که احادیث جعلی، خداوند را مانند انسانی دارای رخسار و ساق و پا و دست و انگشتان می داند که بر عرش و کرسی قرار گرفته و کرسی از سنگینی جثّه خداوند صدای غرغر می کند. و روایاتی از این قبیل را بخاری در کتاب «صحیح» خود در یک فصل جمع آوری کرده و آن را «کتاب التوحید» نامیده است که همین فصل در صحیح مسلم

---

۱. صحیح مسلم ۹۵/۷.

«کتاب الایمان» نامیده شده است. در جانب دیگر در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام این امام علی علیه‌السلام است که خطبه های توحیدی او ـ که بخشی از آن ها درکتاب شریف نهج البلاغه ضبط شده است ـ بزرگ ترین دانشمندان قرن بیستم را به کرنش وا می دارد در بیان توحید و صفات الهی چنین می فرماید:

«أوّل الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الإخلاص له وکمال الإخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة کلّ صفة أنّها غیر الموصوف وشهادة کلّ موصوف أنّه غیر الصفة فمن وصف اللّه سبحانه فقَد قَرَنه ومَن قَرَنه فقد ثَنّاهُ ومَن ثنّاه فقد جَزَّاءَه ومَن جَزّاه فقد جهله ... (خطبه یک): سرآغاز دین معرفت او است و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش توحید و شهادت بر یگانگی اوست و کمال توحید او اخلاص است و کمال اخلاص آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند چه این که هر صفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است، آن کس که خدای را (به صفات ممکنات) توصیف کند وی را به چیزی مقرون داشته و کسی که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدد در ذات او قائل شده و هر کس تعدد در ذات او قائل شود اجزایی برای او تصور کرده و هر کس اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است ...»

بعد از امام علی علیه‌السلام همین معارف توحیدی از طریق امامان دیگر نیز گسترش می یابد. کلمات امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، و تبیین عقاید در قالب دعا و مناجات توسط امام سجاد، وبالاخره مباحثات و مجادلات کلامی امام باقر و امام صادق علیهماالسلام و امامان بعدی همگی در همین راستا می باشند. و در هنگامی که مسئله مختار یا مجبور بودن بندگان در اعمال خویش در میان مذاهب و فِرَق اسلامی اوج می گیرد و گروهی ـ با تفسیر ناصحیح از آیات قرآنی ـ مردم را در اعمال خویش مجبور می دانند و تکلیف و ثواب و عقاب را باطل می کنند و گروه دیگر با قول به تفویض قدرت خدا را محدود و توحید افعالی را

مخدوش می سازند، درمکتب اهل بیت علیهم‌السلام نظریه دقیق وتوحیدی «الامر بین الامرین» مطرح می گردد.

۳ـ تربیت شاگردان و تدوین اسلام ناب در قالب یک مذهب:

امامان اهل بیت علیهم‌السلام به مبارزه منفی و مقطعی بر علیه تحریف دین بسنده نکردند بلکه در راستای انجام وظیفه اصلی خود. یعنی حفظ و نشر معارف اصیل اسلامی ـ تلاش کردند تا علاوه بر مبارزه منفی، اسلام اصیل را در همه ابعاد آن (اصول و فروع، جهان بینی و ایدئولوژی، عقاید و احکام) به تعدادی از افراد مستعد و صالح تعلیم دهند تا این عقاید به صورت یک مذهب و مکتب جامع توسط این شاگردان در جامعه اسلامی منتشر گردد و اثرات مثبت خود را حتی بر سایر مذاهب و فرق اسلامی به جای گذارد. و بدین ترتیب مذهب شیعه ـ که در واقع ترجمان اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله است ـ توانست تاریخ حیات پرفراز و نشیب خود را پشت سر گذارد و اسلام را آن چنان که هست به جهانیان عرضه نماید تا فردای قیامت کسی نزد خداوند عذر نیاورد که اگر دین حق را به ما نمایانده بودی به آن ایمان می آوردیم.

مصادر و منابع اصلی بحث:

۱ ـ *المراجعات*، سید عبدالحسین شرف الدین موسوی

۲ ـ *نهج البلاغه*

۳ ـ *دلائل الصدق* شیخ محمد حسین مظفر

۴ ـ *نقش ائمه در احیاء دین* سید مرتضی عسکری

۵ ـ *منشور جاوید* (جلد ۵) جعفر سبحانی

سیره و تاریخ

امام حسین علیه‌السلام در آینهٔ احادیث

مؤسسه دار الحدیث

راز شهادت امام حسین علیه‌السلام به دست مسلمانان[1]

الف) طرح موضوع بحث:

*نخست باید خودِ موضوع را به‌درستی شکافت و اهمیت آن را جا انداخت[2] ...

ب) مقدمه ای پیرامون «زمان شناسی حادثه کربلا»:

* نخست بایَد این را مطرح کرد که: زمان شناسی، رمز گشودن رازهای سر به مهرِ تاریخی است ...

* سپس مطرح می شود که بهترین تحلیل گر، خودِ سیّد الشهداء علیه‌السلام است ...

* و اینکه تحلیل ایشان این است: «تغییر نظام ارزشی جامعه» ...

نمونه ها:

۱ ـ «فقد نزل بنا من الأمر ما قد ترون وإنّ الدنیا قد تغیّرت و تنکّرت وادبر معروفها

---

۱. محور اصل در این بحث، «چرائی» شهادت امام حسن علیه‌السلام به دست مسلمانان است ولذا می توانید هر جملهٔ دیگری را نیز که دارای این محور باشد خود انتخاب و به جای جملهٔ فوق استفاده کنید.

۲. این کار انگیزهٔ شنوندگان را برای پیگیری بحث تحریک می کند.

ولم يبق منها إلّا صبابة كصبابة الاناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل ألا ترون إلى الحقّ لايعمل به وإلى الباطل لايتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء اللّه فإنّي لا أرى الموت إلّا سعادة والحياة مع الظالمين إلّا برما، الناس عبيد الدنيا والدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درّت معايشهم فإذا محصوا بالبلاء قلّ الديّانون.»[1]

۲ ـ «... ألا وإنّ هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطّلوا الحدود واستأثروا بالفيء وأحلّوا حرام اللّه وحرّموا حلاله وأنا أحقّ ممّن غيّر...»[2].

* سپس به نقش نظام ارزش درکردارهای فردی اجتماعی اشاره شده... و بیان می شود که «سرچشمهٔ کردارها»ی آدمی، «پندارها و ارزشها»ی درونی او است[3]:

قرآن: «قُل كُلٌّ يعمَلُ على شاكِلَته»[4].

حديث:

۱ ـ الإمام عليّ عليه السلام: يستدلّ على خير كلّ امرء و شرّه وطهارة أصله و خبثه بما يظهر من أفعاله[5].

۲ ـ الإمام عليّ عليه السلام: جميل الفعل ينبئ عن طيب الأصل[6].

---

۱. *تحف العقول*: ۱۷، *الطبريّ*: ۳۰۰، *مثير الأحزان*: ۲۲، *ابن عساكر*: ۲۱۴، *مقتل خوارزمی*: ۲/۷۵، *لهوف*: ۶۹.

۲. *طبري*: ۷/ ۳۰۰، *كامل ابن اثير*: ۳/ ۲۸۰، *خوارزمي*: ۱/ ۲۳۴، *أنساب الأشراف*: ۳/ ۱۷۱.

۳. از این قسمت می توانید به خوبی برای جا انداختن اهمیّت «باورها» و «اعتقادات» استفاده کرده و با توجه دادن به عواقبی که تغییر ارزشها در جریان کربلا به بار آورد، مردم را نسبت به تغییر ارزشها حسّاس و هوشیار نمود.

۴. الاسراء: ۸۴.

۵. *غرر الحكم*: ۱۰۹۷۲.

۶. *غرر الحكم*: ۴۷۷۷.

۳ ـ الإمام عليّ علیه السلام : ظنّ الإنسان ميزان عقله و فعله اصدق شاهد على أصله[۱] .

۴ ـ الإمام عليّ علیه السلام : ما أصدق المرء على نفسه وأيّ شاهد عليه كفعله ولايعرف الرجل إلّا بعلمه[۲] كما لايعرف الغريب من الشجر إلّا عند حضور الثمر فتدلّ الأثمار على أصولها ويعرف كلّ ذي فضل فضله كذلك يشرف الكريم بآدابه و يتضح اللئيم برذائله[۳] .

۵ . محمد بن سنان عن بعض أصحابه ، عن ابى عبداللّه علیه السلام ، قال : سمعته يقول لرجل : اعلم يا فلان إنّ منزلة القلب من الجسد بمنزلة الامام من الناس الواجب الطاعة عليهم[۴] ، ألا ترى أنّ جميع جوارح الجسد شرط للقلب وتراجمة له مؤديّة عنه : الأذنان والعِنان والأنف والفمّ واليدان والرجلان والفرج . فإنّ القلب إذا همّ بالنظر فتح الرجل عينيه ، وإذا همّ بالاستماع حرّك أُذنيه وفتح مسامعه فسمع ، وإذا همّ القلب بالشم استنشق بأنفه فأدّى تلك الرايحة إلى القلب ، وإذا همّ بالنطق تكلّم باللسان ، وإذا همّ بالبطش عملت اليدان واذا همّ بالحركة سعت الرجلان وإذا همّ بالشهوة تحرّك الذكر . فهذه كلّها مؤدّية عن القلب بالتحريك وكذلك ينبغي للإمام أن يطاع للأمر منه[۵] .

۶ . الإمام عليّ علیه السلام : الألسن تترجم عمّا تجنّه الضمائر[۶ و ۷] .

---

۱ . غررالحكم : ۶۰۳۹ .

۲ . در چاپ بيروت و نجف و تهران آمده : بعمله»

۳ . غررالحكم : ۹۶۹۴ .

۴ . در اين فرصت مى توان به مسأله «امامت و رهبرى» در اسلام و جايگاه آن در جامعه اسلامى اشاره كرد ... البته بهتر است نخست فقره دوم حديث (كه شرح جايگاه قلب در بدن است) بيان شود و سپس مسأله جايگاه امامت و مى توان به اين جمله از آيت ا ... مشكينى نيز اشاره كرد كه : ولايت فقيه قلب فقيه قلب اسلام است .

۵ . علل الشرايع : ۸/۱۰۹/۱

۶ . غرر الحكم : ۱۳۷۶ .

۷ . احاديث ديگرى نيز در اين زمينه وجود دارد :

الف ـ الإمام علي علیه السلام : تكلّموا تعرفوا؛ فإنّ المرء تحت لسانه . / نهج البلاغة : حكمت ۳۹۲ .

۷. شعر حیص و بیص:

ملکنا فکان العفو منّا سجیّة　　فلما ملکتم سال بالدم ابطح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا　　کل إناء بالذی فیه ینضح[1]

* سپس پیش بینی رسول اللّه ﷺ از این تغییر مطرح می شود:

«یکون خلف من بعد ستّین سنة أضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات فسوف یُلقون غیّاً.»[2]

* و اشاره شود که نوع ارزشها و ضدارزشها، در این حدیث مشخّص شده است...[3]

* و اشاره شود که اتّفاقاً این پدیده در امّتهای پیشین نیز سابقه داشته است... قرآن می فرماید: **«فخلف من بعدهم خَلْف أضاعُوا الصلاةَ واتبعُوا الشهوات فسوف یلقون غیّاً»**[4].

ب ـ الإمام عليّ ﷺ: ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه / *نهج البلاغة*: الحكمة ۲۶.

ج ـ الإمام عليّ ﷺ: كلام الرجل ميزان عقله. / *غرر الحكم*: ۷۲۳۴.

د. الإمام عليّ ﷺ: يستدلّ على عقل كلّ امرئ بما يجري على لسانه. / *غرر الحكم*: ۱۰۹۵۷.

هـ ـ الإمام عليّ ﷺ: إيّاك والكلام فيما لا تعرف طريقته ولا تعلم حقيقته؛ فإنّ قولك يدلّ على عقلك، وعبارتك تنبئ عن معرفتك. / *غرر الحكم*: ۲۷۳۵.

ومی توان به این شعر نیز اشاره کرد:

تا مرد سخن نگفته باشد　　عیب و هنرش نهفته باشد

در عین حال می توان نکات اخلاقی کوتاهی پیرامون زبان مطرح کرد... البته باید به گونه ای باشد که از محور اصلی بحث زیاد دور نشویم.

۱. ضرب المثل فارسی: از کوزه برون تراود آنچه در اوست.

۲. *مستدرك حاكم*: ج۲، ص۳۷۴ و ج۴، ص۵۴۷، *مجمع الزوائد*: ج۶، ص۲۳۱ نقلا عن احمد والطبراني في الاوسط، *البداية والنهاية*: ج۸، ص۲۳۰.

۳. در این مرحله و با توجه به آیهٔ بعد می توان بر روی مسأله ارزشها و ضدارزشها (به خصوص نماز و شهوات) کار کرد...

۴. مریم: آیه ۵۹، حتماً به آیه های قبل و بعد و تفسیر آنها مراجعه و مطالب مناسب مطرح شود... در

* واشاره می شود که در منطق قرآن، تغییر جبری نبوده، بلکه قانونمند می باشد... .

۱ ـ «إنّ اللّه لایغیّر مابقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم»[۱] .

۲ ـ «ذلك بأن اللّه لم یك مغیّرا نعمة أنعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم»[۲]

* سپس این سؤال مطرح می شود که «عامل تغییر» چیست؟

ج) مکانیزم تغییر نظام ارزشی

* نخست این احادیث مطرح و تبیین می شود:

۱ ـ الإمام علي علیه‌السلام: «إذا تغیّر السلطان، تغیّر الزمان»[۳] .

۲ ـ الإمام علي علیه‌السلام: «إذا تغیّرت نیّة السلطان تغیّر الزمان»[۴] .

۳ ـ و گفته اند: «الناس علی دین ملوکهم»[۵] .

* سپس به یزید و کارهای او... و تأثیر آن در اجتماع[۶]... اشاره می شود:

بحث «اعمال یزید» تبلور این آیه به خوبی آشکار می شود.

۱. رعد: ۱۱ .

۲. الانفال: ۵۳ .

۳. *نهج البلاغه*: نامه ۳۱. این نامه، نامهٔ ایشان به امام حسن علیه‌السلام است و بهتر است این جملهٔ آغازین نامه، مورد توجه قرار گیرد که: «اي بنيّ إنّي وإن لم أكن عُمّرت عمر من كان قبلي، فقد نظرت في أعمالهم و فكّرت في أخبارهم و سرت في آثارهم حتّی عدت كأحدهم بل كأنّي بما انتهی اليّ من أمورهم قد عُمِّرت مع أوّلهم إلی آخرهم فعرفت صفو ذلك من كدره ونفعه من ضرره فاستخلصت لك من كل أمر نخيله و توخيت لك جميله» .

۴. *غررالحکم*: ۴۰۰۹ .

۵. *البحار*: ج۱۰۵، ص۸، *الغدیر*: ج۲، ص۹۰ .

۶. این فرصت بهترین موقعیت برای طرح لزوم حکومت اسلامی است زیرا در بحث یزید به خوبی روشن می شود که افکار و اعمال حاکم تا چه اندازه در رفتار و کردار جامعه اثر می گذارد. به این نکات نیز توجه شود: تفاوت رشد اسلام در ۱۳ سال حضور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه و ۱۰ سال حضور در مدینه ـ سر کار آمدن یک حکومت بوبکری و عمری بهتر از پافشاری امام علی علیه‌السلام بر حق خود و بازگشت مردم به جاهلیت و تشکیل حکومت غیر دینی بود، لذا امام علی علیه‌السلام صبر کرد ـ

۱ ـ عمر بن سبينة : حجّ يزيد في حياة أبيه ، فلمّا بلغ المدينة جلس على شراب ، فاستأذن عليه ابن العبّاس والحسين فقيل له : إنّ ابن عبّاس إن وجد ريح شرابك عرفه ، فحجبه واذن للحسين ، فلمّا دخل و جد رائحة الشراب مع الطيب ، فقال عليه السلام : «واللّهِ درّ طيبك ما أطيبه فما هذا»؟

فقال : يا أبا عبداللّه هذا طيب يصنع بالشام ، ثمّ دعا بقدح فشربه ثمّ دعا بآخر فقال : اسق أبا عبداللّه[1] . فقال الحسين : «عليك ريح الشراب أيّها المرء لاعين عليك منى» .

فقال يزيد :

ألا يا صاح للعجب ... دعوتك ثمّ لم تجب
إلى القتيات والشهوا ... ت والصهباء والطرب
باطية مكلّلة ... عليها سادة العرب
وفيهنّ التي تبلت ... فؤادك ثمّ لم تشب

فوثب الحسين عليه وقال : «بل فؤادك يابن معاوية تبلّت»[2] .

۲ ـ ابن عائشة عن أبيه ، قال : كان يزيد في حداثته صاحب شراب يأخذ مأخذ الاحداث ، فأحسّ معاوية بذلك فأحبّ أن يعظه في رفق ، فقال : يا بنيَّ ما أقدرك على أن تصل إلى حاجتك من غير تهتك يذهب بمروءتك وقدرك ، ويشمت بك عدوّك ويسيء بك صديقك[3] .

ولايتعهدی حضرت رضا عليه السلام روند انشعاب در تشيّع را متوقف كرد ـ دورهٔ تدوين كتب اربعه ودورهٔ تدوين جامعهای حديثی شيعه (بحار و وسائل) در زمانی بود كه حكومتهای وقت به نحوی از انديشهٔ تشيّع جانبداری می كرده اند ـ يكی از علل گسترش اهل سنت اين است كه دارای حكومتهای معتقد به مبانی اهل سنّت بوده اند ـ و اكنون كه حكومت اسلامی بر مبنای ولايت تشكيل شده ، بهترين راه برای گسترش مكتب اهل بيت عليهم السلام است ...

۱ . جسارت يزيد در دعوت از امام عليه السلام برای نوشيدن شراب قابل توجه است ... .

۲ . *الكامل في التاريخ* : ج۲ ، ص۶۰۳ ، *معالم المدرستين* : ج۳ ، ص۱۲ .

۳ . *البداية والنهاية* : ج۸ ص۲۲۸ ، *مختصر تاريخ دمشق* : ج۲۸ ، ص۲۲ نحوه .

۳ ـ الحسين بن عليّ عليهما‌السلام أنّه كتب إلى معاوية كتاباً يقرّعه فيه ويبكّته بأمور صنعها، كان فيه: «ثمّ ولّيت ابنك وهو غلام يشرب الشراب ويلهو بالكلاب، فخنت أمانتك و أخربت رعيّتك، ولم تؤدّ نصيحة ربّك، فكيف تولّي على أُمّة محمدٍ من يشرب المسكر؟ وشارب المسكر من الفاسقين، وشارب المسكر من الأشرار، وليس شارب المسكر بأمين على درهم فكيف على الأمّة؟!»[1].

۴ ـ منذر بن زبير: واللّه إنّه ليشرب الخمر، وإنّه ليسكر حتّى يدع الصلاة[2].

۵ ـ عبداللّه بن عروة: بعث عثمان بن محمّد بن أبي سفيان إلى يزيد وفداً من أهل المدينة فيهم عبداللّه بن حنظلة الغسيل الأنصاري وعبداللّه بن أبي عمروبن حفص بن الغيرة المخزوميّ، والمنذر بن الزبير، ورجالاً كثيراً من أشراف أهل المدينة، فقدموا على يزيد بن معاوية، فأكرمهم، و أحسن إليهم، وأعظم جوائزهم. ثمّ انصرفوا من عنده، و قدموا المدينة ... فلمّا قدم أولئك للنفر الوفد المدينة قاموا فيهم فأظهروا ستم يزيد وعتبة، وقالوا: إنّا قدمنا من عند رجل ليس له دين، يشرب الخمر، ويعزف بالطنابير، ويضرب عنده القيان، ويلعب بالكلاب، ويسامر الخرّاب والفتيان، وإنّا نشهدكم أنّا قد خلعناه، فتابعهم الناس.[3]

۶ . المسعودي في مروج الذهب: و كان يزيد صاحب طرق و جوارح وكلاب وقرود وفهو و منادمة على الشراب، و جلس ذات يوم على شرابه، و عن يمينه ابن زياد، وذلك بعد قتل الحسين عليه‌السلام، فأقبل عليه ساقيه فقال:

اسقني شربةً تروّي مشاشي ثمّ مل فاسق مثلها ابن زياد
صاحب السرّ والأمانة عندي ولتسديد مغنمي وجهادي

ثمّ أمر المغنين فغنوا [به].

---

۱. *دعائم الإسلام*: ج۲، ص۱۳۳، ح۴۶۸.

۲. *تاريخ الطبريّ*: ج۵، ص۴۸۱.

۳. *تاريخ الطبريّ*: ج۵، ص۴۸۰، *البداية والنهاية*: ج۸، ص۲۱۶، *أيّام العرب في الإسلام*: ۴۱۹، *العقد الفريد*: ج۳، ص۳۷۲ نحوه، *الكامل*: ج۲، ص۵۹۳، *الصواعق المحرقة*: ۲۲۱.

وغلب على أصحاب يزيدو عمّا له ما كان يفعله من الفسوق[۱]، وفي أيّامه ظهر الغناء بمكّة والمدينة، واستعملت الملاهي، وأظهر الناس شرب الشراب[۲].

۷ ـ كانت تقام في يثرب حفلات الغناء والرقص وربما كانت مختلطة بين النساء والرجال ولم توضع بينهما ستارة[۳].

۸ ـ لما اتخذ عروة قصراً بالعقيق قال له الناس: قد جفرت عن مسجد رسول اللّه ﷺ وقال: انى رأيت مساجدهم لاهية وأسواقهم لاغية والفاحشة في فجاجهم عالية فكان فيما هناك عما هم فيه عافية[۴].

هدف قيام سيّد الشهداء عليه السلام

با توجه به آنچه که پیش از این پیرامون اوضاع اجتماعی و فرهنگی مسلمانان بیان شد، اکنون به خوبی می توان گفتار حضرت دربارهٔ انگیزهٔ قیامشان را تحلیل کرد:

۱ ـ الإمام الحسين عليه السلام: «اللّهمّ إنّك تعلم أنّه لم يكن ما كان منّا تنافساً في سلطانٍ ولا التماسا من فضول الحطام ولكن لنرى المعالم من دينك ونظهر الإطلاح في بلادك ويأمن المظلومون من عبادك ويعمل بفرائضك وسننك و أحكامك، فإن لم تنصرونا وتنصفونا، قوي الظلمة عليكم و عملوا في اطفاء نور نبيّكم. و حسبنا اللّه وعليه توكّلنا وإليه أنبنا وإليه المصير»[۵].

---

۱. جالب اینکه همان کارهایی را که یزید انجام می داد در جامعه نیز رواج یافت... که نشان می دهد مردم، تابع حکومت اند پس بدون حکومت اسلامی نمی توان جامعه اسلامی و مردم مسلمان داشت.

۲. *مروج الذهب*: ج۲، ص۷۷.

۳. *حياة الامام زين العابدين* عليه السلام: ص۶۶۸ ورجوع كنيد به *الاغاني*: ج۸، ص۲۳۴.

۴. مختصر *تاريخ دمشق* لابن عساكر: ج۱۷/ ۲۳.

۵. *تحف العقول*: ۲۳۹.

۲ ـ ابن عبّاس: بينا أنا أطوف بالبيت إذ لقيت الحسين بن عليّ عليهما‌السلام كفّفه بكفّه بين الركن والمقام. فعانقته ثمّ ضممته إليّ وقلت: يا أبا عبدالله ما تريد؟ قال: أريد أن أُسير، قال: قلت: نشدتك الله تسير إلى قوم قتلوا أباك وطعنوا أخاك أهل العراق وأنت بقيّتنا وجماعتنا، فقال: خلّ عنّي يابن عبّاس، فإنّي أستحيي من ربّي عزّوجلّ أن ألقاه ولم آمر في أمتنا بمعروف ولم أنه عن منكر[1].

۳ ـ الواقدي في خروج الحسين علیه‌السلام من مكّة ـ: فلمّا وصل بستان بني عامر لقى الفرزدق الشاعر و كان يوم التروية فقال له: إلى أين يابن رسول الله ما أعجلك عن الموسم قال لو لم اعجل لاخذت أخذاً فاخبرني يا فرزدق عمّا ورائك. فقال: تركت الناس بالعراق قلوبهم معك وسيوفهم مع بني أُميّة فاتّق الله في نفسك وارجع.

فقال له: «يا فرزدق إنّ هؤلاء قوم لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد في الأرض وابطلوا الحدود وشربوا الخمور واستأثروا في أموال الفقراء والمساكين وأنا أولى من قام بنصرة دين الله وإعزاز شرعه والجهاد في سبيله لتكون كلمة الله هي العليا»؛ فأعرض عنه الفرزدق وسار[2].

۴ ـ الإمام الحسين علیه‌السلام ـ من كلامه يوم عاشوراء ـ: والله ما أتيتكم حتّى أتتني كتب أماثلكم بانّ السنّة قد أميتت، والنفاق قد نجم، والحدود قد عطّلت، فاقدم لعلّ الله تبارك و تعالى يصلح بك أمّة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فأتيتكم[3].

۵ ـ محمد بن أبي طالب الموسوي: دعا الحسين علیه‌السلام بدواة وبياض و كتب هذه الوصيّة لاخيه محمّد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به الحسين بن عليّ بن أبي طالب لأخيه محمّد المعروف بابن الحنفيّة: إنّ الحسين يشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له وأن

---

۱. *الأمالي الخميسية*: ج۱، ص۱۸۶.

۲. *تذكرة الخواص*: ۲۴۱.

۳. *ترجمة الإمام الحسين* علیه‌السلام و مقتله من *الطبقات الكبرى*: ص۷۲، ح۲۹۲.

محمّداً عبده ورسوله، جاء بالحقّ من عنده، وأنّ الجنّة والنار حقّ. وأنّ الساعة آتية لاريب فيها، وأنّ اللّه يبعث من في القبور، وإنّي لم أخرج أشِراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وإنّما خرجت لطلب الإصلاح في أُمّة جدّي ﷺ أريد أن آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر[1] و أسير بسيرة جدّي وأبي عليّ بن أبي طالب، فمن قبلني بقول الحقّ فاللّه أولى بالحقّ، ومن ردّ عليّ هذا أصبر حتّى يقضي اللّه بيني وبين القوم بالحقّ و هو خير الحاكمين، وهذه وصيّتي إليك يا أخي اليك و ما توفيقي إلّا باللّه عليه توكّلت وإليه أنيب»[2].

اثر قیام سیّد الشهداء علیه‌السلام در جاودانگی دین

الف) طرح موضوع بحث:

اوّلاً گفته شد که: انگیزه حضرت «اصلاح طلبی» و حرکت ایشان یک اقدام «اصلاح طلبانه» بود... و ثانیاً گفته اند: «**الإسلام محمّديّ الحدوث وحسينيّ البقاء**»...

اکنون سؤال این است که: رابطهٔ «اصلاح طلبی» و «جاودانگی» چه بوده، و نقش اصلاح طلبی درجاودانگی تمدّنها چیست؟

ب) رابطهٔ اصلاح طلبی و جاودانگی

* نخست این نکته مطرح شود که مهمترین امتیاز و ویژگی یک تمدن به این است که بتواند «زمان» را تسخیر کند. یعنی درگذر زمان به سمت نابودی نرود...

* سپس به تمدّنهای ذکر شده در قرآن اشاره شد و تبیین شود که علت نابودی آنها فساد و تباهی جامعه بوده است[3]...

---

۱. به رابطهٔ اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر توجه شود که در تبیین مباحث بعدی نقش دارد.

۲. *البحار*: ج۴۴، ص۳۲۹.

۳. بهتر است این قسمت از قرآن مجدداً مورد مطالعه قرار گیرد. هر یک از تمدنهای مذکور در قرآن به

* سپس این آیه ها مطرح شود که :

۱ ـ « ... إنّ الارض يرثها عبادي الصالحون»[۱] .

۲ ـ «وما كان ربّك ليُهلك القرى بظلم وأهلها مُصلحون»[۲ و ۳] .

* سپس به انگیزه قیام حضرت (که اصلاح طلبی است) پیوند زده شود ... و تبیین شود که چرا این حرکت سبب استمرار اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله شد ...

* در این فرصت به مسأله امر بمعروف و نهی از منکر اشاره شده و ضرر ترك آن تبیین شود[۴] ...

آیات :

۱ «واتقوا فتنة لاتصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ... »[۵] .

۲ ـ (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ويأمـــرون بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)[۶] .

۳ ـ (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وتُؤْمِنُونَ

یک نوع از فساد دچار شده بودند. طرح فی الجملهٔ آنها (که دارای نکات ارزندهٔ اخلاقی و اجتماعی است) مفید می باشد.

۱. الانبیاء: ۱۰۵ .

۲. هود: ۱۱۷ .

۳. در تفسیر آیات حتماً به تفاوت «صالح» و «مُصلح ـ اصلاح طلب» توجه شود. در این آیات که اشاره به یک حکومت پایدار و فراگیر است مسأله صالح بودن و مصلح بودن به چشم می خورد.

۴. راه اصلاح طلبی امر به معروف و نهی از منکر به همین دلیل امام علیه‌السلام پس از ذکر هدف قیام به این دو اصل اشاره می فرمایند.

۵. الانفال: ۲۵ . پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ذیل این آیه فرموده اند: «ان اللّه عزوجل لايعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بين ظهرانيهم وهم قادرون على ان ينكروه، فاذا فعلوا ذلك عذب اللّه الخاصة والعامة»، *مسند احمد*: ج۴، ص ۱۹۲ .

۶. آل عمران: ۱۰۴ .

بِاللّهِ وَلَو آمَنَ أهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وأكثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ)[1] .

۴ ـ (يا بُنَيَّ أقِمِ الصَّلاةَ وأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى ما أَصابَكَ إنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)[2] .

۵ ـ (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)[3] .

۶ ـ (فَلَولا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الأرْضِ إلّا قَليلاً مِمَّنْ أنْجَيْنا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فيهِ وكانُوا مُجْرِمينَ)[4] .

حديث:

۷ ـ الإمام عليّ عليه السلام : قِوامُ الشَّريعَةِ الأمرُ بِالْمَعروفِ، والنَّهيُ عَنِ الْمُنكَرِ، وإقامَةُ الحُدودِ.[5]

۸ ـ الإمام عليّ عليه السلام : إنَّما هَلَكَ مَن كانَ قَبلَكُمْ بِحَيثُ ما عَمِلوا مِنَ المَعاصي ولَم يَنهَهُمُ الرَّبّانِيّونَ والأحبارُ عَن ذلك؛ فإنَّهم لمّا تَمادَوا في المَعاصي نَزَلَتْ بِهِمُ العُقُوباتُ.[6]

۹ ـ الإمام عليّ عليه السلام : فإنَّ اللهَ سُبحانَهُ لَم يَلعَنِ القُرونَ الماضِيَةَ بَينَ أيديكُم إلّا لِتَركِهِمُ الأمرَ بِالمَعروفِ والنَّهيَ عَنِ المُنْكَرِ، فَلَعَنَ اللّهُ السُّفَهاءَ لِرُكوبِ المَعاصي، والحُلَماءَ لِتَركِ التَّناهي[7] .

---

۱. آل عمران: ۱۱۰ .

۲. لقمان: ۱۷ .

۳. التوبه: ۷۱ .

۴. هود: ۱۱۶ .

۵. غرر الحكم: ۶۳۷۳، ۶۸۱۷ .

۶. الزهد للحسين بن سعيد: ص۱۰۵، ح۲۸۸ .

۷. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج۱۳، ص۱۸۰ .

۱۰ ـ الإمام الحسين عليه‌السلام: اعتَبِروا أيُّها النّاسُ بما وَعَظَ اللّهُ به أولياءَه من سوءِ ثَنائه عَلى الأحبارِ؛ إذ يَقولُ: (لَولا يَنهاهُمُ الرَّبّانيّونَ ...) وقالَ: (لُعِنَ الّذين كَفَروا من بَني إسرائيلَ ...) وإنّما عابَ اللّه ذَلك عَلَيهم لأنَّهُمْ كانوا يَرَونَ منَ الظَّلَمَةِ الّذين بَينَ أظهُرِهِمُ المُنكَرَ والفَسادَ فلايَنهَونَهُمْ عَن ذلك، رَغْبَةً فيما كانوا يَنالونَ مِنْهُمْ، ورَهْبَةً ممّا يَحذَرونَ، واللّهُ يَقولُ: (فَلا تَخشَوُا النّاسَ واخْشَونِ)[1].

۱۱ ـ عائشة: دَخَلَ عَليَّ النَّبيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فعَرَفتُ في وَجهِه أن قَد حَضَرَهُ شَيءٌ، فتَوَضَّأ وما كَلَّم أحَداً، فلَصقتُ بالحُجرَةِ أستمِعُ مايَقولُ، فقَعَدَ عَلَى المنبرِ فحمدَ اللّهَ وأثنى عليه وقالَ: يا أيُّها النّاسُ! إنَّ اللّهَ يَقولُ لَكُمْ: مُروا بالمَعروفِ وانهَوا عَنِ المُنْكَرِ، قَبلَ أن تَدعوا فلا أُجيبَ لَكُم، وتَسألوني فلا أُعطيَكُم، وتَستَنصِروني فلا أنْصُرَكُم.[2]

۱۲ ـ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله: إذا يأمُروا بمَعروفٍ ولَم يَنهَوا عَن مُنكَرٍ ولَم يَتَّبِعوا الأخيارَ من أهلِ بَيتي، تسلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِمْ شِرارَهُم، فيَدعوا عِندَ ذلكَ خِيارُهُم فلا يُستَجابُ لَهُم[3].

۱۳ ـ الإمام عليّ عليه‌السلام ـ منَ وَصيَّته للحَسَنَين عليهما‌السلام عندَ الشَّهادَة ـ: لاتَترُكوا الأمرَ بالمَعروفِ والنَّهيَ عَنِ المُنكَرِ فَيُوَلّى عليكُمْ شِرارُكُم ثُمَّ تَدعونَ فلا يُستَجابُ لَكُم[4].

۱۴ ـ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله: إذا عظَّمَتْ أُمَّتي الدّنيا نُزِعَتْ مِنْها هَيبَةُ الإسلام، وإذا تَرَكَتِ الأمرَ بالمَعروفِ والنَّهيَ عَنِ المُنكَرِ حُرِمَتْ بَرَكَةَ الوَحي[5].

۱۵ ـ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله: لَتَأمُرُنَّ بالمَعروفِ ولَتَنهَوُنَّ عَنِ المُنكرِ أو لَيَلحِيَنَّكُمْ[6] اللّهُ كما

---

۱. تحف العقول: ۲۳۷.

۲. الترغيب والترهيب: ج۳، ص۲۳۳، ح۲۹.

۳. أمالي الصدوق: ص۲۵۴، ح۲.

۴. نهج البلاغة: الكتاب ۴۷، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج۱۷، ص۶ نحوه.

۵. كنز العمال: ح۶۰۷۰.

۶. في هذا الكلام موضع استعارة و هو قوله عليه الصلاة والسلام: ليلحينّكم اللّه، والمراد ليتنقّصنّكم اللّه في النفوس والأموال وليصيبنّكم بالمصائب العظام، فتكونون كالأغصان التي جُرِّدت من أوراقها و عُرِّيت من ألحيتها وأياطها،

لَحَيْتُ عَصايَ هذه ـ لعود في يَده ـ[1] .

۱۶ ـ رسول اللّه ﷺ : إذا تَركَتْ أُمَّتي الأمرَ بالمَعروفِ والنَّهيَ عَنِ المُنكرِ فلْيَأْذَنْ بِوِقاعٍ مِنَ اللّهِ جلَّ اسْمُهُ[2] .

۱۷ ـ رسول اللّه ﷺ : لَتَأمُرُنَّ بالمَعروفِ ولَتَنهنّ عَنِ المُنكَرِ ، أولَيَعُمَّنَّكُمْ عَذابُ اللّهِ[3] .

۱۸ ـ رسول اللّه ﷺ : إنَّ النّاسِ إذا رأَوُا الظالِمَ فلم يأخُذوا على يَدَيه ، أوشَكَ أن يَعُمَّهُمُ اللّهُ بِعِقابٍ منهُ[4] .

۱۹ ـ رسول اللّه ﷺ : لايَزالُ النّاسُ بِخَيرٍ ما أمَرُوا بالمَعروفِ ونَهَوا عَنِ المُنكَرِ وتَعاوَنُوا عَلَى البرّ فإذا لَم يَفعَلوا ذلك نُزِعَتْ مِنْهُمْ البَرَكاتُ ، وسَلَّطَ بَعضُهُم على بَعضٍ ، ولَم يَكُنْ لَهُمْ ناصِرٌ في الأرض ولا في السَّماءِ[5] .

۲۰ ـ رسول اللّه ﷺ : إنَّ أوَّل ما دَخَلَ النَّقصُ عَلى بَني إسرائيلَ أنَّهُ كانَ الرَّجُلُ يَلقَى الرَّجُل فَيقولُ : يا هذا اتَّقِ اللّهَ ودَع ما تَصنَعْ بِه فإنَّهُ لايَحِلُّ لَكَ ، ثُمَّ يَلقاهُ مِنَ الغَدِ وهُوَ عَلى حالِه ، فلا يَمنَعُه ذلك أن يَكونَ أكيلَهُ وشَريبَهُ وَقعيدَهُ ، فلمّا فَعلوا ذلك ضَرَبَ اللّهُ قُلوبَ بَعضِهِم بِبَعضٍ ، ثُمَّ قالَ : «لُعِنَ الّذين كَفَروا مِن بَني إسرائيل ...) الآية .

ثُمّ قالَ : كلاّ واللّه لَتَأمُرُنَّ بالمَعروفِ ، ولَتَنهَوُنَّ عَنِ المُنكَرِ ، ولَتَأخُذُنَّ عَلى يَدِ الظالِمِ ، ولَتَأطُرُنَّهُ عَلَى الحَقِّ أطْراً[6] .

۲۱ ـ رسول اللّه ﷺ : إنَّ الأحبارَ مِنَ اليهودِ والرُّهبانَ مِنَ النّصارَى لَمّا تَركوا الأمرَ

فصارت قضباناً مجرّدة وعيداناً مفردة . *المجازات النبويّة* : ۳۵۳/ ۲۷۱ .

۱ . *المجازات النبويّة* : ص۳۵۳، ح۲۷۱ .

۲ . *ثواب الأعمال* : ص۳۰۴، ح۱ .

۳ . *وسائل الشيعة* : ج۱۱، ص۴۰۷، ح۱۲ .

۴ . *كنز العمّال* : ۵۵۷۵، أقول : في معناه أحاديث كثيرة فراجع *كنز العمّال* : ۳/ ۶۶إلى آخر الباب .

۵ . *مشكاة الأنوار* : ص۵۱ .

۶ . *الترغيب والترهيب* : ج۳، ص۲۲۸، ح۱۷ .

بالمَعرُوفِ والنَّهيَ عَنِ المُنكَرِ لَعَنَهُمُ اللّهُ عَلى لِسانِ أنبيائِهم، ثُمَّ عُمُّوا بِالبَلاءِ[۱].

۲۲ ـ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: واللّه لَتَأمُرُنَّ بِالمعروف ولَتَنهَوُنَّ عَنِ المُنكَرِ ولَتَأخُذُنَّ عَلى أيدي الظّالِمِ ولَتَأطِرُنَّهُ عَلَى الحَقِّ أطْراً، أو لَيَضرِبَنَّ اللّهُ بِقُلوبِ بَعضِكُم عَلى بَعضٍ، ثُمَّ يَلعَنُكُم كما لَعَنَهُم[۲].

۲۳ ـ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَتَأمُرُنَّ بِالمَعروف ولَتَنهَوُنَّ عَنِ المُنكَرِ، أو لَيَبعَثَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمُ العَجَمَ فَلَيَضرِبُنَّ رِقابَكُمْ، ولَيَكُونَنَّ أشِدّاءَ لايَفرّونَ[۳].

۲۴ ـ الإمام الصادق علیه‌السلام ـ وقَد كَتَبَ إلى الشّيعَةِ ـ: لَيَعطِفَنَّ ذَوو السِّنِّ مِنكُم والنُهىٰ عَلىٰ ذَوي الجَهلِ وطُلّابِ الرِّئاسَةِ، أو لَتُصيبَنَّكُم لَعنَتي أجمَعينَ[۴].

۲۵ ـ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا تَزالُ لا إلهَ إلّا اللّهُ تَنفَعُ مَن قالَها، وتَرُدُّ عَنهُمُ العَذاب والنَقِمَةَ، ما لَم يَستَخِفّوا بِحَقِّها. قالوا: يا رَسولَ اللّهِ! وما الاستِخفافُ بِحَقِّها؟ قال: يَظهَرُ العَمَلُ بِمَعاصي اللّه، فلايُنكَر، ولايُغَيَّر[۵].

۲۶ ـ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ فيما رَواهُ جَعفَرُبنُ مُحمّد عَن أبيه علیهما‌السلام ـ: إنَّ المَعصِيَةَ إذا عَمِلَ بِها العَبدُ سِرّاً لَم تَضُرَّ إلّا عامِلَها، وإذا عَمِلَ بِها عَلانِيَةً ولَم يُغَيَّرْ عَلَيهِ أضَرَّت العامَّةَ.

قالَ جَعفَرُ بنُ مُحمّدٍ علیهما‌السلام: وذلكَ أنَّهُ يَذِلُّ بِعَمَلِه دينُ اللّهِ، ويَقتَدي بِه أهلُ عَداوَةِ اللّهِ[۶].

۲۷ ـ الإمام عليّ علیه‌السلام: أيُّها النّاسُ! إنَّ اللّهَ تَعالى لايُعَذِّبُ العامَّةَ بِذَنبِ الخاصَّةِ إذا عَمِلَتِ الخاصَّةُ بِالمُنكَرِ سِرّاً مِن غَيرِ أن تَعلَمَ العامَّةُ، فإذا عَمِلَتِ الخاصَّةُ بِالمُنكَرِ جِهاراً فلَم

---

۱. *الترغيب والترهيب*: ج۳، ص۲۳۱، ح۲۲.

۲. *كنزالعمال*: ۵۵۲۷.

۳. *كنزالعمّال*: ۵۵۶۳.

۴. *الكافي*: ج۸، ص۱۵۸، ح۱۵۲.

۵. *الترغيب والترهيب*: ج۳، ص۲۳۱، ح۲۳.

۶. *ثواب الأعمال*: ص۳۱۱، ح۲.

يُغَيِّرْ ذلكَ العامَّةُ، استَوجَبَ الفَريقانِ العُقوبَةَ منَ اللّه تَعالى[1].

۲۸ ـ الإمام الصادق عليه السلام: ما أقَرَّ قَومٌ بِالْمُنكَرِ بَينَ أظهُرِهِم لايعيّرونه إلّا أوشَكَ أن يَعُمَّهُمُ اللّهُ عزَّوجلَّ بِعقابٍ من عنده[2].

۲۹ ـ رسول اللّه صلى الله عليه وآله: إنَّ اللّهَ لايُعَذِّبُ العامَّةَ بِعَمَلِ الخاصَّةِ؛ حتّى تَكونَ العامَّةُ تَستَطيعُ تغيّر عَلى الخاصَّةِ، فإذا لَم تَغَيَّرِ العامَّةُ عَلى الخاصَّةِ عَذَّبَ اللّهُ العامَّةَ والخاصَّةَ[3].

علّت اهتمام سيّد الشهداء عليه السلام به نام «علی» در نامگذاری

الف) طرح موضوع سخنرانی:

* اشاره به فرزندان امام حسین عليه السلام و اینکه نام دو تن از آنان «علی» بوده است... .

* سپس اشاره به جریان زیر و جمله امام حسین عليه السلام درباره اهتمام ایشان به نام «علی».

حدیث:

۱ ـ عبدالرحمن بن محمد الغررمي: استعمل معاوية مروان بن الحكم على المدينة وأمره أن يفرض لشباب قريش[4] ففرض لهم، فقال عليّ بن الحسين عليه السلام: فأتيته فقال: ماسمك؟ فقلت: علي بن الحسين، فقال ما اسم أخيك؟ فقلت: عليّ. قال: عليّ وعليّ؟!! ما يريد أبوك أن يدع أحداً من ولده إلّا سمّاه عليّاً؟!! ثم فرض لي فرجعت إلى أبي فأخبرته، فقال: ويلي على ابن الزرقاء دباغة الأُدم، لو ولد لي مائة لأحببت أن لا أُسمّي أحداً منهم إلّا عليّاً[5].

---

۱. *ثواب الأعمال*: ص۳۱۱، ح۳.

۲. *ثواب الأعمال*: ج۳۱۰، ح۱.

۳. *كنز العمّال*: ۵۵۱۵.

۴. أي يجعل لهم فرضاً أي عطيّة.

۵. *الكافي*: ج۶، ص۱۹، ح۷.

۲ ـ ابن فندق في لباب الأنساب: وقيل: لمّا دخل ـ علي بن الحسين عليه‌السلام ـ على عبيدالله بن زياد، قال له: ما اسمك! فقال: عليّ، فقال: ما اسم أخيك المقتول؟ فقال: عليّ، فقال: كم من عليّ؟ فقال زين العابدين عليه‌السلام: إنّ أبي الحسين عليه‌السلام أحبّ أباه، فسمّى أولاده باسم أبيه، هكذا من يكون له أب معروف، أمّا من لم يكن له أب ينسب إليه فهو معذور. تعرّض بابن زياد فانّه لم يكن لزياد أب ينسب إليه، لذلك يقال له: زياد بن أبيه[1].

* سپس این پرسش مطرح شود که علّت اهتمام حضرت به نام «علی» چیست؟

ب) علّت یابی اهتمام حضرت به نام «علی»:

مقدمه:

* اشاره به جریان گسترده و فراگیر سبّ امام علی علیه‌السلام توسّط معاویه و اینکه در آغاز با مخالفتهایی روبرو شد... ولی در گذر زمان جا افتاد... و در زمان عمر بن عبدالعزیز پایان یافت.

نمونه ها:

۱ ـ الواقدي: إنّ معاوية لمّا عاد من العراق إلى الشام بعد بيعة الحسن عليه‌السلام واجتماع الناس إليه خطب فقال: أيّها الناس، إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال لي: إنّك ستلي الخلافة من بعدي، فاختر الأرض المقدّسة، فإنّ فيها الأبدال، وقد اخترتكم، فالعنوا أبا تراب[2]، فلعنوه[3].

۲ ـ أبوالحسن المداينى: كتب معاوية نسخة واحدة إلى عمّاله بعد عام الجماعة: أن برئت الذمّة ممّن روى شيئاً من فضل أبي تراب وأهل بيته. فقامت الخطباء في كلّ

---

۱. *لباب الأنساب*: ج۲، ص۴۷۷.

۲. آوردن مسألهٔ لعن بلافاصله پس از جعل این حدیث از پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از نظر روانی در خور تأمّل است.

۳. شرح *نهج البلاغة*: ج۴، ص۷۲.

كورة و على كلّ منبر يلعنون عليّاً ويبرؤون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته .

وكان أشدّ الناس بلاءً حينئذ أهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة عليّ عليه السلام ، فاستعمل عليهم زياد بن سميّة وضمّ إليه البصرة ، فكان يتتبّع الشيعة وهو بهم عارف لأنّه كان منهم أيّام عليّ عليه السلام ، فقتلهم تحت كلّ حجر ومدر ، وأخافهم وقطع الأيدي والأرجل ، وسمل[1] العيون ، وصلبهم على جذوع النخل ، وطردهم وشرّدهم عن العراق ، فلم يبقَ بها معروف منهم[2] .

۳ ـ اليعقوبي : في هذه السنة (سنة ٤٤هـ . ق) عمل معاوية المقصورة في المسجد ، وأخرج المنابر إلى المصلّي في العيدين ، وخطب الخطبة قبل الصلاة ، وذلك أنّ الناس إذا صلّوا انصرفوا لئلاّ يسمعوا لعن عليّ ، فقدّم معاوية الخطبة قبل الصلاة ، ووهب فدكاً لمروان بن الحكم ليغيظ بذلك آل رسول اللّه[3] .

۴ ـ أبوَجعفر الإسكافي : كان المغيرة بن شعبة يلعن عليّاً عليه السلام لعناً صريحاً على منبر الكوفة ، وكان بلغه عن عليّ عليه السلام في أيّام عمر أنّه قال : لئن رأيت المغيرة لأرجمنّه بأحجاره ـ يعني واقعة الزنا بالمرأة التي شهد عليه فيها أبوبكرة ، ونكل زياد عن الشهادة ـ فكان يبغضه لذاك[4] ولغيره من أحوال اجتمعت في نفسه[5] .

۵ ـ أبو غسّان البصري ، بنى عبيداللّه بن زياد أربعة مساجد بالبصرة تقوم على بغض عليّ بن أبي طالب والوقيعة فيه : مسجد بني عدّي ، ومسجد بني مجاشع ، ومسجد كان في العلافين على فرضة البصرة ، ومسجد في الأزد[6] .

---

۱ . سُمِلَت عينه : إذا فقئت بحديدة مُحماة . (*لسان العرب* : ج۱۱ ، ص۳۴۷) .

۲ . شرح *نهج البلاغة* : ج۱۱ ، ص۴۴ .

۳ . *تاريخ اليعقوبي* : ج۳ ، ص۲۲۳ .

۴ . چون سخن از انگیزهٔ مغیرة به میان آمده ، می توان به نقش انگیزه های شخصی و مادّی در شکل گیری جریانهای ضدّ حق اشاره کرد ... .

۵ . شرح *نهج البلاغة* : ج۴ ، ص۶۹ .

۶ . شرح *نهج البلاغة* : ج۶ ، ص۹۴ .

۶ ـ البلاذري : كان للوليد بن عثمان بن عفّان ابن يُظهر التألّه يقال له : عبدالله بن الوليد، و كان يلعن علياً ويقول : قتل جدّيَّ عثمان والزبير . و كانت أُمّه ابنة الزبير بن العوّام .

وقال إلى هشام بن عبدالملك وهو على المنبر عشيةَ عرفة فقال : يا أميرالمؤمنين، إنّ هذا يوم كانت الخلفاء تستحبّ فيه لعن أبي تراب، فقال له : يا عبدالله، إنّا لم نأتِ هاهنا لسبّ الناس ولعنهم[1] .

۷ ـ الواقدي : إنّ عمر بن ثابت ... كان يركب ويدور في القرى بالشام، فإذا دخل قريةً جمع أهلها ثمّ يقول : أيّها الناس، إنّ عليّ بن أبي طالب كان رجلاً منافقاً أراد أن ينخس برسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ليلة العقبة فالعنوه .

قال : فيلعنه أهل تلك القرية ثمّ يسير إلى القرية الأُخرى فيأمرهم بمثل ذلك[2] .

۸ ـ أبو معاوية هشيم بن بشير الواسطي : أدركت خطباء أهل الشام بواسط في زمن بني أُمية، كان إذا مات لهم ميّت قام خطيبهم فحمدالله وأثنى عليه، ثمّ ذكر عليّ بن أبي طالب فسبّه[3] .

* هدف معاويه «تغيير فرهنگ مردم» و «تثبيت پايه هاى حكومت أُموى بود» ...

دليل :

۹ ـ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : كيف أنتم إذا ألبستكم فتنة يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير، يجري الناس عليها ويتّخذونها سنّة . فإذا غيّر منها شيءٌ قيل : قد غيّرت السنّة، وقد أتى الناس منكراً[4] .

---

۱ . *أنساب الأشراف* : القسم الرابع، الجزء الأوّل، ۶۱۳، ح۱۵۸۲، شرح *نهج البلاغة* : ج۴، ص۵۷ و ج۱۳، ص۲۲۱ وليس فيهما صوره.

۲ . *الغارات* : ج۲، ص۵۸۱.

۳ . *المناقب* لابن المغازلي : ص۳۹۰، ح۴۴۵.

۴ . *الكافي* : ج۸، ص۵۹، ح۲۱ عن سليم بن قيس عن الإمام عليّ علیه‌السلام . اين حديث را بايد در كنار

۱۰ ـ أبوعثمان: إنّ قوماً من بني أُميّة قالوا لمعاوية: يا أميرالمؤمنين، إنّك قد بلغت ما أمّلت، فلو كففت عن لعن هذا الرجل! فقال: لا واللّه حتّى يربو عليه الصغير، ويهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذاكرٌ فضلاً!![1].

۱۱ ـ الزهري: قال ابن عبّاس لمعاوية: ألا تكفّ عن شتم هذا الرجل؟! قال: ما كنت لأفعل حتّى يربوَ عليه الصغير، ويهرم فيه الكبير. فلمّا وُلّي عمر بن عبدالعزيز كفّ عن شتمه، فقال الناس: ترك السنّة[2].

۱۲ ـ الإمام السجّاد عليه السلام: قال مروان بن الحكم: ما كان في القوم أحد أدفع عن صاحبنا من صاحبكم ـ يعني عليّاً عن عثمان ـ قال: قلت: فما لكم تسبّونه على المنبر؟ قال: لايستقيم الأمر إلّا بذلك[3].

۱۳ ـ أبوعثمان الجاحظ: و ما كان عبدالملك ـ مع فَضْله وأناته وسَدَاده ورُجحانه ـ ممّن يخفى عليه فضلُ عليّ عليه السلام، وأنّ لعنه على رؤوس الأشهاد، وفي أعطاف الخطب، وعلى صَهَوات المنابر ممّا يعود عليه نقصه، و يرجع إليه و هنه، لأنّهما جميعاً من بني عبد مناف، والأصل واحد، والجرثومة منبت لهما، وشرف عليّ عليه السلام وفضله عائد عليه، و محسوب له، ولكنّه «أراد تشييدَ الملك وتأكيدَ ما فعله الأسلاف، وأن يقرّر في أنفُس الناس أنّ بني هاشم لاحَظّ لهم في هذا الأمر، وأنّ سيّدَهم الذي به يصولون، وبفخره يفخرون، هذا حاله وهذا مقداره، فيكون مَنت ينتمي إليه ويُدْلِي به عن الأمر أبعد، وعن الوصول إليه أشحَط وأنزَح»[4] و[5].

* ... ومعاويه در اين راه به موفقيّتهايى نيز دست يافت.

مطالب بعدى تحليل كرد.

۱. شرح *نهج البلاغه*: ج۴، ص۵۷.

۲. شرح *نهج البلاغه*: ج۳، ص۲۲۲ نحوه.

۳. *تاريخ دمشق*: ج ۴۲، ص۴۳۸، *تاريخ الإسلام*: ج ۳، ص۴۶۰، شرح *نهج البلاغة*: ج ۲، ص۶۱۴.

۴. الشحط: البعد (*لسان العرب*: ج ۷، ص۳۲۷). و نزح الشي: بَعُدَ. (*لسان العرب*: ج ۲، ص ۶۱۴).

۵. شرح *نهج البلاغه*: ج۴، ص۵۷.

نمونه ها:

۱۴ ـ ابن أبي الحديد: **كان الحجّاج ـ لعنه اللّه ـ يلعن عليّاً علیه‌السلام، ويأمر بلعنه. وقال له متعرّض به يوماً و هو راكب: أيّها الأمير، إنّ أهلي عقّوني فسمّوني عليّاً، فغيّر اسمي[1]، وصلني بما أتبلّغ به فإنّي فقير، فقال: للطف ما توصّلت به قد سمّيتك كذا، وولّيتك العمل الفلاني فاشخص إليه[2].**

۱۵ ـ عمر بن عبدالعزيز: **كنت غلاماً أقرأ القرآن على بعض ولد عُتبة بن مسعود، فمرّ بي يوماً وأنا ألعب مع الصبيان، ونحن نلعن عليّاً... .[3]**

* انتخاب نام «علی» شیوهٔ برخورد امام حسین علیه‌السلام با این پدیدهٔ شوم

مقابله با آن جریان مخرِّب، یکی از مهمترین علل اهتمام آن حضرت به انتخاب نام «علی» برای فرزندانشان بود[4]. تأثیر این اقدام را باید در برآشفتگی مروان از این حرکت دید.[5]

---

۱. از مقایسه این تقاضا برای تغییر اسم، با تغییر اسمهایی که در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتاده (و احادیث آن خواهد آمد)، می توان به تغییر زمان پی برد... .

۲. شرح *نهج البلاغة*: ج۴، ص۵۸. احساس شرمساری از داشتن نام «علی» که نتیجهٔ تبلیغات مسموم امویان است، بسیار قابل توجه است.

۳. شرح *نهج البلاغة*: ج۴، ص۵۸، این که سبِّ امام علی علیه‌السلام، جزء بازیهای کودکان شده بود، نشان از عمق نفوذ این جریان در جامعهٔ آن روز دارد. رجوع کنید به *الغدیر*: ج۱۰، ص۲۶۵.

۴. هر چند دوران زندگانی آن حضرت مصادف با آغاز این جریان شوم بوده و هنوز آن نتایج تلخ بدست نیامده، امّا شیوهٔ ایشان در آغاز حرکتی که به آنجا ختم می شود یک اقدام پیشگیرانه است ولذا هم اصل حرکت درخور تأمّل است و هم پیش بینی و اقدام پیشگیرانه آن حضرت.

۵. در همین راستا (مقابله با جریان علی زدائی) حضرت سجاد علیه‌السلام نیز در خطابهٔ حماسی خود در دربار یزید، بیش از هر کس دیگری به توصیف و معرّفی امام علی علیه‌السلام اقدام کردند. ایشان حدود ۱۲ توصیف برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حدود ۸۰ توصیف برای امام علی علیه‌السلام ذکر فرموده اند: رجوع کنید به *مقتل الحسین* علیه‌السلام خوارزمی: ج۲، ص۶۹ و *الفتوح* ابن أعثم: ج۵، ص۱۳۲.

همچنین حضرت سجاد علیه‌السلام نیز نام دو تن از فرزندانشان را «حسین» گذاشتند این اقدام را باید با توجه به حادثهٔ غمبار کربلا تحلیل کرد.

ج) نتیجه:

* تأثیر نوع نام و کارایی آن ...[1]

* و اینکه نوعِ نام بیانگر نوعِ نگرش و فرهنگ و اعتقادات افراد و جوامع است ...

* و اینکه با تغییر افکار واندیشه ها، نامها نیز تغییر می کنند[2] ...

د) احادیثی پیرامون «نام و نامگذاری از دیدگاه اسلام»

۱ ـ عبداللّه بن الحسین بن زید بن عليّ بن الحسین، عن أبیه، عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله استحسنوا أسماءكم فإنّكم تدعون بها يوم القيامة، قم يا فلان بن فلان إلى نورك وقم يا فلان بن فلان لانورك[3].

۲ ـ أبو الدرداء: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله انّكم تدعون يوم القيامة بأسمائكم وأسماء أبائكم فأحسنوا أسماءكم[4].

۳ ـ داود بن سليمان الفرّاء، عن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام [عن آبائه عليهم السلام] عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله ... قال لعليّ: ايّ شيء سمّيت ابني هذا؟ قال: ما كنت لأسبقك باسمه يا رسول اللّه، وقد كنت احبّ ان اسمّيه حرباً، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله ولا أسبق باسمه ربّي عزّوجلّ، ثمّ هبط جبرئيل عليه السلام، فقال: يا محمدّ العلي الأعلى يقرأك السلام، ويقول لك: عليّ منك كهارون من موسى سم ابنك هذا باسم ابن هارون، قال النبيّ صلى الله عليه وآله

---

۱. از اینجا به بعد باید با اشاره به تأثیر شیوهٔ نامگذاری امام حسین عليه السلام و امام سجاد عليه السلام، وارد مباحث تربیتی و اجتماعی «نام» و «نامگذاری» شد.

۲. می توان به تغییر فرهنگ نامگذاری در بسیاری از شؤن زندگی فردی و اجتماعی مردم که پس از انقلاب اسلامی و تغییر نظام سیاسی ایران رُخ داد، اشاره کرد.

۳. *الكافي*: ج۱۶، ص۱۹، ح۱۰

۴. *سنن الدارمي*: ج۲، ص۲۹۴، *سنن أبي داود*: ج۲، ص۲۸۷.

وما اسم ابن هارون، قال: شبير، قال النبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لساني عربّي. قال جبرئيل: سمّه الحسين[۱].

۴ ـ الأصبغ عن عليّ بن أبي طالب أنّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «ما في أهل بيت فيهم اسم نبيّ إلّا بعث اللّه إليهم ملكاً يقدّسهم بالغداة والعشي»[۲].

تأثیر فرهنگ در نوع نام

۵ ـ أحمد بن اشيم، عن الرضا علیه‌السلام قال: قلت له جعلت فداك لم سمّوا العرب أولادهم بكلب و نمر و فهد وأشباه ذلك؟ قال كانت العرب أصحاب حرب و كانت تهول على العدوّ بأسماء أولادهم ويسمّون عبيدهم فرجاً ومباركاً و ميموناً وأشباه ذلك يتيمّنون بها[۳].

۶ ـ الحسين بن علوان عن جعفر علیه‌السلام عن أبيه علیه‌السلام قال: كان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، يغيّر الأسماء القبيحة في الرجل والبلدان[۴].

تغییر نام مسلمانان توسط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۷ ـ شبيب عن أبيه حازم انّه قدم على النبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال ما أسمك؟ قال: حازم. قال: أنت مطعم[۵].

۸ ـ البراء بن عازب: كان اسم خالي قليلاً فسمّاه النبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله كثيراً[۶].

۹ ـ عاصم بن عمر بن قتادة: كان جُعيل بن سراقة رجلاً صالحاً، وكان دميماً

---

۱. *عيون*: ج۲، ص۲۶، ح۵.

۲. *تاريخ بغداد*: ج۱۴، ص۲۴۰.

۳. *معاني الأخبار*: ص۳۹۱، ح۳۵.

۴. *قرب الإسناد*: ۴۵.

۵. در این قسمت می‌توان بر روی مسأله تغییر نامهای غیراسلامی مانور داد... .

۶. *أسد الغابة*: ج۱، ص۳۶۰.

قبيحاً، وكان يعمل مع المسلمين في الخندق فكان رسول اللّه ﷺ قد غيّر اسمه يومئذٍ فسمّاه عمراً، فجعل المسلمون يرتجزون ويقولون:[1]

سَمّاهُ مِن بعد جُعَيلٍ عمر وكان للبائس يوماً ظُهَر[2]

۱۰ ـ روي عن يعقوب السراج قال: دخلت على أبي عبداللّه عليه السلام وهو واقف على رأس أبي الحسن موسى عليه السلام وهو في المهد فجعل يساره طويلاً فجلست حتّى فرغ فقمت إليه فقال لي: ادن إلى مولاك فسلّم عليه. فدنوت فسلّمت عليه فرد عليَّ بلسان فصيح ثمّ قال لي: اذهب فغيّر اسم ابنتك التي سمّيتها امس فإنّه اسم يبغضه اللّه وكانت ولدت لي ابنة فسمّيتها بالحميراء، فقال أبو عبداللّه عليه السلام: انته إلى أمره ترشد، فغيرتُ اسمها[3].

هـ) در پایان می توان با اشاره دوباره به حضرت علی اکبر، مقدمهٔ ذکر مصیبت را فراهم کرد.

---

۱. *أسد الغابة*: ج۱، ص۳۴۰.

۲. *الطبقات الكبرى*: ۴/ ۲۴۶، ۲۴۵.

۳. *الإرشاد*: ۲۹۰.

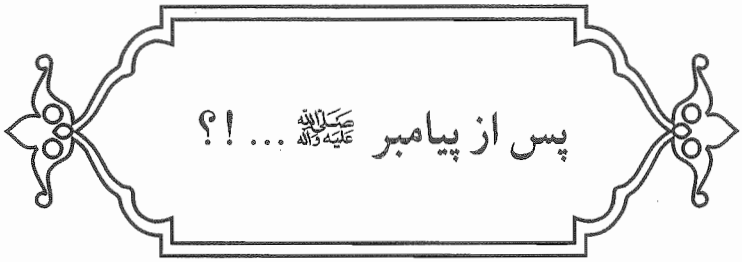

حجة الاسلام والمسلمین داود الهامی

رسول گرامی اسلام در دوره ای از تاریخ که قرآن آن را دورهٔ جاهلیت نامیده است[1]، دعوت خود را آغاز کرد تا جهان بشریت را از جهل، شرك و ظلم و فساد نجات بخشد. اول کسانی که در مقابل آن حضرت جبهه گرفتند، بت پرستان عرب بودند که در راس آن ها قریش قرار داشتند.

با این وجود، رسول خدا صلی الله علیه و آله، سیزده سال در مکه به دعوت پرداخت و رنج فراوان برد، ولی از سران قریش کسی از بت پرستی دست بر نداشت و ایمان نیاورد، تنی چند از جوانان فقیر و محروم هم که ایمان آوردند به خاطر اذیت و آزار زیاد دشمنان به حبشه هجرت کردند.

سرانجام، رسول خدا نتوانست در زادگاه خود بماند و به فرمان وحی به مدینه هجرت کرد، امّا قریشیان باز هم از دشمنی با او دست بر نداشتند و خطرناك ترین جنگ ها را با آن حضرت آغاز کردند. این دشمنی ها ادامه داشت تا این که پیامبر اسلام شهر مکه را بدون خونریزی به تصرف خود در آورد و پایگاه شرك و ظلم سقوط کرد.

---

۱. سوره مائده، آیه: ۵۰ ـ احزاب، آیه: ۳۳.

پس از فتح مکه، شبه جزیره عربستان در برابر قدرت اسلام سر تسلیم فرود آورد و نظام منحط بت پرستی برای همیشه، از میان عرب برچیده شد و شهر مکه و خانه کعبه، پایگاه توحید و خدا پرستی گردید.

ـ رحلت پیامبر

اسلام در دوران رسالت پیامبر عظیم الشأن، چنان پرشتاب و سریع پیشرفت می کرد که امید می رفت در مدت کوتاهی، سرتاسر جهان را فراگیرد که ناگهان پیامبر رحلت فرمود.

بعد از رحلت آن حضرت، همه چیز دگرگون شد و خلافت و رهبری امت از مسیر خود منحرف گردید. این انحراف اگر چه در روزهای نخست نامحسوس بود، امّا رفته رفته زیاد و زیادتر شد و فاجعه ها به بار آورد. به طوری که در زمان عثمان، خلافت اسلامی به دست بنی امیه، این کثیف ترین و خطرناك ترین دشمنان شناخته شده اسلام افتاد.

ـ خلافت عثمان

خلافت عثمان بهانه ای شد که گروه کثیری از دشمنان متفرق و پراکنده اسلام را گرد هم آمدند او خود پلی شد بین دورهٔ بعثت و دوران جاهلیت که به وسیله آن نه تنها امویان توانستند ضربه هایی را که دیده بودند جبران کنند، بلکه توانستند تمام پایگاه هایی راکه با جهاد و شمشیر مهاجران و انصار فتح شده بود، تصاحب کنند و فرهنگ منحط جاهلیت را در متن اسلام جای دهند و «جاهلیت عربی» را از نو احیا نمایند.

نخستین قربانی در این دگرگونی و سیر قهقرائی، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود. او آغازگر مبارزه و جهاد با جاهلیت جدیدی شد که دوباره جان گرفته بود. علی علیه‌السلام بارها بر این نکته اصرار دارد که این قریش بودند که به عنوان بزرگ ترین دشمن،

چه در عصر تنزیل و نبوت و چه در عصر تأویل و وصایت، به مبارزه با دین پیامبر ﷺ برخاستند، تا آنجا که می فرماید: «**مالي و لقريش والله لقد قاتلتهم كافرين و لأقاتلنّهم مفتونين وإنّي لصاحبهم بالأمس كما أنا صاحبهم اليوم والله ماتنقم منّا قريش إلاّ أنّ الله اختارنا عليهم ...**»[1] مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند، آماده پیکارم. من دیروز هماورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم. به خدا، قریش از ما کینه نکشید، جز برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید.

- زمامداری علی ؑ

علی ؑ زمام امور را وقتی به دست گرفت که اختلاف طبقاتی شدید و نظام اشرافی، با همهٔ مظاهر زشتش، اجتماع اسلامی را تهدید می کرد. او زمام حکومت را در اجتماعی به دست گرفت که سال ها بیراهه رفته و از معنویات اسلام دور شده بود.

او در خطابه ای که روزهای نخست خلافت ایراد کرد، سیاست دولت خود را با صراحت اعلام داشت: «حقوق از دست رفته عامه مسلمانان را از غارتگران می گیرم، هر چند مهریه زنانشان قرار داده باشند»[2].

آن حضرت پس از بیعت مردم با ایشان، برنامه حکومت خویش را این چنین بیان کرد:

روزگار دگرباره شما را در بوتهٔ آزمایش ریخت مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت آگاه باشید که ابتلای امروز شما، همان ابتلای آغاز بعثت است که دوباره برگشته. قسم به خدایی که پیغمبر را برانگیخت، سخت زیر و زبر خواهید

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۳۳.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۵.

شد و به شدت غربال می شوید، تا طبقه پائین مانده بالا آیند و طبقه بالا به زیر روند؛ عقب ماندگان که حق تقدم دارند جلو افتند و پیش افتادگان که حق تقدم ندارند عقب روند...»[1].

به همین خاطر (برپا داشتن اساس مساوات)، در عصر خلافت علی علیه‌السلام فتنه ها بر پاشد و حوادث ناگواری پیش آمد. حتی برخی یاران بزرگ آن حضرت برای خاموش کردن این فتنه ها از امام خواستند که در تقسیم بیت المال، مانند معاویه جانب اشراف قریش را بگیرد و آنان را بر دیگران ترجیح دهد، امّا آن حضرت از شنیدن این سخن بر آشفت و فرمود: «**أتأمروني أن أطلب النصر بالجور...**»[2].

آیا مرا امر می کنید تا با ارتکاب جور (تبعیض در تقسیم بیت المال) کمک مردم را به سوی خِود جلب کنم؟ به خدا قسم، تا جهان باقی است این کار را نمی کنم. اگر بیت المال مال شخصی من بود، آن را مساوی میان مسلمانان تقسیم می کردم؛ پس چگونه یکی را بر دیگری امتیاز دهم، حال آن که مال خداست؟

آری، اجرای اصول و موازین اسلامی، باعث بروز فتنه ها و شورش های زیادی شد که دوره کوتاه خلافت آن حضرت تماماً صرف مبارزه با نتایج نامطلوب این شورش ها شد.

با شهادت علی علیه‌السلام و رسیدن خلافت به معاویه، حکومت از مجرای اسلامی خویش منحرف گردید و اساس تبدیل خلافت به سلطنت پی ریزی گشت.

ـ امپراطوری عربی به جای حکومت اسلامی

حکومت اسلامی، حکومتی است که «عدالت اجتماعی و اقتصادی» رکن

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۶.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۲۶.

اصیل آن بوده و عموم طبقات، در زیر پرچم اسلام از تمام مزایا و حقوق فردی و اجتماعی بهره مند هستند.

بعد از دوران خلافت علی علیه السلام، نقشه رهبری مسلمانان به کلی عوض شد و حکومت اسلامی به وسیله بنی امیه، به سلطنت موروثی ضد اسلامی تبدیل شد. این خلافت، نه تنها با خلافت معنوی و اسلامی شباهتی نداشت، بلکه با خلافت خلفای نخستین نیز، دارای فرق اساسی بود و در یک کلام «یک دولت نژاد پرست عربی محض» بود. جاحظ می گوید: «بعد از کناره گیری امام حسن علیه السلام از خلافت، دوره سلطنت استبدادی معاویه شروع شد. عجب است که آن سال را «عام الجماعة» گفته اند، حال آن که باید نام آن سال را «سال تفرقه وزور و ظلم» گذاشت؛ سالی که خلافت و امامت مبدل به سلطنت کسرائی و قیصری شد»[1]. در حقیقت غلبه بنی امیه که در رأس آن ها معاویه قرار داشت، به منزله غلبه گروه اشراف بر سایر مسلمانان بود.

ـ حکومت معاویة

بنی امیه اشراف بت پرستی بودند که با پیامبر و یارانش سرسختانه مبارزه می کردند. پیغمبر اکرم با آن ها جنگ کرد تا اساس اشرافیّت بت پرستی را از میان برداشت و اسلام را رواج داد[2]. اما، با سلطنت معاویه، خلافت اسلامی رنگی دیگر گرفت. خلفای اموی به تقلید از شاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی و از سر بی اعتنائی به کتاب آسمانی و تعالیم اسلام، در خوراك و پوشاك و آداب و رسوم اجتماعی به تجمل و خوشگذرانی و عیش و نوش پرداختند برای خود تخت های طلا و آبنوس و عاج ساختند و به حدی در ظاهر آرایی و تجمل

---

۱. *رسائل الجاحظ*، ص۲۹۴، طبع مصر.

۲. *تاریخ سیاسی اسلام*، دکتر حسن حسنی، ج۱، ص۳۱۸، چ۲.

اسراف کردند که از پادشاهان روم و ایران جلو افتادند[1].

معروف است نخستین کس از بزرگان اسلام که لباس فاخر پوشید معاویه بود. گویند روزی عمر او را با آن حال دید، به وی اعتراض کرد و گفت: «معاویه! مانند پادشاهان ایران لباس پوشیده ای»؟![2]

ـ سیاست ضد مذهبی بنی امیه

حکومت بنی امیه حکومتی ضد دینی بود و بسیاری از آیینهای جاهلی، خاصه نژاد پرستی را زنده کرد. تاریخ اسلا ازآغاز، این حقیقت را ثابت کرده است که اسلام هرگاه با دشمن آشکار درگیر شده، همیشه غالب و پیروز بوده است؛ زیرا این یک قانون کلی است که باطل یارای مقاومت در مقابل حق را ندارد، ولی هر گاه دشمن در لباس دوست ظاهر شده، اسلام در اوج شکوه و قدرت خود، از درون مسخ شده، حیاتش را از دست داده و پاك ترین و صمیمی ترین یاران و رهبرانش را با شمشیر خود قربانی کرده است. روشن ترین شاهد این مطلب، ماجرای بنی امیه است. آن ها هنگامی که دشمن آشکار اسلام بودند و بت های «لات و عُزّی» را در دست داشتند و شعارشان در جنگ ها، «أعل هبل، اعل هبل (زنده بادبت هبل) و لنا عُزّی ولاعزّی لکم» بود، سرنوشتشان در قبال شعارهای کوبنده مسلمانان، همچون «**اللّه أعلی وأجلّ**» و «**اللّه مولانا ولا مولی لکم**»، شکست مفتضحانه در بدر و خندق بود، ولی همین که لباس خود را عوض کردند و مشرکان، جامه توحید پوشیدند و کافران در ردای اسلام ظاهر شدند و خانه ابوسفیان پناه اسلام شد و فرزندش یزید (ابن ابی سفیان)، مجاهد بزرگ گردید و فرزند دیگرش معاویه صحابی پیغمبر و دائی مؤمنان و کاتب وحی شد، به جای

---

۱. *تاریخ تمدن اسلام*، ص۱۴۷.

۲. همان، ص۱۴۵.

بت هبل به اللّه قسم خوردند و در شام پرچم توحید را بر افراشتند و در صفین قرآن ها را بر سر نیزه ها کردند، توانستند قافیه باخته را ببرند و شکست بدر را در صفین جبران کنند.

بنابراین، پایگاه امام علی علیه‌السلام در جنگ صفین در قبال معاویه، همان پایگاه پیامبر اکرم در جنگ بدر و خندق در قبال ابوسفیان بود، با این تفاوت که در زمان رسول خدا مشرکان و بت پرستان با قیافه های واقعی خود ظاهر شده بودند، ولی در جنگ صفین، وارثان شرك و بت پرستی نقاب حقیقت بر چهره زده و چهره واقعی خود را پنهان کرده بودند.

شکست های پیاپی اسلام راستین و پیروزی های غیر منتظره جبهه مخالف که به علت ساده لوحی و نا آگاهی عوام به دست آمد، تجربه ای بزرگ برای جبهه باطل گردید که هرگز در مقابل جبهه حق نباید بدون نقاب حقیقت ظاهر گردید.

ـ عصر امام حسن علیه‌السلام عصر نفاق

پس از شهادت علی علیه‌السلام، زمان هر چه می گذشت پایگاه اسلام راستین ضعیف تر می شد و بر عکس، پایگاه «جاهلیت جدید» و دشمنان داخلی قوی تر می گردید. امام مجتبی علیه‌السلام در این دوران، وارث حکومتی شده بود که نفاق حتی تا اعماق ضمیر صمیمی ترین یاران وی نفوذ کرده بود و بهترین فرماندهان سپاه او، پنهانی با معاویه سروسرّی پیدا کرده بودند و برای یک توطئه و خیانت بزرگ معامله می کردند.

از طرفی، خوارج که توده متعصب و از جان گذشته مذهبی بودند نیز، رو در روی امام ایستاده بودند. بدین گونه، جبههٔ امام حسن علیه‌السلام در برابر جبهه نفاق هر روز ضعیف تر و ضعیف تر گردید تا آن لحظه دردناك و فاجعه آمیز که در حقیقت، آخرین مقاومت های «اسلام راستین» در برابر «اسلام جاهلیت» محسوب می گردد، پایان گرفت و امام به ناچار، صلح تحمیلی را پذیرفت.

امام در نامه ای به معاویه می نویسد: «**أمّا بعد فإنّ خطبي انتهى إلى اليأس من حقّ أُحييه وباطل أُميته وخطبك خطب من انتهى إلى مراده وإنّني أعتزل هذا الأمر وأُخلّيه لك وإن كان تخليتي إيّاه شرّاً لك في معادك و ...**»[1].

اما بعد، کار من در احیای حق و میراندن باطل، سرانجام به نومیدی رسید و کار تو کار کسی است که به مرادش رسیده باشد. من به ناچار، از کار بر کنار می شوم و آن را به تو وا می گذارم، هر چند کناره گیری من شرّی است بر تو در روز قیامت و زود پشیمان می شوی؛ چنان که غیر از تو کسانی که در باطل قیام کردند و یا از حق دست برداشتند، پشیمان شدند، آنگاه پشیمانی سودی نبخشد.

امام حسن علیه السلام پس از کناره گیری، کوفه را ترك می کند و در مدینه به صورت یک فرد خلع سلاح شده و عادی، عمر خود را به پایان می برد. وقتی که می بینیم دشمن حتی در داخل خانه امام هم نفوذ کرده و او را توسط همسرش مسموم می کند، می توانیم بفهمیم که جبهه اسلام راستین در برابر «جاهلیت جان گرفته جدید» تا کجا ضعیف شده است و ارتجاع جدید، چگونه بر همه جا و همه کس مسلط شده و همه پایگاه ها را فتح و تا عمق خانهٔ امام حسن علیه السلام نفوذ کرده است.

ـ انتقام جاهلیت جدید از اسلام راستین

معاویه پس از استقرار، بخشنامه ای صادر کرد که نام شیعیان علی علیه السلام را از دیوان عطایا محو کنند و دوستان او را قتل عام نمایند و هرکس که به دوستی علی علیه السلام متهم است، گرچه حقیقت هم نداشته باشد به صرف اتهام بکشند تا موجب عبرت دیگران شود. به قدری معاویه بر دوستان علی و هوا خواهان اهل بیت سخت گرفت که هیچ کس جرأت بیان فضائل و مناقب علی علیه السلام را نداشت و به قدری مردم را بر دشمنی اهل بیت تحریض می کرد که یک قرن مردم شام،

---

۱. *علل الشرایع*، ج۱، ص۲۱۱، طبع قم.

نام خود را محمد و علی و حسن و حسین نمی گذاشتند. «ابن ابی الحدید» می گوید بنی امیه در مدت سلطنت خود کوشش می کردند که علی و اولاد او را از یادها ببرند، فضائل آن ها را بپوشانند و مردم را به فحش و ناسزا و جسارت نسبت به آن ها وادارند. خون آل علی از شمشیرها چکه می کرد، آنان یا کشته شده و یا اسیر و آواره از وطن، و یا فراری و پنهان و ترسان بودند و هیچ عالمی حق نداشت از آل علی سخن بگوید». به گفته ابن ابی الحدید در ایام بنی امیه، بیش از ۷۰ هزار منبر بود که بر بالای آن ها علی علیه السلام را طبق بدعتی که معاویه گذارده بود، لعن می کردند. مغیرة [بن شعبه] از طرف معاویه حاکم کوفه شد و خطیب ها را موظف کرد که علی علیه السلام را بالای منبرها لعن کنند[1] خطبای دنیا پرست احادیث بسیاری در فضیلت بنی امیه و مذمت علی علیه السلام و آلش جعل کردند و از آن زمان، سبّ صحابه در میان مسلمانان معمول شد. روزی مغیره نزد معاویه رفت و به او گفت: «دیگر بس است. شایسته است که رفتارت را با بنی هاشم خوب کنی، آن ها در وضعی نیستند که از آن ها بیم داشته باشی» معاویه گفت: «هیهات، هیهات! این مرد هاشمی کاری کرده که روزانه پنج بار نامش در ردیف نام خدا برده می شود. چاره ای نیست به جز آن که این نام را به گور کنم». جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند: «توبه آرزوی خود رسیدی. اگر از لعن علی صرفنظر می کردی بهتر بود»، گفت: «نه! قسم به خدا، کودکان باید با لعن او بزرگ شوند و بزرگان پیر شوند و کسی در فضیلت علی فضیلتی نقل نکند»[2].

مزدوران بنی امیه کار تهمت و افترا را به جائی رسانیدند که در دعاها می گفتند: «**اللهمّ إنّ أبا تراب ألحد في دينك وصدّ عن سبيلك**» و اهل حران می گفتند: «**لا صلوة إلّا بلعن أبي تراب**».

بزرگ ترین جنایت معاویه تحمیل ولیعهدی یزید بود. تا امام حسن علیه السلام زنده

---

۱ و ۲. شرح *نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۵ ـ ص ۲۵۴.

بود، معاویه نمی توانست موضوع جانشینی فرزند فرومایه اش را اعلان کند، لذا مبلغ هنگفتی برای دختر اشعث فرستاد و به او وعده داد که اگر امام را مسموم کند، او را همسر فرزند خود خواهد کرد. بدین حیلت، وقتی امام به وسیله زن نابکارش مسموم شد، معاویه برای استمرار خلافت در خاندانش، یزید را به عنوان جانشین خود تعیین کرد و با سیاست بازی، رشوه پردازی و تطمیع و تهدید و فشار عظیم نظامی از مسلمانان برای یزید به عنوان وارث مطلق خود بیعت گرفت[1].

امام حسین وارث نهضت اسلام

وقتی نوبت به امام حسین علیه‌السلام می رسد، امام به عنوان وارث نهضت اسلام راستین، نهضتی که پیامبر آن را ایجاد کرده و امام علی علیه‌السلام ادامه داده و امام مجتبی آن را تداوم بخشیده بود، مسئول پاسداری از انقلابی است که آخرین پایگاه های مقاومتش از دست رفته و از حکومت جدش، پدرش و برادرش، یعنی جبهه حقیقت و عدالت یک شمشیر هم برای او باقی نمانده است؛ سال هاست که بنی امیه همهٔ پایگاه های دینی و اجتماعی و نظامی را در اختیار گرفته و مدت هاست که در حکومت بنی امیه، جاهلیت جدید بر همه ارزش ها و دستاوردهای بعثت نبوی چیره شده است. امام حسین علیه‌السلام گرفتار یک چنین زمان تیره و تاریکی است در این شرایط، یاران و دست پروردگان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، سه گروه شده بودند: گروهی این وضع را تحمل نکردند، فریاد کشیدند و کشته شدند، گروهی هم در کنج امنِ خلوت و ریاضت و عبادت خزیدند و از صحنه حق و باطل کنار رفتند و حتی پاره ای از ایشان مهر خاموشی بر لب زدند و با احدی سخن نگفتند، گروهی هم از عنوان صحابه برای آبادی دنیای خود استفاده کردند و افتخاراتی را که جمع کرده

---

۱. *النصایح الکافیه*، ص۷۸ ـ *ینابیع الموده*، ص۲۹۹.

بودند در کاخ سبز معاویه در معرض فروش قرار دادند و کارشان به جائی رسید که برای خوشایند معاویه حدیث جعل کردند.

در میان این گروه‌ها، امام حسین علیه‌السلام شرایط خاصی داشت. او نمی‌توانست مانند گروه اول باشد، زیرا چشم امید امت اسلام به او دوخته شده بود، لذا پس از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام به رغم اصرار فراوان شیعیان قیام بر ضد معاویه را نپذیرفت و فرمود: «تا معاویه زنده است، دست به قیام مسلحانه نزنید[1]».

موضوع امام حسین علیه‌السلام را نسبت به معاویه می‌توان از این موضوع دریافت که امام یکی دو سال به پایان عهد معاویه مانده دست به یک اقدام شجاعانه و در عین حال مصلحانه زد که باعث یک حرکت فکری در مردم حجاز و زائرین بیت الله الحرام شد.

اقدام شجاعانه امام حسین علیه‌السلام در زمان معاویه

در سال ۵۷ یا ۵۸ هـ. ق، امام به قصد حج به مکه عزیمت فرمود. امام در این سفر از اصحاب رسول خدا که تا آن زمان زنده بودند و جمعی از تابعین و انصار دعوت کرد در یک گردهمایی اضطراری، در حرم کعبه و در موسم حج شرکت کنند. امام این مجلس را در «منی» تشکیل داد، حدود ۲۰۰ نفر از صحابه در آن مجلس حضور داشتند و کل جمعیت به یک روایت ۷۰۰ نفر و به روایت دیگر بیش از هزار نفر بودند که از نقاط مختلف آمده بودند. امام می‌خواست پیام خویش را توسط این شخصیت‌های برجسته اسلامی به گوش سایر مسلمانان برساند، لذا در میان جمع ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود[2]: «**فإنّ هذا الطاغية قد صنع بنا و بشيعتنا ما قد علمتم ...**» ای مردم مسلمان! بدانید که این

---

۱. *کامل ابن اثیر*، ج ۳، ص ۱۹۸ ـ *الامامة والسیاسة*؛ ج ۱، ص ۱۳۷ ـ *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۳۷.

۲. *الاخبار الطوال*، ص ۲۰۴ ـ *اهل سلیم بن نیس کوفی*، ص ۲۰ چ ۲۰۶، چاپ تهران.

دیکتاتور سرکش (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است. شما دیده اید و شاهد و ناظر جنایات او بوده اید. من از شما شهادت می خواهم، اگر راست می گویم شهادت دهید و اگر دروغ می گویم تکذیب کنید. ای مردم، سخنان مرا توجه کنید و این حقایق را نگهدارید تا به شهر خود برسید و برای قبایل و عشایر خود بگویید و گواه بگیرید، اگر شهادت دادند آن ها را هم در این موضوع شرکت دهید. من می ترسم دین حق از بین برود و خدا می خواهد نور حق روشن بماند، اگر چه کافران را خوشایند نباشد ای مردم، شما را به خدا قسم، آیا می دانید رسول خدا روزی که عقد برادری بین مردم بست، علی بن ابیطالب را برادر خود خواند و فرمود: «**أنت أخي وأنا أخوك في الدنيا والآخره**».

همه تصدیق کردند و گفتند: «راست می گویی»: بدین ترتیب، امام آیات و روایاتی که در شأن امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر وارد شده بود یک به یک بیان کرد و در آخر، نظر حاضران را جویا شد در همه این گفتارها صحابه می گفتند: «ما شنیده ایم و دیده ایم» و تابعین می گفتند: «ما نیز از صحابه شنیده ایم». امام چون این اعتراف را از همه آن ها گرفت، مسئولیّتی متوجه آن ها کرد و فرمود: «شما را به خدا، چون به محل خود رسیدید، این مطالب را به اشخاص مورد اطمینان بگوئید».

ایراداین خطبه روشنگر و تکان دهنده در سرزمین «منی»، در میان انبوه صحابه و تابعین و در اوج قدرت دیکتاتور سرکش (معاویه) که تمام صداها را خاموش و نفس ها را در سینه ها حبس کرده بود، دلیل عظمت فکری و قدرت روحی امام حسین علیه السلام است. او در این گفتار مردم را به این امر متوجه کرد که آن کسی را که الان، در منبرها و نمازها و دعاها لعن می کنند، برادر رسول خدا و شخص دوم عالم اسلام است و این همه آیات و روایات در شأن اوآمده است. بدین ترتیب، امام با دست های خالی و بی هیچ امکانی جبهه جدیدی برای مخالفت با نظام حاکم تاسیس کرد و عملاً ثابت کرد که در مکتب اسلام، انسان تنها در برابر

خداوند متعال مسئول است، زیرا مسئولیت از علم و ایمان پدید می آید نه از قدرت و امکان و هر که علمش بیشتر است مسئولیتش نیز، بیشتر است.

آغاز قیام:

پس از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام را تحت فشار گذاشتند تا با یزید بیعت کند، امام توجه داشت، مادامی که از بیعت با یزید خودداری کند، حکومت یزید هرگزمشروعیت پیدا نخواهد کرد، ولی اگر بیعت کند حکومت او جنبه شرعی و قانونی پیدا خواهد کرد. این کاری بود که با روحیه امام علیه السلام نمی ساخت و لذا، به قصد مخالفت مدینه را ترك گفت و در مکه اقامت گزید. این مخالفت علنی امام سکوت مرگباری که بر جامعه سایه انداخته بود را شکست و مردم جرأت بیشتری پیدا کردند، به طوری که مرتباً به منزل امام رفت و آمد می کردند و با شور و شوق به سخنان او گوش می دادند. امام در آخرین دیدارش از مکه معظمه از موقعیت کنگره حج استفاده کرد و شخصیت های علمی را که در آن سرزمین گرد آمده بودند، به مجلس خود دعوت کرد تا مسئولیت آنان را در دفاع از اسلام و مبارزه با باطل گوشزد فرماید و تکلیف آن ها را در برابر دستگاه بنی امیه روشن کند و ایشان را از وضع ذلت باری که داشتند آگاه سازد و از هرگونه تلاشی که برای تغییر وضع بی ثمر می دانستند، بر حذر دارد، شاید بتواند به وسیله آنان دیگران را نیز، از خواب گران بیدار سازد. امام در این مجلس خطبه ای بسیار روشنگر تکان دهنده ایراد فرمود.

امام در ابتدای این خطبه به دو آیه از آیاتی که در مذمّت و نکوهش «علمای یهود و نصاری» نازل شده، اشاره می کند، آنگاه می فرماید: «ای مردم، از آن نکوهش ها که خداوند به منظور پند دوستانش از علمای یهود و نصاری کرده است، عبرت بگیرید، آن جا که فرموده است: «**لولا ینهاهم الربانیون والأحبار عن قولهم الإثم وأکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون**» (مائده/ ۶۲)

چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند، چه زشت است عملی که انجام می دهند؟ و باز فرمود: **«لعن الذین کفروا من بني اسرائیل ... لبئس ما کانوا یفعلون»**. (مائده/ ۷۸ و ۷۹)

کافران قوم بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن شدند، این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز نمودند. آن ها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند. چه بدکاری انجام می دادند.

خداوند، بدین خاطر بر علمای یهود و نصاری عیب گرفت که آن ها ستمگرانی را که در برابرشان بودند و اعمال ناروا انجام می دادند منع نمی کردند، برای این که چشم طمع به دست آن ها دوخته بودند و از عواقب اعتراض بیم داشتند، با این که خداوند فرموده «از مردم نترسید، از من بترسید».

امام در این جا با اشاره به شدیدترین آیه ای که دانشمندان وظیفه نشناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند به آن ها تفهیم می کند که این حکم اختصاص به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن آن ها در راه ظلم و فساد خاموش می نشینند را در بر می گیرد، زیرا حکم خداوند دربارهٔ همگان یکسان است و اگر علمای اسلام به مسؤولیت سنگینی که در این شرایط، در قبال از بین رفتن حقیقت و پایمال شدن حق مردم و نابود شدن همه ارزش های اسلامی دارند، ساکت و بی تفاوت باشند، مسلماً لعن و نفرینی که در قرآن به علمای دنیا طلب یهود و نصاری شده است، شامل آن ها نیز، خواهد شد. بعد، امام به اهمیت «امر به معروف و نهی از منکر» اشاره کرده و می فرماید: **«المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ...»** مردان و زنان مؤمن دوست یکدیگرند، به نیکی امر و از بدی نهی می کنند...» خداوند با امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه، خود آغاز سخن کرده است، چون او آگاه است که اگر، این وظیفه انجام گیرد و برپا گردد، همه فرایض، چه سخت

و چه آسان، برقرار می شود، زیرا امر به معروف دعوت به اسلام است ... ».

سپس خطاب به علمای حاضر در جلسه فرمود: «**ثم أنتم أيّتها العصابة عصابة بالعلم مشهورة وبالخير مذكورة وبالنصيحة معروفة وبالله في أنفس الناس مهابة ...** » شما ای جمعیت دانشمند، کسانی هستید که به علم شهره اید، نامتان به نیکی سر زبان هاست به نصیحت و خیرخواهی معروفید و به وسیله خداوند در دل مردم مهابتی دارید، شریفان از شما حساب می برند، ضعیفان احترامتان می کنند و کسانی شما را بر خود ترجیح می دهند که احسانی به آن ها نکرده اید و حق نعمتی نسبت به آن ها ندارید ... مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار دارند شما وظیفه الهی خویش را انجام دهید و به حق قیام کنید؟ پس، چرا در انجام بیشتر وظائف کوتاهی می کنید و حق امامان را سبک می شمارید و حقوق ضعیفان را ضایع می کنید، ولی حقوقی که برای خود می پندارید را مطالبه می کنید؟! ... .

لقد خشيت عليكم أيّها المتمنّون على الله أن تحلّ بكم نقمة من نقماته لأنّكم بلغتم من كرامة الله منزلة فُضّلتم بها ومن يعرف بالله لاتكرمون وأنتم بالله في عبادة تكرمون وقد ترون عهود الله منقوضة فلا تفزعون وأنتم لبعض ذمم آبائكم تفزعون ... .

من از آن بر شما می ترسم که شما که تکیه به آرزو داده اید و عمل نکرده از خداوند توقع دارید، به عذاب و انتقام الهی گرفتار شوید، چه به لطف و کرم خداوند از مزایائی برخوردارید. اما، آن ها را که به خدا پرستی معروفند، ارج نمی گذارید و خود به نام خدا در میان بندگانش صاحب احترامید. (با چشم خود) می بینید که عهد و پیمان های الهی شکسته شده و هیچ باك ندارید، اما اگر عهد پدرانتان را زیر پا بگذارند، تحمل نمی کنید (یعنی در نظر شما خداوند به اندازه پدرانتان اهمیت ندارد).

تعهدها و قرار دادهای پیامبر نقض شده و ضعیفان در شهرها بی سرپرست مانده اند و شما بر آن ها رحم نمی کنید و با استفاده از مقام و موقعیت خود،

به نفع آن ها قدمی بر نمی دارید (یعنی در خور مقام خود احساس مسئولیت نمی کنید).

وأنتم أعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لوكنتم تشعرون ذلك بأنّ مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمناء على حلاله وحرامه فأنتم المسلوبون تلك المنزلة ...

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علم تکیه زده اید (ولی احساس مسئولیت نمی کنید)، و ای کاش حس و حرکتی (و یا گوش شنوائی) داشتید! این مصیبت ها از آن رواست که جریان امور و احکام باید به دست علمای خداشناسی باشد که بر حلال و حرام خداوند امین اند، اما این مقام را از دست شما ربوده اند و این عقب نشینی هیچ علتی ندارد، جز تفرقه و کناره گیری شما از حق و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر، با وجود دلیل های آشکار. اگر در برابر اذیت و آزار دشمن مقاومت داشتید و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی کردید، الان کارهای خدا (و ادارهٔ امور مسلمانان) در دست شما بود و مرجع تمام امور شما بودید. اما (افسوس که) ستمکاران را بر مقام خود مسلط کرده و امور الهی را به دست آن ها سپرده اید. تا براساس «شبهه» (کورکورانه) کار کنند و در راه شهوترانی و کامجوئی گام نهند.

سلّطهم على ذلك فراركم من الموت و إعجابكم بالحياة التي هي مفارقكم. فأسلمتم الضعفاء في أيديهم فمن بين مستعبد مقهور وبين مستضعف على معيشة مغلوب ...

آنچه جباران و ستمگران را بر مقام شما مسلط ساخت، این است که شما از مرگ فرار می کنید و به این زندگی ننگین و ناپایدار، دل خوش ساخته اید و خلق ضعیف را تسلیم آن ها کرده اید. جمعی، برده وار، بی اراده و مقهورید و گروهی، گرسنه و مغلوب. ستمگران به دلخواه خود در امور مملکت تصرف می کنند. و رسوایی ها به بار می آورند، روش اشرار در پیش می گیرند و بر خدای

جبار گستاخی می کنند. در هر شهری خطیبی بر فراز منبر دارند، همه پایگاه ها را قبضه کرده اند و همه چیز در دست آن هاست و مردم، چون برده در برابرشان توان دفاع از خود را ندارند.

... فمن بين جبار عنيد وذي سطوة على الضعفة شديد مطاع لايعرف المبدي المعيد فياعجبا ومالي لا أعجب والأرض من غاش غشوم ومتصدّق ظلوم وعامل على المؤمنين بهم غير رحيم، فاللّه الحاكم فيما فيه تنازعنا والقاضي بحكمه فيما شجر بيننا.

فرمانروایان، آفریننده و باز گرداننده را نمی شناسند (به مبدأ و معاد ایمان ندارند). شگفتا! و چگونه در شگفت نباشیم که سرزمین اسلام در قبضه کسانی است که یا خائن و ستمکارند، یا باجگیر نابکار و یا حکمران بی رحم پس، میان ما و شما داور خداست».

امام در این بخش از خطبه، تصریح کرده است که همه چیز از دست رفته، نهضت که نیم قرن پیش به وجود آمده، همه ره آوردها و موفقیت هایش پایمال شده، همه مسجدها پایگاه شرك و ظلم و فریب مردم شده، همه شمشیرهای جهاد در دست جلادان قرار گرفته، همه بیت المال به کاخ سبز سرازیر می شود و زبان های رسمی که از توحید و پیغمبر و قرآن و وحی سخن می گویند همه در اختیار امویان است، همه ائمه جمعه و جماعات، قضات، محدّثین، مفسّرین قاریان قرآن، خطبا و علمای وقت یا کشته شده اند یا خاموش و ساکت، مشغول ریاضتند و سلامت خویش را در ازاء سکوت بر ظلم و رضای بر کفر باز خریده اند و یا فضیلت هایی را که در دوره ایمان کسب کرده بودند، ارزان فروخته اند و چه بسا، با امارت شهری مبادله کرده اند.

امام در پایان خطبه دست به سوی آسمان بلند کرده می گوید: «**اللّهمّ إنّك تعلم أنّه لم يكن ما كان منّا تنافساً في سلطان ولا التماساً من فضول الحطام ولكن لِنُرِيَ المعالم من دينك ونظهر الإصلاح في بلادك ويأمن المظلومون من عبادك ويعمل بفرائضك**

و سننك وأحكامك فإن لم تنصرونا وتنصفونا قوى الظلمة عليكم وعملوا في إطفاء نور نبيّكم وحسبنا اللّه وعليه توكّلنا وإليه أنبنا وإليه المصير»[1] .

خداوندا، تو آگاهی که آنچه به دست ما انجام گرفت، نه به خاطر طمع ریاست و سلطنت بود و نه در طلب ثروت و مال. ما خواستیم تا نشانه های راه دینت را ارائه دهیم و در شهرهای تو اصلاح کنیم. باشد بندگان مظلوم تو به آسایش برسند و آسوده خاطر به طاعت تو برخیزند. ما می خواهیم فرائض اسلام و سنن پیامبر و احکام تو را اجرا کنیم پس ای مردم، اگر شما به کمک، بر نخیزید و در حق ما انصاف ندهید، ستمگران بر شما مسلط می شوند و برای خاموش کردن نور پیامبرتان می کوشند. خداوند ما را بس است، بر او توکل داریم و به درگاهش توبه آوردیم و بازگشت همه به سوی اوست.

هدف بسیار بلند امام

حضرت امام حسین علیه‌السلام به موجب معاهده برادرش امام حسن علیه‌السلام، تا معاویه زنده بود اقدامی نمی کرد، امّا پس از مرگ معاویه موقعیت امام تغییر کرد، زیرا از یک طرف از تعهدات معاهده برادرش آزاد شده بود و از دیگر سو با تقاضای شدید شیعیان روبرو شده بود. شیعیان کوفه همین که خبر مرگ معاویه را دریافتند نامه های متعدد و سفیران پی در پی به سوی امام حسین علیه‌السلام فرستادند و از امام با تأکید و اصرار فراوان خواستند به تقاضای آن ها پاسخ مثبت بدهد و هر چه زودتر به کوفه بیاید و رهبری آن ها را به عهده بگیرد، زیرا آن ها امامی جز او نداشتند.

مورخان بزرگ شیعه و سنی نوشته اند که اهل کوفه به امام حسین علیه‌السلام اطلاع دادند که صد هزار نفر از مردم کوفه آماده پشتیبانی شما هستند[2]. نامه ای به

---

۱. *تحف العقول*، ص۲۳۹ ـ ۲۳۷ چاپ جامعه مدرسین قم ـ تحقیق علی اکبر غفاری.

۲. *طبری*، ج۶، ص۱۹۷ـ *یعقوبی*، ج۲/۲۴۲ ـ *ارشاد*، ص۱۸۵.

حضور امام آوردند که نام صد هزار نفر از طرفداران آن حضرت در آن ثبت شده بود[۱]، حتی دو سیاستمدار ورزیده کوفه چون «شبث بن ربعی» و «عمروبن حجاج» و همفکران آن ها که پیوسته نان را به نرخ روز می خوردند، چنان اوضاع کوفه را برای امام مساعد می دیدند که آن ها نیز جداگانه دعوت نامه به امام نوشتند[۲]. سپاه منظمی خبر دادند که آماده پشتیبانی از امام می باشد[۳]. نامه ها و طومارهای زیادی با امضاهای فراوان از مردم کوفه به امام رسید که از وی مصرانه می خواستند رهبری نهضت را به عهده بگیرد، البته گرچه برخی نامه ها و امضاها جنبه سیاسی داشت، ولی اکثر آن ها دارای انگیزه مذهبی بود. با وجود این، اقدامات امام حسین علیه السلام از ابتدا تا انتها نشان می دهد که او هدفی بسیار بالاتر از آن داشت که فقط به خلافت برسد و قیام او یک قیام سیاسی مسلحانه نبود. او هدفش احیای دین و پاسداری از ارزش های اسلامی بود که اگر، ماجرای انقلاب امام حسین علیه السلام را درست ارزیابی کنیم، این انگیزه را در لحظه لحظه آن آشکارا می بینیم، چنان که در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه نوشت، چنین یاد آوری کرد: «انگیزه نهضت من، هوی و هوس و تمایلات بشری نیست، هدف من فساد و ستمگری نیست، بلکه من فقط برای اصلاح در امت جدم از وطنم خارج شدم، هدف من امر به معروف و نهی از منکر است، هر کس دعوت مرا به پاس احترام حق پذیرفت، زهی سعادت! چه خدا همیشه پشتیبان حق است و هرکس نپذیرفت، شکیبائی اختیار خواهم کرد تا خدای داور، میان من و این قوم به حقیقت داوری کند، زیرا او بهترین داورهاست»[۴].

بنابراین، هدف از نهضت امام حسین علیه السلام همان اصلاح امت جد عالیقدرش

---

۱. *ارشاد*، ص ۲۰۱ـ *البدایه* ج۸/ ۱۷۰.

۲. سیره *اعلام النبلاء*، ج۳/ ۲۰۱.

۳. *کامل ابن اثیر*، ج ۳، ص ۲۶۷.

۴. طبری، ج ۶/ ۱۹۷ـ ارشاد/ ۱۸۵.

بود. امام در نامه به بزرگان بصره نیز، به هدف خود اشاره می کند که: «**فإنّ السنّة قد أُميتت وإنّ البدعة قد أُحييت**»[1] سنت اسلام مرده و بدعتهای ضد اسلام جای آن را گرفته است.

و نیز، در خطبه ای که پس از برخورد با «حربن یزید» ایراد فرمود، هدف خود را چنین روشن نمود: «**أيّها الناس إنّ رسول اللّه ﷺ قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول اللّه يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان فلم يغيّر عليه بفعل ولاقول كان حقاً على اللّه أن يدخله مدخله ...**[2].»

ای مردم، رسول خدا فرمود: «هر کس ببیند فرمانروای ستمگر به حقوق الهی و احکام دین تجاوز می کند و پیمان خدا را می شکند و با سنت رسول خدا ﷺ مخالفت می ورزد و با بندگان خدا براساس ظلم و گناه رفتار می کند و برای تغییر روش چنین زمامدار ستمگری به گفتار یا کردار اقدام نکند، حق است که خداوند او را به همان جایی برد که آن ستمگر را خواهد برد. مردم، آگاه باشید که این عمّال حکومت، تن به اطاعت شیطان داده و از بندگی خداوند سرباز زده و فساد را ظاهر ساخته و رواج داده اند و حدود و کیفر دین را تعطیل کرده و بیت المال را به خود اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من از هرکس شایسته ترم که این وضع را تغییر دهم ...».

امام حسین علیه السلام از علل و انگیزه قیام خود با کوفیان سخن به میان آوردند و در خطبه ای که در آخرین ساعات جنگ میان او و سپاه اموی ایراد نمودند، ضمن توبیخ شدید آنان فرمود:

«**فسحقاً لكم يا عبيدالأمة وشذا ذالأحزاب ونبذة الكتاب ونفثة الشيطان وعصبة الآثام ومحوفى الكتاب ومطفئى السنن وقتلة أولاد الأنبياء ومبيدي**

---

۱. *مقتل خوارزمی*، ج۱/ ۱۸۸.

۲. *طبری*، ج۴/ ۲۶۶.

عترة الأوصياء وملحقي العهار بالنسب وموذي المؤمنين وصراخ ائمة المستهزئين الّذين جعلوا القرآن عضين ... ».

خاك بر فرق شما باد، ای نوکران فرومایه! ای گروه کجروان، که کتاب خدا را به سوئی افکندید، فریب شیطان را خوردید، در نافرمانی خدا متحد شدید و کتاب خدا راتحریف کردید. چراغ الهی را خاموش ساختید. فرزندان پیامبر ﷺ را کشتید. نطفه زنا را به نسب خویش ملحق کردید. به بندگان آزار روا داشتید، با استهزا کنندگان پیامبر ژ که کتاب آسمانی را پاره پاره کردند، همدست شدید، چه کار بدی کردید و به دست خود عذاب ابدی را خریدید!

شگفتا، که شما به معاویه پسر ابوسفیان و پیروانش کمک کردید و ما را که خاندان پیامبریم خوار ساختید آری بی وفائی و پیمان شکنی شعار شماست، ریشه شما از این نیرنگ بازی ها آب خورده و شاخه های پلید شما از این ریشه ناپاك نیرو گرفته است، دل های شما بر این ناپاکی ها استوار و سینه های شما از این شیطنت ها لبریز است.

شما کثیف ترین میوه ای هستید که طعمه زورمندان و غاصبان شده، برای هر تماشاگری مایه اندوه گشته اید، لعنت خدا بر شما مردم پیمان شکن باد که بیعت کردید و خدا را بر بیعت خود گواه گرفتید و آنگاه، تعهد خود را زیر پا نهادید!

ألا وإنّ الدعيّ ابن الدعيّ قد ركز بين اثنتين بين السلّة والذلّة وهيهات منّا الذلة يأبى اللّه ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وجدود طابت وحجور طهرت ...[1].

بدانید که زنا زاده پسر زنا زاده مرا مجبور کرده که یا تن به ذلت و خواری بدهم و یا کشته شوم، ولی خواری و ذلت از ما دور است، خدا و پیامبر و بندگان مؤمن هرگز به ذلت ما راضی نمی شوند. خاندان ما بالاتر از آنند که تن به پستی و ذلت

---

۱. *بلاغة الحسين* ص. ۱۸ ـ *اعيان الشيعة* چاپ بيروت ج۱ / ۶۰۳ ـ ۶۰۲.

در دهند. عزت نفس و همت بلند من و عظمت خاندانی که در آن پرورش یافته ام، هرگز اجازه خواری را نمی دهد. من هرگز اطاعت از فرومایگان را بر مرگ با شرافت ترجیح نخواهم داد».

امام حسین علیه‌السلام در پایان اشعاری خواند که مضمون آن چنین است «اگر بر دشمن پیروز شویم، پیروزی شیوه آباء و اجداد من است که همیشه بر دشمن پیروز می شدند و اگر در ظاهر شکست بخورم، در حقیقت شکست نخورده ام».

خلاصه، از اقدامات و کلمات امام کاملاً پیداست که هدفی بسیار بالاتر از تشکیل حکومت داشته و حکومت برای او وسیله ای برای احقاق حق و احیای دین و حفظ ارزش های اسلامی بوده است.

امام، هرگز شکست نخورد، بلکه پیروز شد و درخت نیمه جان اسلام را با خون خود و یارانش سیراب کرد و آیین حیات بخش اسلام ا از خطر نابودی نجات داد.

آری، فاجعه دلخراش کربلا، وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه ای به وجود آورد و همین کافی بود که مردان آزاده را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت خود وادار و روح مبارزه را که در جامعه اسلامی به خاموشی گراییده بود شعله ور سازد و به دلهای مرده و پیکرهای افسرده حیاتی تازه دمد و آن ها را به جنبش در آورد.

بیعت در اسلام و عرب

حجةالاسلام والمسلمین محمد فاکر میبدی

اشارت

واقعه کربلا و حادثه عاشورا، از زوایای گوناگون قابل پژوهش و بررسی است، یکی از این ابَعاد، بعد مظلومیت سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب باوفایش می‌باشد، لیکن باید توجه داشت که این مظلومیت، تنها در تحمل تشنگی، هوای سوزان، صحرای تفتیده، ضربات شمشیر، قطع دست و سر و اسارت اهل بیت خلاصه نمی‌شود. بلکه آنچه بیش از همه بیانگر عمق مظلومیت آن راد مرد عالم بشریت است این که با این امام نیز همانند پدربزرگوار و برادر ارجمندش، عهدشکنی کردند، وی را دعوت نموده و بدو پشت کردند و بسان بیگانه و خارجی و با خصومتی بیش از حد رفتار کردند.

در این جستار سعی شده تا با بیان حقیقت بیعت و اقسام آن، پیشینه و احکام آن نزد عرب پیش از اسلام، ظلمی که از این زاویه بر حسین بن علی علیهما السلام روا شد به تصویر کشیده شود.

۱ ـ مفهوم لغوی بیعت

لغت شناسان، از جمله: خلیل بن احمد از لغویان مشهور قرون اولیه اسلام و

فیومی در بیان معنای واژه بیعت می نویسد: «البیعة الصفقة علی ایجاب البیع وعلی المبایعة والطاعة» یعنی دست به دست یکدیگر دادن برای معامله و یا برای اطاعت.[۱]

راغب اصفهانی نیز که تبحر و تخصص در شناخت واژگان قرآن است می گوید: «بایع السلطان» یعنی این که فرد به ازاء خدماتی که سلطان انجام می دهد، پیروی و اطاعت از وی را می پذیرد.[۲]

از این سخنان معلوم شد که بیع و بیعت از یک ریشه و در معنی نیز مفهومی نزدیک به هم دارند.

۲ ـ حقیقت بیعت

به جز اهل لغت، دیگران نیز در باره بیعت و حقیقت آن سخن گفته اند:

ابن خلدون می نویسد: بیعت یعنی؛ پیمان بستن به فرمانبری و اطاعت، بیعت کننده، با امیر خویش پیمان می بندد، که در امور مربوط به خود تسلیم نظر وی باشد، باوی به ستیز برنخیزد و تکالیفی که بر عهده وی می گذارد اطاعت کند خواه، دلخواه او باشد یا نباشد.[۳]

ابن اثیر، با نقل حدیث: «**الا تبایعونی علی الاسلام**» می نویسد: «**هو عبارة عن المعاقدة علیه والمعاهدة**» کان کل واحد منهما، باع ماعنده من صاحبه، واعطاء خالصه نفسه وطاعته ودخیله امره، بیعت عبارت است از انجام معاهده و معاقده (پیمان بستن)، گویا هر کدام از طرفین، چیزی را که نزد خود دارد به دیگری می فروشد، و بیعت کننده خودو اطاعت خود و دخالت در امور را به بیعت شونده واگذار می کند.[۴]

---

۱. ر. ك: *العین والمصباح المنیر*، بیع.

۲. ر. ك: *مفردات*، بیع.

۳. *مقدمه ابن خلدون*، ج۱، ص۴۰۰.

۴. ر. ك: *النهایة فی غریب الحدیث والاثر*، بیع.

دانشمندان روزگار حاضر نیز با اندك تفاوتی همین معنی را برای بیعت بیان کرده اند:

آیة اللّه مکارم شیرازی، در بحث از مناصب فقیه در بیان ماهیت بیعت می نویسد: بیعت عبارت است از تعهدی که از ناحیه بیعت کننده صورت می گیرد، مبنی بر این که از بیعت شونده اطاعت کند و از او سرپیچی نکند، گویا چیزی به او فروخته است[1] آیة اللّه سبحانی نیز می نویسد: بیعت این است که بیعت کننده خود را در اختیار بیعت شونده قرار می دهد و بیعت شونده سعی می کند امور او را به نحو درست تدبیر کند و گویا بیعت شونده و بیعت کننده به کاری تجاری اقدام می کنند.[2]

از آنچه گذشت روشن شد که معنای لغوی بیعت و مفهوم اصطلاحی آن، از گذشته تا به امروز، دستخوش دگرگونی نشده است، و آنچه در همه موارد و در تمام ادوارتاریخ به چشم می خورد، این است که بیعت از مقولهٔ «تعهد» است و بی شک از نظر اسلام مشمول «اوفوا بالعقود» می شود.

۳ ـ پیشینهٔ بیعت

شواهد روایی و تاریخی نشانگر آن است که بیعت از نوآوری های اسلام و مسلمین نبوده بلکه سنتی است که پیش از ظهور اسلام نیز در میان عرب و بسا بین دیگر ملت ها، رواج داشته است. به همین دلیل وقتی پیشگامان از انصار (گروهی از اوس و خزرج) که از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر ﷺ در محل عقبه منی بیعت کردند، بر خوردشان طبیعی بود و گویا، با یک امر آشنا، روبرو بودند.

از سوی دیگر گفته شد، بیعت در حقیقت نوعی معاهدة و معاقدة (عقد

---

۱. *انوارالفقاهة* کتاب البیع، ج۱، ص۵۱۷.

۲. *معالم الحکومة الاسلامیة*، ص۲۶۰.

قرار داد و عهد و پیمان) است. و این امر در میان عرب جاهلی با همه رذالت ها وضدارزش ها، امری محترم و ارزشمند به شمار می رفته است و شکستن آن روا نمی دانستند، علی علیه السلام در این باره می فرماید: **فإنّه ليس شيء من فرائض الله شيئ، الناس أشدّ عليه اجتماعاً، مع تفرّق أهوائهم و تشتّت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين**، هیچ یک از فرایض خدا، نیست که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان را با همه اختلافی که دارند، نسبت به آن، این چنین اتفاق نظر داشته باشند، و افزون بر مسلمانان، حتی مشرکان زمان جاهلیت نیز آن را مراعات می کردند.[1]

برخی از بیعت های انجام شده در اسلام

در اینجا مناسبت دارد به مواردی از بیعت های صورت گرفته در تاریخ اسلام اشارتی داشته باشیم:

۱ ـ بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی آنچه به عنوان بیعت نساء و بیعت رضوان وجز آن صورت گرفت.

۲ ـ بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام: ... **أخذ رسول اللّه صلی الله علیه و آله البيعة لعليّ بالخلافة** ... پیامبر برای خلافت علی بیعت گرفت.[2]

۳ ـ بیعت علی علیه السلام با خلفای سه گانه؛ علی علیه السلام با هر سه نفر بیعت کرد اما از روی میل و رغبت نبود.

۴ ـ بیعت مردم با علی علیه السلام: مردم پس از قتل عثمان سراغ علی رفته و با آن حضرت بیعت کردند.

۵ ـ بیعت با امام حسن علیه السلام: مردم پس از شهادت علی علیه السلام با امام مجتبی علیه السلام

---

۱. *نهج البلاغه*، صبحی الصالح عهدنامه مالک اشتر.

۲. طبرسی، *احتجاج*، ص۵۶ و ۶۴.

به عنوان پنجمین خلیفه بیعت کردند.

۶ـ بیعت مردم کوفه با امام حسین علیه‌السلام به وسیله نامه و بیعت با مسلم بن عقیل.

۷ـ بیعت با زید بن علی، و این بیعتی بود که مردم کوفه برای خونخواهی از امام حسین علیه‌السلام انجام دادند.[1]

۸ـ بیعت با علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام: این بیعت برای ولایتعهدی آن حضرت صورت گرفت.

البته در صدر اسلام، بیعتهای دیگر چون بیعت با ابوبکر، بیعت با عمر، بیعت با عثمان، بیعت با معاویه، بیعت بایزید و... در تاریخ اسلام به انجام رسید که در این مختصر مجال بیشتر برای بیان آنها وجود ندارد.

۴ ـ اقسام بیعت

بیعت از جهات مختلف دارای اقسامی است که به ذکر کلیاتی ازآن بسنده می شود.

الف: انواع بیعت از جهت هدف، که به سه قسم می باشد.

۱ـ بیعت پیروی یا بیعة الاتباع، این همان بیعتی است که پس از فتح مکه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منعقد گردید، و قرآن نیز بدان اشارت کرده است، **یا أیّها النبيّ إذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی ان لایشرکن باللّه شیئاً ولایسرقن و لایزنین ولایقتلن أولادهنّ ولایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهن وأرجلهن ولایعصینك في معروف فبایعهن...**[2] مفاد این بیعت اطاعت از خدا و پیامبر بود که در قالب امور اعتقادی و اخلاقی

---

۱. ر.ك: *ارشاد* مفید ج۲، ص۹۴.

۲. سوره ممتحنه/ ۱۲.

جلوه نمود.

۲ ـ بیعت برای جنگ یا بیعة الجهاد، یعنی بیعتی که تنها برای همکاری در جنگ بسته می شود و بیعت کننده متعهد می شود در میدان جنگ تا آخرین قطره خون در کنار بیعت شونده باقی بماند، به این بیعت نیز در قرآن اشارت رفته که می فرماید: **إنّ الذین یبایعونك إنّما یبایعون الله.**[۱]

۳ ـ بیعت بر پذیرش ولایت یا بیعة الامامة، این همان بیعتی است که در عصر پیامبر، خلفاء و ائمه وجود داشته است و به شکل مخصوص صورت می گرفته است.

ب: تنوع بیعت از نظر گستردگی و محدودیت مبایع

بیعت از این نظر به بیعت خاص و بیعت عام تقسیم می شود، بدین معنی که گاهی برخی از بزرگان وصاحب نظران و یا برخی از افراد، دست به بیعت می زنند و با بیعت شونده اعلام وفاداری می کنند، مانند آنچه در سقیفه صورت گرفت، و یا این که عموم مردم (اکثر) و با تشریفات خاصی با امام و خلیفه بیعت می کنند، آن گونه که پس از سقیفه در مسجدالنبی انجام شد.

ج: بیعت آغازین و بیعت مجدّد

وقتی افراد برای اولین بار در محضر پیامبر، امام وخلیفه بیعت می کنند، بیعت آغازین است ولی همیشه این چنین نیست بلکه گاهی برای یادآوری مجدد و توجه بیشتر، دوباره همان بیعت را تکرار می کنند و در حقیقت تجدید میثاق می کنند که بیعت مجدّد نامیده می شود. البته باید توجه داشت وقتی با کسی بیعت شد امت حق ندارد در عرض او با کسی دیگر بیعت کند.

---

۱. سوره فتح / ۱۰.

د: گونه های مختلف بیعت به لحاظ مراتب

بیعت از این لحاظ بستگی دارد به مفاد قراردادی که بین دو طرف بسته می شود و بدان ملتزم می گردند.

۱ ـ بیعت در حد فرارنکردن از میدان جنگ، چنانکه در روایتی معقل بن یسار می گوید: **بایعناه [النبی] علی ان لانفرّ**،[1] یعنی با پیامبر بیعت کردیم که فرار نکنیم.

۲ ـ بیعت تا پای جان، چنانکه در روایت سلمه بن اکوع آمده که می گوید: **بایعت رسول اللّه ﷺ تحت الشجره قیل علی ای شئ کنتم تبایعون؟ قال علی الموت**، در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردم، گفته شد بر چه چیز بیعت کردی؟ گفت تا پای جان.[2]

۳ ـ بیعت تمام عیار، عبادة بن صامت می گوید: **بایعنا رسول اللّه علی السمع والطاعة فی النشاط والکسل وعلی النفقة فی العسر والیسر وعلی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وعلی ان لانقول فی اللّه تاخذنا لومة لائم و علی ان ننصره اذا قدم علینا یشرب فنمنعه مما نمنع منه انفسنا وازواجنا وابناءنا**، یعنی با پیامبر این گونه بیعت کردیم که، هر چه بگوید، بشنویم و اطاعت کنیم، چه در حال نشاط و خوشی و چه در ناخوشی، و این که او را کمک مالی کنیم چه در سختی و چه در آسایش، و این که امر به معروف و نهی از منکر نماییم و اینکه تحت تأثیر تبلیغات قرار نگیریم و این که به هنگام و رود پیامبر به مدینه او را یاری کنیم، و دیگر این که از او همانند زن و فرزند خود حمایت کنیم.[3]

---

۱. ر.ك: *سنن نسایی*، ج۷، ص۱۴۵.

۲. ر.ك: *تفسیر الدّر المنثور*، ج۷، ص۵۲۲.

۳. ر.ك: *تفسیر الدر المنثور*، ج۷، ص۵۱۷.

هـ: تنوع بیعت به لحاظ کیفیت انجام آن

بیعت ممکن است به صورت مستقیم وگذاردن دست در دست مبایع انجام گیرد چنانچه در افراد معدود و در مراکز حکومت ها این گونه بوده است، اما برای ساکنان دیگر شهرها که تصفیق امکان پذیر نیست، نماینده اعزامی حاکم به سوی مردم و یا نماینده اعزامی مردم به سوی حاکم و مرکز حکومت چنین نقشی را بر عهده داشتند، نوع اول را بیعت مستقیم و نوع دوم را بیعت غیرمستقیم می نامند.

همه این انواع و اقسام بیعت در عرب وجود داشته، و در کربلا نیز صورت گرفته بود.

۵ ـ بیعت در قرآن، سنت و تاریخ

در این بخش از جستار به تبیین اهمیت عهد و بیعت از دیدگاه قرآن می پردازیم، به طور کلی در قرآن در سه آیه به امر بیعت اشارت شده است، در سوره فتح و اشاره به بیعت رضوان (**ان الذین یبایعونك ...**) و نیز (**لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجره**) که در ادامه آیه قبلی می فرماید: **فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً**.[1] و در جای دیگر به بیعت نساء و یا بیعت عقبه اشارت می کند و می فرماید: **یا ایها النبی اذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی ان لایشرکن بالله شیئاً ... فبایعهن**.[2]

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: **لما فتح رسول اللّه مکة بایع رجال ثم جاءت النساء یبایعنه ...**[3] «هنگامی که پیامبر مکه را فتح کرد ابتدا مردان با

---

۱. سوره فتح، آیات ۱۰ و ۱۸.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۳. ر.ك: *تفسیر نورالثقلین*، ج۵، ص۳۰۷ و *وسایل الشیعه*، ابواب مقدمات نکاح باب ۱۱۷، ح۴.

آن حضرت بیعت نمودند، پس از آن زنان برای بیعت آمدند... در ادامه روایت آمده که به دنبال این برنامه بود که آیه شریفه: (**یا ایها النبی اذا جاءك المؤمنات ...**) نازل شد، و ام حکیم همسر عکرمه از پیامبر ﷺ سوال کرد که چگونه بیعت کنیم؟ پیامبر فرمود: من با زنان مصافحه نمی کنم و آنگاه دستور داد ظرف آبی آورده و دست خود را در آن فرو برد و سپس به زنان گفت دست خود را در آن فرو برند.

در روایت دیگری از امام کاظم علیه‌السلام می خوانیم که فرمود: **لما هاجر النبی ﷺ الی المدینه وحضر الخروج الی بدر، دعا الناس الی البیعة، فبایع کلهم علی السمع والطاعة**[1] پس از هجرت پیامبر به مدینه، هنگامی که می خواست به جنگ بدر برود، همگان را به بیعت دعوت کرد، و آنها نیز سمعاً و طاعه بیعت کردند.

این روایت نشانگر آن است که هجرت نبوی بین دو بیعت قرار دارد، پیش از هجرت بیعت های عقبهٔ اول و دوم که در فاصله یک سال از یک دیگر انجام شد و در آن جمعی از مردم مدینه در مراسم حج با پیامبر بیعت کردند و این خود زمینه ساز هجرت نبوی گردید[2] و بیعت پس از هجرت که به هنگام جنگ بدر گرفته شد و در حقیقت به استواری امر همیاری و همکاری با یکدیگر همت گمارد.

از این که در طول تاریخ خلافت اسلامی، سعی بر آن شده تا از مردم و به خصوص افراد سرشناس بیعت گرفته شود، به خوبی معلوم می شود که بیعت نقش سازنده ای در استحکام حکومت و حکام داشته است و نبود آن بیانگر تزلزل پایه های آن به شمار می رفته است، از این روی در تاریخ اسلام از خلافت خلفای اولیه گرفته تا خلافت علوی و حسنی و نیز خلافت اموی و عباسی، هر خلیفه ای

---

۱. ر.ك: *بحارالانوار*، ج۶۸، ص۳۹۵.

۲. ر.ك: *تاریخ طبری*، ج۲، ص۸۷ و ۹۴ و آیتی محمد ابراهیم، *تاریخ پیامبر اسلام*، ص ۱۸۱ و ۱۸۹.

که از دنیا می رفت و دیگری سرکار می آمد، اولین برنامه وی گرفتن بیعت از مردم بود، بلکه حتی این بیعت ها بود که موجبات نقل و انتقال قدرت را نیز فراهم می کرد، از جمله، بیعت شامیان با مروان بن حکم که حکومت را از آل ابوسفیان به آل مروان منتقل کرد، و یا بیعت مردم با ابوالعباس سفاح که موجب انتقال قدرت از امویان به عباسیان گردید.

۶ ـ اهتمام قرآن به عهد و پیمان

مسئله دیگری که در اینجا مطرح است، توجه قرآن به اهمیت عهد و پیمان است که می فرماید: **اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم**[۱]، **واوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلاً**[۲]، این عهد بی شک با مفهوم گسترده اش شامل همه انواع پیمان، اعم از پیمان فطری، پیمان عقلی و پیمان تشریعی و از جمله بیعت می شود، به این که با صراحت بیعت را عهد دانسته است که فرمود: ... **فمن نکث [یعنی بیعت] فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجراً عظیماً**.[۳]

از سوی دیگر قرآن وفا کنندگان به عهد و پیمان را به نیکی ستوده و فرموده است: **والموفون بعهدهم اذا عاهدوا**[۴] **والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون**[۵]، و از آن سوی پیمان شکنان را با حدت و شدت نکوهش کرده است و فرموده: ... **وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لاایمان لهم لعلّهم ینتهون الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم** ...[۶] تا این که از ناقضان عهد و پیمان

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳. سوره فتح، آیه ۱۰.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۸ و سوره معارج، آیه ۳۳.

۶. سوره توبه، آیه ۱۲ و ۱۳.

شکنان به بدترین جنبدگان تعبیر کرده و می فرماید: **ان شر الدواب عند الله ... الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم ...**[۱]

تفسیر و تفصیل این مسئله مجال دیگری طلب می کند.

۷ ـ احکام و آثار بیعت

در انجام بیعت و نکث و شکستن آن، احکام و آثاری مترتّب است که با رعایت اختصار به برخی از آنها اشارت می شود.

الف: بیعت و حق مبایع

وقتی بنا شد بیعت از سنخ عهد و پیمان باشد طبعاً برای بیعت شونده حقوقی را به دنبال خواهد داشت چنان که علی علیه السلام می فرماید: **و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة**،[۲] حق من بر شما این است که در بیعت وفادار باشید.

یادآور می شوم که مبایع می تواند از حق خود بگذرد و برخی از موارد بیعت را منتفی اعلام نماید، آن گونه که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، بیعت جهاد را از اصحاب خود برداشت.

ب: آزادی در بیعت

انسان تا با کسی بیعت نکرده است، می تواند در مواردی، از بیعت کردن خودداری کند، اما هنگامی که برنامه بیعت صورت گرفت، دیگر حق نقض و نکث ندارد، و نمی تواند آن را فسخ نماید، کلام علوی علیه السلام گواه این مدعا است که فرمود: **انما الخیار قبل ان یبایعوا، فاذا بایعوا فلاخیار لهم**،[۳] تا مردم بیعت نکرده اند

---

۱. سوره انفال، آیه ۵۶.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه، ۳۴.

۳. *ارشاد مفید*، ج۱، ص۲۳۷.

اختیار دارند که بیعت نکنند اما هنگامی که بیعت کردند دیگر اختیاری ندارند.

ج: بیعت حاضران برای غائبان

زمانی که حاضران از افراد اقدام به بیعت کردند، غایبان حق ندارند به بهانه بیعت نکردن مخالفت کنند علی علیه‌السلام می فرماید: **فلم یکن الشاهدان یختار ولاللغایب ان یرد**[1] بعد از بیعت حاضران حق فسخ ندارند و غایبان حق رد ندارند.

د: بیعت اکثریت برای اقلیت

هرگاه اکثریت افراد، دست به بیعت زدند، برای اقلیت نیز نافذ است و آنها حق مخالفت ندارند، در این زمینه نیز سخن علوی گواه بر مدعاست که فرمود: **هذه بیعة عامة، من رغب عنها، رغب عن دین الاسلام واتبع غیر سبیل اهله**[2]، این [بیعت با علی] بیعتی است عمومی، هرکس از آن سرباز زند از دین خارج شده و راه دیگری غیر از راه مسلمانان پیموده است.

این سخنان درحالی ایراد شد که افرادی چون عبداللّه بن عمر، سعد بن ابی وقاص، اسامة بن زید، وزید بن ثابت و ... در بیعت با حضرت شرکت نکردند.

هـ: بیعت آگاهانه

اگر بیعتی بدون رأی و مشورت صورت گرفته باشد، ممکن است پس از آگاهی بر عدم صلاحیت مبایع، آن را فسخ نمود، و اما اگر در ابتدا کاری آگاهانه بود، دیگری قابل فسخ و برگشت نیست، لذا امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرماید: **لم تکن بیعتکم ایای فتلة**[3]. بیعت شما با من ناگهانی و بدون فکر نبوده تا بتوان آن

---

۱. *نهج البلاغه*، نامه ۶.

۲. *ارشاد مفید*، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۳۶.

را باطل کرد. مفهوم این سخن ارزشمند این است که اگر بیعتی بدون تفکر لازم صورت گرفت قابل فسخ می باشد.[۱]

گناه بیعت شکنی

شکستن بیعت افزون بر آن که خلاف اخلاق است و پی آمدهایی به دنبال دارد، و عواقب اجتماعی نیز دارد، از نگاه شرع نیز گناه به شمار می رود. در روایتی از پیامبر ﷺ می خوانیم که فرمود: **ثلاث موبقات: نکث الصفقة**[۲]. سه چیز از گناهان است، یکی از آنها بیعت شکنی است. علی علیه السلام نیز در روایتی می فرماید: **ان العهود قلائد فی الاعناق الی یوم القیامة فمن وصلها وصله الله ومن نقضها خذله الله**[۳] پیمان ها بر گردن انسان است تا روز قیامت، پس هر آن که، حقش را رعایت کند خداوند بدو لطف می کند، و هرکس آن را نقض کند خوار و ذلیل خواهد شد.

از سوی دیگر درخبر مشهور است که: **المسلمون عند شروطهم والمؤمنون عند شروطهم**، مسلمانان و مؤمنان می بایست به شرطهایشان و تعهد شان پایبند باشند. یادآور می شود که: بررسی نقش بیعت درحکومت اسلامی در روزگار ما و مسایل مترتب بر آن در جای خود می بایست بررسی کرد.

۸ ـ بیعت شکنی امت عرب با اهل بیت پیغمبر ﷺ

پیش از این، اشارت رفت که عرب جاهلی، با همه اخلاق رذیله وخرافات در عقیده و اعمال ناشایسته ای که داشتند، لکن دارای فضایل و صفات نیکویی نیز

---

۱. خلیفه دوم، اعتراف کرد که بیعت با خلیفه اول «فتلة» بوده است. ر.ك: *الاسکافی المعیار والموازنه*، ص۳۸، ومنابع دیگر.

۲. ر.ك: *بحارالانوار*، ج۲۷، ص۶۸.

۳. *غررالحکم*.

بودند، که مورخان به ذکر برخی از آنها پرداخته اند از جمله:

الف: سخاوت و مهمان نوازی، یکی از خصوصیات عرب این بود که سخی الطبع بودند و کسانی راکه بدانها پناه می بردند اکرام و احترام می کردند، که بی شک مهمان در رأس آن قرار داشته است **(کانوا بالطبع اسخیاء یکرمون من استضافهم)**

ب: امانت داری، از دیگر ویژگی های مردم عرب جاهلی این بود که در امانت خیانت نمی کردند **(لایخونون اماناتهم)**

ج: نقض عهد (عهدشکنی) گناه نابخشودنی می دانستند، اعراب به قدری برای عهد و پیمان احترام قایل بودند که شکستن آن را گناه غیرقابل بخشش تلقی می کردند **(یرون نقض العهد ذنباً لایغفر)**. انعقاد پیمان جوان مردان «حلف الفضول» اول و دوم و پای بندی به آن، از جمله اموری است که اهتمام آنها به عهد و پیمان گواهی می دهد.

این دسته از صفات از اموری است که به طور جدی در میان عرب رواج داشته است. و به فرموده امام علی علیه السلام حتی مشرکان، رعایت عهدها و پیمان ها برخود لازم می دانستند چرا که پی آمد ناگواری برای آنها به دنبال داشته است، امام علی علیه السلام فرمود: **فانه لیس شيء من فرائض الله شيئ الناس اشد علیه اجتماعاً مع تفرق اهوائهم وتشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب العذر.**[1]

اما همین عرب ها، آن هم پس از اسلام، در برهه ای از زمان، همه این ارزش ها را زیر پاگذارده و بدتر از عصر جاهلی و با نزدیکان پیامبرخود، برخورد ناشایسته ای داشتند، و به عنوان یک جریان مستمر در طول زمان نسبتاً طولانی، از برخورد سوء با علی علیه السلام و بی اعتنایی به بیعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حضرتش

---

۱. *نهج البلاغه*، عهدنامه مالک اشتر.

اخذ کرده بود گرفته، تا نکث بیعتی که با خود امام صورت گرفت و نیز بیعت شکنی که با امام مجتبی علیه السلام داشتند و بالاخره، پیمان شکنی که با امام حسین علیه السلام روا داشتند، همه از اموری است که تاریخ عرب همانند آن سراغ ندارد. در این بخش از مقاله سعی بر آن است تا تاریخ بیعتیِ عرب را و عکس العملشان را به اجمال اشارتی داشته باشیم.

الف: نقض بیعت نبوی

در روایت احتجاج چنین آمده که: **کذلك اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله البیعة لعلی بالخلافة**... این گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلافت علی علیه السلام بیعت گرفت.[1] چنانکه در جای دیگر این گلایه را این گونه بیان می کند و می فرماید: **فوالله ماکان یلقی فی روعی ولایخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه و آله عن اهل بیته ولا انهم مُنَحُّوه عنی من بعده فما راعنی الا انشیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام**[2] به خدا سوگند، هرگز فکر نمی کردم، و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند، آنها آن را از من دور سازند، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلان... بود که با او بیعت کنند، دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد را نابود سازند.

درراستای همین مظلومیت علی، کاری که خود منکر انجامش درباره علی بودند، درباره خلیفه دوم اجرا کردند، و در مرتبه سوم وی را آنچنان تنزل دادند تا این که آن حضرت را در کنار سایرین و یکی از اعضای شورا قرار دارند و طوری

---

۱. ر.ك: طبرسی، *احتجاج*، ص۵۶ و ۶۴.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۶۲.

برنامه ریزی شد که خلافت بدو نرسد.[۱]

ب: نکث بیعت علوی علیه‌السلام

پس از سپری شدن دوران خلفای سه گانه، نوبت به علی علیه‌السلام رسید، مردم به سراغ حضرت رفته و با اصرار و پافشاری زیاد با وی بیعت کردند، اما گروهی، با وجود آن که از پیشگامان بیعت بودند، بیعتشان را نکث کردند، پیمان خود را شکستند، علی علیه‌السلام به آنها فرمود: **یزعم انه قد بایع بیده ولم یبایع بقلبه فقد اقربا لبیعة وادعی الولیجة فلیات علیها بامر معروف و الا فلیدخل فیما خرج منه**[۲] زبیر خیال می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل، پس او اقرار به بیعت کرده ولی مدعی است که با قلب نبوده است بنابراین بر او لازم است دلیل روشن بیاورد، وگرنه باید به بیعت خود بازگردد، چنانکه در جای دیگر در مقابل طلحه و زبیر می گوید: **فقد علمتما وان کتمتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی ولم ابایعهم حتی بایعونی وانکما ممن ارادنی وبایعنی وان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب**[۳]. شما خوب می دانید ـ اگر چه پنهان کنید ـ که من به دنبال مردم نرفتم، آنها به سراغ من آمدند، من دست بیعت را به سوی آنها نگشودم، آنها با اصرار با من بیعت کردند. شما دو نفر نیز از کسانی بودید که مرا فراخوانده و بیعت کردید! عموم مردم با من با میل و رغبت نه بازور بیعت کردند.

یادآور می شود نکث بیعت این گروه ـ ناکثین ـ منجر به وقوع جنگ جمل گردید.

---

۱. خلیفه اول، با بیعت دو مرحله ای، خلیفه دوم به وصیت خلیفه اول، خلیفه سوم با رای شورا گزینش شدند.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۸.

۳. *نهج البلاغه*، نامه ۵۴.

ج: عهدشکنی با امام حسن علیه‌السلام

تاریخ گواه آن است که مردم پس از شهادت علی علیه‌السلام با امام حسن مجتبی علیه‌السلام بیعت کردند ابن جریر طبری می نویسد: **بویع للحسن بن علی بالخلافه**[1]، مفید نیز می نویسد: **بادروا الی البیعة له بالخلافة**[2] و نیز می نویسد: فبایعه اصحاب ابیه علی حرب من حارب وسلم من سالم[3]. با او بیعت کردند که بجنگند با آن که او می جنگد و صلح باشند با هر که او صلح باشد.

اما به موقع اهمال و کوتاهی کردند (**واستنفر الناس للجهاد فتثاقلوا عنه**)، تا این که مجبور به صلح شد و به هنگام پیشنهاد صلح آن حضرت را متهم به کفر کرده و گفتند (**کفروا لله الرجل**) و به دنبال آن به عملیات ایذایی پرداختند و چنان ظلمی روا داشتند که قرارداد صلح نیز اجرا نگردید، قراردادی که مصالح مهمی برای اسلام و مسلمین در برداشت (**وعقد له عقوداً کان فی الوفاء بها مصالح شامله**). این نیز عهد شکنی دیگری است که به وسیله عرب صورت گرفت.

د: پیمان شکنی با امام حسین علیه‌السلام

معاویه که در بی احترامی به بیعت های مشروع یدطولایی داشت و روزی به بهانه این که در شام و در مراسم بیعت با علی علیه‌السلام شرکت نداشته، بیعت با علی را به رسمیت نشناخت و به مخالفت با آن حضرت پرداخت، اگر چه علی علیه‌السلام در جوابش فرمود: **انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهدان یختار ولا للغایب ان یرد**[4]، همان کسانی که با ابوبکر،

---

۱. *تاریخ طبری*، ج۴، ص۱۲۱.

۲و۳. *ارشاد مفید*، ج۲، ص۴.

۴. *نهج البلاغه* صبحی الصالح نامهٔ ۶.

عمرو عثمان بیعت کردند. با من نیز با همان کیفیت بیعت کردند، بنابراین نه آن که حاضر بود، اختیار فسخ دارد و نه غایب اجازه رد کردن دارد، البته این سخن علی علیه‌السلام مطابق منطق خود مخالفان است وگرنه بیعت، مثبت امامت وی نبود.

روز دیگر همین معاویه، بیعت مردم با امام حسن را نیز نپذیرفت و با جنگ ناخواسته، صلحی را بر حضرت تحمیل کرد و پس از انعقاد قرارداد صلح از اجرای آن خودداری کرد.

معاویه در واپسین سال های عمر خود با آن که بیعت های مشروع را نادیده گرفته بود، اقدام به گرفتن بیعت برای ولایت عهدی یزید کرد، طبری می نویسد: **دعا معاویة الناس الی بیعة ابنه یزید من بعده وجعله ولی العهد.**[1]

وی سپس می افزاید: همگان بیعت کردند مگر پنج نفر از جمله امام حسین علیه‌السلام.

آن حضرت نه در زمان معاویه بیعت کرد و نه پس از مرگ وی، با این استدلال و منطق که اخذ بیعت از اول نامشروع بوده و هم اکنون نیز یزید به خاطر عملکردش شایستگی و کفایت خلافت را ندارد، و همچون منی نمی تواند با مثل او بیعت کند و مهر تایید بر رفتار، کردار و جنایت های وی بزند، از این روی خود فرمود: **(ومثلی لایبایع مثله)**، البته اگر یزید موفق می شد تا از امام حسین علیه‌السلام بیعت بگیرد، امام به مفاد بیعت پای بند بود، آن گونه که علی علیه‌السلام در بیعت های خود با ابابکر و عمر و عثمان، و نیز امام حسن علیه‌السلام در عهدنامه صلح با معاویه چنین بودند، و امام حسین علیه‌السلام کسی نبود که حرمت بیعت را نادیده گرفته و آن را بشکند. لذا امام به دلیل این محظور و عوامل دیگر مدینه را ترك و عازم مکه شد و خبر مخالفت وی با یزید به همه جا رسید، مردم کوفه هنگامی که از خودداری امام از بیعت با یزید با خبر شدند (وعرفوا خبرالحسین و امتناعه من بیعته) درخانه سلیمان بن صرد خزاعی، تجمع کردند، سلیمان که از روحیه مردم کوفه

---

۱. *تاریخ طبری*، ج۴، ص۲۲۵.

و بی وفایی آنها با علی علیه السلام و حسن علیه السلام اطلاع داشت به آنها گفت: اگر می دانید که حسین را یاری می دهید و با دشمنانش می جنگید و از جان دادن دریغ ندارید به وی اعلام آمادگی کنید.

به این ترتیب مردم کوفه به امام نامه نوشته و آن حضرت را دعوت کردند و گفتند و نوشتند که ما امام و رهبر نداریم، به سوی ما بیا، امید است که به وسیله شما به حق راهنمایی شویم، نعمان بن بشیر اگر چه در قصر خود حکومت می کند اما ما به گردش جمع نمی شویم و در جمعه و عید با او نیستیم، (**انه لیس علینا امام، فاقبل لعلّ الله ان یجمعنا بك علی الحق والنعمان بن بشیر في قصر الاماره، لسنا نجتمع معه في جمعه ولانخرج معه الی عید.**) و در نامه دیگر نوشتند: **فحی هلاّ فان الناس ینتظروك لارأی لهم غیرك فالعجل العجل**،[1] یعنی به سوی ما بشتاب که منتظر شما هستیم و کسی جز شما کسی را نمی پذیرند پس عجله فرما، تعجیل کن.

امام در پاسخ مردم کوفه، مسلم بن عقیل را به سوی آنها گسیل داشت، آنها نیز ابتدا با وی بیعت کردند، (**وبایعه الناس حتی بایعه منهم ثمانیه عشر الفاً**) هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند، یعقوبی مورخ مشهور می نویسد: مردم کوفه با گرمی از مسلم استقبال کردندو با وی بیعت محکمی بستند (**اجتمعوا الیه فبایعوه وعاهدوه و عاقدوه واعطوه المواثیق علی النصرة والمشایعة والوفاء.**[2]

بیعت شکنی مردم کوفه

کوفیان با همه وعده هایی که دادند و بیعت محکمی که با نماینده امام بستند، اندکی نگذشت که بر خلاف موازین، انسانی، عربی، اسلامی و اخلاقی، بیعتشان را شکستند و تا جایی پیش رفتند که نماینده امام را کشتند و آماده جنگ با

---

۱. ر.ك: *تاریخ طبری*، ج۴، ص۲۶۲ و *ارشاد*، ج۲، ص۳۴.

۲. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۲۴۲.

امام حسین علیه‌السلام شدند (**ثم لم تطل المدة بهم حتی نکثوا بیعته وخذلوه واسملوه فقتل بینهم ولم یمنعوه مخاصروه ... وحالوا بینه وبین ماء الفرات حتی تمکنوا منه فقتلوه**[1] .

اوج مظلومیت حسین بن علی علیهما‌السلام

پیش از این گفتیم که مظلومیت امام حسین علیه‌السلام از بُعد بیعت شکنی کوفیان و دیگر ابعاد را تحت‌الشعاع خود قرار داد، از این رو پیش از دیگر امور و پس از آن همواره بیعت شکنی مردم خودنمایی می کند.

... **فمضی ضمآن مجاهداً، صابراً، محتسباً، مظلوماً، قد نکثت بیعته، واستحلت حرمته، ولم یوف له بعهد ولا رعیت فیه ذمة عقد**... آن امام از دنیا رفت (به شهادت رسید) در حالی که تشنهِ لب، مجاهد، شکیبا، پاداش جو (به حساب خدا گذاشت) و مظلوم بود، بیعتش را شکستند، حرمتش را نادیده گرفتند، به وعده های با او وفا نکردند، رعایت عهد و پیمانی که برگردن گرفته بودند نکردند، و در یک جمله عهد شکنی کردند.

و این مطلب زمانی اهمیت بیشتری پیدا می کند که با توجه به معنای بیعت و اقسام آن ارزش پسندیده نزد همگان به تصویر کشیده شود. از این رو به عنوان جمعبندی و نتیجه گیری و قضاوت نهایی می گوییم: آنچه مردم کوفه مرتکب شدند بدترین، ناپسندترین، زشت ترین ... نوع برخوردی بود که در طول تاریخ بشریت و عرب به وقوع پیوسته بود چرا که:

بیعتی که مردم کوفه انجام دادند، از نوع بیعت جهاد، اتباع، امامت و تمام عیار بود و به شکل خاص و عام صورت گرفته بود، از امام دعوت کردند، و مستقیماً با نماینده وی و غیرمستقیم با خود امام بیعت کردند، بیعتی که با رغبت و رضایت و نیز آگاهانه بود، اما در نهایت چه کردند؟

---

۱. *ارشاد*، ج۲، ص۲۹.

ابتدا بیعت را شکستند، پس از آن خود به جنگ مبایع (حسین و نماینده اش) پرداختند، و کاری کردند که حتی در جاهلیت نیز کسی مرتکب آن نشده بود، همه ارزشهای اخلاقی، انسانی و دینی را زیر پا گذاشتند، نه به پیر رحمی کردند و نه به شیرخوار، و نه شخصی سالم در امان بود و نه بیمار، نه از زنده ها گذشتند و نه از کشته ها، و ای کاش حسین مهمان و خوانده آنها نبود و ای کاش به نام اسلام و لشگر خدا نبود، آنهم با مهمان عزیزی از اولاد کرام و فرزند پیامبرشان.

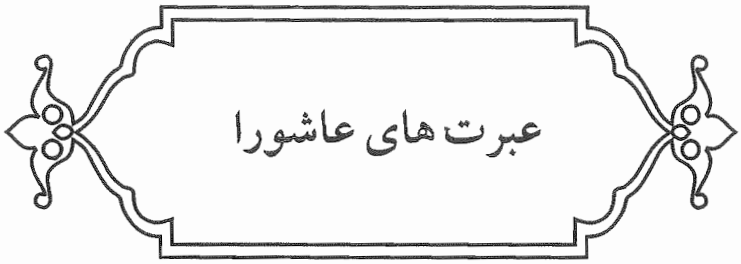

حجة الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی

« ... ببینم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر ﷺ جامعه اسلامی به آن حد رسید که کسی مثل امام حسین ناچار شد برای جامعه این چنین فداکاری بکند» .

رهبر معظم انقلاب حضرت آیة الله خامنه ای

حادثه جانسوز و در عین حال افتخارآفرین عاشورا از حوادثی است که تاکنون در بارهٔ آن سخن ها گفته و کتاب ها نوشته شده است . ابعاد مختلف این نهضت الهی بارها مورد بررسی قرار گرفته و همچنان باید محور بررسی ها باشد؛ چرا که سالار شهیدان، امام همه قرون و اعصار است و عاشورای او الهام بخش همه امم و نسل هاست .

از مباحثی که می تواند امروز برای ماسرنوشت ساز باشد، «عبرت های عاشورا» است .

در این بحث ما درپی بررسی صحنه های زشت دشمنان و زیبای دوستان، درمیدان عاشورا هستیم.

تفاوت درس با عبرت

تفاوت درس با عبرت این است که در درس آموزی، ما نقطه های افتخارآفرین عاشورا را محور و الگو قرار می دهیم و سرمشق زندگانی پاکیزه الهی معرفی می کنیم، به تعبیرمقام معظم رهبری:

«عاشورا پیام ها و درس هائی دارد. عاشورا به ما درس می دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد، درس می دهد که در راه قرآن از همه چیز باید گذشت، درس می دهد که در میدان نبرد حق و باطل، همه افراد اعمّ از کوچک و بزرگ، زن و مرد و پیر و جوان، شریف و وضیع و امام و رعیت، باهم در یک صف قرار گیرند؛ درس می دهد که جبهه دشمن باهمه توانائی های ظاهری بسیار آسیب پذیر است، همچنان که جبهه بنی امیّه به وسیله کاروان اسیران عاشورا در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم نهضت عاشورا به فنای جبهه سفیانی منتهی شد... این ها درس های عاشورا است، البته همین درس ها کافی است که یک ملت را از ذلّت به عزّت برساند. همین درس ها می تواند جبهه کفر و استکبار را شکست بدهد، این درس های زندگی ساز است. و در بحث عبرت آموزی، درپی بررسی همه جانبه حادثه هستیم، می خواهیم ببینیم عوامل زمینه ساز این حادثه چه بود؟ رمز شکست و سربلندی در این امتحان الهی چه بود؟ و...».

این بحث را مقام معظم رهبری حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای به طور جدّی مطرح فرمودند، در بخشی از سخنان ایشان در این زمینه می خوانیم:

«... اولین عبرتی که ما را متوجه خود می کند این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر ﷺ جامعه اسلامی به آن حدّ رسید که کسی

مثل امام حسین علیه‌السلام ناچار شد برای نجات جامعه این چنین فداکاری کند. این که حسین بن علی علیه‌السلام در مرکز اسلام، در مدینه و مکّه، با وضعیتی مواجه شود، به طوری که هرچه نگاه کند ببیند چاره ای جز فداکاری نیست ـ آن هم چنین فداکاری خونین و با عظمتی ـ این قابل تأمّل است. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه‌السلام احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده می ماند والاّ از دست می رود؟ ما باید نگاه کنیم و ببینیم که چه شد فردی مثل یزید بر جامعه اسلامی حاکم شد؟ باید ببینیم آن جامعه اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که ۲۰ سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در همان شهری که حکومت می کرد، سرهای پسران امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند ... ؟ چه شد که ظرف ۲۰ سال به این جا رسید؟

به نظر من، امروز این پیام عاشورا از دیگر درس ها و پیام های عاشورا برای ما فوری تر است. باید بفهمیم چه بلائی بر سر آن جامعه آمده که سر حسین بن علی علیه‌السلام که آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب علیه‌السلام است، در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می نشسته گردانده شد و آب هم از آب تکان نخورد».

***

عبرت آموزی در قرآن

این بینش که به حادثه عاشورا از نظرگاه عبرت آموزی بنگریم، بینشی است که مبنای قرآنی دارد و اصولاً، این بینش قرآن در زمینه همه حوادث تاریخی است. قرآن کریم تاریخ را آئینه ای می داند که در آن می توان تمامی حوادث زشت و زیبا را دید و از این حوادث الهام گرفت و سرنوشت آینده زندگی را با الهام از این آئینه گویا انتخاب کرد. ستمگران، طاغوتیان و سرنوشت آن ها را دید و از انتخاب راه آن که سرنوشتی جز بوار و هلاك چیزی درپی ندارد خودداری ورزید. و صالحان

و برگزیدگان حضرت حق را دید و سرنوشت موفق آن ها را، و باگزینش راه آن ها سعادت خویش را تأمین نمود.

در بیش از ده آیه قرآن ترغیب و تشویق فراوان به «سیر در ارض»[1] است، «سیر در ارض» در فرهنگ قرآن، به معنای جهان گردی بی هدف و احیاناً، با هدف اشباع غرائز حیوانی نیست، بلکه به معنای بررسی حوادث تاریخی و دیدن جغرافیای حوادث، جهت عبرت آموزی است.

«أولم یسیروا في الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ...».[2]

آیا اینان سیر در زمین نمی کنند تا بنگرند سرنوشت آنان (طغیانگران پیشین) چگونه شد ...؟

«قل سیروا في الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذّبین».[3]

بگو سیر در زمین داشته باشید تا بنگرید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه شد.

در این آیه و امثال آن، «نظر» هدف سیر در ارض معرفی شده است و «نظر» یعنی «عبرت آموزی».

عبرت آموزی هدف طرح حوادث تاریخی فراوان در قرآن است. در بسیاری از آیات، داستان های انبیاءبزرگ الهی آمده است. در این داستان ها، هرگز هدف قرآن داستان سرائی محض نیست، بلکه هدف ارائه رهنمود از رهگذر این داستان های سازنده است. بر همین اساس است که در هیچ یک از قصص انبیاء، از مسائل بی فایده یا کم فایده ای که نقشی در هدایت ندارد سخن به میان نیامده است؛ از تاریخ ولادت، تاریخ وفات، عدد اولاد، همسر یا همسران

---

۱. یوسف / ۱۰۹. حج/ ۴۶. روم/ ۹. فاطر/ ۴۴. غافر/ ۲۱ و ۸۲ آل عمران/ ۱۳۷ ـ انعام/ ۱۱. نحل ۳۶. نمل/ ۶۹، عنکبوت ۲۰. روم/ ۴۲.

۲. روم/ ۹.

۳. انعام / ۱۱.

و ... سخنی نیست. و از طرفی دیگر، گاه یک حادثه آموزنده از زندگی پیامبری را، مانند بت شکنی ابراهیم، خشم مقدّس او، استقامت نوح و ... چندین بار تکرار می کند تا در سایه تکرار این حادثه سازنده، بذر فضائل در جان ها پاگرفته و شجره طوبای کمالات جان بگیرد. در رابطه با دیگر حوادث تاریخی نیز، روال قرآن همین است؛ تا آنجا که قرآن کریم پی گیری مسائل بی فایده در حوادث تاریخی را به تمسخر می گیرد. به عنوان نمونه، قرآن کریم پی گیری این مسئله در داستان اصحاب کهف که اینان چند نفر بودند را نکوهش می کند.[1]

مسئله عبرت آموزی در برخی از آیات نیز، صریحاً ذکر شده است. به عنوان نمونه:

*الف*ـ در سوره آل عمران آیه ۱۳ عنایت حضرت حق به رزمندگان جنگ بدر و القاء رعب در دل دشمنان را مایه عبرت صاحبان بصیرت بیان می کند.

«قد کان لکم آیةٌ في فئتین التقتا فئة تقاتل في سبیل اللّه و أُخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین واللّه یؤیّد بنصره من یشاء إنّ في ذلك لعبرة لأُولي الأبصار».

در دو گروهی که در میدان جنگ بدر باهم روبرو شدند، نشانه و درس عبرتی برای شما بود. یک گروه در راه خدا نبرد می کردند و جمع دیگری که کافر بودند (در راه شیطان پست) در حالی که آن ها گروه را با چشم خود دوبرابر آنچه بودند می دیدند [و این خود عاملی برای وحشت و شکست آن ها شد و خداوند هرکس را بخواهد (و شایسته بداند) با یاری خود تأیید می کند]. در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

عبرتی که حضرت حق در پی گوشزد کردن آن است این است که در جنگ، ایمان حرف اوّل را می زند نه نیرو و سلاح، اگر ایمان بود عنایت حق هم هست

---

۱. کهف/ ۲۲.

«إن تنصروا اللّه ینصرکم ویثبّت أقدامکم» .

اگر شما خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری کرده ثابت قدم می دارد .

امّتی که پشتیبانی نیرومند همچون حضرت حق را داشت شکست ناپذیر است ، به شرط آن که وفادار به ایمان و اعتقاد خود بمانند .

در جنگ بدر جبهه کفر ۱۰۰۰ نفر بودند به همراه تجهیزات فراوان و جبهه ایمان ۳۱۳ نفر بودند با تجهیزاتی فوق العاده اندك (۷ شتر ، ۲ اسب ، ۶ زره ، ۸ شمشیر) ، ولی عنصر ایمان که عنایت حضرت حق را درپی آورد ، سرنوشت جنگ را به نفع مسلمین رقم زد و کفار با آن همه تجهیزات با دادن ۷۰ کشته و اسیر شکست سختی خوردند و زبونانه به مکّه بازگشتند .

ب ـ در آیات اول سوره حشر ، قرآن کریم ما جرای غزوه بنی النضیر و توطئه یهودی ها علیه مسلمین و برخورد شدید لشکر اسلام با آنان و شکست سخت آن ها در برابر لشکر اسلام را بیان می کند .

آنگاه در نتیجه گیری ، امر به عبرت آموزی می کند .

« ... فاعتبروا یا أولي الأبصار» .[1]

پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت .

فاعتبروا ازماده «عبور»است . به اشک چشم «عبرة» می گویند ، به خاطر عبور قطرات اشک چشم . به «عبارت» از آن رو عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند و «تعبیر خواب»از آن جهت است که انسان را از ظاهر به باطن منتقل می کند .

دستور این است که صاحبان بصیرت این حوادث را آئینه قرار داده حوادث زندگی را با الهام از آن تحلیل کنند . در این آئینه می بینند که تنها دژ تسخیرناپذیر دژ ایمان است و دژهای دیگر هرچند پولادین باشد ، در برابر سلاح ایمان

---

۱ . حشر / ۲ .

فرو می ریزد. آن چنان که «دژ یهود بنی النضیر» با همه استحکامی که داشت فرو ریخت.

این عبرت در قصه بنی النضیر است!

ج- قرآن کریم، پس از آن که داستان پرفرازو نشیب زندگانی حضرت یوسف را بیان می کند، هدف از بیان این قصه انسان ساز را عبرت آموزی بیان می کند:

«لقد کان في قصصهم عبرة لأُولي الألباب».[1]

این که داستان حضرت یوسف برای صاحبان درك خالص عبرت است، بدین جهت است که ده ها قطعه عبرت آموز در این داستان هست، خنثی شدن مکر دشمنان، بی گناه بودن یوسف و رسوائی زلیخا و زن های دیگر در نتیجه پاکی و پاکدامنی و ... ... و به این ترتیب، این حقیقت روشن شد که هدف قرآن کریم از بیان همه حوادث عبرت آموزی است. پس، باید با الهام از قرآن کریم حادثه عاشورا را از همین رهگذر مورد بررسی قرار داد.

* * *

عبرت آموزی در روایات

در روایات ما نیز تأکید فراوانی بر عبرت آموزی از حوادث تاریخی شده است.

حضرت امام علی علیه السلام در روایتی کوتاه می فرماید **«الاعتبار یثمر العصمة»**.[2]

میوه عبرت آموزی از حوادث مصونیت از خطاها و لغزش هاست.

و در روایت دیگر فرمود **«من کثر اعتباره قلّ عثاره»**.[3]

---

۱. یوسف/ ۱۱۱.

۲. فهرست غرر، ص۲۲۹.

۳. فهرست غرر، ص۲۳۱.

آن کس که بیشتر عبرت بیاموزد لغزشش کم خواهد شد.

در روایت دیگر از حضرت می خوانیم: «**الاعتبار یقود إلی الرشاد**».[۱]

عبرت آموزی آدمی را به راه رشد و صلاح می کشاند.

و در روایات فراوانی همه امت و فرزندانش را به عبرت آموزی از حوادث گذشته دعوت می کند.

علی علیه‌السلام در وصیتی به امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«**استدلّ علی مالم یکن بما قد کان فإنّ الأُمور أشباه**».[۲]

حوادث آینده را در پرتو حوادث گذشته بررسی کن که حوادث همانند یکدیگر است.

و در سخنی خطاب به همه امت می فرماید: «**إنَّ لکم في القرون السالفة لعبرة**»، یعنی امت های گذشته باید مایه عبرت شما باشند.[۳]

در حدیثی حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«**کان أکثر عبادة أبي ذرّ التفکّر والاعتبار**».[۴]

اکثر عبادت ابو ذر را اندیشه و عبرت آموزی تشکیل می داد.

در این روایت حضرت «عبرت آموزی» را عبادتی معرفی کرده است که اکثر عبادت بنده صالح حضرت حقّ ابوذر را تشکیل می داده است.

و جان سخن آن که پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**أغفل الناس من لم یتّعظ بتغیّر الدنیا من حال إلی حال**».[۵]

غافل ترین مردم آن کس است که از دگرگونی حوادث دنیا پند نیاموزد.

---

۱. *فهرست غرر*، ص۲۲۹.

۲. *نهج البلاغه*، نامه/ ۳۱.

۳. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۸۲.

۴. *بحار الانوار*، ج۷۱، ص۳۲۴.

۵. *همان*.

عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا

سئوال این است که چه عواملی دست به دست هم داد تا بعد از حدود نیم قرن از هجرت رسول اللّه ﷺ، آن چنان فاجعه ای برای اسلام رخ داد که امام حسین علیه السلام راهی جز فدا کردن خود و عزیزانش ندید؟

در یک تحلیل منصفانه می توانیم چند عامل را زمینه ساز اصلی حادثه عاشورا بدانیم:

۱ ـ کنار گذاشتن همه وصایای نبی اکرم، به ویژه در رابطه با مسئله مهم رهبری.

۲ ـ افول غیرت دینی.

۳ ـ کم رنگ شدن و به تعبیر گویاتر رنگ باختن معنویت.

***

۱ ـ کنار گذاشتن وصایای نبی اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ که حوادث تلخ بعد از خویش را کاملاً پیش بینی می کرد و دردها را می دید، برای درمان آن دو یادگار گرانبها از خود باقی گذاشت و راه نجات امّت را در چنگ زدن به این دو گوهر گرانبها معرفی نمود: قرآن و عترت.

«إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب اللّه و عترتي ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا أبداً وأنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض».[1]

و در این حدیث شریف که به تواتر از نبی اکرم ﷺ روایت شده است، بر دو نکته تاکید شده است:

۱ ـ تفکیک ناپذیری این دو.

۲ ـ منجی بودن تمسک به این دو همراه با یکدیگر.

---

۱. مصادر حدیث را در کتاب المراجعات ص ۰۰ چاپ جدید با تحقیق ببینید.

وجوه تشابه قرآن و عترت

و عجب تشابهی بین این دو هست. (قرآن ناطق = اهل بیت ﷺ و قرآن کریم):

ـ قرآن کتاب همه قرون و اعصار است و امامان نیز، هدایتگر همه نسل ها. به همین دلیل است که نه به قرآن کهنه گی راه می یابد و نه به عترت.

ـ کسی را یارای پی بردن به عمق قرآن نیست، همین ویژگی را شخصیت اهل بیت ﷺ دارد.

ـ از قرآن کریم برداشت های مختلفی شده است. فیلسوف در پی معارف فلسفی قرآن است، عارف در پی عرفان قرآن است، ادیب از ادب قرآن بهره می جوید و ... . همین ویژگی را اهل بیت ﷺ دارند. گفتار و رفتار ائمه در حقیقت تفسیر قرآن است و همان ویژگی ها را دارد.

ـ دشمنان با جار و جنجال و تبلیغات فراوان می خواستند از جاذبیت قرآن بکاهند. همین سیاست را دشمنان اهل بیت ﷺ درمورد آنان به کار گرفتند و مردم را در بمباران تبلیغاتی علیه عترت قرار دادند.

ـ بهانه جوئی ها در مورد قرآن بسیار بود: چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشد؟ چرا به تدریج نازل می شود؟ و ... . همین بهانه جوئی ها در مورد اهل بیت به ویژه مولی علی ﷺ بود می گفتند که علی شوخ است سیاستمدار نیست و ... .

ـ قرآن کریم بعد از پیامبر مهجور ماند، اهل بیت نیز غریب و مظلوم شدند. هم مفاهیم راستین قرآن کنار زده شد و از صحنه کنار رفت و هم اهل بیت ﷺ را از جایگاه شایسته خویش کنار زدند و چراغ های هدایت را شکستند ... . و این شد که بعد از حدود نیم قرن از هجرت پیامبر، فرزند پیامبر و آورنده مکتب کشته شد و سر او و عزیزانش بر نیزه رفت.

۲ ـ کم رنگ شدن معنویت

از عوامل مهم زمینه ساز حادثه عاشورا، کم رنگ شدن معنویت در جامعه بود. مقام معظم رهبری در این زمینه فرمودند:

«دو عامل از عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی، یکی دور شدن از ذکر خداست که مظهر آن صلوات و نماز است، یعنی فراموش کردن خدا و معنویت از زندگی و فراموش کردن خدا و جدا کردن حساب معنویت از زندگی و فراموشی توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب توفیق از خدای متعال و توکل بر خدا و کنار گذاشتن محاسبات خدائی از زندگی و عامل دوم «**اتبعوا الشهوات**» است. یعنی دنبال شهوترانی ها و هوسرانی ها و در یک جمله دنیاطلبی رفتن و در پی جمع آوری ثروت و مال بودن والتذاذ و به دام شهوات دنیا افتادن و اصل دانستن این ها و فراموش کردن آرمان ها، این درد اساسی و بزرگ ماست.

ما هم ممکن است به این درد دچار بشویم».

نقش معنویت در انقلاب انبیاء

معنویت ستون فقرات انقلاب انبیا را تشکیل می داده است. هیچ پیامبری با وعده نان، مسکن و آزادی مردم را دعوت به مکتب نکرده است. شعار همه انبیاء این بوده که «**لقد بعثنا في كلّ أُمّة رسولاً أن اعبدوا اللّه واجتنبوا الطاغوت**».[1]

سرلوحه دعوت تمامی آنان بندگی خداوند و اجتناب از طاغوت بوده است «**يا أيّها النبيّ إنّا أرسلناك شاهداً ومبشّراً و نذيراً وداعياً إلى اللّه بإذنه و سراجاً منيراً**».[2]

همه پیامبران آمده اند تا بشر بریده از حضرت حق را با خداوند آشتی دهند و او را به خداوند هدایت کنند. غایة الغایات این است و بس.

---

۱. نحل/ ۳۶.
۲. احزاب/ ۴۵.

بلی، پیامبران در صدد برپائی جامعه بر اساس قسط و عدالت اجتماعی بوده اند که «**لقد أرسلنا رسلنا بالبیّنات وأنزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وأنزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس**». [۱]

لکن این غایت الغایات نیست. هدف از تشکیل جامعه بر اساس قسط، آن است که جامعه عادلانه، بستری برای به بار نشستن گل توحید در دل ها آماده کند.

خداوند در «سوره نور آیه ۵۵» به مؤمنان وعده پیروزی، آرامش وسلطه بر روی زمین را می دهد و هدف از همه این ها را بندگی ذکر می کند.

«**وعد اللّه الذین آمنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ... ولیمکنَنَّ لهم دینهم الّذي ارتضی لهم ولیبدّلنّهم من بعد خوفهم أمناً یعبدونني لایشرکون بي شیئاً ومن کفر بعد ذلك فأُولئك هم الفاسقون**».

خداوند آن گاه که می خواهد سیمای نورانی پیامبر و یاران راستینش را بیان کند می فرماید: «**محمّد رسول اللّه والّذین معه أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم تریٰهم رکّعاً سجّداً یبتغون فضلاً من اللّه ورضواناً سیماهم في وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم في التوراة**». [۲]

دراین آیه خشم مُقدّس مؤمنان، صفا و صمیمیت آن ها در جمع خود، اهل عبادت و بندگی بودن، در پی فضل و رضوان حق بودن و داشتن سیمای معنوی از ویژگی های پیامبر و یاران صالح حضرت بیان شده است.

معنویت در انقلاب عظیم رسول اللّه ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در مدّت ۲۳ سال کوشید تا در تاروپود جامعه معنویت را جایگزین سازد و ارزش های الهی را جایگزین ضدارزش های جاهلی نماید و در

---

۱. حدید / ۲۵.

۲. فتح / ۲۲.

این جهت موفق هم بود. او مردم را آن چنان پرورید که ارزش های مادّی در چشمشان رنگ باخت. مردمی که گاه برای دنیای خود جنگ های خونین چند ده ساله به راه می انداختند و افتخارشان خونریزی بیشتر بود، آن چنان متحوّل شدند که برای جهاد و ایثار در راه خدا مسابقه می گذاشتند و آن چنان تنور معنویت در خانواده ها گرم بود که نوجوانان غیر بالغ برای این که سعادت حضور در جبهه را در رکاب رسول اللّه ﷺ بیابند بر روی نوك پا می ایستادند تا قد بکشند و کم سن و سال بود نشان ظاهر نگردد و از جبهه محروم گردند.

آن چنان بازار ایثار و فداکاری در راه حضرت حق گرم شد که گاه پدر و پسر برای رفتن به جبهه متوسل به قرعه می شدند. پدر می گفت من باید بروم و پسر می گفت من. آن چنان که در جنگ بدر درمورد «خیثمه و فرزندش» اتفاق افتاد. در جنگ بدر قرعه به نام پسر افتاد و در جنگ احد به پدر. هر دو هم به شهادت رسیدند.

اصولاً شوق شهادت در صدر اسلام، از بارزترین جلوه های گرم بودن بازار معنویت در جامعه اسلامی بود که اگر بخواهیم نمونه هائی از این شوق ها را بیاوریم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».[1] پیامبر با این وسیله جان ها را متحوّل کرد و در بیش از ۸۰ جنگ این تحوّل عظیم خودش را نشان داد.

ارتجاع پس از رسول اللّه ﷺ

امّا متأسفانه، پس از پیامبر اکرم ﷺ معنویت رنگ باخت و دوباره ارزش های مادّی جان گرفت. ممکن است بپرسید که نتیجه تربیت دو دهه پیامبر اکرم ﷺ چرا بی اثر شد؟ پاسخ آن است که انسان تأثیرپذیر است. اگر در جوّ پاکی قرار گرفت، میل و اشتیاق به پاکی ها پیدا می کند و اگر در جوّ مادیت قرار گرفت به همان جهت سوق می یابد. گفته اند که انسان از ریشه از نوسان گرفته شده است، یعنی

---

۱. به مقاله «شوق شهادت در صدر اسلام» جلد دوم یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه کنید.

در هرحال در حال تغییر ودگرگونی است.

در دورهٔ رسول اللّه ﷺ جوّ، جوّ ایثار بود، جوّ جهاد و فداکاری بود. امّا متأسفانه، بعد از پیامبر ﷺ با انحراف اسلام از مسیر صحیح خود و جان گرفتن ارزش های جاهلی، جوّ معنویت جای خود را به ارزش های مادّی داد. تا دیروز، مسابقه به سوی جهاد و شهادت بود. امّا، بعد از پیامبر هدف رسیدن به دنیای بیشتر شد. تا دیروز صالحان امت اسلام امیر بر دنیا بودند امّا، بعد از حضرت، اکثریت «اسیر دنیا» شدند، دردی که تا دوره حکومت عدل علوی هم ادامه یافت و دلیل آن هم آن همه تحقیردنیا در نهج البلاغه است. شاید بیشترین عنصر موعظه ای نهج البلاغه، تحقیر دنیا و تشویق مردم به اعراض دنیاست.

ولی به تعبیر مقام معظم رهبری مد ظلّه العالی:

«غمگینانه باید گفت که حتی عدل علوی و زهد علوی هم نتوانست موج مخرّب دنیاطلبی را در آن دوران مهار کند و در نهایت شد آن چه شد». به هرحال معنویت ها رنگ باخت و مسابقه برای رسیدن به مادیت شروع شد و یکی از عوامل این مسابقه فتوحات بی رویه سال های بعد از ارتحال رسول اللّه ﷺ بود.

درست است که این فتوحات برگسترش جغرافیای جهان اسلام افزود، لیکن علاوه بر آن که این فتوحات با اهداف سیاسی صورت می گرفت و در آن فتح دل ها و کار فرهنگی نبود، سبب شد که همه به فکر آن بیفتند که با شرکت در یکی از این فتوحات و تحصیل غنائم فراوان، رفاه زندگی خود و نسل خود را تأمین کنند.

به هرحال این عامل و ده ها عامل دیگر سبب شد که معنویت رنگ ببازد و سرانجام آن شد که عزیز زهرا قربانی شد. و این همان است که قرآن در مورد جانشینان انبیای پیشین خبر داده است: «**فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة واتّبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّاً**»،[1] خَلْف یعنی فرزندان ناخلف، خَلَف یعنی

---

۱. مریم آیه ۵۹.

فرزندان صالح. غیّ غایت و منتهای سیر آن هاست یعنی به همان غیّ رسیدند، زیرا که قیامت عالم کشف حقایق است.

جالب این است که در روایتی پیامبر اکرم ﷺ پیش بینی کرد که این حادثه در امت اسلام بعد از ۶۰ سال اتفاق می افتد.[۱] و همان هم شد.

برخی از جلوه های کم رنگ شدن معنویت

۱ ـ از آثار کم رنگ شدن معنویت، کم رنگ شدن نماز در جامعه است که جان گرفتن شهوات را در پی دارد:

«فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة واتّبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّاً».

ضایع ساختن نماز در حقیقت کم رنگ کردن همه معنویات است، چرا که نماز ستون خیمه دین است.

۲ ـ از دیگر جلوه های کم رنگ شدن مصونیت، کم رنگ شدن ارزش های اسلامی است. رنگ باختن ارزش جهاد[۲]، تقوی[۳]، ایمان[۴]، علم[۵]، و... جلوه های برجسته کم رنگ شدن معنویت است.

۳ ـ دیگر جلوه رنگ باختن معنویت، کاهش عطش فهم دین و معارف الهی است امام صادق علیه السلام فرمود: **«لوددت أنّ أصحابي ضربت رؤوسهم بالسياط حتّى يتفقّهوا»**.[۶]

---

۱. عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله ﷺ وهذه الآية فخلف من بعدهم خلف فقال يكون خلف من بعد ستّين سنة أضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّاً. «*المیزان*، ج۱۴، ص۸۰ چاپ بیروت».

۲. نساء/ ۹۵.

۳. حجرات/ ۱۳.

۴. سجده/ ۱۸.

۵. زمر/ ۹.

۶. *اصول کافی*، ج۱، ص۳۱.

دوست داشتم با تازیانه بر سر اصحاب زده می شد تا تفقّه در دین کنند.

امام باقر علیه السلام فرمود: «**لو أتيت بشابّ من شباب الشيعة لايتفقّه في دينه لأدّبته**».[1]

اگر جوانی از جوانان شیعه نزدم آورده شود که درپی تفقه در دین نیست تأدیبش می کنم.

مفهوم روایت این است که از دیدگاه امام باقر علیه السلام بی اعتنائی به تفقه و آشنائی با دین برای جوانان جرم است. جرمی که باید مجازات و تنبیه در پی داشته باشد.

۳ ـ افول غیرت دینی

از عوامل مهم زمینه ساز حادثه جانسوز عاشورا «بی تفاوتی» مردم و یا به تعبیر صحیح تر بی غیرتی دینی بود. آئینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و از جهت عملی هم ۲۳ سال برای آن کار کرد، آئین غیرت دینی و برخورد با منکرات بود. غیرت دینی یعنی در برابر دین حساس بودن و اجازه هتک به مقدّسات را به کسی ندادن.

از رموز سربلندی امت اسلامی همین غیرت دینی است که نام آن امربه معروف و نهی از منکر است. «**كنتم خير أمّة أُخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر**».[2]

در این آیه ملاك خیریّت امت اسلام در امربه معروف ونهی ازمنکر بیان شده است. آری، این آئین بااین غیرت مقدّس جان گرفت و۲۳ سال در این مسیر حرکت کرد، ولی متأسفانه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موازات کم فروغ شدن معنویت، غیرت دینی نیز رنگ باخت. نمونه هائی از این رنگ باختن غیرت دینی عبارتند از:

۱ ـ منکری بزرگ تر از انحراف رهبری امّت از مسیر خود نبود، ولی متأسفانه

---

۱. *المحاسن*، ۱/۳۵۷ *میزان الحکمة*، ج۲، ص۱۴۰۱ چاپ جدید.

۲. آل عمران/ ۱۱۰.

اعتراض صورت نگرفت و دعوای سقیفه سر این بود که چه کسی امیر باشد و چه کسی وزیر، نه آن که امام حق کیست. بله ابوسفیان با انگیزه های فرصت طلبانه سراغ مولی علی علیه‌السلام آمد که چرا آرام نشسته ای و ... مولی علی علیه‌السلام با آگاهی عمیق که از مواضع فرصت طلبانه او داشت، دست رد بر سینه نامحرم زد که:

«أيّها الناس شقّوا أمواج الفتن بسفن النجاة وعرّجوا عن طريق المنافرة وضعوا تيجان المفاخرة أفلح من نَهَضَ بجناح أو استسلم فأراح هذا ماء اجن ولقمة يعضّ بها آكلها ومُجْتَني الثمرة لغير وقت ايناعها كالزارع بغير أرضه».[1]

واقعاً آدمی در دریای بهت و حیرت فرو می رود که این ۱۲۰۰۰۰ نفر که در غدیر با امام علی علیه‌السلام بیعت کردند کجا رفتند؟ چرا هیچکس اعتراض نکرد؟ چرا و اگر اعتراض شد بسیار اندك و بی فروغ بود.

۲ ـ منکری عظیم تر از اذیت و آزار دختر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود؛ فاطمه ای که بارها پیامبر در باره او فرمود: **«فاطمة بضعة منّی من اذاها فقد اذاني»**.[2] و از مسلمات تاریخ است که فاطمه علیهاالسلام مورد آزار قرار گرفت و متأسفانه، فریادی از امت برنخاست. همان ها که بارها از پیامبر جمله فوق راشنیدند، لب فرو بستند و اعتراض نکردند و در نتیجه، فاطمه مظلومه شد، بین در و دیوار قرار گرفت و به شهادت رسید.

۳ـ بارها پیامبر از ابی ذر این قهرمان انقلابی تجلیل کرده بود که **«ماأظلت الخضراء وماأقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر»**.[3] این تجلیل بزرگ و شایسته ای است، امّا وقتی همین ابی ذر تبعید شد، کسی فریاد برنیاورد و حتی وقتی دستگاه خلافت بدرقه این صحابی بزرگ را ممنوع کرد، هیچ کس به بدرقه

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۵.

۲. در احقاق الحق این حدیث از حدود دویست کتاب از کتابهای اهل سنت روایت شده است.

۳. *الغدیر*، ج۸، ص ۳۱۲ وص ۳۱۳.

نرفت جز علی علیه‌السلام و فرزندان او. بنگرید که غیرت دین چگونه غریب و مظلوم قرار گرفته بود. جالب آن است که وقتی مولی علی علیه‌السلام می خواهد از ابی ذر تجلیل کند، دقیقاً تکیه بر همین نقطه غیرت دینی او می کند:

«یا اباذر إنّكَ غضبت لله فارج من غضبت له إنّ القوم خافوك علی دنیاهم وخفتهم علی دینهم ...».[1]

۴ ـ ارزش های اسلامی کنار گذاشته شد. دوباره تبعیضات نژادی جان گرفت. دوباره بین عرب و عجم جدائی افتاد. عرب بودن امتیاز شد و عجم بودن نقطه ضعف. دقیقاً، نقطه مقابل روشی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برگزیده بود «**أیّها الناس إنّ اللّه قد أذهب عنکم نخوة الجاهلیة وتفاخرها بآبائها ألا انّکم من آدم و آدم من طین إلّا أنّ خیر عباد اللّه عبد اتقاه**».[2]

دوباره عربیت، ناسیونالیزم عربی بازار گرم یافت و احدی اعتراض نکرد.

۵ ـ از بیت المال مسلمین چپاولگری ها شد. بیت المال در تیول یک یا چند خانواده قرار گرفت. آن قدر حاتم بخشی ها شد که بعضی از این بخشش ها را بعد از مرگ صاحبان آن ها، با تبر تقسیم می کردند... و احدی اعتراض برنیاورد که این همه چپاولگری و غارتگری چرا؟[3]

۶ ـ احکام و قوانین مسلم اسلامی دستخوش تغییر و تحریف شد. در اذان تغییر داده شد. «**حیّ علی خیرالعمل**» حذف شد و جای آن در نماز صبح «**الصلوة خیر من النوم**» آمد در صورت نماز تغییر داده شد. اجتهادهای فراوان مقابل نص صورت گرفتن و...، ولی احدی اعتراض نکرد.[4]

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۳۰.

۲. *وافی*، ۴۰۳/۳.

۳. *طبقات ابن سعد*، ج ۹۶/۳.

۴. *النص والاجتهاد* ـ علامه شرف الدین حدود صد مورد از اجتهادهای مقابل نص که در حقیقت تجاوز به حریم احکام دین است ذکر گردیده است.

۷ـ خلافت اسلامی در تیول کسانی قرار گرفت که تا دیروز در برابر اسلام صف کشیده بودند و آن ها نیز احکام اسلام را به بازی گرفتند.

نماز جمعه را در روز چهار شنبه خواندند و همه قرار دادها را زیر پا گذاشتند. امّا، کسی فریاد بر نیاورد.

این نمونه ای از بی تفاوتی هایی بودکه سرانجام به حادثه تلخ عاشورا انجامید.

عزیز زهرا خود و عزیزانش را قربانی کرد تا غیرت دین راه دوباره احیاء کند. از آغاز قیامش اعلان کرد که هدفم احیاء غیرت دین است. به هنگامی که می خواست از مدینه حرکت کند برای خدا حافظی کنار تربت پاك رسول اللّه ﷺ آمد و فرمود: «**اللّهمّ إنّي أُحبّ المعروف وأكره المنكر**».[1] و در منشور جاوید نهضتش هم فرمود: «أُريد أن آمر بالمعروف وأنهى عن المنكر» و به هنگامی که خروش عاشورائی برآورد فرمود: «**ألاترون أنّ الحقّ لايعمل به وأنّ الباطل لايتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء اللّه محقّاً فإنّي لاأرى الموت إلّا سعادة ولاالحياة مع الظالمين إلّا برماً**»[2]. و این عبرتی بزرگ است که بی تفاوتی، عاقبتی وخیم دارد و این تنها غیرت دین است که تضمین کنندهٔ بقاء انقلاب و حفظ آن از خطرات است؛ پس باید به احیاء آن بپردازیم، باید سنت الهی امربه معروف و نهی ازمنکر را فراگیر کنیم تا انقلاب بیمه شود.

زیان های بی تفاوتی

در روایات ما به خوبی ابعاد مختلف زیان های بی تفاوتی تبیین شده است:

۱ـ بی تفاوتی عامل نابودی

در روایات فراوانی آمده بی تفاوتی سبب نابودی و هلاکت امّت ها بوده است.

---

۱. *الفتوح*، ج۵، ص۲۰ ـ *بحار الانوار*، ج۴۴/۳۲۸.
۲. *تحف العقول*، ۵/۲۴۵.

در گذشته سنت حضرت حق این بود که امّت های سرکش را در همین دنیا مجازات می کرد و در این مجازات گناهکاران و بی تفاوت ها شریک بودند.

قال علی علیه السلام: «**أوحی اللّه تعالی إلی شعیب إنّي مهلك من قومك مائة ألف أربعین ألفاً من شرارهم وستین ألفاً من خیارهم فقال علیه السلام هؤلاء الأشرار فمابال الأخیار فقال داهنوا أهل المعاصی فلم یغضبوا لغضبي**».[1]

۲ـ بی تفاوتی عامل تسلط اشرار

در روایات فراوانی آمده است که زیان بی تفاوتی، تسلط اشرار است و آن گاه که اشرار مسلط شدند، دعای پاکان مستجاب نخواهد شد، چرا که خود کرده را تدبیر نیست. «عن أبي الحسن موسی بن جعفر علیه السلام: «**یقول لتأمرنّ بالمعروف ولتنهنّ عن المنکر أو لیتعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلایستجاب لهم**».[2]

چه ارتباطی است بین بی تفاوتی و تسلط اشرار؟ شاید، دلیل آن این باشد که اشرار دنبال زمینه برای اقتدارمی گردند، آنان همانند میکرب هائی هستند که دنبال محیط آلوده می گردند. در محیط پاکیزه جائی برای میکرب های آلوده نیست و این محیط آلوده را دو چیزمی سازد: ۱ـ گناه گناهکاران ۲ـ بی تفاوتی در برابر گناه.

این است که ارتباط مستقیم بین بی تفاوتی و تسلط اشرار وجود دارد.

۳ـ بی تفاوتی عامل بی دینی

۳ـ از روایات فراوان استفاده می شود که بی تفاوتی به معنای خداحافظی با دین است «**إنّ اللّه یبغض المؤمن الضعیف الّذي لادین له قیل له ومالمؤمن الضعیف الذي لادین له قال الّذي لاینهی عن المنکر**».[3]

---

۱. *بحار الانوار*، ج۹۷/ ۸۱.

۲. *تهذیب الاحکام*، ج۶/ ۱۷۶.

۳. *معانی الاخبار*، ص۳۴۴ ـ *وسائل الشیعه*، ج۱۱/ ۳۹۹.

عن رسول اللّه ﷺ : «**لایحل لعین مؤمنة تری اللّه یعصی فتطرف حتی تغیره**». و بالاتر آن که در روایتی آمده بی تفاوتی در برابر گناه اعلان جنگ با خداست.

عن الصادق علیه السلام : «**وإذا رأی المنکر فلم ینکره وهو یقدر فقد أحبّ أن یعصی اللّه ومن أحبّ أن یعصی اللّه فقد بارز اللّه بالعداوة**».[1]

ابعاد بی تفاوتی

بی تفاوتی دارای ابعادی است که تمامی آن ابعاد خطرناك است، لکن برخی از ابعاد خطرناك تر و مضرتر است.

۱ـ بی تفاوتی قلبی

اوّلین بُعد بی تفاوتی که فوق العاده خطرناك است بی تفاوتی قلبی است؛ یعنی آن که انسان به گونه ای شود که حتی قلباً نیز از گناه ناراحت نشود، که اگر انسان به اینجا برسد آدمی واژگونه است که به تعبیر روایت «مرده زنده نما» است. قال علی علیه السلام : «**ومنهم تارك لانکار المنکر بلسانه وقلبه ویده فذلك میّت الاحیاء**».[2]

به گفته مرحوم «صاحب جواهر» نهی ازمنکر قلبی از لوازم ایمان است و اگر کسی چنین نباشد کُمیت ایمانش لنگ است. درزیارت عاشورا نیز ما سه گروه را لعنت می کنیم:

۱ـ زمینه سازان

۲ـ کسانی که رو در روی سیدالشهداء قرار گرفتند.

۳ـ کسانی که شنیدند و رضایت دادند. «**ولعن اللّه امّةً سمعت بذلك فرضیت به**».

در روایتی می خوانیم «**الراضي بفعل قوم کالداخل فیه معهم**».[3]

---

۱. *مستدرك الوسائل*، ج۱۲ / ۱۷۷.

۲. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۷۴.

۳. *نهج البلاغه*، حکمت ۱۵۴.

این خطرناکترین مرحله بی تفاوتی است که اگر فردو یا جامعه ای به آن مبتلا شود، دچار سرطان بی ایمانی شده است.

اظهار ناراحتی نکردن در برابر منکر

دوّمین بعد بی تفاوتی، اظهار ناراحتی نکردن در برابر منکر است. آن کس که از نعمت غیرت دینی برخوردار است، باید ناراحتی خودش را در برابر منکر ابراز کند و این کافی نیست که انسان قلباً از منکر ناراضی باشد. امام علی علیه‌السلام در روایتی فرمود: «**أمرنا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله أن نلقى أهل المعاصي بوجوه مُكفَهِرّة**».[1]

رسول گرامی اسلام ما را مأمور ساخت که با روی گرفته و خشمگین با اهل معصیت برخورد کنیم.

در سوره مائده آیه ۸۱ می خوانیم «**لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود و عيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ـ كانوا لايتناهون عن منكر فعلوه**».

کافران بنی اسرائیل از آن رو مورد لعنت از زبان حضرت داود و عیسی بن مریم قرار گرفتند که:

۱ـ اهل معصیت بودند.

۲ـ تجاوزگر بودند.

۳ـ اهل نهی از منکر نبودند.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می خوانیم که این ها اصلاً با اهل منکر نبودند و در مجالس آن ها شرکت نمی کردند، ولی وقتی به اهل منکر می رسیدند به روی آن ها می خندیدند و با آن ها انس می گرفتند. عن الصادق علیه‌السلام: «**اما انهم لم يكونوا يدخلون مداخلهم ولايجلسون مجالسهم ولكن كانوا اذا لقوهم ضحكوا في**

---

۱. *الکافی*، ج۵/ ۵۹.

وجوههم و أنسوا بهم» .[1]

توجیه گناه

سوّمین بعد بی تفاوتی که بسیار خطرناك است توجیه گناه است . توجیه گناه ، اگر از اصل گناه معصیتش بیشتر نباشد ، کمتر نیست ؛ زیرا توجیه گناه هم رضایت گناه را در پی دارد و هم استخفاف گناه را . قرآن کریم در دو مورد توجیه گران گناه را به شدّت نکوهش می کند :

۱ ـ کسانی که در «نبرد تبوك» شرکت نکردند ، با این بهانه که آن جازنان زیبا روی هستند و چه بسا مبتلا به گناه گردند . قرآن کریم این بهانه را ردّ کرده می فرماید که این توجیهی بیش نیست . **«ومنهم من یقول ائذَن لي ولاتفتني ألا في الفتنة سقطوا وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین»** .[2]

۲ ـ در رابطه با منافقان «جنگ احزاب» ، آن ها که بهانه آوردند خانه هاشان دروازه ندارد و از ناموس خود در امان نیستند و شانه از مسئولیت خالی کردند و در جبهه شرکت نکردند ، قرآن کریم می گوید اینان دروغ می گویند و می خواهند از جبهه نبرد حق علیه باطل بگریزند .

«ویستأذن فریق منهم النبی یقولون إنّ بیوتنا عورة وماهي بعورة إن یریدون إلّا فراراً» .[3]

توجیهات این چنینی که «جوان است بگذار خوش باشد» ! برای توجیه گناه جوان ، ظلم و ستم و اجحاف به مردم به بهانه تورم و گرانی ، همرنگ جماعت شدن ، تقلب وحیله و نام آن را زیرکی گذاردن از گناهان نابخشودنی است .

---

۱ . *بحار الانوار* ، ۸۵/۹۷ .
۲ . توبه/ ۵۰ .
۳ . احزاب/ ۱۳ .

۴ ـ ایرادگرفتن از آمرین به معروف و ناهین از منکر

از ابعاد خطرناك بی تفاوتی، ایراد گرفتن و اعتراض کردن به امران و ناهیان است. زشت دیدن و زشت معرفی کردن این فریضه بزرگ گناه بزرگی است. قال ابوجعفر علیه السلام: **«بئس القوم قوم يعيبون الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر»**.[1] فضول معرفی کردن آمران به معروف و ناهیان از منکر، بی ترمز و خشن معرفی کردن آن ها و... از ابعاد بی تفاوتی است. البته این نکته گفتنی است که آمران به معروف و ناهیان از منکر باید با شیوه های اسلامی و به دور از خشونت و با کانون مهر و محبت وارد میدان انجام این فریضه بشوند.

۵ ـ معروف را منکر دیدن و منکر را معروف دیدن!

از ابعاد خطرناك بی تفاوتی معروف رامنکر دیدن و منکر را معروف دیدن است. بی حجابی را تمدن معرفی کردن، هرزگی را خوش برخوردی دیدن، حقّه بازی و کلک را سیاست و تدبیر دیدن، همان که می گفتند معاویه داردو علی علیه السلام ندارد و می گفتند معاویه سیاستمدارتر از (علی علیه السلام) است. حضرت فرمود **«والله ما معاوية بأدهى منّي ولكنّي أخاف الله ولايخافه»**.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: **«انّ النبيّ صلی الله علیه و آله قال كيف بكم اذا فسد نساؤكم وفسق شبابكم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر؟ فقيل له ويكون ذلك يارسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم و شرّ من ذلك كيف بكم إذا أمرتم بالمنكر ونهيتم عن المعروف قيل يارسول الله صلی الله علیه و آله ويكون ذلك قال نعم وشرّ من ذلك كيف بكم إذا رأيتم المعروف منكراً والمنكر معروفاً»**.[2]

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۲۰۰.

۲. *بحار الانوار*، ۹۷/ ۷۴.

پیامبر ﷺ فرمود: «چه حالی خواهید داشت وقتی زنانتان فاسد و جوانانتان بی دین شدند و امربه معروف و نهی ازمنکر نکردید»؟

گفته شد: «آیا چنین می شود» حضرت فرمود: «بله و بدتر از آن چگونه خواهید بود وقتی که امربه منکر و نهی از معروف کنید»؟

گفته شد: «آیا چنین می شود»؟ حضرت فرمود «بله و بدتر، چگونه خواهید بود. آنگاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید»؟

نکاتی پیرامون امام حسین علیه‌السلام و نهضت عاشورا

حجة‌الاسلام والمسلمین عندلیب زاده

نکته ۱ : به گفته فخر رازی و برخی دیگر از مفسرین، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام رفتن به سوی مباهله، حسین علیه‌السلام را در آغوش گرفته بودند.[۱] با توجه به این که امام حسین علیه‌السلام در آن هنگام شش یا هفت ساله بوده‌اند.[۲] باید دید چرا پیامبری که گفتار و رفتارش از روی حکمت است او را در آغوش مهر خود گرفته بود، در حالی که ایشان در سنی نبودند که نیاز به احتضان و آغوش گرفتن داشته باشند؟ شاید به این منظور بود که با فعل خود نیز نشان دهد که «**حسین منّي و أنا من حسین**»[۳].

نکته ۲ : پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**... حسین سبط من الأسباط ...**»[۴] باید

---

۱. *تفسیر الکبیر*، ج۸، ص۸۵، *الکشاف*، ج۱، ص۳۶۸ـ *نوار الابصار*، ص۱۰۰.

۲. واقعه مباهله را از اتفاقات سال نهم و یا دهم هجری شمرده‌اند و از طرفی تولد امام حسین علیه‌السلام نیز سال چهارم و یا طبق نظر بعضی سال سوم هجری بوده است.

۳. *ثارالله*، ص۲۳ و ۲۴.

۴. *الارشاد*، ص۲۳۳ـ *کامل الزیارات*، ص۵۲ و ۵۳ـ *بحارالانوار*، ج۴۳، ص۲۶۱ و ۲۷۱ـ *عوالم*، ج۱۷، ص۳۳ـ تاریخ دمشق، ص۱۱۴ـ *مقتل خوارزمی*، ج۱، ص۱۴۶ـ *فضایل الخمسة من الصحاح الستة*، ج۳، ص۲۶۲، ۲۶۳ـ *احقاق الحق*، ج۱۱، ص۲۶۵ به بعد ـ *تیسیر الوصول*، ج۳،

گفت که واژه سبط تنها به معنای فرزندزاده نیست، بلکه به تصریح لغویین به معنی «امت» نیز می‌آید.[۱] آن حضرت مانند حضرت ابراهیم علیه‌السلام به تنهایی «امت» بود[۲]، زیرا:

اولاً: شعاع شخصیت او به حدی است که معادل یک امت بزرگ است.

ثانیاً: همان طور که «سبط» به معنای امت است، یکی از معانی امت هم مقتداست، پس امام علیه‌السلام رهبر و معلم و مقتدای انسان های آزاده است.

ثالثاً: وی در زمانی قیام کرد که کسی را یارای مبارزه با ظلم و جاهلیت نبود و اکثریت مردم در خواب غفلت بودند، پس او به تنهایی امتی بود و مردم پیرامونش امتی دیگر.

رابعاً: امام علیه‌السلام امت بود، زیرا سرچشمه پیدایش امتی شد. امتی که توان سکوت در مقابل ظلم و جاهلیت را ندارد. امتی که قرآن و عترت علیهم‌السلام را چراغ راه خویش قرار داده است[۳].

نکته ۳: در زیارات و احادیث از امام حسین علیه‌السلام به «قتیل العبرة» تعبیر می شود.[۴] این بدان معنی نیست که امام علیه‌السلام شهید شد تا مردم گریه کنند و به اجر و پاداش برسند، بلکه قتیل العبرة حاکی از آثار قهری شهادت آن حضرت می باشد و آن سرشک، ناشی از عشق فطری هر مؤمن به اوست.

علت غایی قیام هم در زیارت اربعین بیان شده است، «وبَذَلَ مهجَتَه فیك

ص ۳۲۰ـ*اعلام الوری*، ص۲۱۷ـ*الصواعق المحرقة*، ص ۱۹۲ و *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص۲۸۳.

۱. *لسان العرب*، ج۷، ص ۳۱۰ـ*اقرب الموارد*، ج۲، ص ۴۹۰.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۳. *ثار الله*، ص۳۰.

۴. *زیارت اربعین در مفاتیح*، *الامالی صدوق*، ص ۱۳۷، *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص۲۸۴ و *عوالم*، ج۱۷، ص ۵۳۶.

لیستنقذَ عبادَك من الجهالة و حیرة الضلالة»[1] .

نکته ۴ : قوت عزم امام علیه‌السلام : با توجه به آیات و روایات، عزم یا به تعبیر دیگر تصمیم گیری قاطعانه و صحیح بر ۳ پایه استوارست : ۱ـ حزم، ۲ـ حکمت، ۳ـ رشد، و امام شهید علیه‌السلام در دعای خود، چنین عزمی را از خداوند خواستار می شود : **«اللّهمّ إنّی أسئلك عَزم أهل الصبر»**[2] او الگو و اسوهٔ مقاومت و قوت در عزم است . آنجا که با شناخت و درایت بی مانند خود تشخیص داد که بقای دین موقوف بر تصمیمی است که او باید اتخاذ کند، تصمیم گرفت و قاطعانه برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و در این مسیر، خیرخواهی ظاهری گروهی و انبوه مشکلات و مصائب نتوانست او را از تصمیم قاطعانه خود بازدارد، البته انتظاری غیر از این هم نیست، مگر با حدیث **«حسین منّي و أنا من حسین»**[3]، اتحاد آن دو وجود مقدس ثابت نمی شود؟ و اگر اتحاد ثابت شد، با توجه به این که علی علیه‌السلام درباره ویژگی های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : **«ولا واه في عزم»**؛[4] رسول خدا هرگز در عزم و تصمیم از خود سستی نشان نمی داد، پس از حسین علیه‌السلام هم، باید چنین انتظاری داشت .[5]

نکته ۵ : نکته های قطعی در تجلیل قیام امام حسین علیه‌السلام

در تحلیل نهضت حسینی، باید به نکاتی که مسلم و قطعی است توجه کرد :

۱ ـ این حرکت دارای دو بعد است، بعدی الهی و اختصاصی و بُعدی طبیعی

---

۱ . *ثار الله*، ص۳۵ .

۲ . *نهج الدعوات*، ص۱۹۸ .

۳ . *بحارالانوار*، ج۴۳، ص۲۶۱ و ص۲۹۶ .

۴ . *نهج البلاغه*، خطبه ۷۲ .

۵ . *ثار الله*، ص۴۸ و ص۴۹ .

و عادی، ونباید بین این دو خلط کرد. پس با اعتراف به وجود بعدی ملکوتی و ویژه در قیام امام علیه السلام باید نهضت را به گونه ای تفسیر کرد که بتوان به عنوان الگو از آن درس گرفت؛ چرا که خودش فرمود: «**ولکم فيّ أسوة**»[1].

۲ـ علم امام علیه السلام به زمان و مکان شهادت قطعی است و حتی، اگر با نگرشی عادی و بدون نظر به علم وسیع امامت به واقعهٔ کربلا نگاه کنیم، آگاهی آن جناب از شهادت خود بوده است.

۳ـ اصل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در صورت وجود شرایط، قابل انکار نیست و اقدام برای برقراری حکومت اسلامی، قیامی مقدس است.

۴ـ آنچه از تشکیل حکومت مهم تر است، حفظ حیات دین و زدودن بدعت ها و روشن کردن مرز اسلام محمّدی صلی الله علیه و آله و اسلام اموی است و این همان امری بود که او جان مقدسش را در این راه داد.

۵ـ در تفسیر برخی از عبارات، نباید نهضت امام حسین علیه السلام را یک امر جبری بدانیم که او بود و هیچ اختیاری از خود نداشت، بلکه باید گفت آنچه به قیام وی ارزش داده، همین آزادی و اختیار اوست.

۶ـ در تحلیل و ریشه یابی انقلاب حسین علیه السلام، باید از حوادثی شروع کرد که بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اسلام اتفاق افتاد و منجر به غصب خلافت شد.[2]

نکته ۶: سرّ دعوت

آن هنگام که ظواهر امر خوشایند بود و خبر بیعت هیجده هزار کوفی رسیده بود، امام علیه السلام در خطابه مکه، فقط از جانبازان و طالبان لقاء اللّه دعوت کرد و بعد از آشکار تر شدن بی وفایی کوفیان نیز، بیعت خود را از همراهان برداشت.[3]

---

۱. *تاریخ طبری*، ج۵، ص۴۰۳، *بحارالانوار*، ج۴۴، ص۳۸۲.

۲. *ثارالله*، ص۹۹.

۳. *الخطط المقریزیه*، ج۲، ص ۲۸۶ـ*الارشاد*، ص۲۰۵، ص ۳۱۴ـ*طبری*، ج۵، ص۳۹۹و

اما در عین حال، «عبیداللّه حر جعفی» و «زهیر بن قین» و ... را به یاری طلبید و این نبود، مگر به دلیل این که امثال زهیر به کمال والایی که سزاوار آن بودند برسند و بر عبیداللّه حر جعفی و دیگران نیز، حجت تمام شده باشد که «**لیهلك من هلك عن بیّنة ویحیی من حَیّ عن بیّنة**»[1].

امام حسین علیه‌السلام از طرفی نمی خواست دنیاطلبان را بفریبد و با خود همراه سازد، بلکه او یارانی آگاه و بصیر و خواستار شهادت می خواست و از این رو، آنان را در انتخاب راه آزاد می گذاشت. از سوی دیگر، می خواست که پیام حق طلبی خود را به گوش انسان ها برساند تا آن گروه که مایلند همراه او شوند و حجت بر دیگران هم تمام شده باشد و هلاکت و محرومیت آنان از سعادت بدون اتمام حجت نباشد.[2]

نکته ۷: «فاختار لقاء اللّه تعالی»، انتخاب صحیح:

روز عاشورا، آنگاه که لشکر نور و ظلمت در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، فرشتگان از حضرت رخصت طلبیدند تا او را در پیروزی بر دشمن کمک کنند، اما امام علیه‌السلام بین پیروزی و لقاء اللّه، دیدار پروردگارش را برگزید[3]. توجه به دو نکته در مورد این حدیث لازم است:

۱ ـ انتخاب های بشر بر سه قسم است:

الف) انتخاب بین حق و باطل.

ب) انتخاب بین دو باطل که به ندرت اتفاق می افتد. علی علیه‌السلام در این زمینه

ص۴۱۸ ـ *اخبار الطوال*، ص۲۴۸.

۱. انفال/ ۴۲.

۲. *ثاراللّه*، ص۱۴۹ و ص۱۵۰.

۳. *اصول کافی*، ج۲، ص۳۶۷ ـ *لهوف*، ص ۱۰۱ و ص۱۰۲ ـ *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۱۲ و *عوالم*، ج۱۷، ص۲۵۶.

فرمود: «**لیس العاقل مَن یعرف الخیر من الشّر ولکنّ العاقل من یعرف خیر الشّرین**»[1].

ج) انتخاب بین دو حق.

اختیار شهادت بر پیروزی ظاهری از همین نوع انتخاب است و از آن جا که ثمرات پیروزی ظاهری با تأثیر شهادت امام علیه السلام قابل مقایسه نیست، او لقای پروردگار را بر می گزیند.

۲ ـ از این حدیث شریف به خوبی می توان دریافت که شهادت امام علیه السلام اختیاری بوده است. و نمی توان قیام حضرت را به گونه ای تفسیر کرد که هرگونه انتخاب و اختیار از امام علیه السلام سلب شده بود.[2].

نکته ۸: «هذا اللیل فاتّخذوه جَمَلا»، اجازه بازگشت:

درباره برداشتن بیعت از ذمّه اصحاب و اذن انصراف نکاتی قابل توجه است:

۱) چون این سفر، سفر شهادت است نه ریاست و مال دنیا، گروهی که مرغ باغ ملکوتند و عاشق شهادت، دعوت می شوند و افرادی که امام علیه السلام را برای دنیا می خواهند از قافله کنار می روند.

۲) یکی از مواردی که امام علیه السلام از همراهان خود رفع بیعت نموده، بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروة وعبدالله بن یقطر است که پس از رفع بیعت عده ای از حضرت جدا شدند[3].

۳) در شب عاشورا نیز، فرمود: «**هذا اللّیل فاتّخذوه جَملا**»[4]. شب را شتر راهوار خود قرار دهید و مرا تنها گذارید، امّا طبق مدارك متقن و محکم، در این

---

۱. *بحارالانوار*، ج۷۵، ص۶.

۲. *ثار اللّه*، ص۱۸۲.

۳. *الارشاد*، ص۲۰۵ ـ *طبری*، ج۵، ص۳۹۸ و ص۳۹۹ و *الکامل*، ج۴، ص۴۳.

۴. *الفتوح*، ج۳، ص۱۰۵ ـ *اعلام الوری*، ص۲۳۸ ـ *مشیر الاحزان*، ص۲۶.

رفع بیعت کسی از امام علیه‌السلام جدا نشد، بلکه هر یک از اصحاب به نوبهٔ خود ابراز وفاداری کردند.

۴) از سخنان امام علیه‌السلام در شب عاشورا، استفاده می شود که برای اصحاب امکان گریز از معرکه وجود داشته و حتی به نقلی، حضرت راه فرار را هم به نافع بن هلال نشان دادند.[۱]

اما، یاران با وفای امام حسین علیه‌السلام تن به ذلت و خواری نداده و حاضر نشدند امامشان را تنها بگذارند و نمی خواستند تا زنده اند به امام علیه‌السلام کوچک ترین آسیبی وارد شود.[۲]

نکته ۹ : «الأوفی».

طبق نقل برخی از مقاتل علی بن الحسین علیه‌السلام بعد از رفتن به میدان و جنگ دلاورانه ای که کرد، نزد پدر آمد و از تشنگی شدید خود سخن گفت. امام علیه‌السلام در حالی که می گریست فرمود: **«واغوثاه یا بنيّ قاتِلْ قلیلاً. فما أسرع ما تلقی جدّك محمّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله فیسقیك بکأسه الأوفی شربة لاتظمأ بعدها ابداً»**[۳].

در بعضی دیگر از مقاتل آمده که علی اکبر علیه‌السلام در آخرین لحظات به پدر گفت: **«یا أبتاه هذا جدّي رسول اللّه قدسقاني بکأسه الأوفی لا أظمأ بعدها أبداً و هو یقول لك: العجل فإنّ لك کأساً مذخورة»**[۴].

---

۱. *مقتل مقرّم*، ص۲۶۵ ـ *وقایع الایّام* (محرم)، ج۱، ص ۳۴۴ـ *العیون العبری*، ص۵۳ و *المفید*، ص۸۰.

۲. *ثاراللّه* ص۱۸۶.

۳. *لهوف*، ص۱۱۳، *مشیر الاحزان*، ص۳۵ـ *الفتوح*، ج۳، جزء۵، ص۱۳۱، *مقتل خوارزمی*، ج۲، ص۳۱ـ *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۴۳.

۴. *مقتل خوارزمی*، ج۲، ص۳۱ـ *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۴۴ـ *عوالم*، ج۱۷، ص۲۸۷ـ *معالم المدرستین*، ج۳، ص۱۵۴ـ *ابصار العین*، ص۲۳.

می توان گفت با نهادن انگشتر به دهان او تشنگی تسکین یافت. پس در رفع عطش انگشتر «وافی» بود و امّا، «اوفی» سیراب شدن علی اکبر علیه‌السلام از جامی است که او از آن خبر داده است.[۱]

نکته ۱۰: وضع خدّه علی خدّه[۲]

امام علیه‌السلام در آن روز صورت به صورت سه شهید گذاشت، یعنی همان عملی که نشانگر کمال عطوفت و مهربانی است. یک بار صورت بر صورت فرزندش علی اکبر علیه‌السلام، بار دوّم صورت به صورت غلام خود «أسلم بن عمرو»[۳].

و بار سوّم صورت بر صورت غلامِ حرث سلمانی به نام «واضح»[۴].

این دو غلام از کرامت امام علیه‌السلام مسرور گشتند و کلامشان این بود: «**مَن مِثلي وابنُ رسولِ اللّه واضع خدّه علی خدّي**»[۵] کیست که به مقام من برسد؟ فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صورت به صورت من نهاده است.

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سپید

نکته ۱۱: فأبی الحسین علیه‌السلام أن یأذن له

علی اکبر علیه‌السلام تا از پدر اجازه میدان خواست امام بدون درنگ اذن داد[۶].

امّا هنگامی که فرزند برادرش قاسم بن الحسن علیه‌السلام اذن طلبید آن حضرت امتناع کرد زیرا:

---

۱. *ثارالله*، ص۲۲۷ و ۲۲۶.

۲. *لهوف*، ص۱۱۴.

۳. *ابصار العین*، ص۵۳ و ۵۴ و *مقتل مقرّم*، ص۳۰۸.

۴. *ابصار العین*، ص۸۵ و *مقتل مقرّم*، ص۳۰۸ و ۳۰۹.

۵. *ابصار العین*، ص۵۴ و ۸۵.

۶. *ثارالله*، ص۲۱۶.

بوی خـون می‌آید از دامـان دشت　　نیست کس را از آن امید بازگشت
کی روا باشـد کـه آن رعنا نهـال　　گـردد از سم سـتـوران پایمـال

امّا قاسم عاشق شهادت دست و پای عمو را بوسه می‌زد تا اجازه بگیرد.[۱]

نکته ۱۲ : «أشهد أنّك قُتلتَ مظلوماً».[۲]

با آنکه همه شهدای کربلا مظلومانه به شهادت رسیدند، امّا فقط در زیارت جناب عباس بن علی علیهما‌السلام و نیز زیارت علی اکبر علیه‌السلام[۳].

از سوی معصوم به این نکته تصریح شده که با مظلومیت کشته شدند. لذا این کلام، عمق فاجعه را در چگونگی شهادت این دو بزرگوار بیان می‌کند.[۴]

نکته ۱۳ : «أُحامي أبداً عن ديني»[۵].

ظاهراً مراد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام حمایت از دین برای همیشه و ابدیت است، یعنی اگر چه حیات ظاهری جسمانی نداشته باشم، امّا من با دفاع از امامی که دین را برای همیشه زنده نگاه می‌دارد، پشتیبان ابدی آیین الهی خواهم بود[۶].

نکته ۱۴ : أنّ له مرضعاً في الجنّة.

«فنودي في الهواء دعه يا حسين، فإنّ له مُرضعاً في الجنّة»[۷].

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۳۴ و *ثارالله*، ص۲۳۳.
۲. *کامل الزیارات*، ص۲۵۷.
۳. *بحارالانوار*، ج۹۸ و ص۲۶۱.
۴. *ثار الله*، ص۲۴۴.
۵. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۴۰، *عوالم*، ج۱۷، ص۲۸۳.
۶. *ثارالله*، ص۲۴۸.
۷. *تذکرة الخواص*، ص۲۲۷ و *نفس المهموم*، ص۳۵۰.

پس ندا آمد بدو کای شهریار　　این رضیع خویش بر ما واگذار
تا دهیمش شیر در دامان حور　　خوش بخوابانیمش اندر مهد نور[1]

شگفت آنکه علی اکبر علیه‌السلام در آخرین لحظات، خبر از سیراب شدن به دست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می داد[2].

و در اینجا نیز ندایی ملکوتی خبر از شیر بهشتی برای شیرخوارهٔ حسین علیه‌السلام می دهد.

وه چه طفلی ممکنات او را طفیل　　دست یکسر کائنات او را بذیل
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود　　باطناً سرچشمهٔ هر آب بود[3]

---

۱. شعر از مرحوم نیّر تبریزی (*آتشکده*، ص۳۹).
۲. *مقتل خوارزمی*، ج۲، ص۳۱، *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۴۴ و *عوام*، ج۱۷، ص۲۸۷.
۳. شعر از مرحوم عمان سامانی، *گنجینهٔ اسرار*، ص۸۵، *ثارالله*، ۲۵۸ و ص۲۵۹.

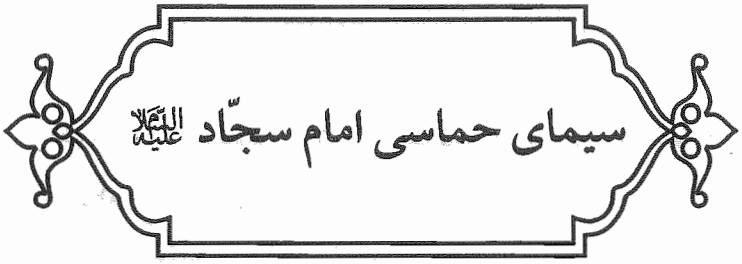

حجة الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی

«... از ملت دلاور مسلمان ایران هم انتظاری جز ادامه راه حسین و زینب نیست که این راه را انتخاب کرده اند. ملتی که سالار شهیدان را پیشوا و ایثار و فداکاری را سلاح و شهادت را سبب جاودانگی خود می داند از چه می ترسد و با چه کسی جز خدا معامله می کنند»؟

حضرت امام خمینی(ره)

از امامان مظلوم شیعه حضرت زین العابدین علیه‌السلام، امامی است که نه تنها از ناحیه دشمنان، بلکه از ناحیه دوستان نا آگاه نیز مورد ستم قرار گرفته و سال های بسیار، امامی که سمبل قهرمانی و شجاعت است، ناجوانمردانه با پسوند بیمار امامی ضعیف و ناتوان معرفی شده است، امامی که در سخت ترین دوره های تاریخ اسلام، بار سنگین امامت را به مقصد رسانید.

دورهٔ امامت امام سجاد علیه‌السلام

دورهٔ اقامت امام سجاد علیه‌السلام از خفقانی ترین دوره های امامت امامان است،

دوره ای که امویان و مروانیان خود را سرمست از پیروزی، فاتح بی رقیب میدان سیاست می دیدند.

برای ترسیم این دورهٔ تاریک نکات زیر قابل توجه است:

۱ ـ مسعودی می گوید در ایام حکومت مروان، شیعیان از ترس جان و مالشان مخفی می شدند.

«فاستخفی المؤمنون و کانت الشیعة تطلب في أقطار الأرض وتهدر دماؤهم»[1].

شیعیان مخفی شدند و آن ها را تعقیب می کردند و جان و مالشان در امان نبود.

۲ ـ عبدالملک بن مروان می گفت:

«لا یأمرني أحد بتقوی اللّه بعد مقامي هذا إلاّ ضربت عنقه»[2].

کسی مرا در این مقامی که هستم امر به تقوی نخواهد کرد، مگر آنکه گردنش را خواهم زد.

۳ ـ جنایات هولناکی که بعد از حادثه عاشورا، در «حرّه» اتفاق افتاد نیز، نشان دهندهٔ اوج خفقان است. یزیدیان در این حادثه فجایعی صورت دادند که قلم از نوشتن آن شرم دارد.[3]

---

۱. *اثبات الوصیة*، ص۱۶۸.

۲. *النزاع والتخاصم*، مقریزی، ص۸.

۳. واقعه حرّة: مردم مدینه از فسق و فجور یزید به تنگ آمده، سربه شورش برداشتند و «عبداللّه بن حنظلهٔ انصاری» را به حکومت انتخاب کردند. یزید لشگری به سرداری «مسلم بن عقبه» به مدینه فرستاد. مسلم در جایی به نام «حرّه» در بیرون مدینه، مردم را شکست سختی داد و سه هزار و پانصد تن از موالی و هزار و چهارصد و به قولی ۱۷۰۰ تن از انصار و هزار و سی صد تن از قریش را بکشت و ۳ روز مدینه را قتل و غارت کرد و...

(ره توشه) رك. *اخبار الطوال* دینوری، ص۲۷۰؛ *مروج الذهب* مسعودی، ج۵، ص۱۶۲ و ص۱۶۴؛ *کامل ابن اثیر*، ج۴، ص۱۱۱ و ص۱۲۱.

۴ ـ حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: «ما بمكّة و المدينة عشرون رجلاً يحبّنا»[۱].

در مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست داشته باشند.

۵ ـ امام صادق علیه السلام فرمود:

«ارتد الناس بعد الحسين إلاّ ثلاثه ثمّ إنّ الناس لحقوا و كثروا»[۲].

مردم بعد از امام حسین علیه السلام مرتد گشتند، مگر سه نفر سپس به تدریج افزوده شدند.

پر واضح است که این ارتداد، ارتداد مصطلح فقهی نیست، بلکه ارتداد سیاسی و فرهنگی است. امام سجاد علیه السلام در چنین دوره‌ای عهده‌دار مسؤولیت عظیم امامت شد و با تدبیر الهی خویش، کیان اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله و مکتب اهل بیت علیهم السلام را از خطر رهانید و به تعبیر محقق لبنانی علامه مرتضوی: «الإمام السجاد باعث الإسلام من جديد».[۳]

امام سجاد علیه السلام در این دوره، اسلام را از نو زنده کرد.

اهداف امام سجاد علیه السلام:

حضرت در این دوره، چند هدف مهم را تعقیب کردند:

۱ ـ احیاء نهضت عاشورا.

۲ ـ طرح علنی مسئله ولایت و امامت.

۳ ـ پشتیبانی و حمایت مخفی از قیام‌های مخلصانه که به انگیزه خونخواهی سالار شهیدان شکل گرفته بود.

۴ ـ مبارزه با عالمان درباری.

۵ ـ مبارزه در پوشش دعا و تقیّد.

---

۱. شرح *نهج البلاغه* ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۴۰.

۲. *اختیار معرفة الرجال*، *رجال کشی*، ص ۱۲۳ رقم ۱۹۴.

۳. عنوان مقاله‌ای مفید و ارزشمند از نویسنده فوق در کتاب «*دراسات في التاريخ والاسلام*»، ج ۱، ص ۷۷، چاپ مرکز الجواد لبنان.

از آن جا که این مقاله گنجایش بررسی تمامی این اهداف را ندارد، تنها به بررسی هدف اول امام سجاد علیه‌السلام بسنده می کنیم.

احیاء نهضت عاشورا

از سیاست های ثابت و تغییر ناپذیر امامان بعد از شهادت سالار شهیدان، احیاء نهضت عاشورا بود. امامان شیعه علیهم‌السلام از هر فرصتی برای زنده نگهداشتن نهضت خونین سالار شهیدان بهره می جستند و شیعیان و دوستانشان را نیز به این امر سفارش می کردند، زیرا که نهضت عاشورا پرچم پر افتخار غیرت دینی، شجاعت، ایثار و فداکاری است و امامان با احیاء آن می خواستند این ارزش ها در جوامع شیعی زنده بماند.

دربارهٔ این موضوع که امامان چگونه نهضت عاشورا را زنده نگه داشتند در جای دیگر سخن گفته ایم.[1]

امّا، در این بحث بر آنیم تا روش امام سجاد علیه‌السلام را برای احیاء این نهضت الهی معرفی نمائیم.

روش های احیاء نهضت عاشورا

امام سجّاد علیه‌السلام در طول ۳۵ سال امامت خویش، حادثه عاشورا را با چند روش زیر زنده نگه داشت:

الف) روش های عاطفی امام

۱ ـ گریه بر سید الشهداء علیه‌السلام

گریه و اشک حامل پیام است؛ پیامی که قلم و بیان از ترسیم آن عاجزند. گریه بر

---

۱. مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا، دفتر سوم، ص ۲۰۰ـ۱۷۳.

شهید احیاء حماسهٔ فداکاری اوست. نقل است که آن حضرت به حدی در عزای پدر مظلوم خویش گریست که او را یکی از بکّاء پنج گانه تاریخ لقب دادند.[۱]

وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می‌پرسیدند، حضرت مصائب جانگداز کربلا را بازگو می‌کرد و می‌فرمود:

«لاتلوموني».

مرا ملامت نکنید.

«... فإنّ يعقوب فَقَد سبطاً من ولده فبكى حتّى ابيضّت عيناه من الحزن ولم يعلم أنّه مات ...».

همانا یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد، آنقدر گریست تا از غصّه چشم‌هایش سفید شد، در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

«وقد نظرت إلى أربعة عشر رجلاً من أهل بيتي يذبحون في غداة واحدة فترون حزنهم يذهب من قلبي أبداً»[۲].

در حالی که من به چشم خود دیدم در یک نیم روز، چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند. توقع دارید داغ آن‌ها از دلم بیرون برود؟

او نه تنها در سوگ پدر بزرگوارش می‌گریست، بلکه مؤمنان را نیز ترغیب به گریستن در عزای آن مظلوم می‌کرد:

«أيّما مؤمن دمعت عيناه لقتل الحسين علیه‌السلام حتّى تسيل على خدّه بوّأه اللّه بها في الجنّة غرفاً يسكنها أحقاباً»[۳].

---

۱. دیگران: حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت یعقوب و حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌باشند. *الخصال*، ص۲۷۲.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۲۹، ص۱۲۱.

۳. *ثواب الاعمال*، ص۸۳.

هر مؤمنی که بر شهادت حسین علیه‌السلام آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود، خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد گزید.

آری، این اشک ها در عزای مظلوم کربلا این نهضت الهی را به جان ها پیوند زده و جاودان ساخته است.

در نتیجه، خیلی ساده اندیشی است که کسی تنها توجیهی عاطفی برای این گریه ها داشته باشد. چرا که داغ هر قدر هم زیاد باشد، با مرور زمان از حرارت آن کاسته می شود؛ در حالی که امام سجّاد علیه‌السلام تا آخر عمر به همان حرارت روز های آغاز مصیبت، در سوگ سیدالشهداء علیه‌السلام گریستند. این گریه ها، فریاد مداوم و خروش علیه ستمگران و ابلاغ پیام خون بود، اگر این گریه ها و یادها نبود، چه بسا حادثه عاشورا از خاطره ها محو می شد و یا از طراوت و نشاط می افتاد. گریه های حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام، همانند گریه های حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام، پیام و محتوای بلند امامت را با خود داشت.

۲ ـ یادآوری حادثه عاشورا

امام سجاد علیه‌السلام در هر مناسبت از حادثه جانگداز عاشورا یاد می کرد و از این رهگذر، نگذاشت که این حادثه از یادها برود. حضرت با این کار نفرتی عمیق و دائمی از ستمگران در دل ها می کاشت و پیوسته، ارزش ها و ارزش آفرینان کربلا را بزرگ می داشت.

نقل است که امام هرگاه بر سر سفره می نشست، اشک می ریخت و می فرمود:

«قتل ابن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله جائعاً، قتل ابن رسول اللّه عطشاناً».

پسر پیغمبر گرسنه و لب تشنه شهید شد.

و به هنگامی که ظرف آبی را می گرفت تا بنوشد، به یاد عطش پدر می افتاد و آن قدر گریه می کرد که اشک های حضرت با آب مخلوط می شد و وقتی سبب

گریه را از حضرت می پرسیدند می فرمود:

«کیف لا أبکي وقد منع أبي من الماء الّذي هومطلق للوحوش والسباع»[1].

چگونه گریه نکنم؛ در حالی که پدرم را از آبی که برای وحوش و درندگان هم آزاد است منع کردند؟!

روزی، چشم حضرت به عبیدالله فرزند عباس بن علی و آل عقیل افتاد. اشک ریخت و فرمود:

«إنّي أذکر موقف آبائهم مع الحسین علیه‌السلام»[2].

من به یاد سرزمینی که پدران آنان با امام حسین علیه‌السلام بودند می افتم (منظور کربلاست).

۳ ـ توصیه بر زیارت امام حسین علیه‌السلام

از شیوه هائی که امامان برای احیاء نهضت عاشورا به کار گرفتند، توجه فراوان به زیارت امام حسین علیه‌السلام بود.

زیارت، ارتباط روحی زائر با مزوّر و اعلام بیعت با اوست؛ لذا امامان با توصیه و ترغیب به زیارت سالار شهیدان، این نهضت الهی را برای همیشه زنده و جاویدنگه داشتند. البته، زیارت همهٔ امامان مورد تأکید است، ولی روایاتی که در ترغیب زیارت امام حسین علیه‌السلام رسیده فوق العاده زیاد است که مجموعه آن ها را می توان در کتاب نفیس «کامل الزیارات ابن قولویه» یافت. امامان علیهم‌السلام با این توصیه در پی آن بودند که شیعیان پیوسته در سنگر سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و با آرمانهای مقدسش بیعت کنند (در رابطه با زیارت امام حسین علیه‌السلام و مضامین زیارت نامه های حضرت در جای دیگر سخن گفته ایم).[3] حتی حضرت

---

۱. *المناقب*، ابن شهر آشوب؛ ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. *الامام زین العابدین علیه‌السلام*، مقرّم، ص ۳۶۳.

۳. *مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا*، دفتر سوم، از ص ۱۷۴ تا ص ۱۸۴.

سجاد علیه السلام خود مخفیانه چند بار به زیارت سالار شهیدان علیه السلام رفتند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«امام سجاد علیه السلام بعد از بازگشت به مدینه، در بیرون شهر خیمه‌ای بر پا کرد و چندین سال در آن اقامت گزید تا ملاقاتی با دشمنان عترت نداشته باشد».

در ادامه روایت آمده است:

«وکان یصیر من البادیة بمقامه إلی العراق زائراً لأبیه وجَدِّه علیهما السلام ولایشعر بذلك من فعله»[1].

حضرت پیوسته در طول این مدت به قصد زیارت پدر و جد خویش به عراق می‌آمد، ولی کسی متوجه نمی‌شد.

آن حضرت در گفتار خویش نیز، سفارش زیادی به زیارت امام حسین علیه السلام داشت. «ابوحمزه ثمالی» گوید از حضرت امام سجاد علیه السلام در مورد زیارت امام حسین علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود:

«زره کلّ یوم فإن لم تقدر فکلّ جمعة فإن لم تقدر فکلّ شهر فمن لم یزره فقد استخفّ بحقّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله»[2].

هر روز حضرت را زیارت کن، اگر نمی‌توانی هفته‌ای یکبار، اگر نمی‌توانی ماهی یکبار. پس کسی که اصلاً حضرت را زیارت نکند در حقیقت حریم رسول اللّه را خفیف شمرده است.

۴ ـ سجده برتربت سالار شهیدان

از شیوه‌های دیگر امامان برای احیاء نهضت عاشورا، توصیه به سجده برتربت پاك سالار شهیدان است، تا جائی که سجده بر تربت حضرت از سجده بر خاك

---

۱. *الامام زین العابدین*، مقرم، ص۴۲.

۲. *کامل الزیارات*، ابن قولویه.

همه اماکن مقدس دیگر برتری دارد.

سجده بر تربت امام حسین علیه‌السلام سجده برتربت آزادگی، عشق به خدا و ایثار و فداکاری در راه دین است؛ سجده بر تربت سالار شهیدان یادآور خاطرات فداکاران راه حق و تجدید عهد با شهیدان است.

تربت پاك تو کازادگی آموزد و عشق　　سرمهٔ دیده صاحب نظران است هنوز

این تربت به پاس فداکاری سید مظلومان و آزادگان حسین علیه‌السلام، از آغاز مورد تکریم ویژه نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مولی امیرالمؤمنین و امامان علیهم‌السلام بوده است. امام سجاد علیه‌السلام پیوسته مقداری از تربت پاك امام حسین علیه‌السلام با خود داشت و به هنگام نماز بر آن سجده می‌کرد.[1]

موارد ذکر شده تنها گوشه‌ای از شیوه‌های عاطفی امام برای احیاء نهضت عاشورا بود، ولی مهم‌تر از همه این‌ها روش‌های سیاسی امام است که به عنوان دومین روش امام سجاد در احیاء نهضت عاشورا به آن می‌پردازیم.[2]

ب) روشهای سیاسی امام علیه‌السلام

موضع امام دراسارت

نهضت عاشورا همچون مثلثی است سه ضلعی که در رأس آن سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام و در رأس دیگر، حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام و شیر زن کربلا حضرت زینب علیهاالسلام و در رأس سوم، انصار و یاران آن حضرت قرار دارند.

بدون تردید، اگر کاروان تبلیغی سرور شهیدان به سرپرستی حضرت سجاد علیه‌السلام نبود، انقلاب کربلا ناکام می‌ماند و یزیدیان با تلاش گسترده، سعی در اطفای نور الهی می‌نمودند.

---

۱. *بحار الانوار*، ج۴۶، ص۷۹.

۲. *فروع کافی*، ج۶، ص۴۷۳.

امام سجاد علیه‌السلام در طول مدت اسارت، سه راهکار مهم و اساسی برای پاسداری از خون شهیدان برگزید.

۱ ـ شکستن *ابهّت و غرور دشمن*:

یزیدیان در حادثه کربلا، خود را فاتح بلا منازع می دیدند و سرمست از پیروزی تلاش گسترده داشتند که این پیروزی را دستاویزی برای تحقیر اسیران آزادی بخش کربلا قرار دهند، ولی حضرت امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام، این دو تربیت شده مکتب وحی، به شدت با این جریان برخورد کردند و عزّت خاندان طهارت را به صورت عینی برای دشمنان مجسم نمودند. به طوری که در طول مدت اسارت، به هیچ وجه سخنی که بوی عجز و ذلت دهد از این آزادگان تاریخ صادر نشد، چرا که ذلت از ساحت تربیت شدگان مکتب فاطمه و علی علیهماالسلام به دور است. در این زمینه، موارد فراوانی از غرور شکنی آنان وجود دارد که به دو نمونهٔ آن اشاره می کنیم:

الف) در جلسه ای ابن زیاد با بی اعتنائی نام امام سجاد علیه‌السلام را پرسید، فرمود:

«أنا عليّ بن الحسين».

ابن زیاد گفت: «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت»؟ امام جوابی نداد.

ابن زیاد گفت: «چرا حرف نمی زنی»؟ امام علیه‌السلام فرمود: «برادری داشتم که او هم علی نامیده می شد و بزرگ تر از من بود، مردم او را کشتند».

ابن زیاد از این جسارت و صراحت امام برآشفت و دستور قتل امام را صادر کرد، حضرت فرمود:

«أبا لقتل تهدّدني أما علمت أنّ القتل لنا عادة وكرامتنا الشهادة»[1]؟

مرا از کشتن می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن مرام ما و شهادت

---

۱. *تاریخ طبری*، ج۷، ص۲۷۳ ـ *مقتل خوارزمی*، ج۲، ص۴۳.

کرامت ماست؟

ب) در مجلسی که یزید بر پا کرده و اسراء را هم در این مجلس آورده بود، در برابر مردم خطاب به امام سجاد علیه‌السلام گفت:

«دیدی که خدا با پدرت چه کرد»؟

امام علیه‌السلام بی درنگ فرمود: «ماجز قضای الهی که حکمش در آسمان و زمین جاری است ندیده ایم».

یزید گفت: «تو پسر کسی هستی که خدا او را کشت».

امام علیه‌السلام با کمال شهامت فرمود: «من پسر کسی هستم که تو او را کشتی و خداوند در قرآن می فرماید که هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، در جهنم تا ابد به عذاب الهی گرفتار خواهد بود».

یزید که نمی توانست این سخنان کوبنده را از یک اسیر تحمل کند، با خشم فراوان دستور قتل امام علیه‌السلام را صادر کرد، ولی امام با قاطعیت فرمود:

«هیچ گاه «فرزند اسیران آزاد شده» نمی توانند حکم قتل انبیاء و اوصیاء را صادر کنند؛ مگر از اسلام خارج شوند»[1].

این دو نمونه از موضع استوار و شکست ناپذیر و غرور شکن امام سجاد علیه‌السلام است که مصداق بارز «أشدّاء علی الکفار» می باشد.

۲ ـ افشاگری ها و سخنرانی های عمومی

امام سجاد علیه‌السلام در طول مدت اسارت در چند فرصت استثنائی در اجتماع عظیم مردم، جنایات یزید و ابن زیاد را افشا کرد. حضرت در این افشاگری ها بر چند محور تکیه داشت:

۱ ـ بیدار کردن وجدان های خفته

---

۱. *ذریعة النجاة*، ص ۲۳۴.

۲ ـ افشای جنایات دشمنان

۳ ـ معرفی خاندان عترت به ویژه امام علی علیه‌السلام

امام در هر مورد به تناسب موقعیت، به عنوان خطیبی بلیغ، بر همه یا برخی از محورهای فوق تأکید داشت. البته، در کوفه بیشتر بر محور اول اصرار ورزید، زیرا کوفیان به اتفاق تاریخ نویسان و جامعه شناسان قدیم، مردمی سطحی نگر و تأثیر پذیر بودند، مردمی که زود به خروش آمده و به سرعت آرام می شدند، باشنیدن سخنی خشمگین و با دیدن حالتی آرام می گشتند. از سوی دیگر، کوفه شهری جدید التأسیس بود و هنوز آن چنان تبلیغات ضد علی علیه‌السلام در آن ریشه ندوانده بود. براین اساس، امام در ابتدای خطابه کوفه، خود را چنین معرفی می کند:

«أيّها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالِب».

مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن که نمی شناسد بداند من علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالبم.

آنگاه به افشای جنایات یزیدیان می پردازد:

«أنا ابن من انتهكت حرمته وسلبت نعمته وانتهب ماله وسبي عياله».

من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند و نعمت و مال او را به غارت بردند و خاندانش را اسیر کردند.

«أنا ابن المذبوح بشطّ الفرات من غير ذَحْل ولاتراث».

من پسر آنم که در کنار نهر فرات او را سر بریدند، در حالی که نه بر کسی ستمی کرده بود و نه با کسی مکر ورزیده بود.

«أنا ابن من قتل جرّاً وكفى بذلك فخراً».

من پسر آنم که او را با شکنجه کشتند و این مرا فخری بزرگ است.

آنگاه به ملامت مردم کوفه می پردازد و با بیان سوزناك خویش پتک بر وجدان

خفته آن ها می زند که :

«أیها الناس ناشدتکم اللّه هل تعلمون أنّکم کنتم إلی أبي وخدعتموه واعطیتموه من أنفسکم العهود والمواثیق والبیعة وقاتلتموه فتبّاً لکم لأنفسکم وسوأة لربّکم بآیة عین تنظرون إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله إذ یقول لکم قتلتم عترتي وانتهکتم حرمتي فلستم من اُمّتي»[1] .

مردم شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما برای پدرم نامه ننوشتید و آنگاه مکر زدید؟ آیا با او بیعت نکردید و پیمان نبستید و آنگاه به پیکار با او در آمدید؟ مرگ بر شما! عجب کار زشتی کردید! با چه چشمی به رسول اللّه می نگرید، اگر به شما بگوید که‌فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم شکستید، پس از امت من نیستید.

این سخنرانی، هم اثر کوتاه مدت داشت و هم اثر دراز مدّت.

اثر کوتاه مدت آن بیدار شدن وجدان های خفته آنان بود. زیرا، هنوز خطبه تمام نشده بود که بانگ مردم برخاست، همه گریه کنان همدیگر را ملامت می کردند و می گفتند: «هلکتم وماتعلمون».

آنگاه همگی فریاد زدند: «همه ما فرمانبرداریم و همه حرمت تو را نگاه می داریم. با دشمنان شما پیکار می کنیم، یزید را می گیریم و به دست شما می سپاریم. آنچه می خواهی امر کن تا انجام دهیم. ما از کسانی که بر شما ستم کرده اند بیزاریم».

حضرت آنان را سرزنش کرده فرمود:

«مردم نیرنگ باز کوفه! حاشا که دیگر فریب شما را بخوریم! می خواهید با من بسان پدرانم رفتار کنید؟ هنوز جراحتی که بر دل داریم التیام نیافته است. ما را یاری نکنید و به جنگ ما هم بر نخیزید»[2].

---

۱. *حیاة الامام زین العابدین علیه السلام*، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. گفتنی است برخی از نویسندگان این سخنرانی امام علیه السلام را در کوفه بعید شمرده اند، ولی دلیل

این سخنان به گونه ای جو کوفه را بحرانی کردکه ابن زیاد مجبور شد اسراء را به سرعت به شام بفرستد، زیرا جوّ عمومی جو نفرت از این جنایت شده بود.

اثر دراز مدت سخنرانی

اثر دراز مدت این سخنرانی، قیام هایی پی در پی بود که بعد از نهضت عاشورا با هدف خونخواهی سالار شهیدان جان گرفت.

***

سخنرانی امام علیه السلام در شام

امام سجاد علیه السلام در مجلس عظیمی که یزید برای به رخ کشیدن پیروزی خویش بر پا کرده بود، اولاً خطیب متملق و مزدور اموی را تحقیر کرد و او را که می خواست با دشنام به امام علی علیه السلام و خاندان رسالت در حضور یزید خوش رقصی کند، چنین مخاطب قرار داد: «وای بر تو ای خطیب! رضایت مخلوق را بر خشم خالق برگزیدی؟! جایگاهت در آتش دوزخ خواهد بود».

این کلام در حقیقت تحقیر عظیم دستگاه خلافت است.

ثانیاً: وقتی که خواست بر پاره چوب ها قرار گیرد و به خاطر رضایت خدا سخنانی بگوید، از منبر تعبیر به «اعواد» کرد، یعنی منبر جای بیان حقایق و فضائل است، نه مدح فرد نالایق و تحریف حقایق؛ از این رو فرمود چوب ها نه منبر.

ثالثاً: یزید چون می دانست این خاندان وقتی سخن بگویند، زیباترین سخن را گفته و بهترین استفاده های سیاسی را می کنند گفت:

«إنّهم من أهل بیت قد زقّوا العلم زقّاً».

قانع کننده ای بر این مدعا نیاورده و جز استبعاد چیز دیگری ندارند، اما متون و شواهد تاریخی گویای این سخنرانی امام در کوفه است.

آنان علم را از کودکی با شیر مکیده اند.

بعد گفت: «او از منبر پائین نمی آید، مگر من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند.»

امام سجاد علیه‌السلام در این مجلس خطابه ای بسیار مهیّج و افشاگرانه ایراد فرمود. حضرت از این طریق برای خنثی کردن تبلیغات مسموم بنی امیه استفاده کرد و به ترسیم چهره والای اهل بیت پرداخت و فرمود: خداوند هفت نعمت به ما داده است:

علم، حلم، بخشش، فصاحت، بلاغت، شجاعت و محبت در دل های مؤمنان آنگاه فضائل اهل بیت را بر شمرد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی و حسن و حسین و مهدی علیهم‌السلام وجعفر طیار و حمزه (ره) از ما هستند. بعد، انتساب خود را به پیامبر و علی علیه‌السلام بیان فرمود تا تبلیغات جارچی های خلیفه که آن ها را خارجی معرفی کرده بودند خنثی شود. آنگاه، حدود ۹۰ مورد از فضایل و مناقب علی علیه‌السلام که بیش از ۳۰ سال در این شهر (شام) دشنام داده می شد را بیان کرد و از بهترین فرصت برای دفاع از چهره درخشان امام علی علیه‌السلام استفاده نمود.

سپس، از انتساب خود به حسین علیه‌السلام سخن راند و جنایات بنی امیّه را بر ملا کرد و فرمود: «من فرزندی کسی هستم که به خون خویش غوطه ور شد و او را مظلومانه کشتند و بالب تشنه سر بریدند». این سخنرانی آن چنان توفانی ایجاد کرد که دستگاه خلافت مجبور شد مؤذن را به اذان گفتن امر کند؛ امام سجاد علیه‌السلام از این فرصت نیز، برای معرفی ساختن خاندان طهارت استفاده کرد. در این هنگام، جوّ به حدی بحرانی شد که یزید دیگر نتوانست در مجلس بماند و بی درنگ مجلسی را ترك کرد. گروهی از مردم نیز، از شدّت ناراحتی نماز خوانده از مجلس بیرون رفتند.

این سخنرانی اثر عظیم خود را گذاشت، طوری که یزید در موضع انفعالی شدیدی قرار گرفت و این جنایت بزرگ را به ابن زیاد نسبت داد و مجبور شد در

ظاهر از امام عذر خواهی کند.

اثر عمومی سخنرانی حضرت، آن چنان بود که یزید از ترس ابراز احساسات مردم دستور داد خاندان عترت، شبانه شام را ترک کنند و برای آن که مردم اشتغال به مهم ترین مسئله روز نداشته باشند، دستور داد قرآن را به صورت های کوچک بنویسند تا مأمورانش هرجا که چند نفر را مشغول صحبت دیدند، فوراً آیات قرآن را به دستشان بدهند و همه جا اعلام کنند که عوض صحبت دنیا و حرف های دیگر، قرآن بخوانید.

۳ـ ارشاد و هدایت

در طول مدّت اسارت، امام علیه‌السلام به صورت عمومی و خصوصی از فرصت ها استفاده می کرد و به هدایت و ارشاد مردم می پرداخت قرآن کریم در مورد کفار می گوید:

«وإن أحد من المشركين استجارك فأجره».

پیامبر! اگر یکی از مشرکان از شما پناه خواست، به او پناه ده.

«حتّى يسمع كلام اللّه».

تا کلام خدا را بشنود.

و در بیان علت کفر ایشان فرموده است:

«ذلك بأنّهم قوم لايعلمون»

ریشه کفر و شرك اینان جهل است.

در مورد عده ای از دشمنان اهل بیت که مخالفت هایشان از سر جهل بود نیز، امام علیه‌السلام به ارشاد و هدایت آن ها می پرداخت. به عنوان نمونه، وقتی اسراء را جلو درب مسجد نگه داشته بودند، پیرمردی شامی بعد از دشنام به امام سجاد علیه‌السلام گفت: «سپاس خدای را که شما را هلاك کرد و فتنه تان را خاموش ساخت و اسلام را از شر شما نجات داد».

امام علیه السلام فرمود: «حرف هایت را شنیدم. تو کینه های درونت را آشکار ساختی، اکنون سخن مرا نیز بشنو». پیرمرد گفت: «بگو».

امام فرمود: «آیا قرآن خوانده ای»؟

جواب داد: «آری خوانده ام».

امام فرمود: «آیا آیه «**قل لا أسئلکم علیه أجراً إلّا المودّة في القربی**» را خوانده ای»؟

پیرمرد شامی پاسخ داد: «آری».

امام: فرمود «آیا ما را می شناسی»؟

شامی اظهار بی اطلاعی کرد.

امام به او فرمود: «اهل بیت و خویشان پیامبر و ذوی القربی ما هستیم».

دوباره از او سؤال کرد که آیا آیه خمس «**واعلموا أنّما غنمتم**» را خوانده ای (انفال-۴۱).

شامی جواب داد: «آری»

امام فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای که «**وآت ذا القربی حقّه**» (اسراء-۲۶)».

شامی پاسخ مثبت داد. امام فرمود: «ذی القربی ما هستیم که خداوند به پیامبرش فرمود که حق آن ها را بده».

پیرمرد شامی تکانی خورد و گفت: «به راستی شما خویشاوندان پیامبر هستید»؟

سپس، امام آیهٔ تطهیر را برای او باز خواند و توضیح داد.

این بر خورد سازندهٔ امام علیه السلام با مرد شامی اثر مثبت خود را گذاشت؛ پیرمرد شامی در حالی که گریه می کرد دست ها را به طرف آسمان بلند کرد و سه بار گفت: «خدایا توبه کردم و به تو پناه می برم و از دشمنی با اهل بیت بیزارم و از دشمنان و قاتلان آنان نفرت دارم. سال ها قرآن می خواندم، ولی آن را نفهمیده بودم».

... یزید پس از اطلاع از جریان پیرمرد فرمان قتلش را صادر کرد.

***

آنچه گفته شد دور نمایی از سیمای حماسی امام سجاد علیه‌السلام است که به ناحق سیمای نورانی آن حضرت را به صورت سیمای امامی ناتوان تصویر کرده اند. در پایان این مقال، گفتنی است که در قدیمی ترین سند حادثه عاشورا، یعنی کتاب «تسمیة من قتل مع الحسین علیه‌السلام من أهل بیته وإخوته و شیعته» که محدّث آن زیدی فضل بن زبیر از اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام می باشد، آمده است که حضرت سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا جنگیده و مجروح شده و پیکر مجروح حضرت را به خیمه آورده اند.

«کان عليّ بن الحسین علیه‌السلام علیلاً وارتث یومئذ وقد حضر بعض القتال فدفع اللّه عنه وأُخذ مع النساء»[1].

---

۱. در این نقل واژه «ارتث» به کار رفته که به معنای آوردن مجروح از میدان جنگ است. *لسان العرب*، ج ۲، ص ۴۵۷ ـ *قاموس*، ج ۱، ص ۱۶۷.

السلام عليك يا ابا عبدالله

عبادی

عاشورا و جلوه های معنوی

حجةالاسلام والمسلمین جواد محدثی

قیام جاوید امام حسین علیه‌السلام وحادثهٔ کربلا دارای ابعاد مختلفی است که هر بعدی می تواند برای ما درس آموز و الهام بخش باشد. ابعاد حماسه، جوانمردی، تربیت و سازندگی، اخلاق و معاشرت، معنویت و عرفان، وفا به بیعت، ولایت و رهبری، سیاست و امور اجتماعی و... از این جمله است.

برای آن که نگرش به عاشورا تنها از بعد حماسی نباشد و این حادثه را در آن بُعد، خلاصه نکنیم، به بعد معنوی عاشورا و جلوه هایی که در آن یک شب و روز داشته است، می پردازیم.

تکیه بر جلوه های معنوی عاشورا، هرگز به معنای غفلت از بعد حماسی آن نیست؛ بخصوص برای جوانان، از این زاویه باید مطرح شود که آمیختن «حماسه» به «عرفان» و «مبارزه» به «معنویّت»، ضرورتی است که بدون آن، ماهیّت قیام عاشورا و چهرهٔ پرفروغ شهدای کربلا و سیدالشهدا علیه‌السلام دچار تحریف می شود.

نماز

از عالی ترین نمونه های معنوی پیوند با خدا «نماز» است. این ارتباط معنوی، حتّی در مبارزه و جهاد هم به مجاهد راه خدا روحیّه می بخشد. جایگاه مهمّ نماز

در اسلام روشن است. حضرت علی علیه‌السلام درجنگ صفین به یکی از یاران خود فرمود: «ما برای نماز با این قوم می جنگیم.» امام حسین علیه‌السلام نیز، از اقامه کنندگان نماز است، همچنانکه در زیارتنامه های او آمده است: «**أشهد أنّك قد أقمتَ الصلاة وآتيت الزكاةَ**».[1]

امام حسین علیه‌السلام در مسیر راه کربلا همراه با سپاه حرّ نماز جماعت برگذار کرد. شب عاشورا هم مهلتی که از سپاه کوفه درخواست کرد، برای نماز خواندن بود: «**فهو يعلَم أنّي كنتُ أُحبّ الصّلاة.**»[2]

طبق نقل ها، امام حسین علیه‌السلام و اصحابش تمام شب عاشورا را به نماز و استغفار و تضرّع به درگاه الهی پرداختند: «**وَباتَ الحسينُ علیه‌السلام وَأصحابه طولَ ليلتهِم يُصَلُّونَ ويستغفرون ويتضرّعون ...**»[3].

شب عاشورا، شب مناجات و نماز و دعای اصحاب امام بود. به نقل مورّخان، زمزمهٔ نماز و نیایش و تضرّع، از خیمه های اصحاب، همچون کندوی زنبور عسل به گوش می رسید:

«**لهم دَويٌّ كدويّ النّحلِ وهم مابين راكعٍ وساجدٍ وقارئٍ للقرآن**»[4].

ظهر عاشورا نیز وقت نماز، ابوثمامهٔ صائدی به سیدالشهدا یادآور شد که وقت نماز است، دوست دارم خدا را در حالی ملاقات کنم که این نماز را که وقتش رسیده است بخوانم. امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: «نماز را یادآوردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد، آری! اینک اول وقت نماز است»:

«**ذكّرتَ الصّلاة، جعلك اللّه من المصلّين الذاكرينَ، نعم هذا أوّل وقتها.**»[5]

---

۱. *مفاتیح الجنان*، زیارت امام حسین در نیمه رجب، ص ۴۴۱.

۲. *موسوعة کلمات الامام الحسین*، ص ۳۹۲.

۳. *بحارالأنوار*، ج۴۵، ص ۳.

۴. *حیاة الامام الحسین بن علی*، ج ۳، ص ۱۷۵.

۵. *مقتل خوارزمی*، ج ۲، ص ۱۷؛ *اعیان الشیعه*، ج ۱، ص ۶۰۶.

آنگاه فرمود: «از آنان بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم».

سعید بن عبداللّه حنفیّ نیز، در روز عاشورا شهید نماز شد. وی جلوی امام حسین ایستاد تا تیرهایی که از چپ و راست به سمت امام رها می شد به آن حضرت اصابت نکند. آنقدر تیر بر او خورد که وقتی نماز امام حسین علیه‌السلام تمام شد، این شهید سعید، برزمین افتاد و شهید شد.[1]

پیروان نهضت ابا عبداللّه نیز باید به نماز اهتمام ورزند و آن را در رأس امور خویش قرار دهند، بخصوص عزاداران حسینی نباید نمازرا که واجب دینی است، فدای مراسم سینه زنی و عزاداری که مستحب است قرار دهند و توجه داشته باشند که نماز، مایهٔ برخورداری از شفاعت حسین علیه‌السلام است.

رضا

مقام «رضا» از والاترین مراتب اخلاص و عبودیت نسبت به خداوند است؛ یعنی به آنچه او بپسندد و راضی باشد، راضی بودن، جز رضای الهی نجستن و رضای مخلوق را در راه رضای خالق فدا کردن.

این حالتِ معنوی، هم به انسان اطمینانِ خاطر می دهد، هم صبوری و روحیهٔ مقاومت را می افزاید و هم نشانهٔ کمال ایمان و توحید است.

امام حسین علیه‌السلام وقتی خواست از مکّه به سمت عراق خارج شود، خطبه ای خواند که ضمن آن اشتیاق خویش را به شهادت و افتخارآمیز دانستن آن را بیان فرمود (خطّ الموت ...) در ضمن این خطبه فرمود:

«رضی اللّه رضانا أهل البیت نَصبِر علی بلائه ویوفّنا أجرَ الصابرین.»[2]

رضای خدا رضای ما اهل بیت است، بربلا و آزمایش او صبر می کنیم و او به ما

---

۱. *وقعة الطفّ*، ص ۲۳۲.

۲. *کشف الغمّه*، ج ۲، ص ۲۹.

پاداش صابران را کامل عطا می کند.

در سخن دیگری، به آنچه ارادهٔ خدا باشد، چه پیروزی چه شهادت، راضی بود و آن را خیر از جانب خدا می دانست:

«أما واللّهِ إنّي لأرجُو أن يكونَ خيراً ما أراد اللّهُ بِنا، قتِلنا أم ظَفَرنا»[1]

امیدوارم آنچه خدا برای ماخواسته باشد، خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم.

این همان راضی بودن به رضای الهی است، «رضي اللّه عنهم ورضوا عنه».

یکی درد و یکی درمان پسندد　　یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران　　پسندم آنچه را جانان پسندد

در زیارت آن حضرت نیز، می خوانیم:

«السلام عليك يا من رِضاه من رضى الرحمن وسخطه من سخط الرحمن»[2]

در وداع آخر روز عاشورا، امام حسین علیه‌السلام اهل بیت و خواهر خود را هم به «رضا» به قضای الهی و تسلیم در برابر تقدیر پروردگار دعوت فرمود و به دخترش سکینه فرمود:

«فاصبري على قضاء اللّه ولا تشتكي، فإنّ الدّنيا فانية والآخرةُ باقية»[3]

بر قضای الهی صبور باش و زبان به شکایت مگشای، دنیا فانی است و آخرت باقی.

و در نقل دیگری آمده است که به آنان چنین توصیه فرمود:

«استعدّوا للبلاء... ويُعَوِّضكم اللّه عن هذه البليّة أنواع النّعم والكرامة فلاتَشْكوا ولا تقولوا بألسنتكم ماينقُص قدركم».[4]

آمادهٔ بلا باشید... خداوند در عوض این بلا، به شما انواع نعمت ها و کرامت ها را

---

۱. *أعيان الشيعه*، ج۱، ص۵۹۷.

۲. *مفاتيح الجنان*، زیارت مطلقهٔ امام حسین، زیارت ششم، ص ۴۲۸.

۳. *موسوعة كلمات الامام الحسين*، ص ۴۹۰.

۴. *همان*، ص ۴۹۱.

می بخشد، پس شکایت نکنید و بازبانتان چیزی نگویید که قدر و ارزش شما را کم کند.

در آخرین لحظاتی هم که در قتلگاه، مجروح بر زمین افتاده بود، مناجاتی با خدای خویش داشت که نشان گر همین رضا و تسلیم و صبر در برابر اراده و قضای الهی بود. از جمله فقرات آن مناجات چنین بود:

«... صبراً علی قضائك یا ربّ لا إله سواك، یا غیاث المستغیثین، مالي ربّ سواك ولامعبود غیرُك، صبراً علی حکمك یا غیاث من لاغیاث له».[1]

اِخلاص

انگیزهٔ خالص خدایی، ارزش دهندهٔ به اعمال است و کارهای ریایی نه ثواب دارد، نه ماندگار است، نه ارزشمند.

یکی از مهم ترین عوامل بقا و جاودانگی نهضت امام حسین علیه‌السلام، اخلاص سید الشهداء و یاران او بود. ایشان، جز رضای الهی هدف دیگری نداشتند و جز انجام وظیفه، هیچ عاملی از دنیاطلبی و ریاست خواهی و غرور و... در انگیزه آنان دخالت نداشت.

در طول راه هم وقتی امام حسین علیه‌السلام، اوضاع داخلی کوفه و عوض شدن شرایط و شهادت مسلم بن عقیل را به همراهان اطلاع داد، کسانی که با هوس و نیّت غنایم و قدرت و ریاست همراه او شده بودند، متفرق گشتند و تنها خالصان ومخلصان ماندند. گردآوری یاران خالص را امام در مکّه نیز، مورد نظر داشت. هنگام خروج از مکّه در آن خطبهٔ خویش فرمود:

«من کان باذلا فینا مُهجَتَهُ مُوَطِّناً نفسَهُ علی لقاء اللّه فلیرحل معنا ...»[2]

---

۱. *مقتل الحسین*، مقرم، ص۳۵۷.

۲. *حیاة الإمام الحسین*، ج۳، ص۴۸.

هرکس خون خویش را در راه ما نثار می کند و خود را برای شهادت و دیدار خدا آماده کرده است، با ما حرکت کند.

در حدیثی از آن حضرت، انگیزهٔ حرکت عاشورایی چنین بیان شده است:

«اللّهمّ إنّك تعلَم أنّه لم يكن ما كان منّا تنافسا في سلطان ولا التماسا من فضول الحُطام، ولكن لنُري المعالم من دينك ونُظهِرَ الإصلاح في بلادك ...».[1]

خدایا می دانی آنچه که از ما انجام گرفت، برای کشمکش برای قدرت یا کسب متاع دنیا نبود، بلکه برای آن که معالم دین را نشان دهیم و اصلاح در شهرها را آشکار کنیم.

خلوص آن حضرت دربندگی و اطاعت، حتی در آخرین قطرات خون و آخرین لحظات زندگیش هم متجلّی بود. در گودال قتلگاه، چنین با خداوند مناجات می کرد:

«مالي ربٌّ سواك ولا معبود غيرك ...».[2]

چون خداوند وعده فرموده که کار خیر و عمل خالصانهٔ بندگانش را تباه و ضایع نسازد، عاشورا جاودانه شد و حسین علیه‌السلام محبوب دل ها گشته است و خلوص او، قیام او را هم تأثیر گذار و الهام بخش ساخته است. بسیاری از قیام ها و کشته شدن ها ازیاد رفته است، ولی نام و یاد کربلای حسین، همیشه جاوید است.

خاموش گشته ایم وفراموش کی شویم؟

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

توکّل

تکیه داشتن بر خدا و امید بستن به نصرت و عنایت او، عامل تقویت روحی در

---

۱. *تحف العقول*، ص۲۳۹.

۲. *موسوعة كلمات الامام الحسين*، ص ۵۱۰.

مبارزه و ثبات قدم در میدان جنگ و یکی از نشانه های ایمان بالاست. این خصلتِ روحی به نام «توکّل» شناخته می شود.

امام حسین علیه السلام، گرچه به استناد نامه های کوفیان مبنی بر بیعت و حمایت به سمت آنان حرکت کرد، ولی توکّلش بر خداوند بود. از این رو، وقتی هم خبر سست عهدی شیعیان را در کوفه و شهادت مسلم و عوض شدن اوضاع را شنید، تصمیمش عوض نشد و برای انجام وظیفهٔ الهی همچنان به راه خود ادامه داد.

سید الشهداء علیه السلام صبح عاشورا، با دیدن حملهٔ سپاه دشمن، اینگونه با خدای خویش مناجات می کرد، که نشانهٔ توکل و تکیه او بر خدای متعال بود:

«اللّهم أنتَ ثِقَتي فی کلّ کرب وأنت رجائی في کلّ شدّة وأنت لي فی کلّ أمرٍ نزل بی ثقة وعُدَّة، کم من همّ یضعُف فیه الفؤاد وتقلّ فیه الحیلة ویخذل فیه الصّدیقُ ویشمِت فیه العدوّ، أنزلته بك وشکوته إلیك، رغبة منّي إلیك عمّن سواك ففرّجته عنّي وکشفته فأنت ولیّ کلّ نعمة وصاحب کلّ حسنة ومنتهی کلّ رغبة».[1]

خدایا، در هر گرفتاری تو تکیه گاه منی و در هر شدّت، تو امید منی و در هر چه برایم پیش آید، تو تکیه گام و نیرو وساز و برگ منی. چه بسا اندوهی که دل را سست و انسان را درمانده می سازد. دوست، انسان را وا می گذارد و دشمن، زبان شماتت می گشاید. من همه را با تو در میان گذاشته و به تو شکایت کرده ام، به خاطر عشقی که به تو دارم نه جز تو؛ توهم آن اندوه را بر طرف ساخته ای، پس تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر خواسته ای.

در منزلگاهی که با سپاه حرّ برخورد کرد، ضمن خطبه ای که خطاب به آنان ایراد کرد، با اشاره به پیمان شکنی آنان فرمود: «... **سَیُغْنِی اللّه عنکم**»،[2] یعنی

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۴.

۲. *وقعة الطف*، ص۱۷۲.

تکیه و توکّلم بر اوست، نه بر شما.

در مورد دیگری، دو نفر که از کوفه می آمدند، در راه با امام ملاقات کردند و از تصمیم کوفیان بر جنگ با آن حضرت خبر دادند، حضرت فرمود: «**حسبي اللّه ونعم الوكيل**».[1]

در آخرین لحظات قبل از شهادت، دعایی داشت که از جمله فقرات آن چنین است:

«**اللّهم متعالی المكان: عظيم الجبروت ... أدعوك محتاجاً و أرغب إليك فقيراً وأفزع إليك خائفاً وأبكي إليك مكروباً وأستعين بك ضعيفاً وأتوكّل عليك كافياً ...**».[2]

که نشان می دهد که آن حضرت، دعا و نیازش، بیم و امیدش، گریه و یاری خواستن و توکّلش همه و همه به درگاه الهی است.

توکّل آن حضرت، حتّی در پاسخ نامه اش به والی مکّه نیز مشهود است. وقتی امام، برای پیشگیری از ریختن خونش درحرم امن الهی تصمیم گرفت مکه را ترك کند، از سوی والی مکّه (عمروبن سعید) نامه ای به دست او رسید که مضمونش نهی آن حضرت از رفتن و کشته شدن و درخواست ماندن و برخورداری از امان او بود. حضرت در پاسخ نامه اش از جمله این جمله را نوشت که: «**وخيرُ الأمان أمان اللّه**»[3] وحاضر نشد امان خدا را بر امان دیگران ترجیح دهد.

به خاطر همین توکّل بود که نزول آن همه مصیبت و داغ عزیزان، ذرّه ای از تصمیم و ارادهٔ او نمی کاست و هر چه یاران و فرزندان و همراهانش شهید می شد، چهرهٔ حضرت برافروخته تر می شد، زیرا خود را به قرب الهی و پیوستن به جوار محبوب، نزدیک تر می دید.

---

۱. *موسوعة كلمات الامام الحسين*، ص۳۷۸.

۲. *مقتل الحسين*، مقرّم، ص۳۵۷.

۳. *موسوعة كلمات الامام الحسين*، ص۳۳۳.

یاد خدا

گرچه در بخش نماز و نیایش (که آن هم ذکر خدا است) به این مسأله اشاره شد، ولی بعنوان یک جلوهٔ معنوی ویژه، قابل توجّه جداگانه است.

ذکر و یاد خدا، چه در دل و چه برزبان، عامل تقویت روحی و زدایندهٔ یأس و غفلت و غرور است.

امام حسین علیه السلام، در طول راه، در شب و روز عاشورا، قبل از جنگ، هنگام جنگ، در آخرین لحظات حیات، پیوسته به یاد خدا بود، زبانش به حمد و تسبیح و ذکر خدا می چرخید. حتی در خطابه های حماسی هم که برای یاران خویش یا برای بیداری و هشدار، خطاب به سپاه دشمن داشت، یکی از محوری ترین موضوعات، مطرح کردن خدا و قیامت و بهشت و جهنّم و... بود. بخصوص در لحظات بحرانی و شداید روحی، یاد خدا قوّت قلب و عامل ثبات آن حضرت بود.

وقتی، پس از شهادت همهٔ یاران و همراهان تنهای تنها مانده بود و خیمه های اصحاب خویش را خالی می دید، زیاد این ذکر را می گفت: «**لاحول ولاقوّة إلاّ باللّه العليّ العظيم**».[1]

در خطبه ای که شب عاشورا در جمع اصحاب خویش ایراد فرمود، به حمد و ثنای الهی و شکر و ستایش و یاد او پرداخت و حمد را در حال سرّاء و ضرّاء (مسرّت و غم) از آن خداوند دانست. حتی در تقدیر از اصحاب خویش، نفرمود که شما باوفایید، بلکه به خداوند عرض کرد خدایا، من بهتر و با وفاتر از اصحاب خویش سراغ ندارم، «**اللّهم إنّي لا أعرفُ أهل بيت أبّر ولا أزكى ولا أطهر من أهل بيتي ولا أصحاباً هُمْ خيرٌ من أصحابي ...**».[2]

---

۱. همان، ص۴۸۵.

۲. بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۱۵.

نامه هایی که امام حسین به اهل کوفه و بزرگان شیعه نوشته است، اغلب حاوی ذکر خدا و اوصاف پروردگار است.

در طول راه، با شنیدن خبرهای ناگوار از داخل کوفه، باز هم ذکر خدا را مایهٔ سکون نفس خویش قرار می داد و با ذکر «**إنّا للّه وإنّا إليه راجعون، والحمد للّه ربّ العالمين ...**»[1]، توجّه به معبود داشت.

امام حسین علیه السلام یا دخدا را مایهٔ آرامش همراهان نیز، قرار می داد. شب عاشورا، وقتی حضرت زینب را نگران و پریشان دید، او را متوجّه بقاء و جاودانگی خدا ساخت تا بداند که جز ذات پروردگار همه رفتنی هستند و فرمود: «**يا أُخَيّه اتّقي اللّه و تعزّي بعزاء اللّه واعلمي أنّ أهل الأرض يموتون وأنّ أهل السّماء لايبقُون وأنّ كلّ شيء هالك إلاّ وجه اللّه ...**».[2]

در روز عاشورا نیز، وقتی تیر بر قلب آن حضرت نشست و خون جاری شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و با خدا چنین زمزمه کرد: «**اللّهم إنّك ترى مايصنع بولد نبيّك**».[3]

در قتلگاه هم با مناجات عارفانه اش، ذکر خدا را در واپسین دم حیات بر زبان داشت (**صبراً على قضائك ...**).

آمیختن عرفان و حماسه

اغلب مردم چنان اند که اگر اهل عرفان و سیر و سلوك معنوی اند، روح حماسه و مبارزه ندارند و اگر مبارز و حماسی و انقلابی اند، از حالات روحی بالا و از عرفان و معنویّت فاصله دارند؛ امّا اولیاء دین و پیامبر و دودمان او، هم اهل

---

۱. *وقعة الطّف*، ص۱۷۶.

۲. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۱.

۳. *همان*، ج۴۴، ص۳۲۱.

عرفانند، هم سلاح. عرفان و حماسه را با هم دارند و شیرانِ روزند و زاهدانِ شب (زهّاد بالليل وأُسود النّهار).

در سیدا الشهدا و یاران او، جمع حالت عرفانی و حماسی را می توان دید و این هم یکی از درس های عاشوراست. اصحاب آن حضرت، چنان دلاور و پرشور و انقلابی بودند که در هر حمله تعدادی از افراد دشمن را می کشتند و سپاه دشمن از هماوردی با آنان ناتوان بوده از جلوی آنان می گریختند. گاهی عمر سعد به سپاه خویش دستور می داد که اصحاب امام را که سلحشورانه درمیدان می جنگیدند، دسته جمعی سنگباران کنند. این ها نشان دهندهٔ بعد حماسی عاشورائیان است. روحیهٔ بالا و شجاعتِ امام حسین و حضرت عباس و علی اکبر و... روشن است. درکنار این ها، ایشانَ عرفان ناب و مجسّم هم بودند. بهشت خویش را در چند قدمی خویش می دیدند، شب عاشورا را با ذکر و دعا و تلاوت قرآن و مناجات با پروردگار سپری می کردند و در بحبوحهٔ جنگ سخت، نماز را از یاد نمی بردند. حضرت زینب، در طول سفراسارت، حتّی نماز شب را ترك نکرد.

امام حسین علیه‌السلام بینش ناب عرفانی را به یاران خویش متذکّر می شد. شب عاشورا در یکی از گفتگوهایی که با اصحاب داشت، فرمود: «خداوند، منزلگاه های والای بهشتی را به بندگانش درمقابل تحمّل شداید می بخشد. خداوند به من واهل بیت شهیدم کراماتی عطا کرده که با وجود آن ها، تحمّل ناگواری ها برایم آسان می شود. شما نیز، سهمی از این کرامت های الهی دارید. بدانید که تلخ و شیرین دنیا خوابی بیش نیست و بیداری و هشیاری واقعی در آخرت است. رستگار کسی است که به فوز آخرت برسد و بدبخت کسی است که در آخرت به شقاوت بیفتد... «واعلموا أنّ الدنيا حُلْوها و مُرّها حُلْمٌ و إلانتباهُ في الآخرة والفائز من فاز فيها والشّقي من شقى فيها».[1]

---

۱. همان، ج۱۱، ص۱۴۹.

در صبح عاشورا نیز، در خطبه ای که برای اصحاب خویش خواند، آنان را به تقوای الهی و پرهیز از فریب دنیا فرا خواند، و این که همه رفتنی اند و انبیا بیش از همه اهل رضا به قضا بوده اند و خدا، دنیا و مردم را برای فنا آفریده است، نعمت هایش همه نابود شدنی و شادی هایش تلخ است و برای آخرت توشهٔ تقوا برگیرید... ![1]

در کربلا، اصحاب آن حضرت چون می بینند که به زودی شهید خواهند شد، از خوشحالی در پوست نمی گنجند. حبیب بن مظاهر نزد همراهان خویش می خندد و شوخی می کند. یزیدبن حصین به او اعتراض می کند که الآن چه وقت خنده است؟ حبیب با ایمانی بالا می گوید: «چه موقعیتی بهتر از حالا برای شادمانی؟ جز این نیست که این طاغیان بر ما بتازند و کشته شویم و با حوریان بهشتی هم آغوش شویم». [2]

چنین گفتگویی، بین «بریر» و «عبدالرحمان انصاری» نیز، انجام می گیرد. این ایمان و عرفان والاست که اصحاب امام را در آستانه شهادت، اینگونه به شعف و شادی می کشد. یاران شهادت طلب امام، مرگ را به بازیچه گرفته بودند. این اوج عرفان حماسی و حماسهٔ عرفانی آنان بود، بی باکانه به میدان می شتافتند و از مرگ استقبال می کردند. تلفات سپاه عمرسعد که زیاد شد، عمربن حجاج که از سران سپاه عمرسعد بود دید که اگر اوضاع این گونه ادامه یابد همهٔ لشکریان کشته خواهند شد، آنان را از مبارزه تن به تن با یاران امام منع کرد و خطاب به سپاه کوفه گفت: «ای بی خردان، می دانید با چه کسانی می جنگید؟ شما با تک سواران و شهادت طلبانی می جنگید که مرگ را می میرانند! هرکس تن به تن با اینان بجنگد، کشته می شود. اگر این ها را سنگ باران نکنید همهٔ شما را

---

۱. موسوعة *کلمات الامام الحسین*، ص۴۱۸.

۲. *حیاة الامام الحسین*، ج۳، ص۱۷۵.

خواهند کشت» ... . عمرسعد هم حرف او را تصدیق کرد و سپاه را از جنگ تن به تن با یاران امام نهی کرد.[۱]

یاران امام، از یک سو شجاع و رزمنده بودند و از سویی اهل عبادت، دعا، تهجّد و تلاوت. مثلاً «عابس بن ابی شبیب شاکری»، از رجال برجستهٔ شیعه و مردی دلیر، سخنور، کوشا و شب زنده دار بود. درنهضت مسلم بن عقیل هم بسیار فعّال بود. دلاوری هایش هم در عاشورا مشهور است. او در عاشورا زره از تن درآورد، کلاهخود ازسر برداشت و با تیغ بر سپاه دشمن حمله کرد و آنقدر کشت که به دستور عمرسعد او را سنگباران کردند.[۲]

آمیختن حماسه و عرفان را باید از یاران امام حسین علیه‌السلام آموخت.

حیات طیّبه

بعضی زندگی را تنها در نفس کشیدن و خوردن و لذّت بردن می دانند. این «حیات حیوانی» است، امّا «حیات انسانی» متعالی تر از «خور و خواب و خشم و شهوت» است. اولیاء الهی، درکی متعالی از حیات دارند. پیامبران و آیات قرآن و دین اسلام هم انسان ها را به آن «حیات برتر» یا «حیات طیّبه» دعوت می کند که از هر نوع دنائت و پستی و ذلّت و طمع و حقارت دور است و سرشار از ایمان، انسانیت، وفا، کرامت نفس، عزّت و مناعت طبع است.

زندگی وقتی ارزشمند است که همراه با شرافت و کرامت و آزادگی باشد. زندگی زیر بار ستم، فاقد ارزش است. از این رو، آزاد مردان حتّی زندگی ظاهری خود را در راه آن حیات طیّبه معنوی فدا می کنند، چون درك عالی تری اززندگی دارند. «شهادت طلبی» هم در سایهٔ چنین درك و شناختی پدید می آید.

---

۱. همان، ص ۲۱۰.

۲. *سفینة البحار*، ج۲، ص ۱۴۷.

علی علیه‌السلام فرمود:

«الموتُ في حياتكم مقهورين والحياة فی موتكم قاهرين».[۱]

طبق این دیدگاه، مرگ با عزّت، «زندگی» است و زندگیِ با ذلّت، «مرگ» است. شهدای کربلا، همه به این دیدگاه و تلقی از حیات، مجهّز بودند. سیدالشهدا علیه‌السلام نیز، مرگ شرافتمندانه در راه حق و مبارزه با ستم را سعادت می‌دانست و زندگی در کنار ظالمان را بَرَم و دلتنگی و مایهٔ شقاوت: **«إنّي لا أرى الموت إلّا سعادة والحياة مع الظّالمين إلّا بَرَماً»**.[۲]

حیات طیّبه آن است که زندگی انسان، دور از ذلت و بردگی و فرومایگی و رها از سلطهٔ اشرار باشد. امام حسین علیه‌السلام، به خاطر دست یافتن به چنین حیات برتر وجاودانه ای پذیرای شهادت شد و از بیعت با یزید امتناع ورزید و چنان مرگی را عزت نامید. وی هنگام حرکت از مکّه به سوی عراق، چنین می خواند:

سَأمْضي فَما بِالمَوتِ عارٌ على الفتى ... إذا مانوى حقّاً وجاهَدَ مسلماً

وواسَى الرّجالَ الصالحين بنفسِه ... وفارق مثبوراً وخالف مجرماً[۳]

من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آنگاه که او معتقد به اسلام و هدفش حق باشد.

و بخواهد با ایثار جانش از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت نموده و از دشمن خدا دوری گزیند.

آن حضرت، با این اشعار نشان می داد که مرگ در راه حق و جهاد و جانبازی در راه صالحان و دوری از حرام، ننگ نیست، بلکه چنین مرگی عین حیات است.

---

۱. *نهج البلاغه*، صبحی صالح، خطبه ۵۱.

۲. *مناقب*، ابن شهر آشوب، ج۴، ص۶۸.

۳. *مقتل الحسین*، مقرّم، ص۱۹۹.

روز عاشورا، بین زهیر بن قین و شمر، حرف های تندی ردّوبدل شد، آنگاه زهیر خطاب به شمر چنین گفت: «**أفبالموت تُخوّفني؟ والله للموت معه أحبّ إليّ من الخلد معكم**».[1]

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا قسم، مرگ با حسین علیه‌السلام و در رکاب او، از زندگی جاودانه در کنار شما برایم محبوب تر است.

شهدا به خاطر همین جان پاك و متعالی، زنده جاویدند و قرآن از آنان به «**أحياءٌ عند ربّهم**» یاد می کند.

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست
تو در اوّل سروجان باختی اندر ره عشق
تا بدانند خلایق، که فنا شرط بقاست

طبق این دیدگاه، هم مرگ و شهادت، خیر و سعادت است، هم حیات و پیروزی و به تعبیر قرآنی «**إحدى الحسنيين**»؛ یکی از دو خوبی!

سید الشهدا روز عاشورا به اصحاب خویش، این گونه توصیه به صبر و مقاومت می کرد:

«**صبراً بنی الکرام! فما الموت إلّا قَنطَرَةٌ تَعْبِرُ بکم عن البُؤس والضّرّاءِ إلى الجنان الواسعة والنعيم الدّائمة**».[2]

صبر و مقاومت کنید. ای بزرگ زادگان، چرا که مرگ، پلی است که شما را از رنج و سختی (در دنیا) به سوی بهشت های گسترده و نعمت های ابدی عبور می دهد و می رساند.

«حیات طیّبه»، رسیدن به وسعتِ روحی وکرامت انسانی است که در تنگنای

۱.

۲. *نفس المهموم*، ص۱۳۵.

دنیای مادی محصور است. امام حسین علیه‌السلام و یارانش، برای رسیدن به چنین مقامی بی تاب شهادت بودند.

ما نسبت به شهدای کربلا احساس غبن می کنیم و آرزو می کنیم که کاش در کنارشان بودیم و با شهادت به «فوز عظیم» می رسیدیم.

«یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظیماً.»[1]

---

۱. *مفاتیح الجنان*، زیارت امام حسین در نیمه رجب، ص ۴۴۰.

شب و روز عاشورا

حجةالاسلام والمسلمین داود الهامی

ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بأنّ لهم الجنة یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتُلون و یُقتَلون وعداً علیه حقّا فی التوریة والإنجیل والقرآن ومن أوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکُم الذی بایعتم به وذلك هو الفوز العظیم (۱۱۱) التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و النّاهون عن المنکر والحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین (۱۱۲)

(سوره توبه)

امام حسین علیه‌السلام در دامن وحی

امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بنابر قول مشهور ۵۷ سال داشت[۱]، از این ۵۷ سال، مدت هفت سال، یعنی دوران کودکی خود را که حساس ترین دوران زندگی هر انسان است، در منزل وحی و در دامن پیامبر گذرانده بود. این نوزاد در زندگی خود با جد بزرگوارش، با این که آغوش مادر، آماده نوازش او بود، اما

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۴، ص۲۰۰. (و گرنه در سن آن حضرت اختلاف است).

ذرات وجودش و تکه تکه روحش و قطعه قطعه احساسش و اندیشه اش و لحظه لحظهٔ عمرش، همه در حوزه «جاذبه پیامبر» قرار داشت.

پیامبر اکرم ﷺ، حسین علیه‌السلام را چون جان شیرین دوست می داشت و پیوسته او را در آغوش و روی سینه خود قرار می داد و به او حرارت و گرمی می بخشید.

هر موقع پیامبر، حسین علیه‌السلام را می دید، حالت سرور و خوشحالی به او دست می داد، ولی چیزی نمی گذشت که پیک وحی می آمد پرده آینده را بالا می زد و صحنه غم انگیز کربلا را به نمایش می گذاشت[1] پیامبر، فرزند دلبندش را در حال نماز در آغوش و همین که به رکوع و سجده می رفت، او را به زمین می نهاد دوباره، به هنگام قیام او را با خود بلند می نمود. او تازه زبان باز کرده بود، کنار جدش ایستاده بود که همراه او نماز بخواند. حسین علیه‌السلام در هفتمین بار به زبان آمد و آن را ادا کرد، این سنت از کودکی حسین علیه‌السلام به یادگار مانده است.[2]

حسین علیه‌السلام با چنین نوازش ها وعنایت ها در آغوش پرورش و آموزش پیامبر، به هشتمین سال عمر خود پا نهاد، در آن سال بود که پیامبر در بستر آخرین بیماری خود خفت. در این روزهای بیماری، همه روز می خواست حسین علیه‌السلام را برایش بیاورند. در آخرین روز عمر خود که تب شدیدی پیامبر را فرا گرفته بود، حسین علیه‌السلام ناگهان کنار بستر پیامبر دیده شد، چون پیامبر به حال بیهوشی بود حاضران خواستند حسین علیه‌السلام را از بالین او دور کنند، ولی او حاضر نشد و خیره خیره به چهره نیای خود که در آتش تب می سوخت نگاه می کرد، ناگهان

---

۱. طبق شمارش علامه امینی ۲۴ بار این صحنه تکرار شده است به کتاب سیرتنا سیرة رسول اللّه، مراجعه شود؛ *بحار*، ج۴۴، از ص ۳۲۳ـ ۳۶۸، گویا تکرار این صحنه برای این است که پیامبر مهربان این صحنه را تکلیف زینب نماید.

۲. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۴/ ۷۲.

پیامبر چشم ها را گشود و بی اختیار گفت: «حسین منّي وأنا من حسین»[۱] حسین علیه السلام خود را در آغوش او انداخت و پیامبر در حالی که او را سخت در میان بازوهای خود می فشرد و می لرزید باز همان جمله ای را که بارها درباره او فرموده بود بازگو کرد «تقتله أُمّتی من بعدي»[۲] این نازنین مرا امت من می کشد.

کوتاه سخن آن که حسین علیه السلام در این هفت سال که در دامن پر مهر جد بزرگوارش حساس ترین و سرنوشت سازترین دوران زندگانی خود را می گذراند، کودکی فوق العاده هوشمند و سرشار از ذوق و استعداد بود، در این مدت از مصدر نبوت «رحمة للعالمین» همه چیز را فرا گرفت.

آری، حسین علیه السلام چنان از وجود او، دیدار او، صحبت او، آشنایی او، لبخند او، نگاه او، سخن او، سکوت او و زیستن او درس ها آموخت که تا حال هیچ استادی به شاگرد خود همچو درسی نگفته و هیچ شاگردی از استاد خود همچو درسی نشنیده است.

آنچه بعد از پیامبر از مادر به او رسید دفن مادر بود که شبانه انجام شد و تاریکی شدیدی روی همه آن درخشندگی ها را فرا گرفت. سن او در این وقت بیش از ۷ یا ۸ سال نبود که گفتار شکوائیه دلخراش پدر را در شب دفن مادر به خاطر سپرد و از آن به دفتر خاطرات زمانه انتقال داد[۳] بسیار شگفت انگیز است که خطبه فدك را هم که از مادرش به جا مانده، خواهر همرزمش «زینب کبری» با آن که در مرگ مادر ۵ یا ۶ ساله بود در دفتر زمانه به ثبت رساند.[۴]

قسمتی از زندگانی امام حسین علیه السلام، با پدر مهربانش گذشت و تا قدم آخر با

---

۱. *کامل الزیارة ابن قولویه*، ص ۳.

۲. *بحارالانوار*، ج۴۴/ ۲۳۲.

۳. *بحارالانوار*، ج۴۳/ ۱۹۳.

۴. *امام عظیم حسین بن علی علیهما السلام*، ص۴۳، تألیف مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای.

پدر و رهبر و راهبر راه حق، همقدمی کرد و از او که دوست و دشمن وی را «مظهر العجائب» و مرد اسرار آمیز می خواندند، آزادگی، شجاعت شهامت و ... آموخت و از طرفی بانغمه های دعا و نیایش و ناله های نیمه شب پدر با تفسیر حروف اذان و اقامه راه معراج و وصال در نماز را شناخت و در آخر عهد پدر ۳۶ ساله بود.

قسمتی از زندگی او، با برادر ارجمند و مظلومش امام حسن علیه‌السلام سپری گردید و در این عهد که بار سنگین و طاقت فرسای ولایت امت بر دوش برادرش امام حسن علیه‌السلام نهاده شد، او در این مدت همراه و پشتیبان برادرش بود، سال ۵۰ که امام مجتبی علیه‌السلام شهید شد آن وقت همه مسئولیت ها به دوش او افتاد و همه چشم ها به او دوخته شد.

بعد از برادر، بقیه عمر تا سال ۶۱، از طرفی مسئولیت اسلام عزیز و امت مسلمان بر دوش او بود و از طرفی، قدرت دشمن نابکار متجاوز با زور و تزویر، روز به روز بر سرزمین اسلام گسترده تر می شد.

انفجار عاشورا

ناگهان روز عاشورا، جرقه ای در ظلمت، انفجاری در سکوت رخ داد، و جمال انسانیت را به نمایش گذاشت و چنان تحولی شگرف و شور و غوغائی در جهان به وجود آورد که صفحه روزگار و تاریخ انسانیّت، نظیر آن را ندیده است.

آری، این مرد عظیم، آن نور و حرارتی را که در طول عمر خود ذخیره کرده بود، روز عاشورا در آن جلوه گاه عشق، ظاهر ساخت، گویا قلّه کوهی است که آتش فشانی بی تاب را در دل خود به بند کشیده و یا تندبادی است که خداوند بر این قوم عاد فرو فرستاده و اکنون وزیدن آغاز کرده است.

اگر شرایط روز عاشورا برای امام حسین علیه‌السلام پیش نیامده بود، به یقین

شخصیت بسیار والای حسین علیه‌السلام برای جهانیان ناشناخته می ماند، چه این که بنا به فرموده امیرمؤمنان علی علیه‌السلام: «**فی تقلّب الأحوال علم جواهر الرجال**»[1] در تغییر روزگار و گردش حالات حقیقت مردان فهمیده می شود.

همچنان که زلزله های طبیعی کوه های عظیم را می شکافدو آنچه در میان دارند، بیرون می ریزد، زلزله ها و تکان های اجتماعی نیز شخصیت های عظیم را تکان می دهد و آنچه در درون دارند، ظاهر می سازد و عیار شخصیت آنان را آشکار می نماید.

مقاومت امام، درمقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همهٔ مراحل به خصوص روز عاشورا، تا وقت شهادتش آن چنان مردانه و شجاعانه بود که حیرت و تعجب همگان را برانگیخت، بدون مبالغه، هیچ قلم توانا بیان شیوا و رسا، قادر به بازگو کردن آن نیست. آنگاه که حسین علیه‌السلام با زن و فرزندان و یارانش در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد قرار گرفته و در هرلحظه احتمال می رفت با یک یورش سبعانه کار حضرت را یکسره کنند. آنگاه که برق شمشیرهای سی هزار نظامی مسلح دشمن چشم ها را خیره و دل ها را می لرزاند. آن گاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام و زنان و کودکان را می گداخت آنگاه که ناله های دلخراش کودکان و زنان در خیمه ها، قلب پر محبت امام را می لرزاند، آنگاه که فکر دختران و زنان و ناموسش که بعد از چند ساعت، به دست این قوم وحشی اسیر خواهند شد، دل امام را چاك می زد. آنگاه که صحنه شهادت و قطعه قطعه شدن عزیزانش در جلو چشمش مجسم می گردد و ده ها آنگاه دیگر...

امام در چنین شرایط وحشتزایی که هر یکی از آن ها، به تنهایی هر پهلوان مردافکن را بیچاره می کند و شیردلان را به زانو در می آورد و زبان عجز و ناتوانی به دشمن می گشایدو در میان چنین طوفان عظیم و بلای سهمگین می گوید:

---

۱. *نهج البلاغه*، کلمات قصار شماره ۲۰۸.

«**هيهات منّا الذّلّه**»[1]، هرگز ذلت نمی پذیریم، و می گوید: «**لا أُعطيهم بيدي إعطاء الذليل**»[2] من دست ذلت به دست اینان نمی دهم.

راستی این چه عظمت روح و علو طبع و عزت نفس حیرت انگیزی است که از این مرد آسمانی و ملکوتی ظاهر گشته است. و برای پی بردن به عظمت روحی و رشادت ایمانی آن حضرت کافی است سخنانی را که در شب و روز عاشورا در مراحل مختلف بیان داشته و کارهای شگفت و حیرت انگیزی که در زمینه های گوناگون انجام داده است از نظر بگذرانیم، آیا این سخنان و این اعمال را در آن شرایط سخت طوفانی جز فرزند زهرا، حسین بن علی علیهما السلام کسی دیگر می توانست بگوید و انجام بدهد؟!

شب عاشورا شب تصمیم

مذاکراتی که بین طرفین انجام شد بالاخره جنگ یک شب به تأخیر افتاد و در این نقطه بود که امام حسین علیه السلام در اول شب یاران و خویشان خود را جمع کرد و خطبه ای ایراد فرمود این خطبه را همه مآخذ مختلف و مورخان در ضمن حوادث شب عاشورا نقل کرده اندو برای درك طرز تفکر امام حسین علیه السلام ذکر آن لازم و جالب است.

خطبه امام در شب عاشورا

أُثنی علی اللّه أحسن الثناء وأحمده علی السّراء والضّراء اللّهمّ إنّي أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوّة وعلّمتنا القرآن وفقّهتنا في الدين وجعلت لنا أسماعاً وأبصاراً وأفئدةً فاجعلنا من الشاكرين.

---

۱. *مقتل خوارزمی*، ج۲/ ۷.

۲. *تاریخ طبری*، ج۴/ ۳۲۳.

أمّا بعد فإنّي لا أعلم أصحاباً أوفى ولاخيراً من أصحابي ولا أهل بيت أبرّ ولا أوصل ولاأفضل من أهل بيتي فجزاكم اللّه عنّي أفضل الجزاء ... .

بار خدایا من سپاس می گویم ترا بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را بصیر و بینا ساختی و گوش های شنوا و دیده های بینا و دل های آگاه به ما ارزانی داشتی، پس ما را از سپاسگزاران قرار ده. پس از حمد و ثنا نظر به یاران و خاندان خود، فرمود: من یارانی را باوفاتر و گزیده تر از یاران خود نمی دانم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر و برازنده تر از خاندان خود سراغ ندارم خدا شما را از طرف من جزای خیر دهد. آگاه باشیدمن دیگر گمان یاری کردن از این مردم ندارم، من شما را آزاد می گذارم و همهٔ شما در رفتن آزادید و بیعتی از من به گردن شما نیست و این شب که شما را فرا گرفته فرصتی قرار داده آن را مرکب خویش کنید.[1]

هواداران امام اعمّ از خویشان و دوستان جوانمردانه از ترك وی امتناع ورزیدند برادران و پسران آن حضرت و برادرزادگان و پسران عبداللّه بن جعفر همگی گفتند: **لم نفعل ذلك لنبقى بعدك؟ لا أرانا اللّه ذلك أبداً**؛ برای چه این کار را بکنیم، برای این که پس از تو زنده بمانیم؟! هرگز خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد و نخستین کسی که این سخن را گفت: عباس بن علی علیه‌السلام بود و دیگران نیز از او پیروی کردند چنین سخنانی گفتند. از طرف انصار هم مسلم بن عوسجه برخاست و عرض کرد: **أنحن نخلي عنك و بما نعتذر إلى اللّه في أداء حقّك؟ أما واللّه حتّى أطعن في صدورهم برمحي و أضربهم بسيفي ماثبت قائمة في يدي** ... آیا ما دست از تو برداریم؟ آنگاه ما چه عذری دربارهٔ پرداختن حق تو به درگاه خداوند بیاوریم؟ آگاه باش به خدا دست از تو بر نداریم تا نیزه به سینهٔ دشمنانت بکوبم و تا شمشیر در دست من است اینان را بزنم ... .

---

۱. ارشاد مفید ص۲۱۴، طبری ج۴/۳۱۸.

غرض همه یاران امام با سخنان شورانگیز آمادگی خود را برای جانبازی اعلام نمودند و این که در میان مردم شایع است که امام شب عاشورا یاران خود را امتحان کرد و بسیاری از آنان از یاری امام دست برداشتند، شایعه بی اساسی است و در منابع تاریخی نه تنها ذکری از آن به میان نیامده، بلکه تصریح شده است که هیچ یک از یاران امام پیشنهاد آن حضرت را درباره رفتن نپذیرفتند و برای هر نوع فداکاری در راه پسر پیغمبر اعلام آمادگی کردند و زندگی بدون آن حضرت را برای خود ننگ و عار شمردند و لذا امام حسین علیه السلام از همگان سپاسگزاری نمود و پاداش نیک برای آنان خواست.[1]

آن گاه که یاران امام حسین علیه السلام وفاداری خود را صمیمانه اعلام نمودند، همان شب به دستور امام برای تأمین امنیت زنان و کودکان خمیه ها را به هم نزدیک کردند و پشت چادرها به فاصله کمی یک خندق سرتاسری به طول چادرها کندند و دسته هائی از هیزم و نی که در کناره های نهرهای فرعی فرات روئیده بود آماده نمودند که فردا هنگام شروع جنگ هیزم ها و نی ها را در آن خندق روشن کنند تا دشمن نتواند از پشت به داخل خیمه ها نفوذ کند. همین که این کارها در شب عاشورا انجام گرفت، بقیه شب را به نماز و قرائت قرآن و راز و نیاز پرداختند امام زین العادین علیه السلام می فرماید: من در آن شبی که پدرم فردای آن شهید شد نشسته بودم، عمه ام زینب نیز نزد من بود و از من پرستاری می کرد، در آن هنگام پدرم به

---

۱. *تاریخ یعقوبی* ج ۲/ ۲۳۱؛ *طبری* ج ۴/ ۳۱۸؛ *ارشاد*، ص ۲۱۵؛ *اعلام الوری*، ص ۲۳۵؛ *روضة الواعظین*، ص ۱۸۳؛ *ابن اثیر کامل* ج ۴/ ۵۸ ـ ۵۷؛ تذکره، *سبط ابن جوزی*، ص ۲۴۹؛ *لهوف* ص ۸۲، و مدارك دیگر. عجیب است که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری در ذیل آیه ۳۴ سوره بقره تصریح شده است که همه اصحاب امام از وی جدا شدند. سپهر نیز در *ناسخ التواریخ* عبارت تفسیر را ترجمه کرده است. اگر این مطلب درست باشد که در شب عاشورا همه اصحاب امام غیر از اهل بیت رفتند، پس باید شهدای کربلا منحصر به اهل بیت باشند، در حالی که بیشتر شهدای کربلا از غیراهل بیت بودند (*سیری در تاریخ تشیع*، ص ۱۵۴).

خیمه خویش رفت و «جون بن حوبی» غلام ابوذر غفاری نیز نزد او سرگرم اصلاح شمشیر آن حضرت بود و پدرم این اشعاری را (که خبر از بی وفائی و بی اعتباری دنیا می دهد) زمزمه می کرد:

یا دهر أفٍّ لك من خليل — كم لك بالاشراق و الأصيل
من صاحب أو طالب قتيل — والدهر لايقنع بالبديل
وإنّما الأمر إلى الجليل — وكلّ حيّ سالك سبيل

بعضی این اشعار را چنین به نظم آورده اند:

اف به تو ای روز گار ستمگر — چه به صبح و پسین چه گرگ تناور
بر کنی از یار و دوست افسر و همسر — نیست قناعت و را به اندك و کمتر
کار هماناست سوی حضرت داور — هر که بود زنده راه من رود آخر[1]

و این اشعار را دوبار یا سه بار تکرار کرد تا اینکه من مقصود او را دانستم، پس گریه گلوی مرا گرفت، ولی خودداری کرده خاموش شدم و دانستم که بلا نازل گشته است اما عمه ام نیز شنید آنچه را که من شنیدم و او چون زن بود و زنان نازکدل و بی تاب تر می باشند نتوانست خودداری کند از جا برخاست و نزد آن حضرت دوید و گفت: **واثكلاه ليت الموت أعدَمَني الحيوة اليوم ماتت أُمّي فاطمة وأبي عليّ وأخي الحسن يا بقيّة الماضين وثمال الباقين، فنظر إليها الحسين عليه السلام فقال لها: يا أخيّه لايذهبنّ حلمك الشيطان وترقرقت عيناه بالدموع.**

کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم امروز (چنان ماند که) مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند، ای یادگار گذشتگان و ای دادرس بازماندگان! حسین علیه السلام به او نگاه کرد و فرمود: خواهرم شکیبائیت را شیطان از دستت نرباید (این سخن را فرمود) و اشگ چشمانش را گرفت و فرمود اگر «مرغ قطا» را در آشیانه اش به حال خود می گذاردند (آسوده) می خوابید.[2]

---

۱ و ۲. الارشاد، مترجم، ج۲/ ۹۶.

ابومخنف از «ضحاك بن قیس مشرقی» روایت کرده است که گفت: شب عاشورا شبی بود که در آن شب امام حسین علیه‌السلام خودش و اصحابش جملگی به عبادت برخاستند، نماز می‌خواندند، استغفار می‌کردند، دعا می‌کردند تضرع می‌نمودند، از سربازان عمر سعد عده‌ای در موقعی که امام حسین علیه‌السلام قرائت قرآن می‌کرد بر ما گذشتند امام علیه‌السلام این آیه را تلاوت می‌نمود: «**ولا یحسبنّ الذین کفروا انّما نملي لهم خیراً لأنفسهم إنّما نملی لهم لیزدادوا إثماً لهم عذاب مهین ماکان اللّه لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتّی یمیز الخبیث من الطیب.**»[1]

(آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود ایشان است! ما به آن‌ها مهلت می‌دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای است. چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد، مگر آن که ناپاك را از پاك جدا سازد...)

صبح سرنوشت ساز در کربلا

شب مهلت به پایان رسید و صبح سرنوشت ساز عاشورا از افق سر زد. امام حسین علیه‌السلام پس از نماز صبح، سپاه به ظاهر کوچک ۷۲نفری خود را در جلو خیمه‌ها به صف کرد، این سپاه از ۳۲ اسب سوار و ۴۰ نفر پیاده نظام تشکیل می‌یافت[2] افراد این سپاه کوچک از لحاظ سنی هم ترکیب خاصی داشت از پیر مرد ۷۰ ساله تا کودك ده دوازده ساله در آن وجود داشتند امام فرماندهان سپاه خود را تعیین کرد. «زهیر بن القین» به فرماندهی جناح راست و «حبیب بن مظاهر» به فرماندهی جناح چپ برگزیده شدند و پرچم جنگ به سردار رشید اسلام

---

۱. سوره آل عمران، آیه: ۱۷۸ و ۱۷۹، عنصر شجاعت، ج۱/۱۵۸.

۲. مفید، *ارشاد*، ص۲۱۶.

«عباس بن علی علیهما السلام» تحویل گردید و خودش در قلب لشکر ایستاد، دسته های نی و هیزم را که از شب آماده کرده بودند در خندق سرتاسری پشت خیمه ها بر افروختند.[1] ازآن سو عمر بن سعد نیز لشکر خود را بیاراست و فرماندهان سپاه را تعیین کرد و در مقابل امام علیه السلام ایستاد و آماده جنگ شد امام سجاد علیه السلام می گوید: چون بامداد روز عاشورا لشکر دشمن رو به سوی امام آورد آن حضرت دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللّهمّ أنت ثقتی في كلّ كرب و أنت رجائي في كلّ شدّة وأنت لي في كلّ أمر نزل لي ثقة وعدّه... .

بار خدایا توپناهگاه منی در هر اندوهی و تو امید منی در هر سختی و تو در هر مشکلی تنها مورد اعتماد منی، چه بسا اندوهی که دل ها در آن سست شود و تدبیر در آن اندك گردد و دشمن در آن شاد شود که من آن را به درگاه تو آوردم و شکوه آن پیش تو کردم، پروردگارا من خود را به تو می سپارم و تنها آرزو و تقاضایم به سوی تو است، چه کسی جز تو می تواند مرا از غم و اندوه رهائی بخشد، پس توئی صاحب اختیار هر نعمت و دارندهٔ هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی.[2]

آنگاه گروه دشمن برای نمایش قدرت، اسب های خود را در اطراف خیمه های امام علیه السلام به جولان درآوردند و آن خندق را در پشت خیمه ها و آتش ها را که در آن شعله می کشید دیدند زبان به طعن و دشنام گشودند و «شمر بن ذي الجوشن» قهرمان رسوائی، بیش از همه بی شرمی از خود نشان داد. مسلم بن عوسجه خواست با تیری او را بزند امام او را از کار منع کرد و فرمود: من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم.[3]

اوضاع لحظه به لحظه بحرانی تر و حمله از جانب دشمن نزدیک تر می شد.

---

۱ و ۲. *ارشاد* ص۱۲۷؛ *طبری*، ج۳/ ۲۴۱.

۳. *ارشاد* ص۲۱۷؛ *طبری*، ج۳/ ۲۴۲ جزء ۶.

امام حسین علیه‌السلام که خود را برای دفاع مقدس آماده می ساخت، عمامه رسول خدا را بر سر گذاشت و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیامبر را به کمر بست[1] بر شتر خویش سوار شد و قرآن را روی دست گرفت و با این هیأت و قیافه جذّاب ملکوتی به سوی دشمن حرکت کرد، وضع امام نشان می داد که می خواهد سخنرانی کند، فرماندهان خود فروختهٔ لشکر دشمن که می دانستند اگر حسین علیه‌السلام با این قیافه جذاب معنوی که از قیام مقدس پیامبر حکایت می کرد، سخنرانی کند و مردم به سخنان او گوش بدهند، ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند و یک انفجار عظیم داخلی در داخل سپاه عمربن سعد به وجود آید. این بود که فرماندهان قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند به جار و جنجال و داد و فریاد و هلهله که حربهٔ عاجزان است، پرداختند و امام در مقابل آنها آن قدر شکیبائی از خود نشان داد و بالاخره هوچی ها خسته و آرام گشتند.

*** سخنان پرشور امام در صبح عاشورا**

امام در آن هنگامهٔ پرهیاهو با صدای بلند خود فریاد زد:

یا أهل العراق! وجلّهم یسمعون، فقال: أیّها الناس اسمعوا قولي ولاتعجلوا حتّی أعظکم بما یحقّ لکم عليّ وحتّی أعذر إلیکم، فإن أعطیتموني النصف کنتم بذلك أسعد ... .

ای مردم عراق! ـ بیشتر آنان می شنیدند ـ فرمود: ای مردم در کار خود شتاب نکنید. و سخنان مرا گوش دهید تا آنچه وظیفه من است و بر من حق دارید، برای شما بگویم و حجت و دلیل خود را بیان کنم، پس اگر انصاف دهید باعث سعادت خود شماست و اگر انصاف ندهید، پس نیک بنگرید که مبادا کار شما بر شما اندوهی باشد، سپس دربارهٔ من آنچه خواهید انجام دهید؛ هیچ مهلت ندهید،

---

۱. عقاد، ابوالشهداء، ۱/۱۷۳.

همانا ولی من آن خدائی است که قرآن را فرو فرستاد و او است سرپرست و یار افراد شایسته آنگاه که امام توجه قشون دشمن را به خود جلب کرد با بیانی رسا و محکم خطابه مهم و تاریخی خود را آغاز کرد و حمد و ثنای پروردگار را بجا آورد و به آنچه شایسته بود از او یاد کرد و بر پیغمبر خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد.

مرحوم مفیدمی گوید: **فلم یسمع متکلم قط قبله ولابعده أبلغ في منطق منه**[1] از هیچ سخنوری پیش از او و پس از او سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان آن حضرت شنیده نشد سپس فرمود: **أما بعد فانسبوني فانظروا من أنا ثمّ ارجعوا إلى أنفسكم و عاتبوها، فانظروا هل يصلح لكم قتلي و انتهاك حرمتي؟ ألست ابن بنت نبيّكم وابن وصيّه و ابن عمّه وأوّل المؤمنين المصدّق لرسول اللّه ﷺ ...**

مردم! نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم و از چه خاندانی هستم، آنگاه باخود فکر کنید و خویشتن را ملامت کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده حرمتم برای شما سزاوار است؟ آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی من نیست؟ جعفر بن ابیطالب که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا به شما نرسیده است که پیامبر درباره من و برادرم فرموده: **هذان سيّدا أهل الجنّة** که این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟

پس اگر سخن مرا باور کنید، حق همان است به خدا از روزی که خدا دروغگو را دشمن دارد، دروغ نگفته ام و اگر آنچه می گویم باور ندارید از جابر بن عبداللّه انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید آنان به شما خواهند گفت که این حدیث را دربارهٔ من و برادرم از رسول خدا شنیده ام آیا این حدیث پیامبر کافی نیست که شما را از ریختن خون من باز دارد؟ اگر در این حدیث پیغمبر شک دارید آیا در این مطلب هم شک دارید که

---

۱. *ارشاد*، ص۲۱۸.

من فرزند پیغمبر شما هستم؟ و به خدا قسم از شرق و تا غرب عالم پسر دختر پیغمبری جز من وجود ندارد وای بر شما آیا من کسی را از شما کشته ام که خون او را از من می خواهید؟ یا مالی را از شما برده ام یا به کسی جراحتی وارد کرده ام که می خواهید به کیفر آن خون مرا بریزید؟! همه آنان خاموش شده سخنی نگفتند. پس از آن فریاد زد ای شبث بن ربعی، و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزیدبن حارث آیا شما به من ننوشتید که میوه ها رسید و باغ ها سرسبز شده و تو بر لشکری آماده یاریت، وارد خواهی شد؟

«قیس بن اشعث» گفت: ماندري ولكن انزل على حكم بني عمّك فإنّهم لم يروك إلّا ماتحبّ: ما نمی دانیم تو چه می گوئی ولی تسلیم حکم پسر عمویت (مقصودش ابن زیاد بود) بشو زیرا که ایشان چیزی جز آنچه تو دوست داری درباره تو انجام نخواهد داد؟ سخنان گرم و پرشور امام تأثیر چندانی برعواطف مذهبی دشمنانش نگذاشت ولذا جوابی را که از ناحیه آنان دریافت کرد این بود که باید خود را تسلیم یزید کند وگرنه کشته خواهد شد. پاسخ امام در قبال خواسته آنان این بود که: «**لا والله لاأعطيكم بيدي إعطاء الذليل ولا أفّر فرارالعبيد**: نه به خدا قسم من دست ذلت به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه فرار نخواهم کرد.[1]

گروهی که قریب سی نفر بودند از سخنان امام منقلب شدند به طوری که دست از جان شسته و به صفوف امام پیوسته و مرگ با حسین علیه السلام را بر زندگی باعمال حکومت سپاه اموی ترجیح دادند. این گروه از پیشنهادی که امام علیه السلام برای جلوگیری از خونریزی کرده بود. اطلاع داشتند و از اینکه عمال خود فروخته حکومت هیچ یک از سه پیشنهاد فرزند پیغمبر را نپذیرفتند به شدت ناراحت شدند به عنوان اعتراض به فرمانده سپاه گفتند: **يعرض عليكم ابن بنت رسول الله ثلاث خصال فلا تقبلون منها شيئاً؟! فتحو لوامع الحسين فقاتلوا**: فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله

---

۱. *ارشاد*، ص۲۱۸؛ *طبری*، ج۳؛ جزء ۶، ص۲۴۳؛ ابن اثیر، *کامل*، ج۳/۲۸۸ ـ ۲۸۷.

برای صلح سه پیشنهاد می کند ولی شما هیچ یک را نمی پذیرید؟ این بود که به اردوی امام پیوستند و در رکاب آن حضرت جانبازی نمودند.[۱]

حرّ در آستان حسین علیه‌السلام

همین که «حرّ» تصمیم خود را گرفت بی درنگ به راه افتاد و آهسته می راند و آرام آرام از سپاه عمر سعد فاصله گرفت و در جهت حسین علیه‌السلام شتاب گرفت نگاهها از دو سو درحیرت و سکوت بر او خیره شده بود تا ببینند «حرّ» چه خواهد کرد؟ او به اردوی امام نزدیک می شود ناگهان به علامت تسلیم سپر را واژگون کرد. ابن طاوس می گوید: بسان کسی که روی به وادی ایمن برود می رفت و می نالید او قصد حسین علیه‌السلام را داشت و دست به تارك سر نهاده و می گفت: «**اللّهمّ إليك أنبت فتب عليّ فقد أرعيت قلوب أوليائك و أولاد بنت نبيّك**: بار خدایا به سوی تو انابه می کنم توبه مرا بپذیر که من دل اولیاء تو را و اولاد دختر پیامبر ترا آزردم.

مفید می گوید: همین که نزدیک تر شد گفت: فدایت شوم ای پسر رسول خدا من همان کسی هستم که تو را از مراجعت باز داشتم و به همراهت آمدم تا به ناچار تو را در این سرزمین فرود آوردم به خدا سوگند من گمان نمی کردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا برسانند به خدا اگر می دانستم کار به اینجا می کشد هرگز به چنین کاری دست نمی زدم و من اکنون از آنچه انجام داده ام به سوی خدا توبه می کنم آیا توبه من پذیرفته است؟ امام فرمود: **نعم يتوب اللّه عليك**: آری خداوند توبه تو را می پذیرد»[۲] نامت چیست؟ گفت: من حر بن یزید هستم. امام فرمود: **أنت الحرّ كما سمّتك أُمّك أنت الحرّ إن شاء اللّه في الدنيا والآخرة**.[۳] تو همان حرّی چنان که مادرت نامت نهاده تو حرّی در دنیا و آخرت.

---

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج۳/ ۲۱۰، طبع مصر.

۲و۳. *ارشاد* مترجم، ج۲/ ۱۰۳.

اکنون از اسب فرود آی! عرض کرد: من سواره باشم برای تو بهتر است تا پیاده شوم، ساعتی دیگر کار به پیاده شدن خواهد انجامید امام «حرّ» را آزاد گذاشت و فرمود: خدایت رحمت کند هرچه خواهی انجام ده حرّ بازگشت و رو در روی دشمن ایستاد در حالی که سخنان آتشین سرزنش را بر روی سپاه دشمن فرو می‌ریخت پاسخش را عمر بن سعد همکار سابقش داد وتیری پرتاب کرد و فریاد برآورد: «گواه باشید که نخستین کسی که به اردوی حسین تیر انداخت من هستم.»[1]

به قول «عقاد مصری» گویا این تیر در سینه او فرو رفته وناراحتش کرده بود.[2] و خواست خود را از این ناراحتی خلاص کند که با این تیر نبرد عاشورا رسما آغاز شد.

*** دو چهره متضاد حادثه عاشورا**

حادثه عاشورا دارای دو ورق است: ورق سیاه و ورق سفید. در ورق سیاه، داستانی بسیار تاریک و وحشتناك است که در آن حداکثر بی رحمی و قساوت و سبعیّت دیده می شود در ورق سفید یک داستان نورانی و ملکوتی است یک حماسه بزرگ انسانی است، مظهر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است. نبرد عاشورا از صبح آغاز شد و در تمام روز ادامه داشت و کمی به غروب مانده با شهادت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام پایان یافت مراحل نبرد را می توان از تاریخ به روشنی دنبال کرد ولی شرح جزئیات این جنگ حداکثر ده ساعته و وقایع غم انگیز و دلخراش آن از هدف این مقال خارج است و آنچه در این جا قابل ذکر است، این است که در این مدت جنگ از سپاهیان «یزید» آنقدر قساوت

---

۱. مفید، *ارشاد*، ص۲۱۹؛ *طبری*، ج۳، جزء ۶ ص۲۴۴.

۲. *عقاد* ابوالشهداء ص۱۷۹

و بی رحمی و وحشیگری و درندگی و بی شرمی دیده شد که برای شرح جزئیات آن مقاله بلکه کتاب جداگانه ای لازم است و نوشتن و گفتن و شنیدن آن دل را می سوزاند و وجدان را جریحه دار می کند و عقل را مبهوت می سازد.

به قول «ابن طقطقی» این سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن دوست نمی دارم سخن را در پیرامونش طولانی کنم زیرا در اسلام کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است گرچه کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام مصیبت بزرگی به شمار می آید، لیکن سرگذشت حسین علیه السلام چندان کشتار فجیع و مثله و اسارت در برداشت که از شنیدن آن پوست بدن انسان به لرزه می افتد، لذا از پرداختن به سخن درباره این سرگذشت به شهرتش اکتفا می کنیم زیرا که از مشهورترین مصیبتهاست خداوند هر کس را که در آن دست داشته و بدان فرمان داد. و به چیزی از آن خشنود بوده است، لعنت کند وهیچ کار خیر و توبه ای را از او نپذیرد و او را از جمله: «**الأخسرین أعمالاً الّذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا**»[1] قرار دهد.[2]

مرحوم آیت اللّه شهید مطهری، فهرست اعمال دنائت مآبانه لشکر عمر سعد را تنظیم کرده است دنائت هایی که یاران یزید به خرج دادند که از قانون جنگ و فروسیّت به کلی دور بود.[3]

انسان در نقطه سقوط

خلاصه اینکه در صحنه غم انگیز عاشورا روحیهٔ خشن و بی رحم طبیعت جاهلی با تمام مظاهر خود جلوه کرد به قول محقق معاصر استاد دکتر شهیدی:

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۳ ـ ۱۰۴.

۲. ترجمه *تاریخ فخری*، ص ۱۵۵.

۳. مرتضی مطهری، *حماسه حسینی*، ج ۳/۸ ـ ۱۶۷.

فرزند همان مرد که تیروکمان بر می گرفت و آماده جنگ می شد که چرا دیگران می خواهند ملخهائی را که در سایه چادر او خفته اند، شکار کنند، در اینجا رنگ عوض می کند و خاطره جنگ های «دیوس و بکر و تغلب» و دیگر جنگ های جاهلی را زنده می سازد و در آن گیر و دار مردی حسین علیه‌السلام را ندا می دهد که حسین موج آب را می بینی به خدا از آن نخواهی نوشید تا ...

هیچ باور نمی توان کرد که این مردم نسل بی واسطه یا نسل دوم مردمی هستند که آب را از کام تشنهٔ خود می گرفتند و به دوست خود می دادند و او نیز چنین می کرد تا آنگاه که همگی از تشنگی می مردند تا چون شب هنگام چراغ را می کشتند و خود دهان می جنباندند تا میهمان گمان کند میزبان نیزدر خوراك با او شریک است چنین می کردند که مبادا اگر خود هم از آن غذا بخورند، مهمان سیر نشود.

داستان پسر عاص در فتح مصر با دو کبوتر معروف است. عمربن عاص به هنگام فتح مصر درجائی که امروز «فسطاط» نام گرفته است خیمه زده بود روزی که اردو می خواست از جای خود برخیزد به فرمانده سپاه گفتند: کبوتری بر فراز خیمه تو آشیانه کرده و تخم گذاشته است اگر خیمه را بر چینیم این تخم ها می شکند و این کبوتر نر و ماده آزرده می شود پسر عاص گفت: چادر بر پا بماند یک تن از سپاهیان همین جا توقف کند تا این کبوتر بچه های خود را پرواز دهد، سپس چادر را برچیند.[1]

استاد شهیدی در پایان می افزاید:

از این داستان بیش از ۴۰ سال نمی گذرد که می بینیم فرزندان همان مردم خیمه های دختران پیامبر خود را به آتش می کشند تا کودکان خردسال حسین و نوه های محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بسوزانند راستی کدام یک از دو صحنه رقت انگیزتر است.

---

۱. یاقوت، معجم *البلدان*.

ـ چه می شود که انسانی تا این در جه از نقطه اوج فرود آید و به قعر سقوط برسد.[۱]

آری سپاه یزید در حادثه کربلا به قدری پستی و دنائت نشان دادند که نظیر نداشت. «عقاد» می گوید: در پستی یاوران یزید همین بس که در کربلا به جهت اعتقادی که به کرامت و حق آن حضرت داشتند از مقابله رو در رو با آن حضرت می هراسیدند ولی پس از شهادت لباس او و زنانش را در میان اموال غارت شده بیرون می آورند و اینان اگر به دین او و رسالت جدش هم کافر بودند، این عمل آن ها در مذهب مردانگی پست ترین کار بود.[۲]

از اینجا معلوم می شود که جنگ یاران ابن زیاد در کربلا جنگ عقیده نبود بلکه جنگ با عقیده بود یعنی به خاطر مال دنیا و ریاست باعقیده خودشان می جنگیدند.

*** انسان در نقطه اوج**

و درمقابل، از حسین علیه السلام ویاران وخاندان آن حضرت آن قدر بزرگواری، جوانمردی، شهامت، ایمان، ایثار، انسانیت، تقوی، فضیلت، عشق به حقیقت فداکاری، جانبازی در راه خدا و در راه عقیده و ایمان ظاهر گشت که هر انسانی را به خضوع و خشوع وا می دارد و هر فرد حقیقت دوستی درمقابل این همه عزت نفس و حریت ضمیر و عظمت روح سرتعظیم فرود می آورد.

به قول مرحوم سید مرتضی علم الهدی:

لهم نفوس علی الرمضاء مهملة　　وأنفس فی جوار اللّه یقریها

کانّ قاصدها بالضرّ نافعها　　وإنّ قاتلها بالسیف محییها[۳]

تن این شهیدان اگر چه بر فراز خاك گرم مورد بی اعتنایی است ولکن روان و

---

۱. سید جعفر شهیدی، *قیام حسین*، ص۵ـ ۱۷۴.

۲. *ابوالشهداء*، ص۱۰۲.

۳. بنقل مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای، عنصر شجاعت، ج۱/ ۱۸.

جان آنان دربارگاه خدائی است (خدا میزبان آنهاست) و از آنان پذیرایی می کند آنکه قصد ضرر داشت توگوئی به سود آنان کوشید و آن که به شمشیر آنان را کشت در حقیقت آن ها را زنده کرد.

آری این شهیدان عالیمقام با خون خود نوشتند و با آخرین نفس خود پیام دادند که:

قد غیر الطعن منّا کلّ جارحة　　سوی المکارم فی أمن من الغیر

سر نیزه و شمشیر برنده و تیغ تیز (بند از بند) ما را از هم جدا کرد و تغییر داد ولی رخنه به روحیه ما نکرد و بزرگواری و کرامت انسانی ما از تغییر و دگرگونی محفوظ ماند:

آری:

لولا صوارمهم ووقع نِبالهم　　لم یسمع الآذان صوت مکبّر

در اندلس نماز جماعت شود بیا　　جائی که قادسیه بخون ها وضو کنند

توسّل بزرگان به ائمّه علیهم‌السلام

حجةالاسلام والمسلمین رضا مختاری

«مَنْ اتاکُمْ نَجیٰ وَمَنْ لَمْ یَأْتِکُمْ هَلَكَ ... مَنْ وَالاکُمْ فَقَدْ والَی اللّهَ وَمَنْ عـادٰاکُمْ فَقَدْ عـادَی اللّه ... بِکُمْ فَتَحَ اللّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ اللّهُ وَبِکُمْ یُنَزِلُ الْغَیْثَ وَ بِکُمْ یُمْسِكُ السَّماءَ اَنْ تَقَعَ عَلَی الأَرْضِ الّا باذنه ... وَعِنْدَکُمْ مـا نَزَلَتْ بِه رُسُلُه وَهبِطَتْ بِه مَلائکتُه ... مَنْ اَرٰادَ اللّه بَدَءَ بِکُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْکُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ.[1]

توجّه و توسّل به ائمّه علیهم‌السلام

«قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعٰائُکُمْ»[2].

یکی از مهمترین اسباب موفقیّت، توجّه و توسل به ائمّه اطهار علیهم‌السلام مخصوصاً وجود مَسعود حضرت بقیَّة اللّه الأعظم و ابا عبداللّه الحسین علیهما‌السلام است. همین توسّلات انسان را در تحصیل کسب اخلاص و تهذیب نفس و ترك گناهان و رفع گرفتاری ها و سعادت در دنیا و آخرت فراوان یاری می دهد. پس از این امر نباید غافل بود. و باید دانست که یکی از مهمترین رموز موفقیت علماء و بزرگان دین

---

۱. از فقرات زیارت شریفهٔ جامعهٔ کبیره، که مضامین استوار و بلندش بهترین دلیل بر صدور آن از معصوم علیهم‌السلام است و امام عصر (ارواح من سواه فداه) به برخی از کسانی که به فیض دیدارش نایل شده اند، خواندن آن را توصیه فرموده است.

۲. سورهٔ فرقان/ ۷۷.

توجّه و علاقه و توسّلِ بسیار این رهبران الهی است به امامان معصوم علیهم‌السلام و اکنون نمونه هایی از این توجّهات:

امام خمینی

در یکی از نشریه ها آمده است: «در تمام مدّت اقامت ایشان در نجف اشرف، جز در موارد استثنایی، برنامهٔ زیارت هر شبهٔ ایشان هرگز ترك نشد. در اغلب ایّام زیارتی، در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام بودند و در دههٔ عاشورا، هر روز زیارت عاشورای معروفه را با صدمرتبه سلام و صدمرتبه لعن می خواندند. بیش از پنجاه سال است که شاید کمتر اتفاق افتاده باشد که فجر طالع شود و چشم امام در خواب باشد. به تهجّد و سحرخیزی، فراوان اهمیّت می دهد.

در کتاب «نهضت امام خمینی» که به هنگام اقامت امام در نجف اشرف، نوشته شده آمده است:

«اکنون نیز در نجف اشرف، برنامهٔ ویژهٔ ایشان در امر زیارت، عبادات و اعمال مستحب، هیچ گاه ترك نمی گردد. در این سالهایی که در نجف اقامت دارد در زمستان و تابستان، در شبهای بارانی و سرد و... مرتّب سر ساعت ۳ (سه ساعت بعد از غروب) در حرم مطهّر حضرت امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام می باشد، و جز در موارد استثنایی که ناخوش بوده و یا در شهر حکومت نظامی بوده است این برنامهٔ ایشان ترك نشده است.»[1]

در نشریهٔ سابق الذّکر، در این باره چنین می خوانیم:

«فرزند امام می گوید: شبی در عراق کودتا شد و عبور و مرور را قدغن کردند، موقع زیارت، امام نبودند. من دلواپس شدم، هر اتاقی را گشتم، ایشان را نیافتم، رفتم پشت بام، دیدم امام رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول

---

۱. *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، ج۱ / ۲۹.

زیارت هستند.»

یکی از نزدیکان امام می گوید: «... مثلاً، زیارت جامعهٔ کبیره که امام ۱۵ سال در نجف به طور مرتّب، در تمام شبها، این دعا را می خواندند به استثنای شبهایی که به کربلا می رفتند، یا شدیداً بیمار بودند به حدّی که نمی توانستند حتی به بیرونی منزل هم بیایند، هر شب در یک ساعت خاصّ، به کنار قبر مولای متقیان می آمدند و زیارت جامعه می خواندند؛ زیارتی که یک ساعت وقت می خواهد؛ ولی انسان در این زیارت احساس می کند که واقعاً در برابر امامان معصوم خویش، آنچه را که حق آنان است بازگو می کند و در حقیقت یک دوره درس امام شناسی است، و شوخی نیست که امام ۱۵ سال به این زیارت مقیّد است.

امام در تمام زیارات مخصوص، از نجف به کربلا می رفتند و زیارت ابی عبداللّه الحسین ﷺ را انجام می دادند والآن که در تهران هستند این زیارات به شکل دیگر انجام می شود.

علاقهٔ امام به اهل بیت ﷺ در حد وصف ناشدنی است. امام عاشق آنهاست عاشقی که تا صدای یا حسین بلند می شود بی اختیار اشک می ریزد، امام با این که در برابر مصیبتها صابر است و حتی در برابر مشکلاتی چون شهادت حاج آقا مصطفی اشک نمی ریزد؛ امّا به مجرّد این که یک روضه خوان بگوید؛ السلام علیک یا اباعبداللّه، قطرات اشک از دیدگانش فرو می چکد و این واقعاً علاقه کمی نیست و در همان مواقعی که بسیاری از شبه روشنفکرانِ قبل از انقلاب به عزاداری و سینه زنی می تاختند و اگر این فرهنگ رشد پیدا می کرد، آثاری از شعائر اسلام باقی نمی ماند و ما را از درون بی محتوا می کرد، امام شدیداً به ترویج همان سنّتهای دیرینه عزاداری می پرداخت، والآن نیز می بینیم که چگونه مردم را به برگزاری هر چه با شکوهتر عزاداریهای اهل بیت سفارش می کند و همین الآن نیز مقیّدند که روزهای مهمّ عزاداری و بخصوص روز عاشورا، روضه خوانی برگزار کنند و معمولاً، همان روضه خوانهای سنّتی می آیند خدمت امام می نشینند

و اشعار سنّتی می خوانند و ایشان گریه می کند، و توجّه نیز دارند به این که برای مراعات حال امام، کم مصیبت بخوانند، زیرا آنقدر امام شیفتهٔ اهل بیت می باشند که ممکن است در اثر گریه زیاد دچار ناراحتی شوند و حتی ایشان در این مواقع با صدای بلند گریه می کنند.

علاّمه امینی صاحب الغدیر

«از ویژگیهای علاّمه امینی، عشق و ولای کامل او بود نسبت به آل محمد ﷺ عشقی زبانزد و مشهور، که می توان گفت «الغدیر» نیز اثری از آثار این عشق بیکران است، و از این میان کششی داشت ویژه به شنیدن و تأمّل در مصائب حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او. و بس حماسه وار و دردخیز، با صدای بلند بر مصائب آل محمد ﷺ می گریست و بسیار اتّفاق می افتاد که اهل منبر و نوحه خوانان و دیگر حاضران و مستمعان، از مشاهده انقلاب حال او به هنگام ذکر مصیبت، منقلب می شدند و چونان خود او از سر درد می گریستند. راستی در محفلی که او بود و ذکر مصائب آل محمد ﷺ می رفت، می گفتی یکی از آل محمد خود در آن محفل حاضر است. این حالت هنگامی بیشتر اوج می گرفت که گویندهٔ مصیبت، به نام بانوی کبری حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام می رسید. اینجا بود که خون در رگهای پیشانی او متراکم می شد و گونه هایش افروخته می گشت و چونان کسی که از ظلمی که بر ناموس او رفته است، در برابرش سخن گویند، از چشمانش همراه اشک بی امان، شعلهٔ آتش بیرون می زد.»[1]

آیت اللّه بروجردی

مرحوم آیت اللّه بروجردی فرموده اند: دورانی که در بروجرد بودم، وقتی،

---

۱. حماسهٔ غدیر/ ۲۹۸.

چشمانم کم‌نور شده بود و به شدت درد می‌کرد، تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهر به راه افتاده بود، مقداری گِل از روی سرِ یکی از بچه‌های عزادارِ دسته ـ که به علامت عزاداری گِل به سر خود مالیده بود ـ برداشتم و به چشمان خود کشیدم، و در نتیجه فوراً چشمانم دید و نور خود را باز یافت و دردش تمام شد.

زیارت عاشورا

در شرح احوال مرحوم شیخ مرتضی، نوادهٔ شیخ انصاری آورده است که؛ «از جمله عاداتش خواندن زیارت عاشورا بوده که در هر روز، دوبار صبح و عصر آن را می‌خواند و بر آن بسیار مواظبت می‌نمود. بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از احوالش پرسش کرد؛ در جواب سه مرتبه فرمود: «عاشورا»[1]

قدّوسی، شهیدی مجهول القدر

«شهید آیت اللّه قدوسی(ره) به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید، به زیارت جامعه و عاشورا، و توسّل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت سیدالشهداء ﷺ مقیّد بود.

مرحوم قدوسی می‌فرمود: علامه طباطبائی، به این معنا تأکید دارد و در ایّام محرّم و صفر، زیارت عاشورایش ترک نمی‌شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد و معتقد است از معتمدترین نسخه، استفاده کند، می‌فرمود: من مقیّدم در زیارت عاشورا، از نسخهٔ مرحوم آیة اللّه قاضی، استاد علامهٔ طباطبائی استفاده کنم.

نسخهٔ زیارت عاشورای مرحوم قاضی، بدین صورت بوده که: در جملات

---

۱. *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری* / ۳۷۷.

«فَاَسْئَلُ اللّه الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَاَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ» «بِکَ» را خط زده بودند و «اکرَمنی» را، متصل کرده بودند به «اَنْ یَرْزُقَنی» و نیز در جملهٔ «اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثاری مَعَ اِمامٍ هُدیً»، نسخه «مَعَ امامٍ مهدیٍ» را، برگزیده بودند»[1].

چارهٔ بلا

شهید «دستغیب» می نویسد: از مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، نقل شده است. اوقاتی که در سامرّاء مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامراء به بیماری وبا و طاعون، مبتلا شدند و همه روزه عدّه‌ای می مردند.

روزی در منزل استادم مرحوم سید محمّد فشارکی، عده‌ای از اهل علم جمع بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند.

مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا نه؟ همهٔ اهل مجلس پاسخ دادند بلی. فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامرّاء، از امروز تا ده روز، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند، وثواب آن را به روح نرجس خاتون، والدهٔ ماجدهٔ حضرت حجة بن الحسن ﷺ هدیه نمایند تا این بلا از آنان دور شود. اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.

از فردای آن روز تلف شدن شیعه موقوف شد و همه روزه، تنها عدّه‌ای از سنّیها می مردند به طوری که بر همه آشکار گردید. برخی از سنّیها از آشنایان شیعهٔ خود پرسیدند؛ سبب این که دیگر از شما کسی تلف نمی شود چیست؟ به آنها گفته بودند زیارت عاشورا. آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید.[2]

---

۱. *یادنامهٔ شهید قدوسی* / ۶۷، ۶۸.

۲. *داستانهای شگفت* / ۳۹۹ ـ ۴۰۱، داستان ۱۴۸. این داستان را مرحوم آیت اللّه سید احمد

شکّی نیست که مقام میرزای شیرازی بالاتر از این است که از پیش خود چیزی بگوید و چون این توسّل؛ یعنی خواندن زیارت عاشورا تا ده روز در روایتی از معصوم نرسیده است، شاید آن بزرگوار به وسیلهٔ رؤیای صادقه یا مکاشفه یا مشاهدهٔ امام، چنین دستوری داده و مؤثّر هم واقع شده است.»

«در منزل میرزای شیرازی در کربلا ایّام عاشورا، روضه خوانی بود و روز عاشورا به اتّفاق طلاّب و علما به حرم حضرت سید الشهداء و حضرت ابی الفضل می رفتند و عزاداری می نمودند. عادت میرزا این بود که هر روز در غرفهٔ خود، زیارت عاشورا می خواند سپس پائین می آمد و در مجلس عزا شرکت می کرد. یکی از بزرگان می گوید: روزی خودم حاضر بودم که پیش از وقت پایین آمدن، ناگاه میرزا با حالت غیرعادی و پریشان و نالان از پله های غرفه به زیر آمد و داخل مجلس شد و فرمود: امروز باید از مصیبت عطش حضرت سیدالشهداء بگویید و عزاداری کنید. تمام اهل مجلس منقلب شدند و بعضی بیهوش شدند. سپس با همان حالت به اتّفاق میرزا به صحن و حرم مقدّس مشرّف شدیم، گویا میرزا به این تذکّر مأمور شده بود.»[1]

روضه خوانی قبل از تدریس

حضرت آیة اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری(ره)، دستور می دادند قبل از تدریس، کسی قدری مصیبت حضرت سید الشّهداء علیه السلام بخواند و سپس درس را شروع می کردند.

همچنین ایشان، حتّی پس از رسیدن به مرجعیت، در خیابانها در دسته های

زنجانی(ره) در کتاب «*الکلام یجرّ الکلام*» ج۱/ ۵۴ ـ ۵۵ نیز، از قول مرحوم حائری آورده اند، ولی با آنچه در بالا نقل شد اختلاف زیادی دارد.

۱. *داستانهای شگفت*/ ۳۲۳، داستان شماره ۱۴۸.

سینه زنی و عزاداری ابا عبدالله علیه السلام شرکت می کرد و به سان مردم عادی در عزای آن حضرت بر سر و سینه می زد. هنگامی که یکی از نزدیکانش دلیلِ این توجه و توسّل و شیفتگی فوق العاده را می پرسد، در جواب می فرمایند: من هر چه دارم از آن حضرت دارم. و سپس ماجرای نجات یافتن خود از مرگ را به شفاعت آن حضرت شرح می دهد.[1]

علاّمه طباطبائی (ره)

«از جمله صفات این مرد بزرگ روحانی، علاقه و خضوع زایدالوصفی بود که نسبت به خاندان پیغمبر اکرم داشت و فعالیتهای شبانه روزی علمی، او را از توسّل و عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت، باز نمی داشت و موفقیت خویش را مرهون همین توسّلات می دانست و آنچنان به سخنان ایشان احترام می گذاشت که حتی در برابر روایات مُرْسل و ضعیف السند هم، به احتمال این که از اهل بیت عصمت صادر شده باشد، رفتار احتیاط آمیزی داشت و برعکس، کوچکترین سوء ادب و کژ اندیشی را نسبت به این دودمان پاك و مکتب پرافتخار تشیع، قابل اغماض نمی دانست.»[2]

یکی از شاگردان علاّمه می نویسد:

«حضرت استاد، علاقه و شیفتگی خاصی نسبت به ائمه طاهرین (صلوات اللّه وسلامه علیهم اجمعین) داشتند. وقتی نام یکی از آنان برده می شد، اظهار تواضع و ادب در سیمایشان مشهود می شد و نسبت به امام زمان (ارواحنا فداه)، تجلیل خاصّی داشتند و مقام و منزلت آنان و حضرت رسول اللّه و صدیقهٔ کبری علیها السلام را فوق تصور می دانستند و یک نحو، خضوع و خشوع واقعی و وجدانی نسبت به

---

۱. *گنجینه دانشمندان* ج ۱ / ۳۰۲.

۲. *یادنامهٔ علامه طباطبائی* / ۳۷ ـ ۳۸.

آنها داشتند و مقام و مرتبهٔ شان را ملکوتی می دانستند و به سیره و تاریخ آنان نیز کاملاً واقف بودند.»[۱]

یکی دیگر از شاگردان علاّمه در این باره، چنین اظهار می کند:

«... نکتهٔ اوّل دلبستگی ایشان به اهل بیت علیهم‌السلام بود و در حقیقت ولای اهل بیت علیهم‌السلام برای ایشان به منزلهٔ یک شمع شب افروز شبستان زندگی بود، نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام بخصوص نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا سر حد عشق دلبستگی داشتند. هیچ به خاطر ندارم که از اسم هیچ یک از ائمّه بدون ادای احترام گذشته باشند. در مشهد که همه ساله مشرّف می شدند و تابستان را در آن جا می ماندند؛ وقتی وارد صحن حرم حضرت رضا علیه‌السلام می شدند، بارها که در خدمتشان بودم می دیدم که دستهای مرتعش را روی آستانهٔ در می گذاشتند و با بدن لرزان از جان و دل آستانهٔ در را می بوسیدند.

گاهی که از محضرشان التماس دعایی درخواست می شد می گفتند: بروید از حضرت بگیرید ما اینجا کاره ای نیستیم، همه چیز آن جاست».

هر کسی که اندك بی مهریی نسبت به خاندان پیغمبر و مقام ولایت داشت نمی پذیرفت و با این قبیل افراد، آشتی ناپذیر بود. از اشتباهات علمی افراد، فراوان می گذشت و در تصحیح و نقد آنها همواره ادب علمی را حفظ می کرد؛ اما در مقابل افرادی که به مقام ولایت اهل بیت تا اندازه ای سرسازگاری نداشتند، نمی توانست ساکت بماند و به هر نحوی که بود سخن را می گفت. این شیوه در آثار کتبی وی مشهود است، امّا در محضر، خیلی صریحتر و مشهودتر از این بود.

شبهای ماه رمضان در جاهایی که مجالس روضه بود شرکت می کردند و گاهی تا سحر می نشستند و نسبت به مقام شامخ ولایت، آن شیفتگی و دلبستگی را با تمام وجود ابراز می کردند.

---

۱. *مهرتابان* / ۵۶، بخش نخست.

غالباً در مجالس روضه و مرثیهٔ روزهای جمعه شرکت و گاهی با تمام وجود، زارزار گریه می کرد، به طوری که تمام بدنش می لرزید و از چشمهای درشت وجذّابش اشک سرازیر می شد و بی گمان بسیاری از موفقیّتها که داشت، مولود همین خصلت بود. دلباختگی، شیفتگی و علاقهٔ وی نسبت به خاندان پیغمبر تا حدی بود که کتاب و علم را در مواردی که مصیبت و مرثیه و امثال آن بود، یکسره به یک سو می نهاد.

تمام لیالی ماه رمضان را تا صبح بیدار و مشغول عبادت و نوشتن بود. و بعد از عبادات سحر، هنگام طلوع آفتاب تا ظهر را به استراحت می پرداخت. این خصلت شیفتگی به خاندان عصمَت در بسیاری از شاگردان ایشان تا آن جا که من می شناسم آگاهانه و یاناخودآگاه وجود دارد و امیدوارم برای همهٔ شیفتگان خاندان پیغمبر و از جمله خود ما سرمشقی باشد که این چراغ دلها؛ یعنی، ولای اهل بیت علیهم‌السلام به همان صورت که از این اعاظم در قول و عمل به ما رسیده، درما هم فروزان نگهداری شده و به آیندگان به میراث سپرده شود.»[1]

ملاصدرا

این فیلسوف بزرگ هنگامی که در کهک اقامت داشت و به تحقیق و بررسی مسائل فلسفی می پرداخت؛ گهگاه از کهک به قم می آمد و برای حلّ مشکلات علمی، از روح مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام استمداد می جست.

محدّث قمّی (ره)، پس از نقل این مطلب، چنین می گوید:

«فاضل إشکوَری فرموده: وقتی ارسطو در بلدهٔ اسطاغیرا[2] ازدنیا رحلت کرد،

---

۱. *یادنامهٔ علاّمه طباطبائی*/ ۱۷۲ ـ ۱۷۴، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲. در «فرهنگ معین» ج۵/ ۱۲۱، آمده است که؛ ارسطو در «خالکیس» درگذشت و تولدش در «اسطاغیرا» بود. در این باره باید پژوهش شود که فعلاً مجال آن نیست و فرصت دیگری می طلبد.

اهل آن جا، استخوانهای او را پس از آنکه پوسیده شده بود، جمع کرده و در ظرفی از مس گذاشتند، سپس آن را در جایی دفن کردند و آن مکان را مجمع خود قرار دادند و برای مشورت در کارها و امور مهمّ در آن جا جمع می شدند و هرگاه مشکلی علمی و فلسفی برایشان پیش می آمد، عازمِ مدفنِ او می شدند و بر سر قبر او نشسته و مشغول به مناظره و مباحثه می شدند و اعتقاد داشتند که آمدن بر سر قبر ارسطو، بر عقل و ذکای ایشان می افزاید و اذهانشان را پاکیزه و تلطیف می کند.

در صورتی که حکمای یونان، به استخوانهای پوسیدهٔ ارسطو این گونه اعتقاد داشته باشند، جای تعجب نیست از حکیمی الهی و فیلسوفی امامی که هرگاه مسأله ای علمی برایش مشکل شود، از چند فرسخی قم حرکت کند به قصد تشرّف به آستان ملک پاسبان، حضرت فاطمهٔ معصومه ﷺ که مهبط فیوضات ربانیّه و تجلیّات سبحانیّه است، برای آنکه افاضه شود بر او علوم، و کشف شود بر او مسائل عمیق و مشکلِ علمی و فلسفی.»[1]

هانری کُربن فرانسوی، ضمن تشریح ماجرای مهاجرت ملاصدرا از اصفهان به کهک می نویسد:

«امروز با این که در شهرهای ایران، فرودگاه هست و در تمام جاده های ایران، اتومبیل حرکت می کند و چند رشته راه آهن بزرگ در ایران وجود دارد، کهک طوری دور افتاده می باشد که پنداری در کره ای غیر از کرهٔ زمین قرار گرفته، تا چه رسد به دورهٔ ملاصدرا که وسائل حمل و نقل در ایران، چهارپا بود.»[2]

چهل روز زیارت عاشورا

عالم آگاه و متّقی، مرحوم آیت اللّه آقا نجفی قوچانی(ره) که از شاگردان مبرّز

---

۱. *فوائد الرضویه* / ۳۸۰.

۲. *ملاّصدرا* / ۱۴۰.

آخوند خراسانی است، ضمن خاطرات دوران طلبگی خود در اصفهان که چهار سال طول کشیده (از ۱۳۱۴هـ. ق. تا ۱۳۱۸هـ. ق.)، چنین می نویسد:

«... بعد از آمدن به شهر، شبی در خواب دیدم صورت مرگ را، به شکل حیوانی... به بزرگی گوسالهٔ یک ساله، و سه چهاربچه او نیز عقب او که در هوا سیر می کنند و از خودش کوچکترند و در بین مسیرشان در هوا از روی منزل ما که در قوچان بود گذشتند، فقط یکی از بچه های او روی دیوار منزل ما نشست.

من به پدرم نوشتم که حال خود را برای من بنویسد که حواسم از طرف شما آسوده نیست. هنوز کاغذ من به ایشان نرسیده، نوشتهٔ پدرم رسید که عیالش مرحومه شده است و نوشته بود که قرض دوازده تومان که ده سال قبل از این، جهت سفر عتبات قرض نموده بودم به واسطهٔ نزول: [ربا] رسیده به هشتاد تومان و تمام دارایی پدرم هشتاد تومان نمی شد.[1]

من بنا گذاشتم که چهل روز، زیارت عاشورا روی بام مسجد شاه [اصفهان] بخوانم و سه حاجت در نظر داشتم؛ یکی قرض پدر ادا شود و یکی مغفرت و دیگری علم زیاد و درجهٔ اجتهاد؛ پیش از ظهر شروع می کردم و هنوز ظهر نشده، تمام می شد. از اوّل تا به آخر دو ساعت طول می کشید. چهل روز تمام شد. یک ماه نگذشت که پدرم نوشته بود که قرض مرا موسی بن جعفر علیه السلام ادا کرده. من به او نوشتم بلکه سیدالشهداء ادا کرد و کلّهم نُورٌ واحدٌ... .

گفتاری از امام:

«أئمّه طاهرین، بسیاری از مسائل را بالسان ادعیه بیان فرموده اند. لسان ادعیه با لسانهای دیگری که آن بزرگواران داشتند و احکام را بیان می فرمودند خیلی

---

۱. باید توجه داشت که این امر، مربوط به حدود ۹۰ سال پیش است و می دانیم که در آن عصر، ۸۰ تومان مبلغ هنگفتی بوده است.

فرق دارد اکثرِ مسائل روحانی، مسائل ماوراء طبیعت و آنچه مربوط به معرفة اللّه است، با لسان ادعیه بیان فرموده اند. ولی ما ادعیه را تا به آخر می خوانیم و متأسفانه به این معانی توجّه نداریم.»[۱]

«... همین دعاها، همین توجّهات به خدا، انسان را به مبدأ غیبی متوجه می کند و نه تنها مانع فعالیت نمی شود؛ بلکه فعالیّت هم می آورد. فعالیتی که برای خودش نیست، برای بندگان خداست. و می فهمد که فعالیت برای بندگان خدا، خدمت به خداست.

اینهایی که از کتب ادعیه انتقاد می کنند، برای این است که نمی دانند این کتب ادعیه چطور انسان می سازد؛ نمی دانند این دعاهایی که از ائمّه ما وارد شده مثل مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعای عرفه، سمات، و... چه جور انسان درست می کنند.

... آنها که برای دور کردن مردم از ادعیه، کتب دعا را آتش می زدند و روزی را برای آتش سوزی کتابهای عرفانی و دعا داشتند، نمی فهمیدند؛ دعا یعنی چه؟ تأثیر دعا را در نفوس انسان نمی دانستند، نمی دانستند که همهٔ خیرات و برکات از دعا خوانهاست.»[۲]

و از همین روست که می بینیم حضرت امام در آغاز تبعید به ترکیه، در یکی از اولین نامه هایی که برای خانوادهٔ خود که در ایران بودند؛ نوشت از آنها خواست «مفاتیح» و «صحیفهٔ سجادیه» را برایش بفرستند، و هیچ گاه از این امر ـ همچون سایر ابعاد اسلام ـ غافل نبوده و نیست.[۳]

---

۱. *جهاد اکبر* / ۲۳۳.

۲. *دعای روز عرفه* (روز شناخت)، مقدمه، با تلخیص. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ لزوم توسّل و توجّه به أئمّه أطهار ﷺ و عنایت به ادعیه و زیارات، و پاسخ شبهات واردهٔ بر این امور، نگاه کنید به کتاب متین و عمیق «*کشف الاسرار*» امام خمینی، مخصوصاً گفتار اوّل و دوم آن.

۳. *نهضت امام خمینی* ج ۲/ ۸.

«وَاِذا سَأَلَكَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الداعِ اِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ.»[1]

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۱۸۶.

اجتماعی

معروف و منکر از دیدگاه قرآن

حجة الاسلام والمسلمین محسن قرائتی

اهمیت شیوه ها

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر که امر به معروف می کند، باید شیوه اش نیز معروف باشد».[1]

هر گناهی که از فردی سر می زند، ممکن است به دلیلی باشد. همان گونه که که یک سردرد ممکن است از چند ریشه سرچشمه بگیرد؛ برای مثال، خانمی بدحجاب است. امکان دارد که این عمل او دلایلی داشته باشد؛ از جمله:

۱ ـ مسئله ی حجاب را نمی داند و فکر می کند که عیبی ندارد.

۲ ـ فلسفه ی حجاب وآثار شوم بی بند و باری را نمی داند.

۳ ـ کمبودی دارد که می خواهد خود را مطرح کند.

۴ ـ طبق هوس و میل عمل می کند.

۵ ـ می خواهد از سایر بد حجاب ها عقب نماند.

۶ ـ مادر و خواهر و دوستانش بدحجابند.

---

۱. من امر بالمعروف فلیکن امره ذلك بمعروف. (*کنز العمال*، حدیث ۵۵۲۳).

۷ ـ می خواهد با نظامی که طرفدار حجاب است، مخالفت کند.

۸ ـ تبلیغات سوء در او اثر گذاشته است.

۹ ـ فکر می کند بی حجابی رمز ترقی و روشنفکری است.

۱۰ ـ می خواهد با دیگران فرقی داشته باشد.

۱۱ ـ فکر می کند که بدحجابی گناه ساده ای است و لطمه یی به کسی نمی زند.

کسانی که می خواهند منکر بدحجابی را نهی کنند، باید همه ی این ریشه ها را بررسی کنند و برای هر یک نسخه یی خاص بنویسند.

از این جا، معلوم می شود که نهی از منکر، علاوه بر وظیفه ی عمومی، یک کار تخصصی است و نیاز به کارشناسی علمی، روانی، اجتماعی، تبلیغی و هنری دارد. آمرین به معروف و ناهیان از منکر باید از دانشمندان، متفکران، مصلحان و دلسوزان جامعه باشند. اگر مشاهده می کنیم که گاهی نهی از منکرها بی اثر است، گناه را تنها به گردن خلاف کار نیندازیم؛ زیرا گاهی شیوه های واحد برای دردهای متنوع، مثل نسخه ی واحد برای بیماری های گوناگون است و شفا بخش نخواهد بود.

بد نیست دربارهٔ تنوع در برخورد نیز حدیث جالبی نقل کنم:

قرآن در آیهٔ ۱۸۹ سورهٔ بقره می فرماید: نیکی در این نیست که از بی راهه به خانه ها وارد شوید. نیکی در تقوا و در این است که از در خانه ها و راه آن وارد شوید.

این آیه، ضمن رد این عقیده ی خرافی که در حال احرام حج از پشت خانه ها وارد می شوند، می گوید که هر کاری راهی دارد؛ زمانی دارد؛ مکانی دارد؛ رهبری دارد؛ شیوه ای دارد و در انجام کارها باید موفقیت را در نظر گرفت. اکنون برویم به سراغ روایات جالب:

۱ ـ امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید: خانه ها را از راهش وارد شوید؛ یعنی هر کاری را از راهش انجام دهید. (برای هر دردی نسخه یی خاص لازم است. برای هر منکری شیوه ایی مخصوص و برخوردی ویژه لازم است).

۲ ـ امام رضا علیه السلام فرمود: هر که کاری را از شیوه ی خودش وارد شود،

لغزشی پیدا نخواهد کرد و اگر لغزشی رخ دهد، حیله ها و شیطنت ها او را خوار نخواهد کرد[۱].

قرآن برای اینکه معروف انفاق را در مردم احیا کند، شیوه های متعددی به کار برده است؛ از جمله:

۱ ـ دنیا کم است[۲] و تو انسان و جانشین خدایی،[۳] حیف است اسیر دنیا شوی.[۴] در این شیوه، قرآن با معرفی جایگاه انسان که خلیفه ی خداست و جایگاه دنیا که متاع قلیل است، انسان را آماده ای انفاق می کنند.

۲ ـ اگر مالی در راه خدا دهی، سایر اموالت بیمه خواهد شد؛ بنابراین ضرر نمی کنی.[۵]

۳ ـ اگر به فقرا کمک نکنی، اموالت نابود خواهد شد؛ زیرا آه فقرا یا یورش محرومان مالکیت تو را متزلزل خواهد کرد.[۶]

۴ ـ اگر چیزی در راه خدا بدهی، خداوند جای آن را پر خواهد کرد. این وعده در قرآن آمده است.[۷]

۵ ـ کسانی که کمک نکردند، در آب و خاك غرق شدند. نگاهی به تاریخ فرعون و قارون آن را ثابت می کند.[۸]

---

۱. من طلب الامر من وجهه لم یزلّ فان زلّ لم تخذله الحیلة. (*الحیاة*، ۱، ص۳۴۹).

۲. متاع الدنیا قلیل. (نساء/۷۷).

۳. انی جاعل فی الارض خلیفه، (بقره / ۳۰).

۴. ارضیتم بالحیوة الدنیا (توبه/۲۸)

۵. حصّنوا اموالکم بالزکاة. (بقره / ۱۹۵).

۶. انفقوا... ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه (البته آیه در مورد تأمین بودجه جنگ و کمک به رزمندگان است که اگر حمایت، نشوند مسلمین شکست می خورند).

۷. ... فهو یخلفه (سباء/ ۳۹)

۸. فخسفنا به وبداره. (قصص/ ۸۱) اغرقناه وجنوده.

۶ـ افرادی به راحتی در راه خدا ایثار کردند.[۱] تو چرا عقب ماندی. انسان در کمالات باید در حال مسابقه و رقابت باشد.

۷ـ مالی که انفاق می شود، مانند دانه یی است که در زمین کاشته می شود و از آن هفت خوشه بیرون آید که در هر خوشه صد دانه است.[۲]

۸ـ اموالی را که در دنیا اندوخته می شوند و به مصرف فقرا نمی رسد، در قیامت داغ می کنند، بر پیشانی و پهلوی سرمایه داران می گذارند و به آنان خطاب می شود: این همان چیزی است که در دنیا اندوخته بودید.[۳]

تمام تعبیرات فوق که برخاسته ازآیات قرآنی است، شیوی به تمکین در آوردن مردم برای انفاق به فقراست.

توجه دادن به کرامت و ارزش انسان

از اهرم هایی که در راه امر به معروف و نهی از منکر کار ساز است، توجه دادن انسان به مقام و موقعیت اوست.

اگر انسان بداند که جانشین خداست[۴]، هرگز کار خلاف خدا نمی کند؛ یعنی قائم مقام هیچ گاه کاری خلاف صاحب مقام نمی کند.

اگر انسان بداند که فرشتگان بر او سجده کردند،[۵] او موجودی است که روح خدا در او دمیده شده است،[۶] تنها موجودی است که خداوند در آفرینش او خود را ستوده است، هرگز خود را به کارهای زشت آلوده نخواهد کرد.

---

۱. ویؤثرون علی انفسهم. (حشر/۹).

۲. کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبلة ماة حبة. (بقره / ۲۶۱).

۳. فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم. (توبه/۳۵).

۴. انی جاعل فی الارض خلیفة. (بقره / ۳۰).

۵. فسجد الملائکة کلهم اجمعون. (حجر/ ۳۰)

۶. نفخت فیه من روحی. (حجر/۲۹).

* انسانی که می تواند هر لحظه بدون واسطه با خدا تماس بگیرد؛[۱]

* انسانی که خداوند او را مکلف کرده است و با او حرف می زند؛[۲]

* انسانی که ظرفیت علمی او فرشتگان را به حیرت وا داشت؛[۳]

* انسانی که می تواند به جایی رسد که خداوند به خاطر او بر فرشتگان مباهات می کند؛[۴]

* انسانی که می تواند در اثر بندگی مدال نعم العبد از خدا بگیرد[۵].

آری، هر چه انسان به ارزش والای خود بیشتر واقف شود، کمتر خود را در معرض خلاف قرار می دهد. اگر شما نوار گرانی خریداری کنید، هر صدایی را روی آن ضبط نمی کنید. اگر فرش گران قیمتی ببینید، هرگز باکفش روی آن قدم نمی گذارید.

راستی، چرا عمر ما چراگاه شیطان و قرین ما ابلیس باشد؟ ما که جانشین خداییم، چرا با دشمن خدا باشیم؟

ارزش انسان به مقام معنوی اوست؛ وگرنه بالا رفتن ظاهری کار دود است؛ داشتن زر و سیم کار کوه است؛ شهرت را کوه هیمالیا نیز دارد.

به هر حال، کسی گرد منکرات می گردد که ارزش خود را فراموش کند. در قرآن می خوانی: هر کسی خدا را فراموش کند، خداوند کیفرش را خود فراموشی قرار می دهد. از آن جا که فراموش کردن خدا بزرگ ترین جرم انسان است، باید سخت ترین کیفر را داشته باشد. همین که می بینیم خداوند کیفر را

---

۱. فتبارك الله احسن الخالقین. (مؤمنون/ ۱۴)

۲. الحمدلله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی بغیر شفیع لی فیقضی حاجتی. (مناجات ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام).

۳. یا ایها الناس ـ یا ایها الذین آمنوا.

۴. وعلّم آدم الاسماء کلها ثمّ عرضهم علی الملائکة. (بقره/ ۳۱).

۵. در روایات بارها خداوند به اعمال انسان بر فرشتگان مباهات کرده.

«خود فراموشی» قرار داده است. می فهمیم که غفلت از مقام انسانیت سخت ترین کیفرهای خداست.

حضرت علی علیه السلام فرمود: هر که کرامت و ارزش خود را شناخت، دنیا و هوس ها نزد او ناچیز می شود.

خاطره

در زمان امام صادق علیه السلام شخصی به نام شقرانی مرتکب خلاف شرابخواری شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای شقرانی، کار زشت از هر که سر زند، زشت است؛ ولی اگر از تو سر زند، زشت تر است؛ همان گونه که کار نیک از هر کس نیکوست؛ ولی اگر از تو سر زند، نیکوتر است. این به خاطر جایگاه مذهبی و اجتماعی تو است. تو از بستگان ما هستی. پس، قدر خود را بدان![1]

آری، توجه به موقعیت و شخصیت افراد، یکی از عوامل باز دارنده از منکرات و کارهای زشت است. لذا سفارش شده است: «حتی نزد نزدیکان خود آداب را مراعات کنید؛ زیرا خودمانی شدن و شوخی پرده ی حیا را پاره و راه را برای ارتکاب گناه باز می کند.»

به هر حال نام نیک، احترام، توجه به کمالات، محبّت و تشویق، ریسمان ها و راهروهای موفقیت در امر به معروف و نهی از منکر هستند. حتّی اگر شخصی هیچ کمالی ندارد، ولی نیاکان و بستگانش یا منطقه ی مسکونی اش یا استادان و دوستانش از مقام و موقعیتی برخوردارند، برای دعوت به خیر می تواند از این اهرم ها استفاده کرد؛ برای مثال می توان گفت: تو که فرزند فلانی هستی، تو که اهل فلان منطقه ای، تو که از دوستان و یاران فلانی هستی، شایسته است که این گونه باشی؟

---

۱. نعم العبد (ص/۳۰).

زمینه سازی برای امر به معروف و نهی از منکر

در حوزه های علمیه، اصطلاحی است که می گوید: مقدمه ی واجب، واجب است؛ یعنی همان گونه که نماز واجب است، وضو گرفتن نیز ـ که مقدمه ی آن است ـ واجب است. برای وضو گرفتن، تهیه ی آب واجب است. برای تهیه ی آب هم خرید آب یا عاریه کردن طناب و دلو و حتی گاهی حفر چاه واجب می شود. کسی که می خواهد به معروفی امر و یا از منکری نهی کند، باید مقدماتی فراهم آورد.

امر به معروف و نهی از منکر هم نیاز به زمینه سازی دارد. یک مثال ساده بزنم؛ اگر ائمه ی جمعه و جماعات، طلاب، روحانیون و فضلای جوان در هر منطقه، جوانان را شناسایی کنند و برای آنان جلسات علمی و شیرین برگزار کنند، به مشکلاتشان گوش دهند و در عزا و شادی آنان شریک شوند به طوری که در دفتر تلفن هر شخصی، شماره ی تلفن یک اسلام شناس وارسته و متقی باشد و همه ی نسل نو بهترین و عزیزترین دوست خود را علمای جوان و متقی بدانند، کشور در مقابل هر خطری بیمه می شود؛ زیرا هر فسادی پیدا شود، جوانان مؤمن به رهبری عالمی متقی بسیج می شوند و جلو فساد را می گیرند. از حفظ کوچه تا خط مرزها همه با هم یکدل و یکدست می شوند.

ولی متأسفانه، در بسیاری از موارد، رابطه ی میان طلاب جوان و نسل نو بسیار کم رنگ است. لذا یک روز ویدیو، روز دیگر ماهواره، روز سوم کاندیدایی نا اهل، روز چهارم یک شبهه و اشکال و گاهی یک نوار و سخنرانی، نسل نو را از اسلام می گیرد.

شیوه های جلوگیری از زمینه های گناه

همان گونه که کشتن مرغ زمینه ی ذبح گوسفند و نحر کردن شتر است،

گناهان کوچک زمینه ساز گناهان بزرگ است، نگاه ناروا زمینه ی پیدایش علاقه مند شدن زمینه ی سوء قصد و ارتکاب گناهان دیگر است.

خلوت کردن با نامحرم، زمینه ی گناه است. دوست بد، کتاب بد فیلم بد مقدمه ی غرق شدن در دریای گناه است. لذا اسلام از زمینه ها و مقدمات گناه نیز جلوگیری کرده است. برای نهی از منکر باید یک سلسله برنامه های جداسازی انجام شود:

۱ ـ جداسازی وسیله ی گناه از انسان، همان گونه که شما چاقو را از دسترس کودك دور می کنید.

۲ ـ جداسازی دو نفر که اگر با هم باشند، گناه می کنند. روایتی داریم که با فلانی رفیق نشوید.

۳ ـ جداسازی انسان و محل گناه (شرکت و نشستن در بعضی از مجالس حرام است).

۴ ـ جداسازی انسان و زمان گناه (این کار نیاز به برنامه ریزی صحیح دارد).

۵ ـ جداسازی انسان و دلال گناه.

پرکردن ایام فراغت

یکی از راه های جلوگیری از گناه، پرکردن ایام فراغت است. به ام سلمه، همسر پیامبر ﷺ گفتند: شما، که دیگر پیر شده ای، چرا کار می کنی؟ گفت: اگر انسان بی کار باشد، دست به فتنه می زند.

شیوه ی آینه وار

حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: المؤمن مرأة المؤمن؛ مؤمن آینه ی مؤمن است.

اگر در این حدیث کوتاه دقت کنیم، نکاتی درباره ی شیوه ی امر به معروف

درك می کنیم؛ از جمله:

۱ ـ آینه از روی صفا عیب را می گوید، نه انتقام و غرض و ... ؛

۲ ـ آینه زمانی عیب را نشان می دهد که خودش گرد وغبار زده نباشد؛

۳ ـ آینه مراعات مقام و مدال را نمی کند؛

۴ ـ آینه عیب را بزرگ تر از آنچه هست، نشان نمی دهد؛

۵ ـ آینه، همراه با نشان دادن عیب، نقاط قوّت را نیز نشان می دهد؛

۶ ـ آینه عیب را روبه رو می گوید نه پشت سر؛

۷ ـ آینه عیب را بی سر و صدا می گوید؛

۸ ـ آینه را اگر شکستی و خرده های آن را برداشتی، باز همان خرده ها زشت و زیبایی را نشان می دهد، مؤمن را اگر تحقیر کردی و او را شکستی، باز دست از حرفش بر نمی دارد؛

۹ ـ آینه عیب را در دل خود نگه نمی دارد و همین که از کنارش رد شدی، عیب از صفحه ی او پاك می شود؛

۱۰ ـ اگر آینه عیب مرا گفت، باید خودم را اصلاح کنم؛ نه آن که آینه را بشکنم.

آری، اگر مسلمانی نهی از منکر کرد، شما گناه را از خود دور کن و به انتقاد کننده اعتراض نکن.

یادم هست در ایام جوانی، در مورد این حدیث، بیست و شش نکته یادداشت کرده بودم، ولی اکنون همین مقدار بیشتر در ذهنم باقی نمانده است.

گر نصیحت کنی، به خلوت کن — که جز این، شیوهٔ نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد — آن نصیحت به جز فضیحت نیست.

***

ای غزالی گریزم از یاری — که اگر بد کنم نکو گوید
مخلص آن شوم که عیبم را — همچو آیینه رو به رو گوید

نه کـــه چون شـــانه با هزار زبان　　پشت سر رفـته و مو به مـو گـوید

***

از صـــحـــبت دوســـتی برنجم　　کـــه اخـــلاق بدم حُسن نماید
عـــیـــبم هنر و کـــمـــال بیند　　خـــارم گل و یاســـمن نماید
کـــو دشـــمن شـــوخ چشم ناپاك　　تا عـــیـــب مـــرا به من نماید[1]

آماده سازی

کلمات حق چون شکر است؛ ولی همین شکر را اگر در گلوی بچه بریزیم، امکان دارد خفه شود. باید شکر تبدیل به شربت شودتا برای همه ی افراد قابل استفاده و تحمّل شود. گاهی بیان حق نیاز به مقدمات و نهی از منکر نیاز به زمینه سازی دارد.

خاطره

این جانب، به لطف خدا، تقریباً بیش از دو هزار ساعت در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی صحبت کرده ام. برای بیان بعضی از بحث ها از قبل زمینه سازی می کنم.

از خاطرم نمی رود زمانی که می خواستم دربارهٔ روایات کفن صحبت کنم، فکر کردم که بعضی از مردم، حوصله ی شنیدن این گونه حرف ها را ندارند. پس، زمینه را این گونه آماده کردم که: یکی از نیازهای عمومی و همگانی، نیاز به لباس است. اسلام برای هر فصل و زمان و کاری لباس در نظر گرفته و دستوراتی داده است؛ مثل لباس کودك، لباس کار، لباس جنگ، لباس نماز عید، لباس نماز باران، لباس احرام و حج، لباس عروس، لباس دادن به برهنه ها، نظافت

---

۱. بحار، ج۴۷، ص۳۴۹.

لباس، وصله کردن لباس، رنگ لباس، دوخت لباس، جنس لباس و ... .

و برای هر یک از عناوین هم حدیثی و نکته یی گفتم. کم کم مردم را برای شنیدن بحث آخرین لباس (کفن) و روایات کفن لابه لای بحث لباس آماده کردم. ولی اگر از ابتدا می گفتم: موضوع بحث امروزم کفن است، شاید میلیون ها نفر تلویزیون را خاموش می کردند.

آری، بسیاری از کلمات با زمینه چینی زیبا می شوند و بدون زمینه چینی، مورد تنفّر قرار می گیرند.

مثال دیگر

اگر سر سفره ببینیم که سبزی ها درست پاك نشده است و بگوییم: چرا سبزی ها تمیز نیست؟ امکان دارد هر که سبزی پاك کرده است، ناراحت شود و از خود عکس العمل نشان دهد. ولی اگر از زحمات صاحب خانه، لذیذ بودن غذا و نظافت سفره تشکر کردیم و بعد گفتیم: اگر کمی در شستن سبزی ها هم دقّت می شد، بهتر بود. نه تنها سخنمان اثر می گذارد که بازتاب منفی هم نخواهد داشت.

انتقاد زمانی مؤثر است که ما از نقاط مثبت و تشکر از ارزش ها و خدمات غافل نباشیم.

شیوه ی تلقین

چه بسیارند افرادی که از انجام معروف هراس دارند و می توان آنان را با تلقین به کار خیر واداشت. چه بسیارند کسانی که جدا شدن از بعضی منکرات را برای خود محال می پندارند و فکر می کنند که چون معتاد به خلافی شده اند، دیگر نمی توانند تغییر موضع بدهند. در صورتی که تلقین صحیح و بیان نمونه ها در این زمینه کارگشا خواهد بود.

شیوه ی استفاده از هنرهای مختلف (قصّه، سرود، شعر و...)

از هر یک از عناوین فوق می توان در دعوت به حق و امر به معروف و نهی از منکر استفاده کرد. جذابیت قرآن، موزون بودن شعارهای اذان، طرح جمعه و جماعت و نماز عید، طرح حج، تغییر لباس، نظم صف های جماعت، سفارش به زیبایی صوت مؤذن، نظافت لباس نمازگزار، زیبایی مسجد، استفاده از بهترین لباس وعطر نشانه ی توجه به هنر و زیبایی ها در گرایش مردم به معروف است.

نقش هنر در دعوت به فساد و انحراف، بر کسی پوشیده نیست. سامری به وسیله ی هنر مجسمه سازی خود توانست مردم را منحرف کند.

زیباگویی، فصاحت و بلاغت بهترین شیوه و اهرم برای جذب مردم است؛ همان گونه که قیافه ی زیبا و موزون نقش مهمی در تأثیر کلام دارد. هیچ یک از پیامبران بدقیافه نبوده اند و شرط نبوت آن است که انبیا از امراضی که موجب تنفر عمومی است، مصون باشند.

انسان به طور فطری زیبایی را دوست دارد. خداوند جهان رازیبا آفریده است. صوت زیبا در تلاوت قرآن، بارها در اسلام سفارش شده است. اسلام برای آرایش انسان دستوراتی داده است.

در قرآن امر شده است که هنگام رفتن به مسجد زینت های خود را با خود بردارید سخن زیبا و مجادله ی نیکو از سفارش های قرآن کریم است. یکی از نام های قرآن، احسن القصص است. قصه گویی یک هنر است و در قرآن حدود دویست و پنجاه قصه ی واقعی وجود دارد.

امامان ما به فرزندان خود سفارش می کردند: «اشعار ابوطالب را همچون قرآن حفظ کنید».

شعرا، با اشعار خود، بهترین نقش را می توانند داشته باشند.

از خوبی ها هم بگویید

در انتقاد و نهی از منکر تنها نقطه ی ضعف را مطرح نکنید، از خوبی ها نیز بگویید.

قرآن کریم در نهی از شراب، اول از منافع آن سخن گفته است و بعد می فرماید: «ضررش از نفعش بیشتر است.» زیرا درست است که برای ساختن آن افراد زیادی به نوا می رسند؛ از جمله: کشاورزان؛ کارگرانی که در کارخانجات شراب سازی مشغولند؛ ماشین های حمل و نقل، کارخانجات بطری سازی و شیشه سازی، فروشندگان جزء وکلان و رابطه ها و دلالان و خدمه ای که سرویس می دهند؛ ولی مگر می توان آثار شوم شراب بر مغز و اعصاب، دستگاه گوارش و نسل، تصادفات رانندگی، خودکشی ها و ... را با سودهای یاد شده مقایسه کرد؟ آنچه مهم است این که قرآن با توجه به منافعی که شراب دارد، آن را تحریم فرموده است.

هنگام نهی از منکر شما هم می توانید ابتدا نقاط قوت را بگویید و سپس تذکر دهید: «کسی که این کمالات را دارد، چرا این منکر را انجام می دهد؟»

شیوه ی بازسازی روانی (امید دادن)

گاهی انسان گنه کار خود را بدبخت و محروم می پندارد و با خود می گوید:

چون قامت ما برای غرق است　　در کم و زیاد او چه فرق است[1]

این گونه افراد هر روز به گناه بیشتری گرفتار می شوند. کسانی که نهی از منکر می کنند، باید این افراد را باز سازی کنند. به آن ها از عفو الهی و از پذیرفتن توبه و لطفی که خداوند به توبه کنندگان دارد، بگویند؛ خاطراتی از توبه کنندگان

---

۱. *گلستان*، سعدی باب ۴.

بگویند تا گناه او را به یأس نکشاند. باید به او تذکر داد که یأس، از گناه کبیره است. باید به او شخصیت داد.

آری، می توانیم از طریق مهمانی، اردو، سفر، هدیه، ملاقات، نامه، کتاب، استدلال و یا ایجاد یک رابطه ی منطقی و عاطفی بر افراد زیادی اثر بگذاریم و جرم های آنها را نادیده بگیریم. می توانیم با تکریم و احترام، شخصیت متزلزل فرد را بازسازی کنیم و او را به راه حق راهنمایی کنیم.

شیوه ی تغافل

یکی از زمینه های انجام خلاف آن است که انسان احساس کند در جامعه آبرو و کرامت ندارد، عذرش پذیرفته نمی شود و کسی به سخن او اعتنا نمی کند. در این صورت احساس حقارت و بی آبرویی او را به هر گناهی می کشاند. اسلام می فرماید: گاهی باید انسان خود را به غفلت بزند. و تظاهر کند: من متوجه خلاف تو نشدم تا از این طریق کرامت و شخصیت افراد شکسته نشود.

خاطره

قرآن می فرماید:

برادران یوسف، که پس از ده ها سال او را دیدند و نشناختند به یوسف گفتند: ما قبلاً برادری داشتیم به نام یوسف که دزد بود.

یوسف خود را به تغافل زد و هیچ نگفت: آن برادر من هستم و چرا به من نسبت دزدی می دهید.[1]

اگر کسی گفت: من شراب نخورده ام! عذرش را بپذیر (گرچه دروغ می گوید) و هرگز دهانش را بو نکن!

---

۱. فقد سرق اخ له من قبل فاسرّها یوسف فی نفسه ولم یبدها لهم. (یوسف/ ۷۶).

اگر فرزند گفت: من از جیب شما پول بر نداشتم. به گفته ی او اعتماد کن.

البته تغافل در مورد خلاف های شخصی، جزئی و فردی است؛ وگرنه در مسائل مهم، که دشمنان و کفار برای براندازی نظام اسلامی نقشه می کشند، تغافل بزرگ ترین خواست دشمن است[1].

توجه به ظرفیت افراد

امام صادق علیه السلام شخصی را برای مأموریتی به منطقه ای فرستاد. او در گزارش خود به امام از مردم منطقه به شدت انتقاد کرد. امام فرمود: ای سراج، ایمان ده درجه دارد. بعضی یک درجه ایمان دارند، بعضی دو درجه، بعضی هم هفت تا ده درجه. نباید کسانی که ایمان کامل تری دارند، از دیگران توقع بیش از ظرفیت داشته باشند.

در امر به معروف و نهی از منکر، توجه به ظرفیت افراد بسیار لازم و ضروری است. برای مثال، حساب جوانی که تازه سیگاری شده، از حساب پیرمردی که از سال ها پیش معتاد شده، جداست. نسبت به جوان می توان سخت گیری بیشتری کرد.

همه ی عیب ها را یکجا نگوییم

در نهی از منکر و انتقاد، سعی کنیم که طرف را به رگبار نبندیم. اگر مادری از تحصیل دخترش ناراحت است، هنگام تذکّر نگوید: در درس عقب ماندی؛ در خیاطی بد دوختی؛ غذا را شور کردی؛ لباست را نشستی و... .

این گونه نهی از منکر برای بسیاری از افراد قابل تحمّل نیست. اسلام در مدت بیست و سه سال دستورات خودش را به مردم اعلام کرد.

---

۱. ودّ الذین کفروا لو تعلمون. (نساء/ ۱۰۲).

خاطره

یکی از علما هنگامی که بر مرده نماز می خواند، می گفت: اگر میّت مرد است، روی کفن را باز کنید و صورت مرده را به مردم نشان دهید.

وقتی کفن را باز می کردند، آن عالم به همراهان می فرمود: مشاهده کنید که چشم های این مرحوم بسته شده است. تا چشم شما باز است، نگاه بد نکنید؟ پای او تکان نمی خورد، تا قدم شما حرکتی دارد، جای بد نروید زبان او دیگر نمی گوید. شما که قدرت حرف زدن دارید، خلاف نگویید.

در آن موقعیت عاطفی، چند دقیقه موعظه به خصوص روی بستگان آثار مفیدی دارد که در غیر آن موقعیت، آن آثار را ندارد.

به در بگو تا دیوار بشنود

قرآن به حضرت عیسی می فرماید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدا بگیرند؟![1]

در این جا، دو گانه پرستی به شدت نهی شده است؛ امّا در قالبی که در واقع مخاطب دیگرانند.

در جای دیگر، خداوند پیامبر اکرم را مخاطب قرار داده است و می فرماید: اگر پدر یا مادرت نزد تو به پیری رسیدند، تو با آنان درشتی نکن![2]

این در حالی است که همه می دانیم پیامبر در کودکی پدر و مادر خود را از دست داده بود. به هر حال، گاهی غیر مستقیم و به اصطلاح به در بگو تا دیوار بشنود، از شیوه های موفق است.

---

۱. ءأنت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین. (مائده / ۱۱۶).

۲. امّا یبلغن عندك الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف. (اسراء / ۲۳).

شیوه ی ایجاد محبّت

عشق و محبت، بهترین زمینه و انگیزه برای امر به معروف و نهی از منکر است. در بخش مهمّی از قرآن، خداوند نعمت های خود را می شمارد تا عشق انسان را نسبت به خود زیاد کند. این زمینه ای است برای این که هر چه او دوست دارد، انجام دهیم و هر چه او دوست ندارد، انجام ندهیم. اگر والدین الطاف و خدمات خود را برای فرزندان شماره کنند، عشق فرزندان نسبت به آنها زیاد می شود و فرامین شان را اطاعت می کنند. برای شناسایی نعمت های خداوند هم بهتر است فرض کنیم که اگر نعمت ها وجود نداشته باشد، چه می شود؟

* اگر آب تلخ بود؛
* اگر حرکت زمین کند بود و شب و روز طول می کشید؛
* اگرهر چه زمین را می کندیم، به آب نمی رسیدیم؛
* اگر خورشید به زمین نزدیک بود؛
* اگر برگ ها برای ما اکسیژن سازی نمی کردند؛
* اگر حیوانات مسخّر انسان نبودند؛
* اگر باران نبارد؛
* اگر زمین برکات خود را از ما باز دارد؛

و هزاران اگر دیگر را در نظر آورید!

اگر تنها انگشت شست را نمی داشتیم، آیا می توانستیم قلم یا سوزن یا چکش دست بگیریم؟

اگر حالت فنری پلک چشم ما پاره شود و پلک ها روی چشم ها بیفتد، تمام فعالیت های ما متوقّف نمی شود؟ اگر اشک ما شور نباشد، آیا چشم ما که از پیه ساخته شده است، با چیز دیگری حفظ می شود؟

در این جا میلیون ها و میلیاردها «اگر» مطرح است که چه بسا انسان در تمام

عمر حتی یک لحظه به فکر آن نباشد.

کسی که می خواهد دیگری را به معروف و نیکی سفارش کند و یا از کار بدی باز دارد، بهترین راه آن است که با بیان و یاد نعمت ها و الطاف الهی ابتدا او راعاشق کند. در آن صورت، عاشق هم تسلیم انجام فرامین است و هم از هر کار خلافی که معشوق دوست ندارد، پرهیز می کند.

کسانی که می خواهند فرزندان خود را به نماز وادارند، باید نعمت های الهی را برای آنان بشمارند.

ابتدا لطف و محبت، بعد امر و نهی

قرآن، که مردم را امر به عبادت می کند، می فرماید: پروردگارِ این کعبه را پرستش کنید؛ زیرا او شما را از گرسنگی و ترس نجات داد.[۱]

هر چه گوینده محبوب تر باشد، کلامش مؤثرتر است.

بد نیست نمونه هایی از سیره ی پیامبر اکرم درباره ی جذب دل ها بیان کنیم:

۱. هرگاه سه روز یکی از یاران خود را نمی دید، به سراغش می رفت.[۲]

۲. از مریض ها در دورترین نقطه ی شهر عیادت می کرد.[۳]

۳. هرگاه با مسافری خداحافظی می کرد، دست او را می گرفت و برای او دعا می کرد.[۴]

۴. جنگ که تمام می شد، به سراغ ضعفا می رفت و به آنان کمک می کرد.[۵]

۵. همین که صدقه و زکات برای حضرت می آورند، بر خاندان او

---

۱. فلیعبدوا ربّ هذا البیت الذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف، (قریش / ۳ و ۴ و ۵).

۲. یتفقّه اصحابه. (*بحار*، / ۱۶، ص ۱۵۱).

۳. یعود المرضی فی اقصی المدینه. (*بحار*، / ۱۶، ص ۲۲۵).

۴. اذا ودّع مسافراً اخذ یده و دعاله به. *سنن النبی*. (ص ۱۱۶).

۵. *سنن النبی*. (ص ۷۱).

صلوات می فرستاد.[۱]

۶. مردم را با بهترین نام صدا می زد. حتی نام زنان و کودکان را با کرامت می برد.[۲]

۷. اگر چیز کهنه ای را به عنوان وام می گرفت، هنگام پس دادن، چیز نو پس می داد.[۳]

۸. اطعام می کرد و به مردم غذا می داد.

کمالات پیامبر اکرم ﷺ به قدری زیاد است که نمی توان شمرد؛ ولی همین چند نمونه کافی است. به هر حال کسی که بنا دارد مردم را به معروف دعوت کند و از منکر باز دارد، باید سر تا پا جاذبه باشد و محبوبیت داشته باشد؛ همهٔ وجودش روح بزرگ و سعه صدر و تمام کارهایش ناشی از عفو و رأفت و صفا باشد.

برای رونق مساجد، که یکی از معروف هاست، باید برنامه ای داشته باشیم که همه مردم از مساجد خاطره ی خوشی داشته باشند. مثلاً:

اگر گواهی نامه پزشکان را در مراسمی که در مسجد گرفته می شود عطا کنیم.

اگر عقد دختران را به دور از تجمّلات در مسجد بگیریم.

اگر جوائز مسابقات را در مسجد بدهیم.

اگر هر انسانی از مسجد خاطره ای شادی داشته باشد، مسجدها از ماتم بیرون می آمدند و مورد استقبال قرار می گرفت. آری، اگر شبی که برای دخترمان گوشواره می خریم نصیحت کنیم.

واگر کنار کادوها، هدایا، عیدی ها، سوغاتی ها، چشم روشنی ها، و امثال

---

۱. اذا اتیٰ احد بصدقة قال صلی الله علیه وآله اللهم صلّ علی آل فلان. (*سنن النبی*، ص۷۸).

۲. یدعوا اصحابه بکناهم اکراماً لهم واستمالة لقلوبهم ویکنّی ایضاً النساء والصبیان فلیستلین به قلوبهم. (*سنن النبی* / ص۱۵۲)

۳. *سنن النبی*، صفحه ۸۸.

آن جمله ای از سفارش به معروف ها یا پندی نسبت به رها کردن منکرها بنویسیم، زودتر و بهتر نتیجه خواهیم گرفت. آری، اول باید مردم را جذب کرد سپس به آنان امر و نهی نمود.

شیوه ی محبت

در تاریخ زندگی پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت معصوم او، هزاران خاطره درباره ی برخوردهای عملی آن بزرگواران و نحوه ی امر به معروف و نهی از منکر آنان به چشم می خورد که ما چند نمونه از آن را در این جا نقل می کنیم:

۱ ـ مردی شامی به امام حسن مجتبی علیه السلام جسارت کرد. حضرت او را به منزل برد و چنان مورد تفقد قرار داد که او از حرف های خودش شرمنده شد.

۲ ـ شخصی به امام سجاد علیه السلام سخنان ناروایی گفت. حضرت به او فرمود: آیا تو مشکل و حاجتی داری؟

سپس هزار درهم و لباسی نو به او داد. وقتی او از خدمت حضرت بر می گشت، می گفت: من گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدا هستی.

۳ ـ یکی از بستگان خلیفه ی دوم به امام کاظم علیه السلام توهین کرد. مردم خواستند او را بکشند. امام اجازه نداد. روزی امام کاظم وارد مزرعه فرد شد و پرسید: امید سود تو از این کشاورزی چقدر است؟

گفت: فلان مقدار.

امام سیصد دینار به او داد و فرمود: این را بگیر و در آمد مزرعه نیز مال خودت باشد.

امام به این شکل آن مرد را با خود مهربان کرد.

۴ ـ در روایات می خوانیم: با هر کس که با تو قطع رابطه می کند، ارتباط برقرار کن و هرکس به تو بدی می کند، تو با او خوبی کن.

۵ ـ فرزند مسیحی، مسلمان شد. امام صادق به او فرمود: اکنون که مسلمان

شده ای، احترام بیشتری نسبت به مادرت داشته باش.

همین که مادر مهربانی بیشتر فرزندرا، در سایه ی اسلام او دید، مسلمان شد.

۶ـ حضرت علی علیه السلام می فرماید: اصلاح بعضی از طریق احترام به آنان است؛ همان گونه که راه اصلاح گروه دیگری از طریق تأدیب است.

۷ـ امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خداوند می خواهد: خداوندا، توفیقی به من مرحمت فرما که هر کس نسبت به من ناروایی کرد،

من خیرخواه او باشم.

هرکس سخن بدی به من گفت، من او را ستایش کنم.

هرکس به من بدی کرد، من از او چشم پوشی کنم.

هرکس مرا محروم کرد، من به او بذل کنم.

هرکس مرا از خود دور کرد، من به او نیکی کنم.

۸ـ شخصی عبای پیامبر را از عقب طوری کشید که لبه ی عبا گردن مبارك حضرت را خراشید. مردم عصبانی شدند و خواستند او را ادب کنند؛ ولی پیامبر عزیز با محبت، نظر مردم را نسبت به او تغییر داد.

امثال این برخوردهای عاطفی در شاگردان و اصحاب امامان نیز بسیار است که ما دو نمونه از آن را در این جا نقل می کنیم:

۱) در یکی از سال ها، قحطی شدیدی رخ داد. یک نفر یهودی به منظور تهیه ی غذا به مجلس درس سید مرتضی آمد و از او اجازه گرفت تا قسمتی از علم نجوم را از محضر او بیاموزد. سید مرتضی درخواست او را اجابت کرد و دستور داد تا برای امرار معاش او روزانه وجهی مقرر کردند. مرد یهودی مدتی از درس استفاده کرد و بعد از چند ماه به دست سید مرتضی مسلمان شد.

استمداد از وجدان

شخصی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من فردی زناکارم.

حضرت فرمود: آیا حاضری کسی با ناموس تو این کار را بکند؟

گفت: نه!

پیامبر عزیز فرمود: پس تو نیز اینکار را نکن!

تحریک عواطف بشری و ملّی

برای امر به معروف و نهی از منکر، تحریک عواطف یکی از اهرم های بسیار قوی است. قرآن می فرماید: کسی غیبت دیگری را نکند؛ زیرا دیگری هم برادر تو است و آبروی او، محترم است. او که حضور ندارد تا از خود دفاع کند. آیا کسی دوست دارد گوشت برادر مرده ی خود را بجود؟

غیبت همچون جویدن گوشت برادر است؛ آن هم برادری که از دنیا رفته است[1].

شخصی به مادرش تندی کرد. روز بعد، امام صادق علیه السلام او را دید و فرمود: چرا با مادرت تندی کردی؟ مگر نمی دانی که شکم مادرت منزل تو بود؟ دامان مادرت گهواره ی تو بود؟ پستان مادرت غذای تو بود؟

سپس فرمود: پس با او خشن نباش.[2]

مخفیانه باشد

در حدیث می خوانیم: هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند، او را آراسته است؛ ولی هرکس او را آشکارا موعظه کند، شرمنده اش کرده است.[3]

ناگفته پیداست که اگر خلافکار خود را هنوز عزیز و محترم بداند، پند ما را زودتر و راحت تر خواهد پذیرفت؛ ولی اگر خود را رسوای مردم احساس کند،

---

۱. ولا یغتب بعضکم بعضاً... (حجرات/ ۱۲).

۲. الا علمت ان بطنها منزلك وحجرها مهدك وثدیها غذائك فلا تغلظ لها. (بحار، ۷۱، ص۷۶).

۳. من وعظ اخاه سراً فقد زانه و من وعظه علانیة فقد شانه. (بحار، ۷۵، ص۳۷۴).

اصلاح او بسیار سخت خواهد شد.

مختصر باشد

در حدیث می خوانیم: اذا وعظت فاوجز؛ هرگاه کسی را موعظه می کنی؛ خلاصه بگو!

گاهی آثار جملات و کلمات کوتاه بیش از بحث های طولانی است و در ذهن بهتر می ماند. برای حفظ کردن و نوشتن هم راحت تر است.

وعده ها و وعیدها

یکی از راه های امر به معروف و نهی از منکر، بیان وعده های اولیای خداست. از آن جا که انسان برای انجام هر کار معروف و یاترك هر کار منکری نیاز به انگیزه دارد، این وعده هامی تواند یکی از بهترین انگیزه ها باشد. انبیا به مردم می گفتند: شما از راه انحراف خود دست بردارید و استغفار کنید، خداوند شما را به نحو خوبی کامیاب می کند[1].

امام کاظم علیه السلام می فرمود: من بهشت و شفاعت را برای علی بن یقطین ضمانت می کنم.

وعیدها نیز در ترك منکر نقش مهمی دارند. قرآن می فرماید: کسانی که از طاغوت ها پیروی می کنند، هم در دنیا به قهر و لعنت خداوند گرفتار می شوند هم در آخرت[2].

حضرت علی علیه السلام در خطبه ی ۲۴ نهج البلاغه می فرماید: اگر شما در راه خدا باشید، به وظیفه ی الهی خود عمل کنید و در دنیا به کامیابی نرسید، من در قیامت

---

۱. وآن استغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه یمتعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی ویؤت کل ذی فضل فضله. (هود/ ۳).

۲. واتبعوا امر کلّ جبّار عنید واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیامة. (هود/ ۶۰).

ضامن رستگاری شما هستم.

شیوه های آموزشی

کسی که امر و نهی می کند، اگر رمز و راز امر و نهی خود را بگوید، توفیق بیشتری خواهد داشت. البته گاهی اسرار اوامر و نواهی خداوند پیچیده است؛ گاهی امر و نهی به خاطر آزمایش است؛ گاهی فهم دلیل نیاز به گذشت زمان دارد؛ گاهی هم تسلیم فرمان بودن، خود یک دلیل است.[۱]

اما بسیاری از اوامر و نواهی براساس منطق و دلیلی است که اگر ما آن ها را برای مردم بیان کنیم، زودتر به نتیجه می رسیم؛ لذا در آیات و روایات به بسیاری از دلایل اشاراتی شده است. از جمله:

دلیل فرمان نماز، یاد خدا بودن است. یاد او یگانه وسیله ی آرامش دل هاست.[۲]

دلیل دیگر نماز، تشکر از خداوند است.[۳]

دلیل سوم نماز آن است که نماز شما را از فحشا و منکر باز می دارد.[۴]

اثر روزه گرفتن، پیدا شدن تقواست.[۵]

از برکات جهاد، جلوگیری از فساد در زمین است که اگر گروهی با قیام خود جلو ستمگران را نگیرند، زمین به فساد کشیده می شود.[۶]

---

۱. در یک دورهٔ علمی، حضرت موسیٰ از کارهای حضرت خضر بسیار متعجّب شد؛ و همین که خضر دلیل کارهای خودش را بازگو کرد، موسیٰ آرام شد. (کهف/۸۴ ـ ۶۴)

۲. اقم الصلوة لذکری. (طه/ ۱۴) الا بذکر الله تطمئن القلوب. (رعد/ ۲۸).

۳. اعبدوا ربکم الذی خلقکم. (بقره/ ۲۱).

۴. ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر. (عنکبوت/ ۴۵).

۵. کتب علیکم الصیام... لعلکم تتّقون. (بقره/ ۱۸۳).

۶. ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت... (بقره/ ۲۵۱)

فلسفه ی خمس و زکات، محرومیت زدایی، حمایت از تبلیغات دینی، آزاد کردن اسرا، رسیدگی به ورشکستگان و مأموران زکات و در راه ماندگان، جذب دل های دیگران و امثال آن است.

دلیل حج، حضور در صحنه و برخورداری از منافع زیادی است که در قرآن به آن اشاره شده است.[1] آری، آشنایی با رازها و رمزها بهترین وسیله ی انجام گرفتن آن کار است.

آگاهی دادن

بسیارند کسانی که ازآثار وخطرات خلاف خود آگاهی لازم را ندارند و همین که مثلاً با خطرات سیگار آشنا شدند، آن را رها می کنند. اگر مردم دلیل پیدایش بعضی از امراض و یا ناهنجاری ها و یا کودکان ناقص الخلقه را بدانند و از ابتدا مراقبت های لازم را داشته باشند، گرفتار آفات، حوادث و ناگواری ها نمی شوند. برای مثال، اگر عروس و داماد در هنگام آمیزش جنسی یک سری دستورات را مراعات ننمایند، ممکن است در فرزند آنها نقصی پیدا شود که تا آخر عمر، فرزند و والدین را زجر دهد. جالب این که این دستورات در روایات اسلامی آمده است. ای کاش تمام عروس ها و دامادها قبل از تشکیل زندگی در کلاس هایی، اطلاعات لازم را فرا می گرفتند.

یک آشپز دانا از پوست پرتغال بهترین مربا می سازد؛ ولی آشپز نا آگاه بهترین جنس را خراب می کند.

یک راننده ی مکانیک با ماشین ساده ای سفرها می کند؛ ولی راننده ی نا آشنا مدرنترین ماشین ها را به درّه می اندازد.

امام رضا علیه السلام فرمود: مسئلهٔ مهم مردم، آگاهی است. اگر مردم زیبایی سخنان

---

۱. لیشهدوا منافع لهم. (حج/۲۸)

ما اهل بیت پیامبر را بدانند. به طور قطع طرفدار ما می شوند.[۱]

لذا در حدیث می خوانیم: خداوند از علما تعهد گرفته است که جاهلان را آموزش دهند.[۲]

راستی اگر آموزش شنا و رانندگی و حرفه و فن نبود، خطرها و اتلاف سرمایه ها و جان ها از کجا سر در می آورد؟

خاطره

پیامبر اکرم ﷺ با زنی گفتگو می کرد. شخصی از کنار حضرت عبور کرد. حضرت فرمود: این همسر من است. بهتر آن که من تو را آگاه کنم تا مبادا فکر دیگری تو را به گناه وادارد.

این شیوه آگاه سازی پیامبر اکرم بهترین و ساده ترین راه برای جلوگیری از سوء ظن است.

آموزش را ساده نگیریم!

در بیمارستان سوانح، شخصی را دیدم که تمام بدنش سوخته بود. دلیلش را پرسیدم.

گفتند: این خانم متوجه شد که نفت چراغ رو به اتمام است. در حال روشنی به چراغ نفت ریخت. چراغ شعله ور شد و لباسهای خانم که از مواد نفتی بود، این حادثه را پیش آورد. در حالی که اگر رادیو و تلویزیون به او آموزش داده بود که در حال روشن بودن چراغ به آن نفت نریزید، چنین حوادثی رخ نمی داد.

---

۱. ان الناس لو عرفوا محاسن کلامنا لا تبعونا. (*وسائل*، ج۱۸، ص۶۵، حدیث ۵۲).

۲. اخذ علی العلما ان یعلموا. (*بحار*، ج ۲، ص۷۸).

آسان سازی

گاهی افراد گناه کار خیال می کنند که ترك گناه و یا انجام فلان معروف برایشان مشکل است. یکی از راه های امر به معروف و نهی از منکر آن است که ما کار را امکان پذیر و شدنی قلمداد کنیم و به مردم بگوییم: انجام دادن معروف، کار آسانی است.

حتی می توانیم نمونه هایی بیاوریم؛ برای مثال:

۱ ـ مگر فلانی در بزرگ سالی به سراغ آموزش نرفت؟ او الان می تواند بخواند و بنویسد.

۲ ـ مگر فلانی از تو ناتوان تر نبود؟ اما به حج رفت و برگشت.

۳ ـ مگر فلان سیگاری یا تریاکی، بالاخره ترك اعتیاد نکرد.

۴ ـ مگر فلانی، که دختر یا پسرش را زود به ازدواج در آورد، خیر ندید؟

۵ ـ مگر فلانی، که همسر خود را از فامیل گمنام برگزید، زندگی خوشی ندارد.

۶ ـ مگر فلانی که ازدواج آسان کرد، ضرر دید؟

در قرآن و روایات، نمونه هایی به چشم می خورد که انسان اگر اراده داشته باشد، همه چیز برای او آسان می شود.

شیوه ی الگو سازی

معرفی چهره های موفق، تجلیل از آن ها، تشویق آنان، گرایش دادن مردم به خطّ حق، تحقیر چهره های منحرف و همچنین نفرین بر آن ها، در وادار کردن مردم به معروف و نهی از منکر نقش مؤثری دارد. همین که هر سال مردم در عاشورا فریاد «یا حسین» سر می دهند، حمایت خود را از امامت، عصمت و مظلومیت اعلام می کنند.

در بسیاری از کارها نیاز به معرفی افراد الگو و نمونه و خط شکن وجود دارد. به چند مثال توجه کنید:

۱ ـ همین که یک نفر اذان گفت و سکوت را شکست، راه اذان گفتن برای دیگران باز می شود.

۲ ـ در هواپیما همین که یک نفر بلند شد و به نماز ایستاد، زمینه برای علاقه مندان به نماز باز می شود.

۳ ـ همین که یک نفر معتاد، اعتیاد را رها کرد، می تواند برای سایر معتادان الگو شود.

۴ ـ همین که یک نفر طلبه یا دانشجو شود، در نزدیکان خود اثر می گذارد.

نهی از منکر در قالب طنز

روزی بهلول، کارگرانی را دید که به مسجدسازی مشغولند. از آنان پرسید: بانی مسجد کیست؟

گفتند: هارون الرشید.

بهلول به سنگ تراش دستور داد که روی سنگی این جمله را حکاکی کند: بانی مسجد بهلول!

سنگ تراش سنگ راتراشید و به بهلول تحویل داد. بهلول شبانه از نردبانی بالا رفت و این سنگ را بر سر در مسجد نصب کرد. روز بعد، وقتی کارگران تابلو را دیدند، به هارون خبر دادند. هارون بهلول را احضار کرد و پرسید: بانی مسجد من هستم، شما چرا این سنگ را نصب کرده ای و خودت را بانی مسجد معرفی کرده ای؟!

بهلول گفت: تو اگر برای خدا مسجد می سازی، بگذار نام من باشد، خدا که می داند بانی کیست.

او با این طنز به هارون فهماند که: تو اخلاص نداری.

روزی دیگر بهلول وارد مجلس هارون شد. چون هارون در مجلس حضور نداشت، بهلول جای هارون نشست. خادمان او را از آن جا بلند کردند و کتک زدند. همین که هارون وارد مجلس شد، به او گفت: من چند دقیقه جای تو نشستم، کتک خوردم. وای به حال تو که عمری در جای اهل بیت پیامبر نشسته ای.

و با این طنز، به هارون گفت: راه تو باطل و حکومت تو غصبی است.

بیان ثواب و عقاب

یکی از راه هایی که می توان به وسیله ی آن انگیزه ی انجام معروف ها و ترک منکرات را در مردم زیاد کرد، بیان پاداش های کارهای معروف و کیفرهای منکر است.

شیوه ی تدریج

همان گونه که شیطان انسان را گام به گام به فساد می کشاند،[1] راه اصلاح و امر به معروف نیز باید گام به گام باشد. در مورد تحریم شراب، این شیوه را مشاهده می کنیم. شراب خواری در چند مرحله منع شد:

مرحله اول ـ قرآن فرمود: از انگور، هم رزق نیکو ساخته می شود و هم مایع مست کننده. این مطلب اشاره به این است که مایع مست کننده نیکو نیست.[2]

مرحله دوم ـ قرآن فرمود: گرچه در قمار و شراب منافعی به چشم می خورد، ولی ضرر آن ها بیشتر است. با این بیان، منکر بودن شراب را اعلام می کند.[3]

مرحله سوم ـ قرآن فرمود: هنگام نماز، مست نباشید.[4]

---

۱. لاتتبعوا خطوات الشیطان. (بقره/ ۱۶۸).

۲. تتخذون منه سکراً و رزقاً حسناً. (نحل/ ۶۷)

۳. فیهما منافع للناس و... (بقره/ ۲۱۹).

۴. لاتقربوا الصلوة وانتم سکاریٰ. (نساء/ ۴۳).

مرحله چهارم ـ قرآن فرمود: شراب به کلی حرام است؛ خواه مست بشوید یا نشوید؛ کم باشد یا زیاد، هنگام نماز باشد یا غیر نماز[۱].

این شیوه ی مرحله ای، دارای زمان بندی و با تاریخ معین نیست و در توسعه ی جغرافیایی نیز یک مسئلهٔ معقول است. همان گونه که پیامبر اکرم ﷺ ابتدا به خودسازی[۲] فرا می خواند، بعد به بستگان[۳] هشدار می دهد، سپس به اهل مکه و اطراف مکه[۴] و در پایان، همه ی مردم کره ی زمین را مخاطب قرار می دهد.[۵]

در مورد ربا نیز این مراحل به چشم می خورد. ربا در چند مرحله رد شد:

مرحلهٔ اول ـ قرآن می فرماید: سودی که به مال شما از طریق ربا اضافه می شود، نزد خدا افزایش نیست.[۶]

مرحلهٔ دوم ـ قرآن رباخواری را از عادات زشت یهودیان می شمارد.[۷]

مرحلهٔ سوم ـ قرآن انسان را از ربای مضاعف و زیاد نهی می کند.[۸]

مرحلهٔ چهارم ـ قرآن ربا گرفتن را به منزله ی اعلام جنگ با خدا می داند.[۹]

مسئله ی تدریج و حرکت گام به گام، یکی از اصول تربیتی به شمار می رود. یکی از اعتراضات کفّار این بود که می گفتند: چرا قرآن یکباره بر رسول اللّه نازل نشد.

---

۱. انما الخمر والمسیر... رجسٌ من عمل الشیطان، (مائده/ ۹۰).

۲. وثیابك فطهّر والرجز فاهجر. (مدثر/ ۴)

۳. وانذر عشیرتك الاقربین. (شعرا/ ۲۱۴).

۴. لتنذر أمّ القری و من حولها. (انعام/ ۹۲).

۵. کافّة. (نباء/ ۲۸).

۶. فلا یربوا عندالله. (روم/ ۳۹).

۷. واخذهم الربوا وقد نهوا عنه. (نساء / ۱۶۱).

۸. لا تاکل الربوا اضعافاً مضاعفة. (آل عمران/ ۱۳۰).

۹. فاذنوا بحرب من الله و رسوله. (بقره/ ۲۳۹).

قرآن می فرماید: نزول تدریجی در آرامش روح مؤثر است.[۱]

شیوه ی تکرار

میان تربیت و تعلیم تفاوت های فراوانی است. یکی از آن ها این است که در تربیت، تکرار یک اصل ضروری است؛ ولی در تعلیم و آموزش همین که شاگرد مسئله را فهمید، تکرار کردن لازم نیست.

چون برنامه ی اسلام تنها آموزشی نیست، بلکه تربیتی هم هست لذا باید تکرار شود، ما در هر شبانه روز چند بار نماز می خوانیم. حساب ایمان به خدا از حساب یاد خدا جداست. قرآن نسبت به بعضی می فرماید: او به خدا ایمان ندارد.[۲]

ولی درباره ی بعضی دیگر می فرماید: خدا را فراموش کرده اند.[۳]

تکرار سوره ی حمد در هر نماز یک ضرورت است؛ تا آن جا که اگر این سوره نباشد، نمازی نیست.[۴] در خود سوره ی حمد، کلمات ایّاك، صراط، رحمن، رحیم تکرار شده است. به گفته ی بعضی، خود سوره ی حمد دوبار نازل شده است. در قرآن، داستان سجده ی فرشتگان بر آدم و تکبر ابلیس، داستان موسی و فرعون، داستان نوح و قوم لجوج او، و بسیاری از داستان های دیگر بارها تکرار شده است. فخر رازی برای آثار و فوائد و اسرار تکرار در قرآن، در تفسیر خود ده نکته آورده است.

در سورهٔ «الرحمن» یک آیه بیش از سی مرتبه تکرار شده است.

به هر حال، برای هر لحظه غفلت و فراموشی یک تذکر لازم است. شما در

---

۱. وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلك لنثبت به فوادك. (فرقان/ ۳۲).

۲. انه کان لا یؤمن بالله العظیم. (الحاقة/۳۳).

۳. نسوا الله. (توبه/ ۶۷).

۴. لا صلوة الا بفاتحة الکتاب. (مستدرك، ج۴، ص۱۵۸).

یک نماز ده ها بار جمله اللّه اکبر را در لا به لای رکوع و سجود و قیام تکرار می کنید.

مماشات

حضرت ابراهیم، همین که ستاره پرستان را دید، فرمود: این ستاره پروردگار من است.

همین که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم.

با دیدن ماه گفت: این پروردگار من است.

وقتی ماه ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگار واقعی مرا هدایت نکند، به طور قطع از گمراهان می شوم.»

بار سوم خورشید را دید و گفت: این از ستاره و ماه بزرگ تر است. پس این پروردگار من است. خورشید که غروب کرد، به مردم گفت: من از هر چه که شما شریک خدا می پندارید، بیزارم.

شکی نیست حضرت ابراهیم خدا پرست بود؛ زیرا در پایان گفتگو با ستاره، ماه و خورشید پرستان گفت: من از شرك شما بیزارم.

و نفرمود: من از شرك خودم بیزارم.

حضرت ابراهیم با این حرکت مماشاتی خود به مردم فهماند: «وجودی که در معرض محو و تغییر است، نمی تواند خدا باشد؛ خواه ستاره ی به اصطلاح کوچک و خواه خورشید بزرگ.

او به مردم فهماند: همین که دیدید راه انحرافی است، با سرعت و شهامت برگردید و لجاجت نکنید.

او از مردم برائت نداشت. از شرك مردم برائت داشت. (مما تشرکون)

حکمت، موعظه، جدال نیکو

قرآن کریم به پیامبر عزیز می فرماید: «از طریق حکمت و منطق یا موعظه

و نصیحت و یا جدال نیکو مردم را به راه خدا دعوت کن![1]

ناگفته پیداست که ظرفیت فکری، روحی و علمی مردم متفاوت است. گروهی را با استدلال، گروهی را با موعظه و گروهی را با مجادله باید دعوت کرد.

خاطره

امام سجاد علیه السلام در شام همین که خواست دستگاه بنی امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین را به نحو صبر شهید کردند؛ همچون پرنده‌ای در قفس، او را با نوك چاقو سوراخ سوراخ کردند تا شهید شد.

این جا اگر امام سجاد علیه السلام می فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت نداشتند خیلی مهم نبود؛ زیرا می گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می شوند و یکی از آن ها امام حسین بوده است».

امام سجاد فرمود: بر فرض قصد کشتن دارید؛ اما چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را سوراخ سوراخ کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه های او حمله کردید؟ چرا کودك او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری در نزد افراد غیر قابل خدشه بود که شام را تو فانی کرد و یک کودتای فکری و فرهنگی علیه رژیم اموی به راه انداخت.

در امر به معروف و نهی از منکر باید روی مسائلی تکیه کرد که قابل خدشه نباشد. به سخنان محکمی که مورد قبول همه است، حکمت گفته می شود.

و اما مراد از موعظه ی حسنه، موعظه ای است که براساس محبت و با بیان

---

۱. ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن. (نحل/ ۱۲۵).

نیکو باشد و در زمان و مکان مناسب با شیوه های صحیح انجام شود.

مراد از مجادله ی نیکو نیز حفظ اخلاق مجادله، پذیرفتن نقاط قوت دیگران و استدلال و مقابله به مثل در شیوه هاست.[1]

عقائد را اصلاح کنیم، مفاسد کم می شود

بعضی گناهان و مفاسد اخلاقی از عقاید و خیال های باطل بر می خیزد که اگر شیوه ی ما اصلاح عقاید باشد، بهتر به نتیجه می رسیم. به چند نمونه توجه فرمایید:

۱ ـ افرادی بر خلاف نهی قرآن، برای زندگی خود به طاغوت ها و ستمگران تکیه می کنند و از بازوهای ظلم می شوند. هدف آنان، کسب قدرت از طریق ستمگران است. خداوند می فرماید: «تمام قدرت و قوت ازآن خداست؛ **انّ القوة لله جمیعاً**.

اگر انسان معتقد باشد که تمام قدرت ها از او است، برای کسب قدرت این همه ریاکاری، خودنمایی، تملق و عیب پوشی نمی کند.

گروه دیگری که صدها و هزاران کار خلاف انجام می دهند، هدفی جز رسیدن به عزّت ندارند. آنها خیال می کنند که سرمایه، مقام و وابستگی به شرق و غرب، ازدواج با فلان فامیل، اشتغال به فلان کار و امثال آنها، عزت آفرین است؛ مثل پسر نوح که در برابر تهدید به غرق کفار، به پدر می گفت: من به کوه پناهنده می شوم تا غرق نشوم.

غافل از آن که روز قهر الهی کوه نیز نجات نمی یابد. اگر این افراد باور کنند که قرآن تمام عزت ها را از خدا دانسته (**انّ العزّة للّه جمیعاً**)[2] و زیادی و کمی عزّت

---

۱. اگر به تفاسیر در روایات مراجعه کنیم، درباره ی تفسیر این آیه به نکات جالبی دست می یابیم.

۲. **ایبتغون عندهم العزّة فإنّ العزّة لله جمیعاً**. (نساء/ ۱۳۹).

افراد تنها به دست اوست و نه دیگران، این همه خود را به آب و آتش نمی زنند تا قرآن آنان را ملامت کند و بگوید: آیا عزت را از دیگران می خواهی؟!

آری، باور و ایمان ما به این که قدرت و عزت تنها از اوست، ما را از ارتکاب بسیاری از گناهان باز خواهد داشت.

ریشه ی مفاسد را بخشکانیم.

قرآن می فرماید: «سوء ظن نبرید و تجسّس نکنید»؛[1] زیرا سوء ظن سرچشمه تجسّس و تجسس سرچشمه ی غیبت می شود.

برای پیشگیری از گناهان جنسی، قرآن از نگاه مسموم نهی فرموده است؛ به گفته ی حضرت عیسی علیه السلام نگاه سرچشمه ی علاقه و کشیده شدن به فساد می شود.[2] اگر قرآن زنان را از پایکوبی منع[3] و یا از گفتار همراه با ناز و کرشمه و تحریک آمیز[4] نهی می کند، به خاطر خشکاندن سرچشمه ی گناه است.

خاطره

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: با آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنها سلام می کرد، چرا شما سلام نمی کنید؟

فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله سی سال از من بزرگتر بود. ولی من جوان هستم. نگرانم پاسخ بعضی زن ها در من اثر سوئی (بیش از پاداشی که از سلام کردن توقع دارم) بگذارد.[5]

---

۱. ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا. (حجرات/ ۱۲).

۲. *میزان الحکمه*، ج ۴، ص ۲۴۲ لن یزنی فرجك ما حفظت عینك.

۳. ولا یضربن بارجلهن. (نور/ ۳۱).

۴. ولا یخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض. (احزاب/ ۳۲).

۵. *محجة البیضاء*، ج ۳، ص ۳۸۵.

امام باقر علیه‌السلام به مردی که به زنی قرآن آموزش می داد و ضمن آموزش مزاحی کرده بود، فرمود: این آموزش را تعطیل کن.[۱]

ناگفته نماند که مبارزه با ریشه ها، مخصوص گناهان جنسی نیست. در مسائل سیاسی نیز باید سراغ ریشه ها رفت. قرآن می فرماید: «**اذهب الی فرعون انّه طغی**»؛[۲] شباهت مردم به فرمانروایان بیش از شباهت آنان به پدران است.[۳] برای اصلاح دولت ها باید دولتمردان اصلاح شوند و برای اصلاح نسل نو، باید خانواده اصلاح شود.

در حدیث می خوانیم؛ اگر فقها و امرا اصلاح شوند، جامعه اصلاح می گردد.

در حدیث دیگری می خوانیم؛ اگر سلطان تغییر کند، تاریخ و زمان تغییر می کند.[۴]

اصلاح نظام با اصلاح مسؤولان و مدیران صورت می گیرد.

قرآن می فرماید: با رهبران کفر مبارزه کنید.[۵]

خاطره

از حضرت علی علیه‌السلام پرسیدند: شما به فراریان جنگ صفین حمله می کنید؛ در حالی که به فراریان جنگ جمل کاری نداشتید. دلیلش چیست؟

فرمود: مخالفان فراری در صفین پس از فرار دور رهبرشان معاویه جمع می شوند و قدرت تازه ای پیدا می کنند؛ ولی در جنگ جمل، چون رهبرانشان از پا در آمدند، فراریان پناهگاهی نداشتند و من آن ها را آزاد گذاشتم.

آری، آن جا که محورها و قدرت ها و سیاست گذاری های نظامی و اقتصادی

---

۱. فقال لا تعودن الیها.

۲. طه، ۲۴.

۳. الناس بامرائهم اشبه بآبائهم. (کودك، ج ۱، ص۴۶۸).

۴. بحار، ۷۲، ص۳۳۶.

۵. توبه، ۱۲.

متمرکزند، در امر به معروف و نهی از منکر باید سراغ آن محورها رفت.

سنت شکنی

گاهی منکراتی در میان مردم به صورت یک جریان و عادت در می آید که شکستن آن سنت ها کار هرکس نیست. ولی به هر حال، افرادی با صلابت و با توکل به خداوند باید با سعه صدر وارد میدان شوند، آن عادات را دگرگون کنند و طلسم را بشکنند.

احترام به ارزش های دیگران

یکی از راه های جذب، احترام به اصول و ارزش های دیگران است. اگر نقاط مثبت فرد یا گروهی را پذیرفتیم و ستایش و احترام کردیم و سپس از نکته ی منفی او نهی و انتقاد کردیم، موفق خواهیم بود.

همین که مسلمانان صدر اسلام به خاطر فشار کفار مکه به حبشه هجرت کردند، کفار هیئتی را همراه با هدایا برای پادشاه حبشه فرستادند تا مسلمانان را از کشور اخراج کند. نجاشی، پادشاه حبشه گفت: «من باید خودم حرف های مسلمانان و کفار را بشنوم.»

پس از، جعفر طیار سخنگوی مسلمانان، پرسید: «حرف شما چیست؟»

او اهداف اسلام را مطرح کرد. کفار برای تحریک شاه، که مسیحی بود، گفتند: «مسلمانان به حضرت عیسی بی توجهی می کنند.»

جعفر سوره ی مریم را، که در آن سیمای زیبای حضرت عیسی آمده بود، تلاوت کرد، نجاشی مسیحی که دید اسلام به مقدسات آنان این همه احترام گذاشته است، اشک شوق در چشمش حلقه زد و مسلمانان را در پناه خود حفظ کرد. کفار هم مأیوسانه به مکه بازگشتند. حسن سلیقه و بلاغت و روان شناسی تبلیغاتی جعفر طیار سبب پیدایش مکتب اسلام در حبشه شد. در سفارش های

اسلامی آمده است: «بزرگان هر قوم را احترام کنید».[۱]

قرآن کریم تورات و انجیل و انبیای گذشته را احترام کامل می گذارد، مراکز عبادت سایر ادیان را محترم می شمارد. و حتی برای حفظ آن دفاع را لازم دانسته است.[۲]

با انجام معروف، زمینه را بر منکر تنگ کنیم.

بدون مقدمه، چند نمونه ذکر می کنیم:

۱ ـ گروهی فاسد برای انجام خلاف به سراغ مهمانان زیبا روی حضرت لوط آمدند، لوط علیه‌السلام به آنها گفت: «من حاضرم دخترانم را به عقد شما در آورم تا شما از فکر منکری که نسبت به مهمانان من دارید، بیرون آیید».[۳] ولی آن خلاف کاران همچنان نسبت به انجام گناه خود اصرار داشتند.

در این ماجرا، حضرت لوط از طریق ارائه ی معروف جلو منکر را می گیرد؛ یعنی با ارائه ی طرح ازدواج دخترانش به جنگ با لواط می رود.

۲ ـ همین که خداوند می خواهد حضرت آدم را از خوردن غذایی منع کند. ابتدا اجازه ی بهره برداری از غذاهای دیگر را به او می دهد و می فرماید: «از هر رقم غذا در بهشت استفاده کن؛ ولی دنبال این نوع غذا نرو!»[۴]

آری، راه معروف را باز کنید تا زمینه ای برای منکر پیدا نشود.

۳ ـ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «اگر خلیفه ی دوم ازدواج موقت را حرام نمی کرد، هیچ کس، جز افراد شقی، مرتکب زنا نمی شد.»[۵]

---

۱. اکرموا کریم کل قوم. (مستدرک، ج۸، ص۳۹۵).

۲. لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بیع وصلوات و مساجد... (حج ۴۰).

۳. هولاء بناتی هنّ اطهر لکم (هود/۷۸).

۴. فکلا منها رغداً حیث شئتما ولاتقربا هذه الشجرة (بقره / ۳۵).

۵. ما زنی الأشقی (بحار، ج۵۳، ص۳۱).

۴ ـ خداوند مردم را از آمیزش جنسی با همسران خود در روز ماه رمضان منع می کند؛ ولی در عوض، جواز این آمیزش را در شب این ماه (قبل از آن که روز فرا رسد) صادر می کند. یعنی اول انسان را از طریق حلال تأمین می کند و بعد از آمیزش در روز خاص نهی می کند.[1]

تهیه ی فیلمهای مفید، سرودهای زیبا، کتاب های پر جاذبه، دید و بازدیدهای سالم، سرگرمی با طبیعت، ایجاد اشتغال، و پر کردن ایام فراغت با کارهای علمی، هنری، فنی و دستی زمینه را برای انجام منکر تنگ می کند.

علنی کردن خوبی ها

با اینکه کار خیر هر چه مخفی تر باشد، پاداش آن بیشتر است، ولی گاهی باید برای رضای خدا کارهای خیر را علنی کرد؛ البته حساب تظاهر به خوبی ها برای خدا، از ریا و خودنمایی جداست.

اکنون که افراد فاسد گناه خود را علنی انجام می دهند، چرا اهل ایمان کارهای خود را مخفی می کنند؟ زنان بی حجاب خود را در خیابان ها به نمایش می گذارند؛ اما زنان با حجاب در مساجد بزرگ کنار خیابان، پشت دیوارهای ضخیم و دور از چشم مردم به عبادت می ایستند. باید خوبی ها در معرض دید قرار گیرد تا فضای جامعه، فضای معروف شود.

افشاگری

در تاریخ می خوانیم:

شخصی از همسایه خود آزار می دید. نزد پیامبر آمد و شکایت کرد. حضرت او را امر به خیر فرمود. شخص مدتی صبر کرد؛ امّا همسایه دست از آزار

---

۱ . احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نساء کم. (بقره/ ۱۸۷).

برنداشت. باز شکایت کرد. حضرت فرمود: «باز هم صبر کن».

مدتها با صبر گذشت. همسایه با پند و موعظه دست از آزار برنداشت. سرانجام در آخرین مرحله پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «روز جمعه اثاثیه خود را در کنار مسیر مردم قرار بده و هرکس از تو پرسید: «چرا کنار راه نشسته ای؟» بگو: همسایه ام مرا خسته کرد».

او این شیوه را عملی کرد. همسایه ی مردم آزار، که آبروی خود را در جامعه در معرض خطر دید، دست از کارش برداشت و تقاضاکرد که شخص به خانه برگردد.[1]

افشاگری چهره های منحرف

سرچشمه ی بسیاری از منکرات و انحرافات، چهره های مرموزی هستند که باخود فروشی به ابر قدرت ها مردم را اغفال، حقایق را واژگون و برای انجام معروف مانع تراشی می کنند. ابزار کار این افراد عبارت است از:

۱ ـ دین تراشی:

مطالبی را با دست خود می نویسند و می گویند که قانون خدا این است؛[2] همان گونه که سامری گوساله ای ساخت و به مردم گفت: «خدای شما این است.»[3]

۲ ـ توجیه کارهای خلاف:

این چهره های مرموز برای اینکه منکرات طاغوت ها را معروف جلوه دهند،

---

۱. *اصول کافی*، ج۲، ص۶۶۸ـ *سفینة البحار*، ج۱، ص۶۶.

۲. یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله. (بقره/ ۷۹).

۳. هذا الهکم واله موسی. (طه/ ۸۸).

دست به توجیه کارهای خلاف آنان می زنند تا به این وسیله مردم را آرام کنند. این افراد خود فروخته معمولاً از عناوین و القاب برخوردارند؛ برای مثال، معاویه با پول دادن به سمرة بن جندب که عنوان صحابی داشت. حدیث تراشی می کرد. امروز هم آخوندهایی که در خطبه های جمعه کلمه مقدس «اولوالامر» را با ستمکاران تاریخ تطبیق می دهند، کم نیستند.

۳ ـ تضعیف:

چهره های خود فروخته، مردم را از قیام علیه طاغوت یا نهی از منکر باز می دارند و می گویند: «شما حریف نمی شوید». یا می گویند:

«مال و جان و آبروی شما در خطر می افتد. بهتر است شما مشغول کار خود باشید.»

یا: «قدرت خلافکار زیاد است.»

وامثال این کلمات که مردم را از قیام به حق باز می دارد.

۴ ـ ایجاد تفرقه:

چهره های مرموز گاهی برای آنکه اتحاد مردم خطری برای استکبار نباشد، ساز جدایی می زنند؛ ندای مخالفت سر می دهند؛ حزب جدیدی تشکیل می دهند و با ایجاد انشعاب و تفرقه، به اربابان خود خوش خدمتی می کنند.

به هر حال کسانی که بنا دارند امر به معروف و نهی از منکر کنند، اول باید با افشاگری این چهره های مرموز را، که مانع از قیام به معروف و جلوگیری از منکرات می شوند، از سر راه خود بردارند.

نجوا در امر به معروف

در قرآن می خوانیم: «در بسیاری از گفتگوهای در گوشی، خیری نیست

جز آن سخنان مخفی که امر به معروف و نهی از منکر و یا اصلاح بین مردم باشد[1].

از این آیه معلوم می شود : «سزاوار است که کمک به محرومان، سفارش به کارهای نیک و آشتی دادن میان مردم محرمانه باشد.»

کاملاً هم روشن است که در آن گونه کارهای محرمانه، آبروی مردم حفظ می شود. در حدیث می خوانیم : «اگر فقیری درخواستی کرد و شما به او کمک کردی، کمک شما، پاداش آبروی اوست که ریخته است. سزاوار است قبل از سؤال به او کمک کنند.

در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «ای کعبه تو خیلی عزیز هستی؛ اما آبروی مؤمن از تو عزیزتر است.»

امامان معصوم ما در تاریکی شب با پوشاندن چهره ی خود به فقرا کمک می کردند تا، ضمن سیر کردن افراد، آبروی آنان محفوظ بماند. مسئله ی امر به معروف و اصلاح ذات البین نیز باید به طور سرّی باشد.

مشاوران خانواده و کسانی که پرونده ی افراد را نگه می دارند، باید راز دار باشند. درباره ی راز داری در منابع اسلامی، آیات و روایات متعددی داریم که از نقل آن صرف نظر می کنیم.

حرکت جمعی

در دعوت به حق و جلوگیری از منکرات و مفاسد، گاهی باید حرکت دسته جمعی کرد. و تذکرات فردی اثر ندارد. باید هیئتی اعزام شود. گاهی لازم می شود که طوماری تهیه شود و افراد زیادی آن را امضا کنند.

---

۱. لاخیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس. (نسا/ ۱۱۴).

شیوه ی اجتماعی

وحدت، شرط توفیق در امر به معروف است.

علامه شهید مطهری در آیه ی ۱۰۱ سوره ی آل عمران، که درباره ی امر به معروف است، به نکته ای توجه فرموده اند که دیگران از آن غافل شده اند. آن نکته این است که آیه ی امر به معروف در میان دو آیه قرار گرفته که هر دو مربوط به اتحاد و وحدت مسلمین است. گویا می فرماید: «رمز توفیق و نفوذ کلام در وحدت کلمه است»؛ یعنی اگر شما متفرق باشید، امر به معروف شما تأثیری نخواهد داشت. به چند نمونه اشاره می کنم:

تعارض بین رفتار والدین با سفارش های مدرسه؛ تعارض بین سفارش به صرفه جویی از یک سو و ریخت و پاش افراد یا دستگاه ها و سازمان های دولتی از سوی دیگر؛ تعارض بین رفتار پدر با مادر؛ تعارض بین دستور پوشیدن فلان لباس و نبود آن در بازار از یکسو و سفارش به حجاب و جوراب کامل از سوی دیگر؛ تولید جوراب های نازك و بدن نما از یک سو و سفارش به نپوشیدن چنین جوراب هایی از سوی دیگر؛ تبلیغ علیه سیگار از یک سو و وارد کردن مجهز ترین ماشین آلات سیگار سازی از سوی دیگر و... . اگر بخواهیم مردم را به حق دعوت کنیم، باید این تعارضات را به حداقل برسانیم و جامعه ی ما از یک وحدت نسبی خوبی برخوردار باشد؛ زیرا تفرقه خود بزرگترین منکر و عذاب الهی است. در قرآن، سه نوع عذاب مطرح شده است:

۱ ـ عذاب از آسمان و بالا؛ (عذاباً من فوقکم)

۲ ـ عذاب زمینی (ومن تحت أرجلکم)

۳ ـ عذاب تفرقه. (ویلبسکم شیعاً)

امروز بزرگترین منکرات استکبار جهانی است. آیا مسلمانان با آن همه تفرقه می توانند شانه از بار تسلیم استکبار خالی کنند؟

آیا انگشتان دست بدون جمع شدن و به صورت مشت در آمدن، می توانند پتکی بر مغز مخالف باشند.

آیا قطرات باران، بدون جمع شدن در پشت سد می توانند برقی تولید کنند؟

آیا همه ی مصیبت هایی که ما داریم، به خاطر تفرقه نیست؟

آیا دلیل تحریم سوء ظن و تجسس و غیبت و اهانت و تحقیر و قطع رحم و انزوا طلبی، آن نیست که این قبیل کارها علاقه های میان افراد را قطع می کند و عامل جدایی میان افراد می شود؟

آیا رمز و راز سفارش هایی که اسلام برای؛ سلام کردن، هدیه دادن، سوغاتی بردن، دید و باز دید کردن، به عیادت مریض رفتن، تشییع جنازه کردن، وام دادن، عیب پوشی کردن، انفاق و کمک به هم نوع، شرکت در نمازهای جمعه و جماعات و عید، عفو، اغماض و کظم غیظ، آرایش و نظافت، دست دادن و معانقه کردن، برخوردهای نیکو و انتخاب کلِمات، مهمانی کردن، پذیرفتن دعوت دیگران، قبول عذرخواهی از خلاف کاری، دیدار دوست، دفاع از مظلومان، پرداختن سهمی از زکات به افراد ضعیف و صدها دستور دیگر، برای تحکیم ریشه های مودّت و محبت نیست؟

عرضه ی کار صحیح

خلاف کاری که بدون غرض به راه کج می رود، باید راه صحیح را ـ آن هم به طور غیر مستقیم ـ به او نشان داد.

خاطره

پیرمردی مشغول وضو بود؛ ولی آن را صحیح انجام نمی داد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام، که در آن روز دو کودك بودند، وضوی غلط پیرمرد را دیدند. برای راهنمایی این پیر، او را به داوری خواندند و گفتند: «ای پدر، ما هر کدام

وضو می گیریم و شما داور باش که وضوی کدام درست تر و بهتر است.»

پیرمرد، که وضوی هر دو طفل معصوم را دید، فرمود: «وضوی هر دوی شما صحیح است؛ وضوی من باطل است.»

این نمایش آن دو کودك، یک آموزش هنرمندانه و غیر مستقیم همراه با حفظ آبروی پیرمرد و بهترین شیوه ی امر به معروف است.

توجه به زمان

گاهی امر به معروف و نهی از منکر در زمانی بی اثر، ولی در زمان دیگر مؤثر است. در این موارد، باید با توجه به عنصر زمان کار خود را انجام داد.

در روایات می خوانیم: هنگام مسافرت، همسر خود را به تقوا سفارش کنید؛ زیرا در آستانه ی جدایی، علاقه ها اوج می گیرد و زمینه ی پذیرش در انسان زیاد می شود.»

در حدیث دیگری می خوانیم: در زمانی که خشمناك هستید، کسی را ادب نکنید؛ زیرا در معرض افراط هستید.»[1]

وقتی فرعون برای مبارزه با حضرت موسی تمام ساحران با تجربه را از سراسر کشور گرد آورد و به آنان وعده پاداش و مقام داد، قرار شد روزی را برای به نمایش گذاشتن سحر خود با معجزه ی موسی تعیین کنند. حضرت موسی فرمود: «وعده ی ما روز زینت (عید) باشد تا همهٔ مردم حاضر باشند.[2] در ضمن، محل نمایش باید مناسب باشد؛ یعنی هم بزرگ و مسطح باشد و هم مسافت آن برای رسیدن عموم مردم به آن محل، یکسان و محل مرکزی باشد.»[3]

---

۱. بحار، ۷۶، ص۱۰۲.

۲. قال موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس ضحی. (طه/ ۵۹).

۳. مکاناً سوی. (طه / ۵۸).

در انتخاب روز عید نکاتی است؛ از جمله:

۱ ـ عید ظاهری مردم را، که با تغییر لباس و کفش و کلاه دل شادند، به عید معنوی تبدیل کند؛ بلکه با تغییر فکر و عقیده، شاد باشند.

۲ ـ روز عید چاشت انتخاب شد تا حضور مردم بهتر و فراغت ذهنی آنان بیشتر باشد؛ زیرا هر چه افراد بیشتری معجزه را مشاهده می کردند، توفیق موسی بیشتر می شد.

غیر حضوری و مکاتبه ای

قلم یکی از نعمت های الهی است که خداوند به آن و سطرها و نوشته هایی که توسط آن پدید می آید، سوگند یاد فرموده است. در حدیث می خوانیم: «در میان همهٔ صداها، سه نوع صدا را خداوند دوست دارد:

۱ ـ صدای قلم دانشمندان؛

۲ ـ صدای پای سربازان؛

۳ ـ صدای چرخ زنان خانه دار که مشغول ریسندگی و بافندگی هستند[1].

آری! امت خدا پرست باید در ابعاد علمی، رزمی، تولیدی و اقتصادی در حال رشد باشد. قلم، تاریخ گذشته را به آینده گره می زند. شاید بتوان گفت: بعد از نعمت هدایت و عقل، نعمتی به ارزش قلم نیست. قلم حکومت ها را تغییر می دهد و فکرها را دگرگون می کند. فتنه ها را ایجاد یا خاموش می کند.

امام صادق علیه السلام قلم خود را پشت گوش مبارکشان می گذاشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پادشاهان زمان خود، نامه هایی برای دعوت به اسلام نوشت[2].

بخشی از نهج البلاغه نامه های حضرت علی علیه السلام است و هر یک از امامان

---

۱. در این زمان، شاید به جای این سه صدا بتوانیم بگوییم: صدای چاپخانه، توپخانه و کارخانه.

۲. مجموعهٔ این نامه ها به نام مکاتیب الرسول به نوشتهٔ علامه آیة الله احمدی میانجی چاپ شده است.

معصوم نیز به مناسب نامه هایی می نوشتند[1].

نامه ی تاریخی امام خمینی به بزرگترین رهبران کمونیسم و دعوت ایشان به مطالعه درباره ی مکتب اسلام؛ از مسائل فراموش نشدنی است. به هر حال، همان گونه که نقش قلم در دنیای علم و تاریخ و انتقال تجربه و تخصص و ابتکار بر کسی پوشیده نیست، نقش آن در دعوت به خیر و امر به معروف یا نهی از منکر نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد.

از طریق تابلوهای خیابانی شعارهای سازنده، دیوار نویسی های زیبا، پوسترها و پلاکاردها، آرم ها و شکل ها، طراحی ها می توان مسیر جامعه را به سوی حق قرار داد. برعکس، اگر عکس های روی اجناس و کالاهای کارخانجات از حیوانات وحشی و طرح های نامفهوم پوشیده شود، مسیر جامعه به پوچی و بی محتوایی خواهد رفت. در این جا، رسالت نویسندگان، روزنامه ها و مجلات بر احدی پوشیده نیست. آن ها هستند که با انتخاب کلمات و شماره ی حروف چاپ و دامن زدن به مسائل و یا حذف آن ها می توانند افکار و حرکت عمومی مردم را تغییر دهند. اگر در فقه اسلامی مطالعه ی کتاب های منحرف کننده حرام است، به خاطر همین نقش قلم در انحراف مردم است.

اگر در حدیث مداد علما هم وزن یا برتر از خون شهدا بیان شده است، به خاطر همین نقش سازندگی است. در انقلاب اسلامی، امام خمینی بودجه وحزب و تشکیلاتی نداشت؛ ولی با اعلامیه ها وسخنرانی ها، بزرگترین منکر تاریخ (رژیم شاهنشاهی) را برداشت. در این زمینه سخن بسیار است که از همهٔ آن ها می گذاریم؟

سکوت

در مواردی، باید با نگاه و سکوت معنا دار نهی از منکر کرد؛ زیرا

---

۱. مجموعه نامه های امامان معصوم نیز به قلم یکی از علما از ذریه فیض کاشانی جمع شده است.

حضرت علی علیه‌السلام می فرماید: «چه بسا سکوتی که رساتر از سخن باشد.»[۱]

شخصی برای طلب خود نزد بدهکار می رفت و به او می گفت: «بدهی خود را بپرداز!»

بدهکار هر روز طفره می رفت. سرانجام طلب کار عصبانی شد و ماجرا را به امام گفت. امام فرمود: «راه مطالبه آن است که نزد او بروی و برای زمان طولانی بنشینی، ولی حرف نزنی». این سکوت، از تقاضای تو، مؤثر تر خواهد بود.[۲]

در مسائل تربیتی نیز سکوت والدین و استاد یا نگاه با معنای آنان نقش به سزایی دارد.

اخم کردن

گاهی در برابر منکرات باید چهره در هم کشید و اخم کرد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور دادند: «گناه کاران را با قیافهٔ عبوس ملاقات کنید.»[۳]

در حدیث می خوانیم:

فرشتگانی که مأمور عذاب منطقه ای بودند، عابدی را در حال گریه و تضرع دیدند. به خداوند گفتند: «با این همه ناله و گریه به درگاه تو، او را هم عذاب کنیم؟»

خطاب آمد که: «همه را عذاب کنید! زیرا در میان این مردم حتی یک نفر نیست که برای رضای من در برابر گناهان، قیافه اش تغییر کند.»[۴]

روزی اسحاق بن عمار خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید حضرت که او را دیدند، اخم کرد. از امام سؤال شد: «چرا به او اخم کردید؟»

فرمود: «او برای مراجعان دربان گذاشته بود تا فقرا و شیعیان ما نتوانند

---

۱. رب سکوت ابلغ من کلام. (*فهرست غرر*، ص ۱۶۲)

۲. لیس هذا طریق التقاصی ولکن اذا اتیته اطل الجلوس والزم السکوت. (*وسائل*، ۱۳، ص ۱۰۰).

۳. امرنا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهرّة. (*وسائل*، ۱۱، ص ۴۱۳).

۴. فان رجلاً لم یتغیر وجهه غضباً لی. (*بحار*، ۹۷، ص ۸۶ و ۸۸).

به راحتی به او دسترسی پیدا کنند.»[۱]

متارکه

منافقان در مدینه مسجدی در برابر مسجد پیامبر ساختند و از حضرت برای افتتاح آن دعوت کردند. آیه نازل شد: «در آن مسجد، نماز اقامه نکن.»[۲]

البته بعد از آن که مردم را از مراکز فساد (گرچه به نام های مقدس نامگذاری شود) باز داشتیم، باید آنان را به مراکز سالم راهنمایی کنیم؛ همان گونه که قرآن در کنار تحریم مسجد ضرار منافقان، مردم را به نماز در مسجد قبا، که مسلمانان واقعی ساخته بودند، سفارش فرموده است[۳].

اعراض

گاهی نهی از منکر از طریق اعراض است. قرآن می فرماید: «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما به یاوه سرایی نشسته اند، پس به عنوان اعتراض، آنان را ترك کن! یا مسیر حرف را تغییر ده! اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، تا متوجه شدی جلسه را ترك کن و با ستمگران منشین.»[۴]

آری، بی اعتنایی و قهر گاهی می توانند مؤثر باشند. قرآن بارها به پیامبرش می فرماید: از فلان گروه اعراض کن؛ «**اعرض عنهم**»[۵] آنان را رها کن؛ «**ذرهم**».[۶]

---

۱. *اصول کافی*، ۳، باب المصافحة، حدیث۱۴.

۲. لاتقم فیه. (توبه/۱۸).

۳. لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه. (توبه/۱۰۸).

۴. اذا رأیت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینك الشیطان فلاتقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین. (انعام/۶۸).

۵. نساء/۶۳ و اعراف/۱۹۹.

۶. انعام، ۹۱.

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ افرادی که با مخالفان می نشینند و یاوه های آنان را گوش می دهند، فرموده است: حتماً آنان را مؤاخذه خواهند کرد.[۱]

در تربیت فرزند نیز، در بعضی مراحل قهر و اعراض موقت والدین لازم است؛ ولی کتک زدن نهی شده است.[۲]

قرآن در مورد زنی که نسبت به مرد تمکین ندارد، می فرماید: «او را موعظه کنید و اگر اثر نکرد، با جداخوابی او را تنبیه کنید.»[۳]

از هر خلاف کاری که نهی از منکر را نپذیرفت، باید دوری کرد.[۴]

در حدیث می خوانیم: «سزاوار نیست که مؤمن در مجلس گناهی که نمی تواند آن را تغییر دهد، بنشیند»[۵].

در قرآن می خوانیم: «پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شد که در برابر پیشنهاد کفار (مبنی بر سکوت حضرت نسبت به کفر آنان و در عوض احترام آنان به مسلمانان) با صراحت بگوید: «**لکم دینکم ولی دین**».

آیات زیاد است، ولی ما به این مقدار اکتفا می کنیم.[۶]

اعراض دوستانه

اعراض گاهی نسبت به گناه و گناهکار است؛ ولی گاهی اعراض ها براساس گناه نیست، بلکه دوستانه است؛ مانند دو نفر که هر دو شغلی معروف دارند، ولی از نظر سلیقه و شیوه با هم اختلاف دارند؛ به نحوی که ادامه ی کار برای هر

---

۱. لآخذن البری منکم بذنب الصغیر، (*وسائل*، ۱۱، ص۴۱۴).

۲. واهجره ولا تصل ولا تضرب (*بحار*، ۱۰۱، ص۹۹).

۳. فعظوهن واهجروهن فی المضاجع. (نساء/ ۳۴).

۴. وان لم یقبل فاهجروه واجتنبوا مجالسته. (*بحار*، ۱۰۰، ص۸۶).

۵. لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلساً یعصی الله فیه ولایقدر علی تغییره. (*وسائل*، ۱۱، ص۵۰۳).

۶. نظیر آیه: انی بری مما تشرکون. (انعام/ ۷۸).

دو رنج آور است. در اینجا نیز جدا شدن مانعی ندارد. برای مثال، حتماً لازم نیست که زن یا شوهری خلافکار باشند تا طلاق بگیرند؛ بلکه گاهی به دلایل دیگر کار به طلاق کشیده می شود و اگر طلاق صورت نگیرد، زن و شوهر تاآخر عمر در آتش یکدیگر می سوزند. حضرت موسی و خضر، دو پیامبر معصوم، به خاطر دو افق فکری و دو شیوه و دو نوع مأموریت کارشان به جایی رسید که از یکدیگر با جمله: «هذا فراق بینی و بینک» جدا شدند.

گاهی انسان ذوق شعر یا فقه یا تاریخ یا تحصیل یا کار ندارد و اگر مسیر خود را عوض نکند و بر خلاف گرایش های درونی خود حرکت کند، علاوه بر یک رنج دائم به خاطر تحصیل در آن رشته ای که علاقه ندارد، موفق نیز نمی شود.

لذا در انتخاب همسر، هم سفر، شریک، شاگرد، نوع کار و منطقه ی مسکونی و هر کار دیگر، اصل اول برای ما باید رضای خداوند و اصل دوم استعداد و گرایش های درونی باشد. آری، راننده اگر دید یکی از چرخ های ماشین هم آهنگ با سایر چرخ ها نیست، برای نجات جان مسافران باید آن را عوض کند. این کنار گذاشتن به معنای عیب و نقص نیست؛ بلکه به خاطر هم آهنگی و سرعت بخشی است.

تنبیه

در روایات و تاریخ زندگی پیامبر اکرم و امامان می خوانیم که گاهی این عزیزان برای نهی از منکر دست به تنبیه گنه کار می زدند. در اینجا به نمونه یی اشاره می کنیم:

در زمان پیامبر اکرم ﷺ، شخصی به نام سمرة[1] در باغ یکی از یاران پیامبر درختی داشت. او به بهانه ی سرکشی به درخت خود، وارد باغ می شد. یک روز

---

۱. سمرة در زمان پیامبر اکرم، شخصی مردم آزار و فاسق بود. در زمان حضرت علی هم از طرفداران معاویه شد. در کربلا جزء لشکر یزید در آمد و از معاویه پول می گرفت تا حدیث دروغ بگوید.

صاحب باغ به او گفت: «تو تنها یک درخت داری؛ اما همهٔ باغ مال من است و زن و بچه ی من در آنجا زندگی می کنند. شما هنگام ورود سر زده وارد نشو!»

امّا او گوش نکرد. صاحب باغ شکایت او را نزد پیامبر اکرم ﷺ برد. حضرت او را احضار کرد و فرمود: «درخت خود را به او بفروش!» مرد گفت: «نمی فروشم». پیامبر فرمود: «چند برابر قیمت بفروش» گفت: نمی فروشم.

پیامبر فرمود: «از این درخت صرف نظر کن تا در جای دیگر به تو درخت مشابهی بدهم».

امّا مرد باز هم نپذیرفت. حضرت به صاحب باغ دستور داد: «این مرد یک فاسق مزاحم است. درختش را از ریشه برکن و در کوچه بینداز! زیرا در اسلام، کسی حق ندارد این گونه ضرر رسان باشد.»[1]

در این ماجرا پیامبر، برای نهی از منکر، فرد را تنبیه کرد.

نمونه هایی از اقدامات انقلابی

۱ ـ حضرت علی علیه‌السلام در طواف دید که مردی نگاه ناروایی به زنی دوخته است ابتدا او رانهی فرمود؛ امّا آن مرد اعتنایی نکرد. امام سیلی محکمی به صورت جوان هرزه زد. جوان نزد خلیفه ی دوم شکایت کرد. او گفت: «چشم خدا تو را دیده و دست خدا بر تو زده است»[2].

۲ ـ مردم مشغول وضو بودند. شخصی قلدر وارد شد و دیگران را هل داد تا زودتر وضو بگیرد. حضرت علی علیه‌السلام را نیز بدون آن که متوجه مقام او باشد، چنان هل داد که نزدیک بود امام به زمین افتد. وقتی امام وضوی خود را تمام کرد و از محل وضو خارج شد. سه ضربه شلاق به آن شخص زد.

---

۱. *وسائل الشیعه*، جلد ۱۱، ص ۳۴۲ (لا ضرر ولاضرار فی الاسلام).

۲. رأتك عین الله وصربتك یدالله، این حدیث را علامه امینی در الغدیر آورده است.

۳ـ قلدری به مظلومی سیلی زد و همین که شکایتش را نزد حضرت علی علیه‌السلام بردند. امام دستور زدن سیلی به آن قلدر را صادر کرد. سیلی خورده گفت: «من او را بخشیدم.» ولی امام با دست خود به جوان قلدر سیلی زد. جوان قلدر پرسید: «سیلی خورده مرا بخشید. شما چرا زدید؟!» حق ولایت دارم تا دیگر در جامعه مانند تو پیدا نشود.»

۴ـ خرما فروشی در مسیر راه مردم سایبانی زده بود. چند بار به او تذکر دادند که راه را بر مردم تنگ کرده‌ای و او اعتنا نکرد. حضرت علی علیه‌السلام دستور داد که سایبان او را آتش زنند.

تحریم اقتصادی و محاصره ی اجتماعی

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابن مسعود می فرماید: «ای فرزند مسعود، تو نسبت به گناه کاران این نکات را در نظر بگیر:

۱ـ با آنان نشست آشکارا نداشته باش.[۱] چون نشست غیر علنی سبب جرئت بر گناه نمی شود؛ ولی آمد و رفت علنی مهر تأییدی بر کار گناه کاران است.

۲ـ در بازار با گناه کاران معامله نکن.[۲]

۳ـ از رساندن خدمات به گناه کاران خودداری کن![۳]

آری، با همین شیوه ها چه کارهایی که نمی توان انجام داد. اگر در گزینش، افراد لاابالی را از استخدام ممنوع کنیم و اگر در پذیرش، شروطی قرار دهیم، همه ی معروف ها انجام می شود.»[۴]

---

۱. لا تجالسوهم فی البلاء (*مستدرك الوسائل*، چاپ جدید ۱۲، ص۳۱۳).

۲. لا تبایعوهم فی الاسواق. (*مستدرك الوسائل*، چاپ جدید ۱۲، ص۳۱۳).

۳. لاتهدوهم الطریق ولاتسقوهم الماء (*مستدرك الوسائل*، چاپ جدید ۱۲، ص۳۱۳).

۴. اکنون که این سطرها را می نویسم، در کنار حرم امام رضا علیه‌السلام هستم و همه می دانند که اکثر زمین های مشهد ملک امام رضا علیه‌السلام است. به ویژه بازار رضا که در کنار حرم است. ای کاش هنگام

ایذا

در نهی از منکر، اگر موعظه و تذکر و طرد کردن اثر نکرد، می توان از طریق ایذا وارد شد. امام صادق علیه السلام به بعضی از یاران خود فرمود: «شما که گناه کار را می بینید چرا کارش را محکوم نمی کنید؟ چرا او را از خود نمی رانید؟ چرا او را آزار نمی دهید تا دست از کارش بردارد؟ بر من است که به خاطر این بی تفاوتی شما را مؤاخذه کنم.»[1]

حضرت علی علیه السلام به استاندارش می فرماید: «کسی که ارزاق عمومی را احتکار کرده است، احضار کن و به او هشدار بده. اگر نپذیرفت، با خشونت رفتار کن.[2] (البته بعضی از موارد ایذایی باید زیر نظر حاکم اسلامی باشد).

مراد ما از ایذا تنها جنبه جسمی ندارد. گاهی اعراض ها و بی اعتنایی های کوبنده را نیز شامل می شود. برای مثال، علی بن یقطین، وزیری شیعه بود که به دستور امام کاظم در دربار بنی عباس نفوذ کرده بود. او برای سفر حج به مدینه آمد و از امام کاظم علیه السلام اجازه ی ملاقات خواست؛ ولی امام به او اجازه نداد. او بسیار ناراحت شد که: «من نماینده ی خود امام و از عوامل نفوذی حضرت در دستگاه جور بنی عباس هستم. مقام وزارت دارم. چرا امام به من اجازه ی ملاقات نمی دهد؟!

امام کاظم علیه السلام به او خبر داد: شخصی به نام ابراهیم شتربان، که چوپانی فقیر

اجاره دادن این مکان ها به تجار شرط می کردیم که چند دقیقه هنگام نماز ظهر، بازار بسته شود. از قدرت خودمان برای احیای امر به معروف و محو منکر استفاده نکردیم.

۱. قال الصادق علیه السلام لقوم من اصحابه انه قد احق لی ان اخذ البری منکم بالسقیم وکیف لایحق لی ذلك وانتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترکه. (*وسائل*، ۱۱، ص۴۱۵).

۲. در نامه به مالک اشتر می فرماید: «فمن قارف حکرة بعد نهیك ایاه فنکل به وعاقبه فی غیر اسراف. (نامه ۵۳/ ۱۰۰).

بود، به دفتر کار تومراجعه کرد و تو به خاطر آن که چوبان بود، اجازه ی ورود به او ندادی. این کار تو خلاف بود. من تو را نمی پذیرم و حج تو نیز پذیرفته نخواهد شد.

وزیر از کار خود شرمنده شد. پس به کوفه برگشت و به سراغ چوپان رفت. صورت خود را روی خاك گذاشت و از چوپان خواست که صورتش را لگد کند تا او راضی شود. وقتی چوپان را راضی کرد به مدینه برگشت. امام کاظم علیه‌السلام هم او را پذیرفت. این شیوه ها نیز در زندگی ائمه بوده است.

برخورد انقلابی

ازنگاه اجمالی به آیات شاید بتوان فهمید که ابتدا راه ارشاد و تعلیم و امر به معروف و نهی از منکر، اخلاق نیکو و سعه صدر و نرمی و محبت و امثال آن هاست؛ ولی در موقعیتی که نرمش بی اثر است، باید با برخورد انقلابی جلو فساد را گرفت ما در این جا چند نمونه بیان می کنیم:

۱ ـ حضرت علی علیه‌السلام با شلاق، افرادی را که مار ماهی می فروختند، نهی فرمود[۱].

۲ ـ حضرت علی علیه‌السلام، قصه گویی را که در مسجد مردم را مشغول کرده بود، با شلاق بیرون کرد.[۲]

۳ ـ شخصی بنا داشت گوشت خوك مصرف کند. حضرت فرمود: اگر می خوردی؛ حد را بر تو جاری می کردم: ولی اکنون که نخورده ای، به خاطر تصمیم بر خوردنت یک شلاق به تومی زنم.»[۳]

شکستن بت به دست مبارك حضرت ابراهیم و سوزاندن گوسالهٔ طلایی

---

۱. *وسائل*، ۱۶، ص۳۳۲.

۲. *وسائل*، ۱۸ ص ۵۸۰ (شاید داستانهای بی ربطی که در شأن مسجد نبوده، می گفته است).

۳. *وسائل*، ۱۸، ص۵۷۸

سامری به دست مبارك حضرت موسی و شکستن بت های مکه به دست مبارك حضرت علی علیه‌السلام را نیز می توان از این نمونه ها دانست.

نگاهی به چند مسأله

امام خمینی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ می فرماید: اگر بر طرف کردن خلاف ها و یا برقراری معروف ها در زمانی میسر است که انسان شدت عمل از خود نشان دهد، پس واجب است که انسان بر خوردتند داشته باشد. و هر کجا اخم کردن و یا گفتن کار ساز نیست، باید با قدرت عمل کرد.[1]

اگر جلوگیری از منکر نیاز به تصرف در مال یا جان خلاف کار دارد، باید تصرف کرد، برای مثال، چاقو را باید از دست چاقوکش با زور گرفت. یا ظرف شراب را باید با قدرت از شراب خوار گرفت. حتی گاهی لازم است که انسان برای جلوگیری از بعضی منکرات مهم، وارد اقامتگاه مردم شود و در اموال او تصرف کند (از قطع برق و آب و تلفن گرفته تا کارهای دیگر). اگر جلوگیری از خلاف های مهم نیاز به شکستن چیزی و یا ضرر زدن به مال خلاف کار دارد، می توان چنین کرد و ضمانت هم نیاز ندارد؛ ولی اگر خلاف کار لطمه ای به آمرین به معروف زد، ضامن است. ناگفته پیداست که این قبیل حرکات تنها در خلاف های مهمی است که با گفتگو و موعظه قابل حل نیست و آمر به معروف نباید بیش از حد تند برود. برای مثال، اگر لازم شد که چاقوی خلاف کار را بشکند، ظرف های خانه را نباید بشکنند؛ بلکه به همان شکستن چاقو باید اکتفا کرد. آمر هر چه بیش از مقدار لازم لطمه وارد کند، ضامن خواهد بود. در مواردی که تنها از طریق حبس می توان مانع گناه شد، حبس یا جلوگیری از خروج فرد از منزلش لازم است. اگر جز با کتک زدن دست از خلاف بر نمی دارد،

---

۱. *رساله توضیح المسائل*، مسئله ۲۸۱۸ به بعد.

با اجازه ی فقیه می توان او را زد. و قوانین حدود و قصاص و دیات در فقه اسلامی نقش مؤثری در پیشگیری از جرائم دارد.

شیوهٔ تنبیه مجرم از طریق تشویق نیکوکار

حضرت علی علیه‌السلام می فرمایند: «ازجرالمسیی بثوابك للمحسن»؛ همین که نیکوکار را پاداش دادی، بدکار متنبه و از کردار خود پشیمان می شود.

در تشویق نیکوکار دو اثر نهفته است؛ یکی این که: نیکوکار به کار خود جدی و دلگرم می شود، دیگر این که: بدکار به فکر اصلاح خود می افتد.

تشویق یک دانشمند، مبتکر، هنرمند، شاعر، ایثارگر، رزمنده و نویسنده هم می تواند مسیر افکار عمومی را به سوی حق سوق دهد و هم برای محرومان هشدار خوبی باشد. البته لازم نیست که تشویق همیشه جنبه ی مادی داشته باشد. بوسیدن دست کارگر و تجلیل از بزرگان، ساده ترین راه تشویق است.

وقتی در مسجد افراد با فضیلت در صف اول قرار گیرند، این خود یک تشویق عملی است. روایاتی که می فرماید: «نگاه به عالم یا بودن در خانه ی عالم، ثواب دارد. تشویقی عملی از علم و عالم است. پیامبر اکرم در پایان جنگ احد فرمود: «من به شهیدی که بیشتر قرآن حفظ کرده است، زودتر نماز می خوانم».

و در جبهه پرچم را از دست یکی گرفت، به دیگری داد و فرمود: «چون نفر دوم، قرآن بیشتری حفظ است.»

امام صادق در جلو چشم مردم چنان از هشام تجلیل می کرد که همه را به تعجب بر می انگیخت. از سوی دیگر در قرآن می خوانیم: به جنازه ی منافقان نماز نخوانید! بر سر قبرشان نروید! گواهی آنان را نپذیرید و...

امر به معروف و نهی از منکر یا نظارت همگانی

حجةالاسلام والمسلمین هادی دوست محمّدی

برهیچکس پوشیده نیست که وجوب این قانون حیاتبخش، از ضروریات و مسلمات آئین اسلام و از طریق، کتاب «قرآن»، سنت، عقل و اجماع، ثابت می باشد تا آنجا که در برخی از مذاهب اسلامی، آن را ازاصول دین شمرده اند[1] و بیشتر از آنکه در کتب فقهی، اخلاقی و اجتماعی مطرح شده در کتب «کلامی» مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

آیات و روایات و نصوص مصرحه بر وجوب، در حدی از کثرت و شمول است که بحث پیرامون آن از گنجایش این مقال خارج است.[2]

---

۱. قاضی عبدالجبار، از دانشمندان و رهبران بنام معتزله، امر به معروف و نهی از منکر را اصل پنجم از اصول دین دانسته است. به کتابهای «*المغنی*» و «*اصول الخمسه*» تحقیق عبدالکریم عثمان طبع مکتبة الوحده صفحه ۷۴۱ مراجعه شود.

۲. و علاوه بر قرآن مجید به منابع: *وسایل الشیعه* شیخ حر عاملی، *کافی* کلینی ۳۲۸، *من لا یحضره الفقیه* صدوق ۳۸۱، *تهذیب الاحکام* شیخ طوسی ۴۶۰هـ، وسایرکتب حدیث و منابع فقهی مثل: *المقنع* شیخ مفید و *رسائل* مرحوم سید مرتضی، *المراسم*، *نهایة* شیخ الطایفه، *الاقتصاد*، *المهذب*، *جواهر*، *سرائر* ابن ادریس، *شرایع الاسلام* و *المختصر النافع* محقق علی الاطلاق ۴۷۶، *فقه الرموز*،

در کتب فقه و حدیث، بیشتر درکیفیت وجوب، شرائط و مراتب بحث شده است که محققان ارجمند مطلع بوده مراجعه نیز خواهند کرد.[۱]

اما کیفیت وجوب، در نظام حکومتی اسلام «که با عنایات الهی، امروز در اختیار مسلمانان ایران قرارگرفته و هم اکنون رسول رسولان و پیام آور پیام آوران شده امام و پیشوای حق جویان و حق طلبان گشته ایم» چگونه است؟

خلافت مؤمنان و صالحان:

خدای متعال وعده داده است که مؤمنان و صالحان، وارثان زمین و حاکمان قدرتمند و خلیفه او خواهند بود که نتیجه و عکس العمل طبیعی ایمان و عمل صالح، به دست آوردن تمکّن و قدرت و ریاست و خلافت معرّفی شده است:

وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا منکُم وعَمِلُوا الصالحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الارْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبلِهِمْ وَلَیُمَکِنَنَّ لَهُمْ دینهم الذی ارْتضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعدِ خَوفِهِمْ أمْناً.[۲]

«به کسانی از شما که مومن بوده عمل صالح انجام داده اند، خدا وعده داده است که آنان را جانشین وخلیفه خود و وارثان زمین گرداند، همچنانکه پیشینیان آنان را خلیفه قرارداد و دینشان را که برای آنان پسندیده و انتخاب کرده است بی تردید به نفع آنان تمکن و قدرت خواهد بخشید و ترس و خوفشان را به امن و آرامش

تذکرة الفقهاء، *قواعد* علامه، *مختلف الشیعه*، *تحریرالاحکام* علامه حلی ۷۲۶، *الارشاد* شیخ مفید ۴۱۳هـ، *تبصرة المتعلمین* علامه حلی، *ایضاح الفوائد*، *الدروس* شهید اول ۱۸۶، *اللمعة الدمشقیة* ج۱، ص۷۸۶، *المهذب البارع* احمدبن فهد حلی ۸۴۱هـ، *الروضة البهیه*، شهید ثانی ۹۶۶هـ، *مجمع الفائدة والبرهان*، جامع عباسی شیخ بهایی، *کفایةالاحکام*، *جامع المدارك* مرحوم آیت اللّه سید احمد خوانساری، *مباحث فقه* مرحوم امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه.

۱. همان مدرك.

۲. سوره نور آیه ۵۵.

مبدل خواهد ساخت و ... ».

آنگاه در ادامه آیه شریفه حقیقتی را خاطر نشان می فرماید که برای هر انسان مسلمانی قابل تعمق و توجه ویژه و بخصوص برای مسئولان نظام و حکومت اسلامی و مؤمنان و صالحان، اخطاری تکان دهنده و جدّی است. آنجا که می فرماید:

« ... یَعْبُدُوننی لایشرِکونَ بی شَیئاً وَمَنْ کَفَر بعْدَ ذٰلِكَ فَاولئكَ هُمُ الفاسِقُون. [1]

« ... آنان مرا پرستش می کنند و بر من شریک و انبازی قائل نمی شوند و هر کس پس از این کفران ورزد، پس آنان افرادی فاسق و تبهکارند. »

و در مورد دیگر می فرماید:

«اَلَّذینَ انْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْاَرضِ اَقاموا الصَّلٰوة واٰتَوُا الزَکاة واَمَرُوا بِالْمَعرُوف ونَهَوا عَنِ الْمُنْکَر ولِلّه عاقِبَةُ الاُمور. »[2]

«مؤمنان وصالحانی که مظلوم گشته و برخی از آنان کشته شده از خانه و دیارشان اخراج شده بودند و خدا از آنان دفاع نمود و یاریشان کرد. »[3] کسانی هستند که اگر قدرت و مکنت در روی زمین به آنان بدهیم، قیام به نماز کنند (نماز را بر پا دارند) و به اتیان و پرداخت زکات و مالیات اسلامی اقدام کنند و امر به معروف و نهی از منکر را احیاء نمایند و سرانجام همه امور برای خدا است. »

در هر دو آیهٔ کریمه به واژهٔ «مکنت» و قدرت تصریح گشته و در هر دو مورد، شکرانهٔ این قدرت را توجه بیشتر به خدای متعال و عبادت او دانسته و کفران این نعمت بزرگ را موجب فسق و تبهکاری معرفی کرده است و در آیهٔ دوم توجه و

---

۱. سوره نور آیه ۵۵.

۲. حج آیه ۴۱.

۳. این جمله مربوط به آیات قبل است مراجعه شود.

عبادت خدا را در اقامه و احیای نماز، زکات وامر به معروف و نهی از منکر، خلاصه و مشخص نموده است.

رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

«مَن اَمَرَ بالمَعروفِ و نَهی عَنِ المُنکَر فَهُوَ خلیفَةَ اللّه في اَرضِهِ وَ خَلیفَةَ رَسولِهِ وَخَلیفة کِتابِهِ.»[1]

«کسی که امر به معروف ونهی از منکر کند، پس او خلیفه خدا در زمین وخلیفه رسول خدا و خلیفه کتاب خدا است.»

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

خوشبختانه در اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (که نتیجه، عمل صالح مؤمنان و صالحان و ایثار و فداکاری شاهدان و شهیدان است) به این جهت توجه ویژه وتأکید و تصریح گشته است.

«در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف ونهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متفاوت بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت.»

شرائط و حدود و کیفیت آن را قانون تعیین می کند.

«والْمُؤمنونَ بَعضُهُمْ أوْلیاء بَعْض یَأمرُون بالْمَعروف ویَنْهَونَ عَن الْمنکَر.»[2]

از وظائف دولت اسلامی:

با توجه به نکات فوق و اصل هفتم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، لازم به یادآوری است که نظام اسلامی باید وزارتخانه، سازمان، مرکز و گروهی

---

۱. مجمع *البیان* ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران.

۲. سوره توبه ۷۱ «مؤمنان، ولی و دوستدار یکدیگرند، امر به معروف می کنند و نهی از منکر می نمایند.»

را با هر نام مناسب تشکیل دهد که وظیفهٔ این گروه، همان اجرای صحیح قانون زندگی ساز امر به معروف و نهی از منکر باشد که وجوب انجام این وظیفه، کاملاً از کتاب و سنت معلوم و خود پشتوانه ای محکم و شکست ناپذیر برای قدرتمندی نظام و برای حفظ مصالح آحاد مردم و جامعهٔ انسانی اسلامی است.

خدای متعال، پس از آنکه دستور اکید می فرماید بر اینکه وحدت و برادری و اتحاد در پرتو توحید را مستحکم سازید و همواره از تفرق و پراکندگی دوری جوئید و با اینکه قبلاً متفرق و دشمنان یکدیگر بودید امروز با نعمت اسلام قدر نعمت اخوت و وحدت را بدانید.[1] می افزاید:

«ولْتَكُن مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدعُون الى الْخَير ويَأمرُون بالْمَعرُوف ويَنهَون عَن الْمنكَر وأُولئكَ هُم الْمُفْلِحُون».[2]

«و باید از میان شما گروهی و امتی باشند که به خیر و نیکی دعوت نمایند، و امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینان همان رستگارانند.»

بر هیچ دانشمند آگاه به معارف قرآنی پوشیده نیست که این آیه کریمه با صراحت تمام و بدون استعاره و کنایه و بدون نیاز به تاویل و تفسیر، امر می فرماید که «باید» گروه و امتی باشندامر به معروف و نهی از منکر نمایند. و هیچ مطلب و سخن دیگری نمی تواند توجیه دیگری بنماید و کسی نمی تواند معنای دیگری از آن ادعا کند، بنابراین تشکیل چنین گروهی بر مسلمانان واجب است بخصوص نظامی مانند جمهوری اسلامی ایران که با الطاف خاص الهی حکومتی اسلامی دارد و بنیانگذار عظیم و فقیدش تاکید کرده است که: جمهوری اسلامی ـ نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و امروز رهبر معظم انقلاب و مسئولان محترم نظام، آرمان و ایده ای جز تعقیب اهداف الهی اسلام و پیاده کردن تمام ابعاد اسلام را

---

۱. به آیات قبل از آیه ۱۰۴ سوره آل عمران مراجعه شود.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴.

ندارند. و خون پاك شهیدان جز برای این منظور جاری نگشته و فرزندان رشید و عزیز اسلام و برادران و خواهران افتخارآفرین ایران، آرزویی جز این نداشته وندارند. خدای متعال در آیه ۱۴ سوره یونس می فرمایند: **ثمَّ جعلناکُم خَلائف فی الارض من بعدِهم لنَنظر کیْف تعملون** «ما شما را خلفای زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می کنید؟»

واجب عینی و واجب کفایی

با عنایت به اینکه از برخی از آیات کریمه قرآنی و روایات و نصوص معصومین علیهم‌السلام وجوب عینی امر به معروف و نهی از منکر، استفاده می شود و بر فرد فرد مسلمانان واجب است، چگونه ما به ضرورت و وجوب تشکیل گروه امر به معروف و نهی از منکر تاکید میکنیم؟ در صورتی که از هیچ فرد مسلمان ساقط نمی شود.

چند آیه بعد از این آیه در سوره آل عمران می خوانیم: **کنتم خیر أُمّة أُخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ...**[1] «شما برترین و بهترین امتی هستید که به نفع و صلاح مردم برانگیخته شدید. امر به معروف می کنید و نهی از منکر می نمائید.»

و روایات بسیاری که مضمونشان چنین است: امر به معروف و نهی از منکر نمائید و یا آماده بلا و هلاکت باشید که در این صورت اشرار مردم بر شما مسلط خواهد شد و هر چه دعا کنید مستجاب نخواهد گشت.[2]

اینگونه روایات و آیات قرآن که اصولاً دلیل داشتن ایمان را اجرای این قانون دانسته اند، می رسانند که بر همه مسلمانان واجب است ولی از آیه مورد بحث ما

---

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. به ابواب امر به معروف در کتب حدیث مثل *کافی* و *وسایل الشیعه* و ... مراجعه شود.

استفاده می شود که بر امت و گروه خاصی واجب می باشد؟

اجرای یک واجب به دو صورت:

بدیهی است که در مورد اصل وجوب، بحثی نیست اما علاوه بر اینکه آیات و روایات عموماً موید وجوب اجرای این حکم به صورت گروهی نیز هستند و تضادی با آن ندارند می رسانند که: بر همه مسلمانان فرض است که این حکم را رعایت و اجرا نمایند و با وجود شرایط که در جای خود مشخص است نمی توانند از زیر بار مسئولیّت شانه خالی کنند و (به اصطلاح) واجب عینی و بر فرد فرد مسلمانان لازم است اما این نوع واجب، مانع آن نیست که به صورت دیگری نیز باشد، برای اهمیت این قانون و ارزش حیاتی که برای جامعه بشری در بردارد، قرآن مجید راه های مختلفی را برای حسن اجرای آن پیشنهاد داده و مقرر کرده است که مسلمانان بتوانند به طور کامل آن را اجرا نمایند.

نظر به اینکه ممکن است در بعضی از موارد، اجرای آن با تک تک افراد، ممکن نباشد و به قدرت و توان بیشتر و تشکل و سازماندهی منظم تری نیاز باشد، دستور داده است که: باید گروهی واجد شرایط، این وظیفه را بر عهده داشته باشند تا هیچ گونه ضعف و نقیصه ای به وجود نیاید و مصالح مردم به خطر نیفتد و مفاسد در جامعه ریشه ندواند و احکام الهی از پشتوانهٔ محکمی برخوردار باشد.

به عبارت دیگر: یک بار واجب به صورت فردی و عمومی و عینی است و بار دیگر واجب به صورت گروهی و تشکیلاتی و کفایی است.

یکی از امتیازات قوانین الهی اسلام:

دولتها و حکومتها در کشورهای مختلف جهان پس از جعل قانون، برای اجرا و پیاده نمودن آن، سازمانهایی را به وجود می آورند تا از تخلفات جلوگیری شود ولی با آن همه امکانات که در اختیاردارند، توان اجرایی و کاربرد عملی آنها در

محدوده خاصی است که در خارج از آن محدوده هیچ گونه نقش و اطلاعی ندارند و در رابطه با درون خانواده ها، گروههای هم فکر و هم عقیده و مخفی گاه ها نمی توانند نقشی داشته باشند.

همچنین اگر عده و گروهی به اقتضای آشنایی، رفاقت و هم سوئی، تخلفی بنمایند و دیگران هم ناظر آن باشند، همگی خود را مسئول جلوگیری از تخلف نمی دانند، تنها افراد خاص هستند که در شرایط ویژه می توانند جلوگیری کنند.

اما یکی از قوانین افتخارآمیز اسلامی این است که در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر، به صورت عرضی و طولی قانونگزاری شده است، در حالی که خود از قوانین الهی است و با پشتوانهٔ الهی و ایمان و اعتقاد قلبی مستحکم هست و تخلف از آن و کوچک شمردن آن، گناهی بزرگ و در عرض همه قوانین اسلام می باشد، از جهت دیگر پشتوانه و عامل و ضامن اجرایی سایر قوانین بوده ناظر بر تک تک قوانین و فرد فرد جامعه است.

اسلام در این مترقیانه ترین قانون، تمام افراد مسلمان را مسئول دانسته و هیچ گونه محدوده ای برای آن مشخص نکرده است جز این که در موارد و شرایط مختلف، طبعاً روشهای اعمال و اجرای این قانون و نظارت بر اجرای قوانین سبک ویژه و مخصوص به خود را خواهد داشت «که در جای خود در مبحث شرایط، مراتب و روشهای مورد گفتگو و بررسی قرار می گیرد.»

کاربرد این نظارت همگانی (امر به معروف و نهی از منکر) محدودهٔ خاص ندارد و حتی در درون کانون خانواده ها، چنانچه پدر یا مادری تخلف از قانون کنند، فرزندان وظیفه دارند با رعایت شرایط و مراتب و کیفیت انجام این وظیفه، آنان را از تخلف بازدارند و بر عکس نیز (به طریق اولی) چنین است.

در کاربرد این قانون الهی، دولت و امت، افراد حکومت و اعضای عامه مردم وظیفه متقابل دارند که ضامن اجرای قوانین و حافظ مصالح یکدیگر و با حفظ شرائط و مراتب در مقابل تخلفها بایستند. تا آنجا که امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در

اهمیت این قانون می فرماید: **ما أعمال البر كلّها والجهاد في سبيل اللّه عند الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر إلّا كنفثة في بحر لجّيّ.**[۱] «کلیه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، نیستند جز همانند دمای دهن در برابر اقیانوسی بی کران.»

زیرا علاوه بر اینکه این قانون، خود از قوانین الهی است، ناظر به همهٔ قوانین و حافظ و ضامن اجرای آنها می باشد.

درعظمت و اهمیت آن همین بس که مولای آزادگان جهان و سرور شهیدان، حضرت امام حسین علیه السلام هدف از قیام و نهضت خود را در وصیتنامهٔ تاریخی خویش چنین بیان می کنند... **أُريد أن آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر** «من در این قیام می خواهم امر به معروف و نهی از منکر بنمایم.»

بنابراین چون تخلف ها، منکرات و مفاسد به یک صورت و شکل و شرائط نیستند، لازم است ترتیبی اتخاذ گردد که در بازداری و نهی از آنها در هر شرائطی موفق گردیم و چون در شناخت و آگاهی از معروف افراد و گروه ها در شرایط مختلف ممکن است تشخیص ها و برداشتهای گوناگونی داشته باشند، ضروری است که برای هر شرائط، امکانات آگاه نمودن و ارشاد و امر به معروف را نیز در اختیار داشته باشیم و آن بدین صورت است که اولاً بر فردفرد جامعه مسئول اسلامی فرض و واجب باشد که: کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته[۲] و ثانیاً گروهی گزینش شده، متشکل، منسجم، قدرتمند، خیرخواه، با تقوا، آگاه به معروف و منکر و عالم به قوانین و آموزش های لازم را دیده، وجود داشته باشند که عالمانه و قدرتمندانه جامعه را به سوی زیبائیها و معروف سوق دهند و از

---

۱. *نهج البلاغه* کلمات قصار ۳۶۶ فیض الاسلام.

۲. حدیث مشهور نبوی صلی الله علیه و آله «همه شما انسانها همچون چوپانی در برابر دیگران که مانند رعیت شما هستند، مسؤلید.»

زشتیها و مفاسد و منکرات باز دارند و ناظر بر اجرای صحیح قوانین در میان امت باشند. و هرگاه امر به معروف و جلوگیری از مفاسد و منکرات، از قدرت فرد و افراد خارج باشد، این گروه وارد عمل گردند و گلستان جامعه را از خار و خس ها بزدایند. و بذر گل و زیبایی بپاشند.

خطر دشمنان درونی و برونی:

تردیدی نیست که قدرتها و حکومتهای شیطانی و استعماری، بیش از هر چیز از فرهنگ انقلاب که همان فرهنگ اسلام است واهمه و هراس دارند و اگر حمله و هجوم آورده اند، فرهنگ ما را نشانه و هدف گرفته اند اگر ما از فرهنگ اسلامی خویش دست برداریم، یا حداقل مثل بسیاری از کشورهای (به اصطلاح) اسلامی، تظاهر به اسلام کنیم و در عمل به قوانین حقیقی اسلام، سهل انگاری و کوتاهی نمائیم کاری با ما نخواهند داشت.

اکنون برای مقابله با این هجوم و ستیزه بهترین راه و وسیله روش و عملکرد خود ما و محافظت از فرهنگ الهی اسلامی انقلابمان است و یکی از عالیترین و مؤثر ترین روشها عمل و اجرای صحیح و دقیق قانون امر به معروف و نهی از منکر می باشد وگرنه به تدریج بر ما همان خواهد رفت که بر پیشینیان.

زمینه مفاسد و منکرات:

علاوه بر کوششهای همه جانبه دشمنان اسلام و افراد آلوده و مفسده جو، این نکته نیز گفتنی است که زمینه فساد و آلودگی و عوامل به وجود آورندهٔ انحراف، به طور نسبی در افراد وجود دارد و کسی نمی تواند این حقیقت را انکار نماید، و مفاسد و انحرافات، به شعله و شرارهٔ آتش می مانند که اگر خاموش و کنترل نگردد دامنهٔ آن همه چیز را فرا خواهد گرفت و به خاکستر مبدل خواهد کرد، که بحث پیرامون وجوب عقلی قانون (امر به معروف و نهی از منکر) علاوه بر

وجوب شرعی و تعبدی، خود بحثی جالب و جای تردید و انکار نیست.[۱]

و در این رابطه پیامبر ﷺ فرمودند: «یک گنه کار در میان مردم مانند کسی است که با گروهی سوار کشتی می شود و هنگامی که در وسط دریا قرار می گیرد به سوراخ کردن کشتی در جایگاه خویش می پردازد، اگر دیگران او را از این کار خطرناك باز ندارند، آب به کشتی نفوذ کرده، همگی غرق می گردند.»[۲] و گفته مرحوم شهید ثانی «... وهو واجب علی مقتضی قواعد العدل»[۳] طبق اقتضای اجرای عدالت، عقلاً و شرعاً باید امر به معروف و نهی از منکر اجرا گردد و ترك آن مساوی با ترك عدالت و تباهی و هلاکت برای خود و جامعه خواهد بود.

واکنش سهل انگاری و کوتاهی:

گرچه تاریخ جهان مشحون از شواهدی است که: چگونه با سکوت و بی تفاوتی گروهی (حتی دانایان)، ظلم و فساد دامنگیر همگان شده و نیکان نیز در آتش زشتکاران سوخته اند و به خاکستر مبدل گشته اند، اما ما در اینجا به طور بسیار کوتاه و فشرده به برخی از اخطارها که از ناحیه پیشوایان معصوم ﷺ رسیده است که هم تاریخ را در بردارند و هم مرتبط با وحی بوده کاملترین انسانها هستند، می پردازیم تا به اهمیت موضوع بیشتر پی برده و خطرهایی را که در ترك یا سهل انگاری این قانون هست متذکر شویم و تاریخ تلخی را تکرار ننمائیم. و رسالت خویش را در برابر اسلام و جهانیان به خوبی ابلاغ کنیم.

---

۱. گرچه نیازی نیست که در این باره (با هدایت عقلی که دارد) از دیگران شاهد بیاوریم ولی خوشبختانه بزرگان علم و فقاهت در این زمینه اظهار نظر فرموده اند که به کتابهای: *الاقتصاد* شیخ طوسی، *سرائر*، *لمعة الدمشقیه*، *المهذب البارع*، که این قانون را «*اعظم فرائض الاسلام و اهمها*» نامید، *روضة البهیة*، *مجمع الفائدة* و سایر کتب مراجعه شود.

۲. *تفسیر نمونه* ج ۳، ص ۳۷.

۳. *الروضة البهیة*.

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

لاتزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنكر و تعاونوا على البرّ والتقوى فإذا لم تفعلوا ذلك نزعت منهم البركات و سلّط بعضهم على بعض ولم يكن لهم ناصر في الأرض ولا في السماء. [1]

«همیشه و همواره مردم درخیر و نیکی به سر خواهند برد مادام که امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و در نیکی و نیکوکاری و تقوا، همیاری و همکاری داشته باشند. پس اگر چنین نکردند، برکات از آنان سلب خواهد شد و برخی از آنان بر بعضی دیگر مسلط خواهند گشت و در آن صورت یاوری در زمین و آسمان نخواهند داشت.»

حضرت امام علی علیه‌السلام دروصیت خود به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: ... **لاتتركوا الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر فيولّى عليكم أشراركم ثم تدعون فلايُستجاب لكم** [2] «امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید، که در آن صورت اشرار جامعه بر شما حکومت خواهند یافت سپس هر چه دعا کنید «و از خدا یاری بطلبید» مستجاب نخواهد شد و در مورد دیگر فرمودند: ... **إنّما هلك من كان قبلكم حيث ما عملوا من المعاصي ولم ينههم الربّانيّون والأحبار عن ذلك وانّهم لاتمادوا من المعاصي ولم ينههم الربّانيّون والأحبار عن ذلك نزلت بهم العقوبات. فأمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر واعلموا أنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لم يقربا أجلاً ولم يقطعا رزقاً...** [3] کسانی که قبل از شما زندگی می گردند، بی تردید هنگامی به هلاکت و بدبختی رسیدند که هرگاه دست به زشتیها و معاصی می آلودند، علما و دانشمندان و خداشناسان، آنان را از این اعمال باز نمی داشتند (نهی از منکر نمی کردند)

---

۱. *تهذیب الاحکام* شیخ طوسی، ۴۶۰هـ. *المقنعة*، مفید(ره) ۹۶۶هـ. ق در *وسایل الشیعه* با تفاوت «لاتزال امتی بخیر» آمده است.

۲. *نهج البلاغه* فیض الاسلام، نامه ۴۷.

۳. *کافی*، کلینی ۳۲۸هـ و *وسایل الشیعه* ج۶ص۳۵۹.

و به درستی که آنان چون در کارهای زشت فرو رفته و آن را ادامه دادند و خداپرستان و دانشمندان آنان را جلوگیری نکردند، کیفرها و عقوبتها و بلاها همه بر آنان نازل شده، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که مسلماً امر به معروف و نهی از منکر، اجلی را نزدیک نمی کند و روزی کسی را قطع نمی نماید.

در این رابطه حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید: **یکون في آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مرائون، یتقرئون ویتنسّکون، حدثاء، سفهاء لایوجبون أمراً بمعروف ولانهیاً عن منکر إلّا إذا امنوا الضرر یطلبون لأنفسهم الرخص والمعاذیر یتبعون زلّات العلماء وفساد عملهم یقبلون علی الصلوة والصیام ما لا یکلّمهم[1] فی نفس ولا مال ولو أضرت الصلوة بسائر ما یعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها کما رفضوا اسمی الفرائض وأشرفها، إنّ الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضة عظیم بها تقام الفرائض، هنالك یتم غضب اللّه عزّوجلّ علیه فیعمّهم بعقابه فیهلك الأبرار في دار الفجار الشهداء والصغار في دارالکبار، إنّ الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، سبیل الأنبیاء و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمه، بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب، ترد المظالم و تعمر الأرض و ینتصف من الأعداء و یستقیم الأمر[2]...**.

در آخر الزمان گروهی خواهند بود و در میان آنان عده ای مورد اطاعت و پیروی قرار می گیرند که: افرادی ریاکار هستند، نماز می خوانند و حج می روند، تازه به دوران رسیده هایی سفیهند، امر به معروف نهی از منکر را واجب نمی شمرند مگر هنگامی که از هر ضرری در امان باشند، برای خود به دنبال بهانه ها و عذر می گردند (تا امر به معروف ونهی از منکر نکنند) از لغزشهای دانشمندان و بدی رفتار آنان پیروی می کنند. به نماز و روزه روی می آورند

---

۱. ممکن است لایکلفهم باشد که بر اثر نقل نسخ گویا، لایکلمهم شده است با توجه به اینکه در نگارش، بسیار به هم شباهت دارند.

۲. *مدارك، قبل*

مادام که برای جان و مالشان زحمتی و مشکلی و حرفی نباشد و اگر از طریق اقامه نماز یا دیگر اعمالشان به اموال واهدافشان ضرری برسد، حتماً نماز را کنار خواهند گذاشت، همچنانکه پرنام و نشان ترین و شریفترین واجب ها (امر به معروف و نهی از منکر) را به کنار نهادند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، فریضه بسیار عظیم و بزرگی است که به واسطه آن سایر فرائض و واجبات عملی و احیاء می گردد. (در این صورت که این فریضه بزرگ را ترك کردند) عموما به کیفر و عقاب الهی مبتلا گشته، خشم و غضب خداوندی درحدی بسیار سخت آنان را فراخواهد گرفت، در نتیجه ابرار و نیکان در کنار خانه فجار و اشرار به هلاکت خواهند رسید و کوچک ها در خانه و کنار بزرگترها، هلاك خواهند شد. در حقیقت راه امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و روش صالحان است، فریضه عظیمی است که به وسیله آن سایر فرائض اقامه میگردد و راه ها و جاده ها و مسلک ها امن می گردد و از طریق مشروع و حلال، کسب و کارها رواج می یابد و حق مظلومان از ستمکران بازستانده می شود و زمین آباد میگردد و حق از دشمنان به طور عادلانه گرفته می شود و امور افراد و حکومت، مستحکم می گردد.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه بیانشان می فرماید: پس منکرات و بدیها را در دل منفور بدانید. و باسخنان و کلماتتان حق را اظهار کنید و بگوئید و بر فاسدان و زشتکاران، فریاد بکشید و در راه خدا (و اجرای اوامر الهی برای مصالح مردم) از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسید.[1]

در این باره روایات و احادیث بسیار و در رابطه با عظمت، ارزش و نقش این قانون حیاتبخش به قدری از پیشوایان معصوم علیهم السلام فرمان و دستور رسیده است که

---

۱. برای اطلاع از ادامه حدیث، احادیث دیگر به کتب: *کافی*، *وسایل الشیعه*، *تهذیب الاحکام* و... مراجعه کنید.

خود کتاب مجزا و مبسوطی را می طلبد که محققان و طالبان، به کتب حدیث سیره و تاریخ و فقه مراجعه خواهند کرد.

بنابراین اگر میخواهیم که سنت الهی تاریخ بر ضد ما پیاده نگردد، مانند بنی اسرائیل مورد لعن و نفرین خداوندی و پیامبران علیهم السلام قرار نگیریم، مستوجب کیفر و عذاب طبیعی نگردیم، جامعه ای انسانی با فرهنگی والا و الهی تشکیل دهیم و محیط را برای شکوفایی استعدادهای الهی فرزندان آماده سازیم، و قوانین الهی را بخوبی پیاده کنیم، لازم است هرچه جدی تر، بدون وقفه و بدون سُستی در اجرای این قانون عدالت گستر و زندگی ساز بکوشیم.

این ساده اندیشی است که برخی از متدین ها به بهانه اینکه لازم است جذب کنیم، سخت گیری نکنیم و ... همواره زشتیها و منکرات را می بینند و هیچ گونه حرکت و انکاری از خود نشان نمی دهند و گمان می کنند که اگر مداهنه و نوعی سازشکاری کردند، افراد آلوده و فاسد وزشتکار، شرم خواهند کرد و مجذوب روش و اخلاق ما خواهند گشت. ولی چنین نیست بلکه اولاً: آنان به این مقدار قانع نخواهند بود و اجرای مفاسد بیشتری را می طلبند و انجام هرگونه خلاف را آزادی می دانند و از اینکه ما خود، آن فساد را انجام نمی دهیم ناراحت خواهند بود و بر ما خرده خواهند گرفت و ما را روشنفکر نخواهند دانست.

ثانیاً: این مداهنهٔ ما موجب می شود که قبح گناهان و تخلفها از بین برود و با عادت کردن به کردارهای بد، تدریجاً اشاعه فحشا نیز عادی گردد تا آنجا که: اصلاً «منکر» منکر معرفی نشود. و اگر افراد جامعه به اینجا رسیدند، هیچ امیدی برای حق، عدالت و انسانیت باقی نخواهد ماند.

البته جای انکار نیست که یکی از مقدسترین اهداف اجتماعی ما این است که تا آنجا که ممکن باشد باید در اصلاح افراد، جذب آنان، ارشاد و هدایت آنان بکوشیم و این خود نیز خارج از باب امر به معروف و نهی از منکر نمی باشد و بلکه در متن آن و از ثمرات آن است.

روش صالحان و منافقان:

علاوه بر اینکه در قرآن مجید، یکی از وظائف اصلی مقام رهبری و پیامبر ﷺ، امر به معروف و نهی از منکر معرفی شده: **یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر**[1] اصولاً در بینش و تفکر اسلامی موضوع امر به معروف و نهی از منکر به قدری از ارزش و اهمیت برخوردار است که یکی از معیارهای شناخت کفر و ایمان و صلاح و نفاق معرفی شده است.

در قرآن مجید می فرماید: **لعن الذین کفروا من بني إسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون**[2]. «مورد لعن و نفرین الهی قرارگرفتند، آنان که از طایفه بنی اسرائیل کافر شدند و بر زبان داود علیه‌السلام و عیسی بن مریم علیه‌السلام نیز مورد لعن و نفرین واقع شدند. این بدان جهت بود که گناه کرده عصیان ورزیدند و متجاوز شدند، اینان (در اجرای نهی از منکر) متناهی نمی شدند و پذیرا نبودند، بی تردید عمل زشتی را مرتکب می شدند.»

آنگاه پس از آنکه دوستی آنان را با کفار تقبیح نموده سرزنش می کند می فرماید: **ان سخط اللّه علیهم و في العذاب هم خالدون**[3] «خشم و غضب خدا بر آنان و در عذاب ابدی خواهند بود.» و سپس در آیه بعد بیان می کند ... **کثیراً منهم فاسقون**[4] «بسیاری از آنان فاسق هستند.»

و درجای دیگر می خوانیم: **المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف ... إنّ المنافقین هم الفاسقون**[5] «مردان و زنان منافق برخی از

---

۱. مائدة آیه ۷۹.

۲. مائده آیه ۷۵.

۳. مائده آیه ۸۰.

۴. مائده آیه ۸۱.

۵. توبه، آیه ۶۷.

بعضی دیگرند (سنخیت و همکاری دارند) اینان به منکرات و زشتیها امر می کنند و از زیبائیها و نیکیها جلوگیری می نمایند... به درستی که منافقان، همان فاسقان هستند.»

و چند آیه بعد، می فرماید: **المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر**[1] «مردان و زنان مومن، بعضی از آنان دوستدار (یا ولی) دیگرند، امر به معروف می کنند و نهی از منکر می نمایند.»

و در سوره آل عمران، صالحان را با مشخصه اجرای امر به معروف و نهی از منکر معرفی می فرماید: **یؤمنون باللّه والیوم الآخر ویأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون في الخیرات وأولئك من الصالحین.**[2] «به خدا و قیامت ایمان دارند و امر به معروف می کنند و نهی از منکر می نمایند و در نیکیها و خیرات سرعت عمل دارند و پیشی می گیرند.»

بنابراین در فرهنگ اسلام، کسی نمی تواند نسبت به این قانون، کوچکترین کوتاهی داشته باشد یا آن را کوچک شمارد.

پیشنهاد و نظریه اجرایی:

با توجه به نکات و مطالب گذشته علاوه بر اینکه باید همه مسلمانان با آگاهی علمی و عملی از این قانون، با حفظ شرائط و مراتب لازم، در تمام موارد و در همه جا آنرا مورد عمل و اجرا بگذارند و خویشتن را مسئول مصالح فردفرد مردم، جامعه و حکومت بدانند و ناظر بر اعمال آحاد و گروه ها باشند، دولت و حکومت اسلامی نیز باید گروه ویژه ای مخصوص انجام این وظیفه به وجود آورد و تشکیلاتی را به این جهت سازماندهی کند.

---

۱. توبه آیات ۷۱ و ۱۱۲.

۲. آل عمران آیه ۱۱۴.

دائره حسبه چشم بیدار جامعه:

آنچنانکه از روایات و تواریخ و سیر مشاهده می شود از صدر اسلام، همواره به عنوان نظارت بر همهٔ مصالح و حسن اجرای قوانین اسلام، معصومین علیهم السلام خود و یارانش این نظارت را داشته و در طول تاریخ حکومتها، دائره ای به عنوان (امور حسبه) تشکیل می شده که به صورت تشکیلاتی و سازماندهی شده، امر به معروف و نهی از منکر می کردند.[1]

بنابراین پیشنهاد این موضوع، یک امر جدید و تازه و بیگانه هم نمی باشد و امروز با داشتن امکانات و شرائط بهتر، ما بهتر می توانیم این هدف مقدس را تعقیب کرده و این امر حیاتی را احیا کنیم.

سازمان قضایی و امر به معروف و نهی از منکر:

اگر به خوبی دقت و تامل شود، تشکیلات قضایی در فرهنگ اسلام، در واقع بخشی از دائره امر به معروف و نهی از منکر می باشد و بسیاری از بزرگان از فقهای نامدار شیعه و سنی، به این حقیقت تصریح کرده اند که بحث مستوفای آن از ظرفیت این مقام خارج است و در جای خود باید مورد بحث و تحلیل و تامل بیشتر قرار گیرد.

مرحوم شیخ طوسی، «شیخ الطایفه» می فرماید: تصدی قضا، از واجبات کفایی است که هرگاه گروهی این وظیفه را تقبل کرده متصدی آن شدند، از دیگران ساقط خواهد شد، پس اگر مردم شهری و بلدی بر ترك آن هم دست شوند

---

۱. به کتابهای: «*الاحکام السُلطانیه*)، (*معالم القربه فی احکام الحسبه*» از محمدبن محمدبن احمد قرنی ۶۴۸ـ ۷۲۹ مراجعه شود.

مرحوم شهید اول (محمدبن مکی) در کتاب فقهی (دروس) کتاب امر به معروف و نهی از منکر را (کتاب *الحسبه*) نامیده است.

و جلوی آن را بگیرند، در واقع برضد حکومت اسلام خروج کرده اند و گنه کارند و بر امام و حکومت وقت لازم است که بر جنگ و قتال با آنان برخیزد.

آنگاه به حدیث نبوی استناد جسته می افزاید، إنّه قال ﷺ: **إنّ الله لایقدس أُمّة لیس فیهم من یأخذ للضعیف حقّه و لأنّه من الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر.** «به درستی که خدای متعال امت و ملتی را تقدیس نمی کند که در میانشان کسانی نباشند که حقوق ضعفا را بازستانند و برای اینکه تصدی قضا بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می باشد.[1]

همچنانکه امروز در حکومت جمهوری اسلامی ایران و کشورهای دیگر، سازمان قضایی، یک سازمان متشکل و منسجم وقدرتمند است، دائره و سازمان امر به معروف و نهی از منکر یا دائره حسبه می تواند به همین صورت، تشکیلاتی تر و قدرتمندتر وارد عمل گردد مانند برخی از ارگان ها و سازمانها که به طور ناقص، در برخی از موارد عمل می کنند.

چگونه؟

آنچه که به نظر نگارنده روشن است و امکان عملی شدن دارد و برخود وظیفه می دانم که مطرح کرده پیشنهاد نمایم، به اینگونه است:

الف) دولت اسلامی باید افرادی را به این منظور گزینش، انتخاب و جذب نماید که شرائط آنان از سوی مقام رهبری، مراجع عظام و مجلس، شورای نگهبان و خبرگان مشخص خواهد شد که از جمله شرائط اینها است.

۱. معلومات در حد دکترا و فوق لیسانس رشته های الهیات، حقوق و... و در میان طلاب حوزه های علمیه در حد اوائل درس خارج.

---

۱. (مبسوط) در این ماده به کتب فقهی مثل (دروس) از شهید اول و احیاء العلوم غزالی و کتب یاد شده قبل مراجعه شود.

۲ . دارای تقوا و تعهد اسلامی

۳ . افرادی متعادل و منزه از افراط و تفریط

۴ . حسن ظاهر

۵ . فرم لباس مورد پسند از جهت اخلاقی و روانشناسی (هم زیبا و هم با شکوه و پسندیده)

۶ . دارای اصالت خانوادگی و نسب

۷ . خوش بیان

۸ . علاوه بر داشتن این شرائط، در آغاز، دوره ویژه ای را مانند پلیس و نظامی، به صورت آموزش ببینند، هم در بعد پلیسی نظامی، چون کار، نوعی پلیسی است و هم دربعدآشنایی با روشها، شرائط ومراتب این قانون. علاوه بر آن در دوران آموزش باید در موضوعات اخلاق، علوم اجتماعی تربیتی، سیاسی، روانشناسی اسلامی و احکام، آموزش ببینند.

۹ . افراد زیر دست، کمتر از دیپلم نباشند که باید خود دوره آموزش نیز دیده باشند.

ب) این سازمان با وزارتخانه ها بخصوص وزارت کشور و سازمان قضایی مرتبط و هماهنگ باشند.

ج) افراد این گروه، درمورد برخی از تخلفات و جرائم، بالفور اقدام و حتی جریمه می کنند. همچنانکه در دائره حسبه درگذشته چنین بوده است.

هشداری مهم

یکی از نکاتی که توجه به آن بسیار ضرورت دارد و رسول اکرم ﷺ و سایر معصومان علیهم‌السلام نیز هشدار داده اند، موضوع اعمال نفوذ افراد یا گروه های مغرض و منحرف و تغییر دادن مصادیق معروف و منکر می باشد.

در طول تاریخ حتی هنگامی که مانند معتزله امر به معروف و نهی از منکر را از

اصول دانسته اند، قدرتهای غالب و غاصب توانسته اند از طریق دیگر، به این قانون لطمه وارد سازند و مانند (مرجئه) در مصداق ها تشکیک کنند، تا آنجا که در زمان بنی امیه و بنی عباس، دانشمندانی را استخدام کردند تا در مورد برخی از معروف ها و منکرها اظهار نظر نموده معروف را منکر و منکر را معروف معرفی کردند.[۱]

شکی نیست هنگامی که این امر حیاتی به نحو احسن اجراء گردد، جلوی همه مفاسد و فاسدها گرفته خواهد شد. در این صورت گروهی و افرادی به وساوس شیطانی مجهز میگردند تا تدریجاً برخی از مفاسد را توجیه کنند و با کوچکترین سوژه و بهانه ای قبح آنها را از بین ببرند و به بهانه اینکه منکر نیست، آنرا ترویج نمایند که هم در تاریخ و هم در زمان خود نمونه هایی از آن را دیده ایم.

بنابراین در اینگونه موارد، عده ای از خبرگان، مقام رهبری، مراجع عظام شوراهایی مانند شورای نگهبان، مسئولیت دارند تا به این امور نیز نظارت کنند تا کسی نتواند سوء استفاده نماید واز راه دیگر قوانین الهی را تغییر دهد.

حضرت امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: **کیف بکم إذا فسدت نسائکم و فسق شبابکم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر؟ فقیل له ویکون ذلك یا رسول اللّه؟ فقال: نعم و شرّ من ذلك کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؟ فقیل له یا رسول اللّه ویکون ذلك؟ قال: نعم وشرّ من ذلك کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکراً والمنکر معروفاً؟**[۲] «بر شما چه خواهد گذشت هنگامی که زنان و جوانانتان فاسد و فاسق شده باشند و شما امر به معروف و نهی از منکر ننمائید؟ عرضه داشتند: یا رسول اللّه، آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این،

---

۱. این موضوع از زمان خلافت عثمان آغاز و در حکومت معاویه و پس از آن به اوج رسید. به منابع تاریخی مراجعه شود.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۶، ص ۳۹۷.

بر شما چه خواهد گذشت زمانی که امر به منکر و از معروف نهی نمائید؟ باز عرضه داشتند: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود آری و بدتر ازاین... بر شما چه خواهد گذشت آنگاه که معروف (زیبا) را منکر (زشت) ببینید و منکر (زشت) را معروف (زیبا) به حساب آورید.

ما در جامعه افراد و گروه‌هایی را می بینیم که هم اکنون مصداق این پیش بینی رسول اکرم ﷺ هستند و نه تنها از معروف و نیکی دفاع و جلوی منکرات و زشتی را نمی گیرند بلکه دقیقاً در نظر آنان حق، ناحق و باطل، حق شمرده می شود و زیبایی را زشتی و زشتی را زیبایی می بینند و بر اثر آنکه بینش و دید انسانی آنان بسته شده است با چشم خودخواهی، انانیت و حیوانی می نگرند، طبعاً نمی توانند واقعیات را آنچنانکه هست، ببینند.

اصولاً انگیزه های مختلف و علل و عوامل گوناگون، محیط تربیتی، عادت، تلقین و تبلیغات سوء، در دیدگاه ها اثر می گذارند و شرائط متفاوت چه بسا بینش های متفاوت به وجود می آورد.

روزی عمار یاسر با مغیرة ابن شعبه بحث می کردند، حضرت امام علی علیه‌السلام رو به عمار کرده فرمود: او را واگذار.

ـ **فإنّه لم یأخذ من الدین إلّا ما قاربه من الدنیا. وعلی عمد لبس علی نفسه لیجعل الشبهات عاذراً لسقطاته**[1] «پس او (مغیره) چیزی از دین را نیاموخته جز آنچه که وی را به دنیایش برساند و عمداً امر را بر خود مشتبه کرده است تا شبهات (اموری که باطل و منکرند و به حق و معروف شباهت دارند) عذر و بهانه برای خطاها و لغزشهایش باشد.»

علاوه برعلل و عوامل و دواعی، انسان های چند چهره و بی تقوا و متزلزل نیز همواره حقایق را وارونه جلوه می دهند، تا اعمال ناشایست خود را توجیه کنند،

---

۱. *نهج البلاغه*، فیض الاسلام کلمه، ۳۹۷.

بنابراین درمورد حفظ قوانین الهی، از تغییر و تبدیل و دگرگون ساختن معروف و منکر، باید بسیار هشیار بود و علما و دانشمندان بزرگوار و مسئول، این هشدار و اخطار را جدی تلقی کنند.

امام علی علیه‌السلام در این رابطه می فرمایند: ... **فمن لم یعرف بقلبه معروفاً ولم ینکر منکرا قلب فجعل أعلاه أسفله وأسفله أعلاه.**[1]

«... پس کسی که در قلب خود معروفی را معروف نداند و منکری را انکارننماید، دلش وارونه و دیگرگون می شود. تا آنجا که بالای او به پایین آمده پایین او به بالا بر می گردد (وارونه تشخیص می دهد و حقایق را وارونه می بیند) با توجه به این نکات، ضرورت پاسداری و نگاهبانی از قوانین الهی و مواظبت کامل برای جلوگیری از تغییر و تبدیل های بدعت گونه، بر همگان محسوس خواهد بود.

موارد اجرای این قانون:

آنچه که در قرآن خصوصاً، و در احادیث و روایات، به آن تصریح شده است، این است که باید به معروف فرمان داد و امر کرد و در ترویج آن کوشید و از (منکر) و اشاعه آن جلوگیری نمود.

اگر چه معروف را تعریف کرده اند به: (شناخته شده) و به نظر نگارنده از بهترین تعاریف، تعریفی است که مرحوم طریحی و (راغب) نموده و گفته اند: المعروف مایعرف حسنه بالشرع والعقل من غیر ان ینازع فیه الشّرع[2] «معروف هر چیزی است که حسن و خوبی آن به وسیله شرع و عقل، معروف و شناخته شده باشد بدون اینکه مورد اختلاف و منازعه در نظر شرع قرار گیرد» و راغب گفته:

---

۱. کلمه ۳۶۷، *نهج البلاغه* فیض الاسلام.

۲. *مجمع البحرین* (عرف).

المعروف اسم لكلّ فعل يعرف بالعقل او الشّرع حسنه والمنكر ماينكر بهما[1] «معروف اسم است برای هر کار و فعلی که حسن آن برای عقل یا شرع شناخته شده باشد و منکر هر فعل و یا چیزی است که مورد انکار عقل و شرع باشد.»

(ابن اثیر) نیز می گوید: «المعروف» فی الحديث و هو اسم جامع لكلّ ما عرف من طاعة اللّه والتقرّب إليه والإحسان إلى الناس... وهو من الصفات الغالبة: أي أمر معروف بين الناس إذا رأوه لاينكرونه والمعروف: النصفة وحسن الصّحبة مع الأهل وغيرهم من الناس والمنكر ضدّ ذلك جميعه.[2] «معروف، درحدیث، اسم جامعی است برای آنچه که ازاطاعت الهی و موجبات قرب خداوندی و احسان و نیکی به مردم، برای همه شناخته شده باشد... و آن از (صفات غالبه) است یعنی امری است که مردم هرگاه آن را ببینند، می شناسند و «منکر بر خلاف همه این تعاریفی است که برای معروف شده.» و در مورد «منکر» می گوید: و هو ضدّ المعروف وكلّ ما قبّحه الشرع و حرّمه وكرهه فهي منكر.[3] «و آن ضد معروف است و هر چیزی که شرع آن را تقبیح کند و زشت بشمارد و تحریم نموده آنرا مکروه بداند، پس آن منکر است.»

و عموم لغویین و سپس فقها درکتب فقهی وهمچنین در کتب کلامی، تعاریفی شبیه این تعاریف نموده اند که محققان مراجعه خواهند فرمود، ولی آنچه از قرآن مجید استفاده می شود و روایات نیز دقیقاً مصادیق مفاهیم قرآنی را بیان داشته اند، این است که: معروف، در قرآن، به معنای: سزاوار، شایسته، پسندیده، نیکی و خوبی و آنچه که این مفاهیم را برساند و سزاوار و شایستگی امر کردن به آن و ترویج را داشته باشد آمده است.

در قرآن مجید حدود سی ونه مورد واژه معروف به کار برده شده است که

---

۱. *مفردات* راغب رعد.

۲و۳. *نهایه*، ج۳، عرف ۵۴۴ ـ ۶۰۶هـ.

عموماً موید نظر نگارنده است. مثلاً: قول معروف[۱]، فلیأکل بالمعروف[۲]، وللمطلّقات متاع بالمعروف[۳]، فامسکوهنّ بمعروف أو سرّحوهنّ بمعروف[۴]، وعاشروهنّ بالمعروف[۵]، آتوهن أجورهنّ بالمعروف[۶]... و ملاحظه می فرمائید که این واژه در موارد مختلف آمده ولی عموماً، به معنای سزاوار و شایسته و پسندیده آمده است، گفتار معروف، یا کسی که فقیر است باید به طور معروف خرج کند و بخورد، یا با زنان مطلّقه به نوع معروف بر خورد کرد، یا آنان را به صورت معروف نگاه داشت و یا به شکل معروف آزادشان ساخت و همچنین معاشرت به طور معروف و دستمزد و پاداش دادن به گونهٔ معروف، همگی بیانگر این حقیقت است که معروف و منکر یک چیز یا یک عمل خاص و محدود نیستند، بلکه هر چیزی که، شایسته و پسندیده و سزاوار انجام دادن است و عقل و شرع آنرا چنین می دانند، باید به آن امر شود و آنچه که ناشایست و ناپسند است باید آنرا ممنوع و از انجام آن جلوگیری کرد که طبعاً عقل و شرع طالب و خواستار شایستگی ها و از زشتیها، ناپسندی ها و ناشایستگی ها بیزار و متنفرند[۷] در اینجا است که اهمیت و ضرورت آگاهی بخشی از سوی عقلا و علما بسیار روشن است تا با آگاهی مردم، امکان عملی اجرای این قانون برای آمران وناهیان آسان تر گردد و رعایت اوامر و نواهی برای مردم نیز با آگاهی و راحتی پذیرفته شود.

---

۱. بقره آیه، ۲.

۲. نساء، آیه ۶.

۳. بقره، آیه ۲۴۱.

۴. بقره آیه ۲۳۱.

۵. نساء آیه ۱۹.

۶. نساء، آیه ۲۵.

۷. در کتاب *مسئولیت و نظارت مردم در حکومت اسلامی* از نگارنده نیز این بحث به نحو ساده ای مورد بررسی قرار گرفته است.

از سوی دیگر با توجه به آیات قرآنی و روایات و مصادیق کاربردی معروف و منکر، عده‌ای گمان نکنند که: اولاً این قانون فقط در «نهی» خلاصه شده و ثانیاً بی جهت فکر نکنند که منهیات، فقط مسائلی است که امروز بیشتر مورد توجه ناهیان و عاملان منهیات قرار گرفته است. زیرا برخی گمان کرده اند که تنها باید زنان بی حجاب و بدحجاب را نهی کرد و آلودگان زشتکار نیز از این طریق دهن کجی می کنند، در صورتی که در اجرای این قانون حیاتی باید، تشویق از نیکان و نیکوکاران، معلمان و اساتید شایسته، کارگران و کارمندان مؤمن خدمت گزار نیروهای نظامی و انتظامی فداکار، فرزندان وظیفه شناس و زحمتکش و ... ، در همه جا و در هر زمان، انجام گیرد و درمقابل جلوی تمام اعمال ناشایست گرفته شود چه بی حجابی و بدحجابی باشد، یا کم کاری و بیکاری در ادارات. جلوگیری از لطمه زدن به نظام اسلامی که برخی با روش و رفتار و گفتار چنین می کنند، در بعد تجاری اقتصادی، در بعد فرهنگی، آموزشی، تربیتی و آنچه که به ابعاد مختلف زندگی و صلاح مردم زیان می رساند، باید مورد توجه و جلوگیری قرار گیرد.

تذکر پایانی:

نگارنده از کلیه دانشمندان آگاه و دلسوز و علاقمندان به احیای این قانون حیاتبخش، درخواست می کند نکاتی را که ذیلاً یادآوری می شود، مورد توجه و تأمل قرار دهند:

۱ ـ پیشنهاد به دولت جمهوری اسلامی ایران، که تشکیل سازمانی[1] بسیار مجهز و قدرتمند و ویژه امر به معروف و نهی از منکر را در ردیف کارهای ضروری و فوری خود قرار دهد که طبعاً به قدرتمند شدن دولت نیز می انجامد.

---

۱. یا وزارت خانه یا با هر نامی و عنوانی که صاحب نظران صلاح دانند.

۲ ـ استدعا از مقام معظم رهبری که با اوامر خود دولت، علما و مردم را به اجرای این عمل اسلامی انسانی موظف و تشویق فرمایند.

۳ ـ حوزه مقدسه علمیه قم و دانشگاه های کشور، در اجرای این قانون، برنامه ریزی و فعالیت بیشتری داشته باشند و خود سرمشق عملی برای جامعه باشند.

۴ ـ اساتید، دانشجویان، نویسندگان و هنرمندان کشور، مامور به این جهت و از حیث مادی و معنوی تشویق گردند.

۵ ـ سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، هم در اجرا و ترویج آن برنامه ریزی فعالتری داشته باشند و از اساتید و دانشمندان صاحبنظر و هنرمندان آگاه استفاده کنند و هم خود عملاً در چهره سازی والگوسازی، مواظب معروفها و منکرها باشند.

۶ ـ وزارت محترم ارشاد اسلامی درجذب و تشویق محققان، نویسندگان، مولفان و هنرمندان مومن و آگاه، بیش از پیش کوشیده با ترتیب دادن میزگردها، مسابقه ها ونشر آثار مردمی و آگاه کننده در این زمینه، عنایت بیشتر ی بنمایند.

۷ ـ موضوع عملی این قانون بسیار خطیر را، مسئولان بزرگوار، خود آغاز کنند و انتقاد صحیح و سازنده و امر به معروف و نهی از منکر راعملاً به دیگران یاد دهند که در این رابطه نیز پیشوایان معصوم علیهم‌السلام خود اسوه و الگو بوده سفارشهای موکدی فرموده اند.

عاشورا، حفظ کرامت و حجاب زن

حجة الاسلام والمسلمین احمد عابدینی

«نهضت عاشورا و حوادثی که در آن فاصلهٔ زمانی رخ داد، تاکنون از زوایای بسیاری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. یکی از نکات مورد توجه در این نهضت، تلاشی است که برای حفظ کرامت و حجاب بانوان اهل بیت علیهم السلام صورت گرفته است. آنچه دراین مقاله آمده است نگاهی به همین موضوع دارد. موضوعی قابل توجه که به مناسبت ۲۸ رجب، روز حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و آغاز سفر تاریخی و جهادی آن بزرگوار، تقدیم خوانندگان محترم می کنیم.»

نهضت حسینی از زوایای مختلف قابل نظر، تأمل و درس آموزی است. این حادثهٔ شگفت تاکنون بیشتر از زاویهٔ ظلم ستیزی، زیر بار زور نرفتن، تن به ذلت ندادن بررسی می شد و ارزش الگویی آن به عنوان مبارزه ای تمام عیار که در آن تمامی مقررات جنگی و تاکتیکهای نظامی به کار رفته و در طی آن، سپاه امام، با نیروی اندك که بسیار کمتر از ۱٪ نیروی دشمن بوده ساعتها مقاومت کرده و زیر بار خفت و خواری نرفته، مطرح شده است.

اکنون در نظر داریم از دیدگاه دیگری به نظارهٔ این حادثهٔ سرشار از عبرت بنشینیم و جایگاه حجاب و کرامت زن را در این واقعه بررسی کنیم.

۱ ـ تدبیر امام حسین علیه‌السلام در حفظ امنیت اهل بیت و جلوگیری از تعرض دشمنان به آنان

الف: کندن خندق در اطراف خیمه ها برای جلوگیری از نفوذ دشمن

حضرت دستور داد چادرها و خیمه ها را به هم نزدیک کنند و در اطراف خیمه ها خندقی حفر کنند و در درون آن خاشاك، هیزم و نی بریزند تا هنگام شروع جنگ، خندقها را مشتعل سازند و دشمن، تنها از یک طرف با آنها بجنگد، به هر حال، مسألهٔ حفر خندق و یا وضع خاشاك در آن وضع بحرانی با تعداد نفرات کم، علاوه بر نشان دادن تاکتیکهای نظامی حضرت اباعبدالله علیه‌السلام، نشانهٔ دقت ایشان در حمایت از اهل بیت خویش است.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: «**وَأَمَرَ بِحَطَبٍ وَقَصَبٍ كان من وراء البيوت أن يترك في خندق كان قد حُفِرَ هناك وأن يُحرَقَ بالنار مخافة أن يأتوهم من ورائهم**»[1]

حضرت اباعبدالله دستور داد هیزمها و نی ها را از پشت خیمه ها به درون خندقی که حفر شده بود بریزند و آن را به آتش بکشند تا دشمن نتواند از پشت سر بیاید.

آیا خندق، شب عاشورا کنده شد یا قبل از آن؟ آیا به دست لشکریان حضرت کنده شد یا از قبل آماده بوده است؟ از عبارت ارشاد معلوم نمی شود. شاید خندق از قبل بوده و مسیر سیلاب و امثال آن بوده و حضرت آنجا را برای خیمه زدن انتخاب کرده تا در مواقع مناسب از خیمه استفاده کند و ممکن است آن خندق در همان چند روز یا تنها در شب عاشورا حفر شده باشد که در هر دو صورت حاکی از قوت، عزم، اراده و زحمت طاقت فرسای حضرت و اصحابش است.

---

۱. شیخ مفید، *الارشاد*، ج۲، ص۹۵.

ب: برپا ساختن خیمه ها به صورت نزدیک به هم و تو در تو ساختن طنابهای آنها و بالاخره هلالی قرار دادن آنها.

حضرت از حفظ امنیت خیمه ها لحظه ای غافل نشد و علاوه بر دستور آتش زدن هیزمهای خندق، در شب عاشورا فرمان داد تا خیمه ها را به هم نزدیک کنند تا دشمن نتواند از لابه لای خیمه ها رد شود.

شیخ مفید این حادثه را از قول حضرت سجاد علیه السلام چنین نقل می کند: در شب عاشورا نشسته بودم و عمه ام زینب به پرستاری من مشغول بود. پدرم و جَوْنْ ـ که قبلاً غلام ابوذر بود ـ به کنار رفتند و او شمشیر پدرم را اصلاح می کرد و پدرم اشعار «یا دَهْرُ اُفٍّ لَكَ مِنْ خَلیل ...» را می خواند و تکرار می کرد تا من مراد پدرم را دریافتم [اشعار از بی وفایی دنیا و کشته شدن افراد خبر می داد] و دانستم که بلا نازل شده است. عمه ام نیز شنید و به گریه افتاد و از جا پرید. در حال حرکت جامه اش به زمین می کشید، به نزد حسین علیه السلام شتافت و سر به گریه و ندبه گذاشت. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: «ای خواهر، شیطان بردباری تو را نرباید» و چشمهای پدرم پر از اشک شد... سپس حضرت بر صورت زینب آب پاشید و... آنگاه حضرت از نزد خواهرش به نزد اصحاب رفت و به آنان دستور داد تا خیمه ها را به هم نزدیک کنند و طنابها را در یکدیگر داخل کنند و خودشان بین چادرها واقع شوند و با دشمن از یک طرف مواجه شوند؛ در حالی که خیمه ها پشت سرشان و جانب چپ و راستشان واقع شوند و آنان را احاطه کرده باشد مگر از طرفی که دشمن به سوی آنان می آید.[1]

---

۱. *همان*، ص ۹۳ و ۹۴ ... ثم خرج الی اصحابه فأمرهم أن یقرب بعضهم بیوتهم من بعض، وان یدخلوا الاطناب بعضها فی بعض، وإن یکونوا بین البیوت فیستقبلون القوم من وجه واحد والبیوت من ورائهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم قد حفت بهم إلّا الوجه الذی یأتیهم منه عدوهم».

روشن است که تاکتیک نظامی، بسیار دقیق بوده است؛ زیرا علاوه بر خندق که مانع از تجاوز دشمن به خیمه ها می شده، طنابهای چادرها تو در تو واقع می شده تا دشمن نتواند از بین آنها عبور کند و محدودهٔ میدان را نیم هلالی قرار داده اند و خودشان نیز در دهانهٔ آن نیم هلال واقع شده اند و علاوه بر مواجه شدن با دشمن از یک سو از سوی خیمه ها از هرگونه گزند و تجاوز در امان می مانده است.

ج: سخنان حضرت علیه السلام در قتلگاه

پس از شهید شدن اصحاب و اقوام، همگان به سوی حضرت اباعبدالله علیه السلام حمله ور شدند. هرکس جلو می آمد از حضرت شکست می خورد تا اینکه عمر سعد فریاد زد: این مرد فرزند علی است: «هذا ابن قتال العرب» «این فرزند شجاعترین مرد عرب است». و دستور داد تا از هر طرف به حضرت حمله کردند و بین او و خیمه ها فاصله انداختند.

در این هنگام امام حسین علیه السلام فریاد کشید و فرمود:

«ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکم وارجعوا إلی احسابکم إذ کنتم إعراباً. فناداه شمر فقال: ما تقول یا ابن فاطمة؟ قال: أقول: انا الذی أُقاتلکم وتقاتلونی، والنساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی مادمت حیّاً»[1]

«وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد هراسی ندارید، در دنیایتان آزادمرد باشید و به حسب و شرافت خود نگاه کنید، چون شما عرب هستید، شمر ندا بر آورد که چه می گویی فرزند فاطمه؟ حضرت فرمود: می گویم

---

۱. محمد باقر مجلسی، *بحارالانوار*، داراحیاء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۳، ج۴۵، ص۵۱.

من با شما می جنگم و شما با من، زنان گناهی ندارند، تا من زنده ام طغیان گران خود را از حرم و اهل بیت من بازدارید».

بله حضرت با اینکه می داند تا لحظه ای دیگر هیچ مدافعی برای اهل بیتش نیست و تنها مدافع آنان نیز تا لحظات دیگر از پا در می آید، ولی باز حاضر نیست ببیند اهل بیتش مورد هجوم دشمن واقع شوند و شرافت عربی آنان را گوشزد می کند تا شاید بدین وسیله آنان را از تعرض به زنان باز دارد. آیا این عمل حضرت درس حمیّت، غیرت و دفاع از تمام خانواده برای تمام مردان جهان نیست؟ آیا دوستداران حضرت نباید برای حفظ خانواده از تعدّی دیگران تلاش کنند؟

د: شایعهٔ حمله به خیمه ها و تشنه برگشتن حضرت اباعبدالله علیه السلام از فرات

در کتاب مناقب آل ابی طالب، داستانی نقل شده که مضمون آن چنین است:

حضرت اباعبدالله علیه السلام پس از تنهایی و کشته شدن اصحاب و یاران، برای رفع تشنگی و تجدید قوا برای جنگیدن، به سوی فرات رفت. صف دشمن را شکافت و خود را به آب رساند. همین که با اسب در شریعه قرار گرفت و دست به سوی آب دراز کرد، یکی از لشکریان عمر سعد فریاد زد:

«یا اباعبدالله! تتلذّذ بشرب الماء وقد هتکت حرمك؟! فنفض الماء من یده وحمل علی القوم فکشفهم فاذا الخیمة سالمة.»[1]

«ای حسین، آیا از نوشیدن آب بهره مند شده و لذت می بری در حالی که اهل بیت تو مورد تعرض واقع شده اند؟! حضرت آب را از دست ریخت و بر قوم حمله کرد، صف آنان را درید و خود را به خیمه رسانید، دید خیمه ها سالم است و مورد هجوم واقع نشده است.»

درست است که حضرت می توانست یک لحظه درنگ کند و آب بیاشامد و

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مناقب آل ابی طالب*، ج۴، ص۵۸؛ *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۵۱.

سپس به سراغ خیمه ها رود، ولی این عمل (ریختن آب و برگشتن با سرعت) نشانگر اوج اهتمام حضرت به حفظ حریم خویش از تعرض بیگانگان است به طوری که آشامیدن آبی که با رنج فراوان خود را به آن رسانیده در نظرش کم اهمیت جلوه می کند و مهمتر اینکه دشمن نیز از این روحیهٔ امام آگاه است و از آن سوء استفاده می کند و به دروغ شایع می کند به خیمه ها حمله شده است و این مسأله آن قدر در نظر حضرت مهم است که شایعهٔ آن نیز حضرت را از آشامیدن آب منصرف می کند و به سوی خیمه ها می کشاند.

۲ ـ نقش اهل حرم (زنان، دختران و...) در حفظ حجاب خویش در کربلا و کوفه

اهل حرم یعنی مجموعهٔ زنانی که همراه امام حسین علیه‌السلام در کربلا شرکت داشتند. اصرار زیادی بر حفظ حجاب خویش در برابر نامحرمان می ورزیدند و در آن هوای گرم و سوزان، و آن تشنگی و گرسنگی طاقت فرسا، هیچ گاه از پوشش و حجاب غافل نمی شدند که گوشه ای از تلاش آن پاسداران حجاب به عنوان نمونه ذکر می شود.

الف: فاطمهٔ صغرا و مسألهٔ حجاب

علامه مجلسی در بحارالانوار، حادثه ای را از زبان فاطمه صغرا دختر امام حسین علیه‌السلام به این مضمون نقل می کند:

«جلوی خیمه ایستاده بودم و بر بدن پدر و اصحابش که قطعه قطعه شده بودند و مانند گوشتهای قربانی بر زمین ریخته بودند و اسبها بر بدنهای آنان می تاختند، نظر می کردم و فکر می کردم که بنی امیه بعد از کشته شدن پدرم با ما چگونه رفتار می کنند؟ آیا ما را می کشند؟ اسیر می کنند؟ ... ناگهان مردی را دیدم بر اسبی سوار است و با ته نیزه، زنان را می راند و آنان به یکدیگر پناه می برند، و چادرها، مقنعه ها و ... آنها گرفته شده است و فریاد وا محمداه، وا علیاه، وا جداه، وا ابتاه

و ... بلند است. قلبم فرو ریخت و بدنم به لرزه افتاد. از ترس او شروع کردم به این طرف و آن طرف به دنبال عمه‌ام ام کلثوم دویدن. در همین حال ناگهان دیدم که آن سوار به طرف من آمد، با سرعت تمام پا به فرار گذاشتم. فکر می کردم از دست او نجات می یابم... دیدم به طرف من می آید. از خود بی خود شدم، ناگهان ته نیزهٔ او به کتفم خورد. با صورت به زمین خوردم. مقنعه‌ام را کشید، پرّهٔ گوشم را پاره کرد و گوشواره‌هایم را برد و خون بر گونه‌هایم جاری شد و آفتاب بر سرم می تابید. او به طرف خیمه‌ها برگشت و من بی هوش شدم. ناگهان عمهٔ ام را دیدم که در کنار من قرار گرفته و گریه می کند و می گوید: بلند شو برویم ببینیم بر سر خواهران و برادر بیمارت چه آمده است؟ بلند شدم و گفتم: «یا عمتاه؟ هل من خرقة أستربها رأسی عن اعین النظّار؟ فقالت: یا بنتاه وعمتك مثلك، فرأیتُ رأسها مکشوفة ومتنها قد اسودّ من الضرب».[1]

ای عمه! آیا پارچه‌ای هست که سرم را از دید تماشاچیان با آن بپوشانم؟ فرمود: عزیزم عمهٔ تو نیز همانند توست. نگاه کردم دیدم سرش برهنه است و دستش از کتک سیاه شده است. وقتی به خیمه برگشتیم دیدم خیمه و آنچه در آن بوده غارت شده و برادرم علی بن الحسین با صورت روی زمین افتاده و از شدت گرسنگی، تشنگی و مرض، طاقت نشستن ندارد. با مشاهدهٔ حال او، ما بر او می گریستیم و او بر حال ما می گریست.

آری، فاطمه صغرا که تا آن لحظه گرسنه و تشنه بود و پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام کسی به او و دیگر بازماندگان، آب و غذا نداد بلکه خیمه‌های آنان را آتش زدند و آنان به حالت تشنگی فرار می نمودند، برخی نیز زخمی شده بودند ولی با این حال فاطمه صغرا علیهاالسلام با عمه‌اش شکوه از تشنگی و گرسنگی نکرد بلکه در اولین لحظه که به هوش آمد درخواست پارچه‌ای برای پوشش خود نمود.

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۶۰ و ۶۱.

ب: اهل بیت و درخواست بازگشت حجابها و پوششها

مرحوم مفید از حمید بن مسلم نقل می کند که گفت: «به خدا سوگند مکرر می دیدم زنی از زنان یا دختران یا اهل بیت امام حسین علیه السلام را که چادرش از پشت سر گرفته می شد و کشیده می شد تا بالاخره زن مغلوب می شد و چادر یا لباسش به غارت می رفت؛ تا سرانجام به علی بن الحسین که بسیار مریض بود و در میان رختخواب خفته بود رسیدیم... و عمر بن سعد آمد. زنان در مقابل او فریاد کشیدند و گریه کردند. لذا او به یارانش گفت: هیچ کدام حق ندارید بر خانه های این زنان واردشوید و متعرّض این جوان مریض ـ علی بن الحسین ـ نشوید.

«زنان از او درخواست کردند که لباسهای غارت شدهٔ آنان برگشت داده شود تا خودشان را بپوشانند. و عمر سعد دستور داد که هر کس از وسایل اینان چیزی برده برگرداند. ولی به خدا سوگند هیچ کس چیزی برنگرداند.»[1]

باز روشن است که زنان اهل بیت تقاضای آب، نان و هیچ چیز مادی ندارند و تنها حجابهای خود را می خواهند تا خود را بپوشانند و عمر سعد دستوری می دهد ولی یا دستور جدی نبوده و یا آنان دستور را جدّی تلقی نمی کنند و به هر حال حجاب اهل بیت به آنان برگردانده نمی شود و آنان را مانند اسرای کافر، بدون حجاب وارد کوفه می کنند که داستان ورود اسرا به کوفه را از زبان مسلم جصاص (گچ کار) پی می گیریم:

ج: ورود اسرا به کوفه و نخوردن نان و خرماهای صدقه

مسلم جصاص می گوید: به تعمیر فرمانداری کوفه اشتغال داشتم که ناگهان صدای فریادهای فراوانی از اطراف کوفه به گوشم رسید. از مستخدمی که به

---

۱. الارشاد، ج۲، ص۱۱۲ و ۱۱۳.

خدمت مشغول بود پرسیدم: چه خبر است و این صداها و فریادها برای چیست؟!

گفت: همین الآن سر طغیانگری را که بر یزید خروج کرده است وارد کوفه کرده اند. گفتم آن خروج کننده اسمش چیست؟ گفت: حسین بن علی!

هنگامی که مستخدم بیرون رفت، بر سر و صورت زنان، دستهایم را شستم و از درب پشت فرمانداری خارج شدم و خود را به کُناس ـ دروازهٔ ورودی کوفه ـ رساندم.

در آن حال که آنجا ایستاده بودم و مردم در انتظار آمدن اسرا بودند، چهل شتر که زنان اهل بیت و اولاد فاطمه بر آنها سوار بودند وارد شدند... و اهل کوفه شروع کردند به کودکانی که بر محملها سوار بودند تکه هایی از نان، خرما وگردو بدهند. ام کلثوم فریاد زد: «یا اهل الکوفة! إنّ الصدقة علینا حرام» ای اهل کوفه صدقه برما حرام است.

وشروع کرد نان و خرماها را از دست و دهان اطفال برگیرد و به زمین بیندازد».[1]

اگر این حادثه و گرسنگی بچه ها و خوردن نان و خرما و عمل حضرت ام کلثوم را کنار عمل دیگری که باز در کوفه اتفاق افتاد و اسرا چادر و مقنعه های اعطایی را قبول کردند بگذاریم، شاید حقیقت بیشتر روشن شود، داستان از این قرار است:

د: اسرای اهل بیت و قبول کردن چادرها و مقنعه های اعطایی

سید بن طاووس نقل می کند که عمر بن سعد اسرای اهل بیت را به کوفه برد. هنگامی که نزدیک کوفه رسیدند، اهل کوفه برای تماشای اسرا اجتماع کردند. یکی از زنان کوفی که بر سطحی ایستاده و بر آنان مشرف بود، پرسید: «مِنْ أیِّ

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۱۱۴.

الأسارىٰ أَنْتُنَّ؟» شماها از کدامین اسرا هستید.

جواب دادند: «نحن اساری آل محمد» ما اسرای آل محمد هستیم.

زن از سطح پایین آمد و هر چه چادر، مقنعه، روسری و پارچه ای که داشت جمع کرد و به آنان داد و آنان خود را پوشانیدند.»[1]

سؤال مهم و قابل تأملی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا اهل بیت با آنکه گرسنه بودند نان و خرما را قبول نکردند و حتی از دهان اطفالی که تکلیف هم ندارند، آنها را بیرون کشیدند و بر زمین انداختند ولی چادر و مقنعه ها را قبول کردند؟ آیا نمی خواهند بفهمانند که حجاب اهمیتش بسیار زیاد است و حتی می توان عطیّه ها، بخششها و یا حتی صدقه های دیگران را قبول کرد و باآن خود را از دید نامحرم حفظ کرد؟!

آیا اینها زنان ما رابه رعایت حجاب در هر حال و هر موقعیت و با هر وسیله دعوت نمی کند؟!

پر واضح است که حجاب نشانهٔ کرامت و ارجمندی زن مسلمان است و زنان عاشورایی و زینب گونه که پیامبران حریت و آزادگی و آیات عصمت و عفت بوده و هستند حفظ کرامت و شخصیت خود را بر همه چیز مقدم می دارند.

۳ ـ تلاش اهل بیت در دور داشتن خود از دید بیگانگان در شام

پس از چند روزی که اسرا در کوفه ماندند، آنان را به سوی شام روانه کردند. در هنگام حمل و نقل اسرا از مکانی به مکان دیگر، آنان را همانند اسرای کفار و گاه بدون پاسداشت حرمت آنان از نظر امکان حفظ کامل حجاب، انتقال می دادند و این کار، اعتراض اهل بیت علیهم‌السلام و حضرت سجاد علیه‌السلام را بر می انگیخته و آنان برای حفظ حجاب از هیچ کوششی فرو گذار نمی کردند و حتی اگر لازم بود به

---

۱. همان، ص۱۰۸.

خواهش و تمنّا نیز متوسل می شده اند، در حالی که هیچ سراغ نداریم که امام حسین علیه السلام یا اهل بیت علیهم السلام برای امور مادی به دشمن متوسل شده یا التماس کرده باشند و یا حتی یک مورد هم پیدا نمی شود که مثلاً امام حسین علیه السلام از دشمن طلب آب کرده باشد و باز هیچ موردی نمی یابید که اهل بیت علیهم السلام پس از اسارت از دشمن تقاضای نان، آب و سایر امور مادی را داشته باشند ولی دقت در حوادث شام، اصرار اهل بیت بر حفظ پوشش و حجاب و دور نگه داشتن خود را از انظار تماشاچیان روشن می کند و باز بر اهمیت حجاب دلالت می کند. قبلاً تقاضای زنان از عمرسعد در صحرای کربلا ذکر شد که بنا به نقل شیخ مفید:

«وسألته النسوة ليسترجع ما أخذ منهن ليسترنّ به»

«زنان از او خواستند تا آنچه از آنان گرفته شده بازگردانده شود تا خود را با آن بپوشانند»[1]

اما چون آن خواسته اثری نداشت و دستور عمر سعد کارساز نشد و کسی چادرها و مقنعه ها را بازنگرداند این بار تقاضای خود را به گونه ای دیگر و به فردی دیگر ابراز کردند، اکنون حادثهٔ ورود اسرا به شام را پی می گیریم.

الف: تقاضای دور نگه داشتن سرها از کجاوه ها

سید بن طاووس نقل می کند «چون اسرا به دمشق نزدیک شدند، ام کلثوم به شمر نزدیک شد و گفت: از تو درخواستی دارم. شمر گفت: درخواستت چیست؟ گفت: هنگامی که خواستی ما را به شهر وارد کنی از دروازه ای که تماشاچیان آن کمتر باشند وارد کن و به مأموران پیشنهاد کن سرها را از بین کجاوه ها بیرون ببرند و از ما دور کنند، زیرا ما از بس در چنین حالتی و چنین وضعی مورد دید واقع شدیم خوار و ذلیل شدیم. ولی شمر از بس ظالم و

---

۱. *الارشاد*، ج۲، ص۱۱۳.

یاغی بود، دستور داد سرها را بر نیزه ها در بین کجاوه ها قرار دهند و آنان را با آن حال از بین تماشاچیان عبور داد.»[1]

از این حوادث، علاوه بر مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام و اصرار آنان بر پاکدامنی و دوری از نگاه ناظران، پلیدی، خباثت و کفر و کینهٔ بیش از حد مخالفان آنان نیز روشن می شود و معلوم می شود که آنان به کشتن امام و غارت اموالش اکتفا نکردند و با شکستن حریم و آسیب رساندن به حیثیت خاندان وحی اندوه اسیران را بیشتر کردند. آنان در صدد محوآثار اسلام بودند و با این هدف تلاش می کردند حجاب و پوشش شرعی را که یکی از ره آوردهای اسلام برای حفظ صیانت شخصیت زن مسلمان بود بی ارزش و منسوخ نشان دهند. از این روست که با تقاضای ام کلثوم مخالفت می کردند.

ب: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد

صاحب مناقب از سهل بن سعد نقل می کند که: در مسیر بیت المقدس، به شام رسیدم. دیدم مردم شادند و به یکدیگر بشارت می دهند. زنان به دف زنی و پایکوبی مشغولند. پیش خود گفتم: اهل شام عیدی ندارند که ما ندانیم. از گروهی که کناری ایستاده بودند از علت این شادمانی سؤال کردم ... گفتند: این سر حسین است که از عراق به شام هدیه شده است. گفتم: عجیب!! سر حسین را می آورند و مردم چنین شادی می کنند... ناگهان اسب سواری را دیدم که بر نیزه اش سری است که بسیار شبیه سر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است و ناگهان پشت سر او زنانی را دیدم که بر شتران بدون جهاز سوارند. به اولین نفر آنان نزدیک شدم و عرض کردم: «ای دخترك، تو کیستی؟» گفت من سکینه دختر حسینم. گفتم: حاجتی داری؟ من سهل بن سعد هستم. جدّ تو را دیده ام و سخنش را شنیده ام.

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۱۲۷.

گفت: ای سعد! به کسی که این سر به دست او است بگو سر را جلوتر ببرد تا مردم مشغول تماشای آن شوند و چشمشان به اهل بیت رسول اللّه ﷺ نیافتد. سهل می گوید: نزد صاحب سر رفتم و گفتم خواسته ای دارم که اگر بر آوری چهارصد دینار به تو خواهم داد. گفت: خواسته ات چیست؟ گفتم: این سر را از کجاوه جلوتر ببر، او انجام داد و من آنچه وعده داده بودم به او دادم.[1]

اگر ملاحظه شود که هر دینار طلا یک مثقال بوده است معلوم می شود چهار صد دینار بیش از هزار و پانصد گرم طلا خواهد شد و از اینکه کسی این مقدار طلا می بخشد تا تنها بعضی از زنان اهل بیت رسول اللّه ﷺ کمتر مورد دید واقع شوند، اهمیت حفظ حجاب به خوبی روشن می شود.

ج: اعتراض به سلب پوشش از اهل بیت

وقتی که اسرای اهل بیت علیهم السلام را وارد شام کردند و آنان را به مجلس یزید بردند و او با تکبّر به بیان افتخارات و پیروزیهای خود پرداخت، برخی از اهل بیت علیهم السلام سخنانی گفتند آنگاه حضرت زینب علیها السلام به پا خاست و با بیان آیاتی از قرآن، استهزاء گری یزید را ناشی از تکذیب آیات الهی، و مهلت دادن خداوند به او را برای افزون شدن گناهان او، و سرانجام گرفتار شدنش به عذاب الهی دانست و سپس فرمود:

«اَمِنَ العَدْلِ یا ابنَ الطُّلَقاءِ تَخْدیرُكَ حَرائرَكَ وإمائكَ وسَوْقُكَ بَناتِ رسولِ اللّه ﷺ سَبایا قَدْ هُتِكَتْ سُتُورُهُنَّ وأُبْدِیَتْ وُجُوهُهُنَّ تَحدوبِهِنَّ الاعداءُ مِنْ بَلَدٍ الیٰ بَلَدٍ»[2]

«آیا این عدل است ـ ای فرزندان آزاد شده ـ که تو زنان و کنیزکان خود را در پشت

---

۱. همان، ص۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. همان، ص۱۳۴.

پرده و حجاب نگاه داری و دختران رسول اللّه ﷺ در حالت اسیری، در حالی که پوششهای آنان هتک برداشته شده و چهره های آنان آشکار ساخته شده، آنان را دشمنان از شهری به شهر دیگر برانند؟!»[1]

نکتهٔ مهمی که زینب ؑ به آن تصریح می کند و از آن سخت آزرده است این است که زنان یزید پوشیده اند و او و زنان دیگر پوشش کامل ندارند و به همین جهت نمی گوید زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه اند بلکه تنها و تنها بر حجاب اصرار می کند و این یکی از مهمترین درسهایی است که بانوان ما از نهضت امام حسین ؑ می توانند بیاموزند.

---

۱. وقتی پیامبر اکرم ﷺ مکه را فتح کرد از مشرکانی که قانوناً باید اسیر و یا کشته می شدند و سالیانی دراز با پیامبر ﷺ مبارزه کرده بودند، پرسید: دربارهٔ من چه فکری می کنید؟ گفتند: «اخ کریم وابن اخ کریم» «برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار هستی» و از تو انتظار کرامت و بزرگواری داریم. حضرت فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء» بروید شما رها و آزادید. (*بحار الانوار*، ج۲۱، ص۱۳۲).

اکنون حضرت زینب به آن حادثه اشاره می کند و می فرماید شما در عوض آن نعمت آزادی که پیامبر ﷺ به شما داد، دختران او را اسیر کرده، از شهری به شهری می رانید!

تاریخ تعزیه در ایران

غلامرضا گلی زواره

مقدمه:

این روزها، در مراسم عزاداری سالار شهیدان، به طور فزاینده‌ای شاهد احیاء شبیه خوانی ها و تعزیه ها هستیم.

از آن جا که در این گونه مراسم، نوعاً تحریفات، جعل ها و انحراف از اصل واقعیت صورت می گیرد، بر آن شدیم تا ضمن بدست دادن اطلاعات تاریخی دربارهٔ «تعزیه و شبیه خوانی در ایران» و بررسی سیر تکوینی آن برای شما عزیزان، مطالبی چند درباره تحریفات آن و نیز، اجمالی از مزایای این سنت و نظرات علمای اعلام درباره آن بیان نموده باشیم.

برادران عزیز توجه داشته باشند که در بعض نقاط کشور این رسم چنان با اعتقادات مردم آمیخته که بیان واقعیات چه بسا باعث پافشاری بیشتر ایشان بر اعمالشان باشد. لذا، با توجه به زمینهٔ تأثیر و ضمن توجه به پیامدهای خواسته و ناخواسته قسمتی از این مقاله را برای مردم بیان بفرمائید.

این مقاله در اصل جهت استفادهٔ روحانیون عزیز تهیه گردیده است و هدف، طرح آن بر سر منابر نیست. امید است در ارائه اطلاعات مختصری در باب سنت شبیه خوانی به شما عزیزان از عهده برآمده باشیم.

همراهی با حماسه عاشورا

قال رسول اللّه ﷺ : «**إنّ الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة**» .

نهضت مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام فرازی درخشان و شکوهمند در تاریخ اسلامِ راستین می باشد که چون خورشیدی فروزان در حال پرتو افشانی است و هر چه از این حماسهٔ عظیم می گذرد، انوارش افزون تر و گسترده تر می شود؛ قیامی که مبدأ و منشأ والهام بخش بسیاری از جنبش های شیعیان و علویان گردید. چون حادثه حرکت ساز و شورآفرین عاشورا خودِ حق است و در جهت حفظ حقیقت و احیای مکتب اسلام صورت گرفت، همچنان پرصلابت و خروشان باقی مانده از این جهت، ارج نهادن به مقام حماسه سازان کربلا و بزرگداشت این حرکت مقدس، انسان ها را به فضایل و کمالات سوق می دهد.

سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام در به پا نمودن مجالس سوگواری برای سالار شهیدان ـ حضرت اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام ـ و تشویق شیعیان در احیای این برنامه، بدان خاطر است که گریستن بر چنین امامی فریاد قلب و مبارزه عاطفی با خط یزیدیان در همیشهٔ تاریخ است.

برخی منابع خاطرنشان نموده اند، نخستین سوگواری موقعی برپا شد که حضرت زینب کبری علیهاالسلام بر بالین برادرش حضرت امام حسین علیه‌السلام حاضرگردید و سخنانی محزون بر زبان جاری ساخت که دوست و دشمن با استماع آن ها گریست و در واقع نوعی ماتم سرایی در همان صحرای کربلا صورت گرفت.[1]

شیخ مفید در «امالی» به اسناد خود از «ابراهیم بن راحه» ذکر نموده، نخستین شعری که در رثاء حسین بن علی علیهماالسلام سروده شد، مرثیه «عقبة بن عمرو سهمی» است.[2]

---

۱. سخن حضرت امام (ره) را درجلد ۲۱ صحیفه نور ص۱۷۳ (وصیت نامه) می توانید بیابید.

۲. *بحارالانوار*، ج۴۵، ص۵۹، اللهوف، ص ۵۶.

در سیره و سنت اهل بیت علیهم‌السلام نیز سوگواری برای خامس آل عبا، سنتی مستمر بوده و آن پیشوایان پاك سرشت به پیروان خویش توصیه می نمودند برای احیای شعائر دینی و رواج فضایل، این مراسم را ارج نهند و به یاد چنین مصائب جانکاهی عزاداری کنند.

سنت سوگواری

ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار الباقیه» می نویسد: «ملت اسلام، همواره عاشورا را خجسته می دانستند و چون شهادت حسین بن علی علیه‌السلام در این روز روی داد، مسلمانان و خصوصاً شیعیان از راه تأسف و سوگواری گریه و نوحه سرایی می کنند.» موافق نوشتهٔ «ذهبی» و برخی مورّخان دیگر در سال ۳۵۲هـ. ق. «احمد معزالدوله دیلمی» عزاداری رسمی عاشورا را در بغداد متداول ساخت. وی امر نمود در دههٔ اول محرم، باید تمامی بازارها و محل های کسب و کار تعطیل گشته و مردم لباس عزا بپوشند و به تعزیهٔ سید الشهدا علیه‌السلام بپردازند.[1] بعداز آن، همه ساله، تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در دههٔ نخست محرم در جمیع شهرها، رسم سوگواری را به جای می آوردند و در بغداد این سنت تا اوایل روی کار آمدن سلجوقیان نیز برقرار بود. حاج شیخ عباس قمی ضمن اشاره به این موضوع می افزاید: «علمای تسنن با این فرمان موافق نبودند، ولی معزّالدوله به رغم چنین مخالفتی منظور خود را عملی نمود.»[2]

در قرن دهم هجری، توسط ملاحسین کاشفی (متوفی به سال ۹۱۰هـ. ق.) کتابی به زبان فارسی تألیف گردید که «روضة الشهداء» نام دارد، این اثر در پدید آمدن اشعار رثایی و مضامین نوحه خوانی دخالت بسیار داشت.

---

۱. *امالی*، شیخ مفید (متن ترجمه) ص ۳۷۰.

۲. *المنتظم*، ج۷، ص۱۵؛ *شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج۷، ص۴۹، *حبیب السیر*، ج۲، ص۱۵۴.

مرحوم خوانساری «روضة الشهداء» را نخستین اثر به زبان فارسی در خصوص مقتل می داند.[۱] باب هفتم تا دهم نوشتار مورد اشاره، در مورد حوادث و وقایع کربلاست و بسیاری از نسخه های تعزیه از آن اقتباس گردیده است. البته، برخی نکته های تاریخی مندرج در «روضه الشهداء» با سیرهٔ اهلبیت علیهم‌السلام و کتب مستند مقتل مغایرت دارد.

محدث نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» به نمونه هایی از این مطالب کذب و تحریف شده اشاره دارد و می گوید: «داستان زعفر جنّی و عروسی قاسم، اولین بار در این کتاب آمده است». استاد شهید مرتضی مطهری اظهار داشته است: «از وقتی که این کتاب [روضة الشهدا] به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین علیه‌السلام را مطالعه نکرد.»[۲] ملا آقا دربندی در حدود هشتاد سال قبل، تمامی نوشته های روضة الشهداء را به انضمام مطالبی دیگر تدوین نمود و آن را «اسرار الشهادة» نامید که شهید مطهری درباره آن گفته است: «واقعاً مطالب این کتاب انسان را وادار می کند که به اسلام بگرید.»[۳]

«البته این شخص آدم خوبی بوده و نسبت به امام حسین علیه‌السلام اخلاص داشته، ولی کتابش مملو از دروغ است.»[۴]

با روی کارآمدن صفویه، مذهب رسمی ایران تشیع قلمداد گردید. در این عصر، برگزاری هرچه باشکوه تر مراسم سوگواری در اشکال روضه خوانی، نوحه خوانی، مرثیه سرایی و سینه زنی در قالب اجتماعات وسیع، شکل فراگیر و پرهیجانی به خود گرفت. سیّاحان اروپایی در سفرنامه ها و گزارش های خود به این گونه مراسم عزاداری برای سالار شهیدان اشاره دارند و گرچه در برخی

---

۱. *الکنی والالقاب*، ج۲، ص۴۳۰.

۲. به نقل از مقدمهٔ *روضة الشهداء*، ص۸.

۳. *حماسه حسینی*، شهید مطهری، ج۱، ص۵۴.

۴. *همان مأخذ*، ص۵۵.

نوشته های این افراد به صحنه های نمایشی در ضمن سوگواری ها توجه شده و از اشخاصی سخن می گویند که با لباس های الوان مشغول عزاداری بوده اند و از نبردهای نمایش گونه توسط صدها تن عزادار سخن گفته اند، ولی خبری از اجرای نمایش تعزیه در این دوران نمی باشد و تنها مقدمات و زمینه هایش در زمان صفویه فراهم شده است. امّا، این که برخی زمان اجرای تعزیه را به عصر آل بویه رسانیده اند، یا منظورشان معنای لغوی این کلمه یعنی صرف عزاداری است یا آن که این لفظ را به اشتباه به عنوان خاص آن، یعنی اجرای نمایش های سنتی تلقی نموده اند، در حالی که قراین تاریخی بر چنین موضوعی صحه نمی گذارند.

ادوارد براون می نویسد: «نمایش صحنه ها و مجالس هیجان انگیزی که به تعزیه خوانی موسوم است، در اوایل دوره صفویه معمول نبوده و در ازمنهٔ بعد مرسوم شده، چنان که یکی از مورخین اروپایی به نام «اولئاریوس» که در زمان «شاه صفی»، در اردبیل به سر برده است، شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و نوحه گری ایام عاشورا یا روز قبل را ذکر نموده، ولی هیچ اشاره ای به نمایش تعزیه نمی کند.»[1]

یکی از پژوهشگران معاصر نوشته است: «تصویر نمایشی واقعهٔ عاشورا، از رسم نوحه خوانی سوگواران توأم با وصف آشکار واقعه به زبان اول شخص و نیز، از نخستین مقتل خوانی ها پدید آمد، این وضع از اواخر «دورهٔ صفویه» آغاز و با طی «دورهٔ زندیه» تا اوایل «عهد قاجار» ... ادامه داشت»[2]

عنایت اللّه شهیدی که از پژوهندگان هنر تعزیه است می گوید: «تعزیه، پدیدهٔ فرهنگی ساده یا مشخصی نیست که در مقطع تاریخی خاصی به ظهور رسیده باشد، بلکه تدریجاً پس از سده ها، به واسطه عوامل اجتماعی، مذهبی،

---

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی، فصل نامه هنر، شمارهٔ دوم، زمستان ۱۳۶۱ و بهار ۱۳۶۲.

فرهنگی، هنری و فلسفی پدید آمده گفته می شود که شکل رایج آن در خلال سال های آخر دوران صفویه به وجود آمده است.»[۱]

پیدایش شبیه خوانی

دو سیّاح اروپایی به نامهای «سالامون انگلیسی» و «وان گوگ هلندی» که در عصر افشاریه و بین سال های ۱۷۳۴ تا ۱۷۳۶ میلادی در ایران به سر می برده اند، از اجرای یک نوع تعزیه خوانی که روی ارّابه ها اجرا می شده خبر داده اند.

«ساموئل هملین» که طی سالهای ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۲ میلادی، از جنوب ایران دیدن می نموده است، ناظر مراسم محرم بوده و در گزارش هایش نوشته است: «هر قصبه ای برای خود اماکنی خاص داشت که وقتی دسته رَوِی محرم به پایان می رسید، صحنه ای زنده از واقعهٔ کربلا در آن جا نمایش داده می شد».[۲]

اما، قرائن حاکی است در این عصر تعزیه به شکل تکامل یافتهٔ امروزین اجرا نمی شده و مضامین شبیه نامه ها حالت نظم به صورت مکالمه را نداشته است.[۳]

یکی از جالب ترین گزارشات تعزیه در دوران زندیه، مشاهدات «ویلیام فرانکلین» از این مراسم می باشد. وی در شیراز تعزیهٔ «عروسی قاسم» را دیده و آن را به عنوان نمایشی سوزناك وصف کرده است. گزارش دیگرش اجرای تعزیه «آب فرات» می باشد که شخصیت ها، آواز و مکالمات غمگین آن را مورد بررسی قرار داده است.[۴]

«کریسکی» و «برتلس» که آثاری درباره شبیه خوانی دارند، از اجرای تعزیه در

---

۱. *تعزیه هنر بومی*، گردآورنده پیترچلگووسکی، ترجمهٔ داوود حاتمی، ص۱۵۳.

۲. *همان مأخذ*، ص۷۱.

۳. *همان*، ص۳۶۹.

۴. *مشاهدات سفر از بنگال به ایران*، ویلیام فرانکلین، ترجمه محسن جاویدان، ص۷۲.

دوران کریم خان زند سخن گفته اند[۱] و پژوهشگران ایرانی همچون: حسن مشحون[۲]، نصرالله فلسفی و محمد جعفر محجوب به این موضوع اذعان دارند.

از بررسی گزارش های سیاحان و نظرات محققان تاریخی، می توان نتیجه گرفت که مراسم تعزیه در دوران افشاریه و زندیه نخستین تجربه های خود را سپری نموده و در اواخر این دوران به نوع تکامل یافته ای رسیده است. اما، بسیاری از این شبیه نامه ها با آنچه که بعداً در عصر قاجاریه به رواج فزاینده ای رسید، از لحاظ شکل ظاهر، امکانات، نوع اجرا، محتوا و مضامین، تفاوت های عمده و آشکاری داشته است.

فرازها و فرودها

۱) تعزیه در دوران قاجاریه

درعصر قاجاریه، تعزیه رونقی گسترده یافت و در سراسر ایران اجرای آن متداول گشت. سیاحان متعددی گزارش های جالب و نسبتاً مفصلی از صحنه های مزبور ارائه داده اند. «جیمز موریه» مجلس تعزیه شهادت امام حسین علیه‌السلام را در تهران ملاحظه کرد و در کتاب خود که تحت عنوان «سفر از ایران ارمنستان و آسیای صغیر تا قسطنطنیه» انتشار یافت، شرحی از آن را آورد. «کنت دوسرسی فرانسوی» از مشاهده خود گزارشی غلط و غیرواقع آورده است و حضرت امام حسین علیه‌السلام را داماد حضرت علی علیه‌السلام معرفی نموده است![۳]. «کارلاسرنا»، «کلنل چارلز ادواردپیت انگلیسی»، «سرهنگ گاسپار درویل»، «اوژن اوبن فرانسوی» و «فردریچاردز» نیز ناظر تعزیه در عصر قاجاریه بوده و در

---

۱. در این مورد بنگرید به کتاب «*ارزیابی سوگواری های نمایشی* از نگارنده».

۲. در مقدمهٔ کتاب *موسیقی تعزیه*.

۳. نک: *سفرنامه کنت دوسرسی*، ترجمه احسان اشراقی.

سفرنامه های خود به این نمایش اشاره کرده اند.

از شواهد رواج تعزیه در دوران ناصری بر پا شدن تکیه و مرسوم شدن تکیه سازی می باشد و ناصرالدین شاه بعد از دیدار از کشورهای اروپایی در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. که به ایران آمد تکیهٔ دولت را در تهران بنا نهاد که با شکوه ترین شبیه خوانی ها در آن اجرا می شد. معماری این بنا بیانگر آن بود که از ابنیهٔ اروپائیان در ساخت آن تقلید شده است.

ناصرالدین شاه اجرای این برنامه را برای نمایش قدرت درباری و تفنن لازم دانست، چنانچه «عبدالله مستوفی» نوشته است: «ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیلهٔ تفریح می تراشید، در این کار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه خوانی را وسیلهٔ اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد». شاهزادگان و درباریان به تقلید از شاه و برخی از رجال تهران، جهت خودنمایی و تثبیت اعتبار اجتماعی به احداث تکیه و رونق تعزیه مبادرت نمودند و لذا، تنها در تهران سیصد تکیه ساخته شد.[1]

همین که فرهنگ اشرافی، رفاه طلبی و شاهی به تار وپود تعزیه راه یافت، نسخه های آن را با هدف تأمین منافع این اقشار دگرگون نمود و شاعران و نسخه نویسان برای خوش آمد حاکمان و شاهزادگان مطالبی را به تعزیه ها افزودند که نه تنها با متن آن ها ارتباطی نداشت، بلکه با فرهنگ تشیع و ارزش های شیعه در تباین و تعارض بود. نمایش های مضحک، همچون تعزیهٔ «درة الصدف»، «امیر تیمور» و «عروسی دختر قریش» به تعزیه ها افزوده شد و در آخر این مضامین تفریحی و توأم با خنده، یکی از رویدادهای سوزناك کربلا را به نمایش گذاشتند تا جنبهٔ عزاداری مراسم حفظ شود![2]

---

۱. شرح *زندگانی من*، عبدالله مستوفی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. *تعزیه تراژدی کهن جهان اسلام*، قسمت اول، *روزنامه همشهری*، محمد مهدی شهیدی، *روزنامه*

گروه های بسیاری از تعزیه خوان های با تجربه، خوش صدا و برگزیده از سراسر ایران فراخوانده شده و به تهران اعزام شدند تا مراسم تعزیهٔ شاه و اطرافیان را پر ابهت نمایند. فراوانی مجالس تعزیه خوانی در دههٔ محرم به اندازه ای بود که بنا به اظهارات برخی محققان نمایش ایرانی، تعداد مجالس تعزیهٔ تهران از سیصد مجلس زیادتر شد[1]. برخلاف این رونق ظاهری و گسترش آماری و کمّی، محتوا و انگیزه ها و اهداف سوگنامه های نمایش سیر نزولی و جهت فرودی یافت و مغایرت برخی مضامین و نحوهٔ اجرای آن با فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، علمای شیعه را وادارنمود تا با شبیه خوانی با این شکل و شیوه که بوی وهن و استهزاء می داد مخالفت کنند. «استاد سید محمد محیط طباطبایی» محقق ومورخ معاصر می نویسد: «مخالفت برخی فقها با شبیه درآری و برخی از مراسم تعزیه، از اهمیت آن در کار عزاداری محرم کاست و به تدریج از حوزهٔ دولتی کنار رفت و جای آن را حرکت دسته هایی گرفت که در ضمن آن ها برخی مراسم صوری این تعزیه خوانی ها حفظ شده بود و هنوز هم گوشه هایی از آن در برخی نقاط کشور به چشم می خورد...[2]

میرزا تقی خان امیرکبیر که مشاهده کرد خرافات و مطالب وهن انگیز به تعزیه راه یافته است، تصمیم به پالایش و پیرایش این مراسم گرفت، «حجةالاسلام والمسلمین علی اکبر هاشمی رفسنجانی» نوشته است: امیرکبیر در صدد بوده است که وضع تعزیه داری را به صورت آبرومند و دنیاپسندی درآورد... به یکی از شعرا به نام شهاب (فوت ۱۲۹۱هـ. ق) دستور داد که از اشعار با مضامین عالی و آموزنده ای برای دسته جات سینه زنی بسرایدو در اختیار آن ها بگذارد تا اشعار

همشهری، ش۴۵۸.

۱. شرح *زندگانی من*، همان مجلد، ص۳۸۹.

۲. *تعزیه داری و شبیه خوانی از زمان دیلمیان تا امروز*، محیط طباطبایی روزنامهٔ اطلاعات، شماره ۱۴۹۰۶.

نارسا و سبک را از مراثی سید الشهداء حذف کند.»[۱]

در «تذکره گنج شایگان» نیز، آمده که امیرکبیر از شهاب خواست تا دوازده مجلس تعزیه به اسلوبی مناسب با منابع شیعه و حالتی توأم با سوزوگداز بسازد که او هم تبعیت کرد.[۲]

با این وجود، برخی تعزیه نویسان از روال توأم با زوال قبلی دست بر نداشته و به عنوان نمونه، مجلس تعزیهٔ ناصرالدین شاه را سرودند و طی آن این شاه شقی و ستمکار را که به قول سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۵۴ ـ ۱۲۱۴ هـ. ق) «از هر سیاهکاری خودداری نکرد و هرگناهی را علناً مرتکب شد و آنچه از خون محرومان مکید، صرف هوس خود نمود»، شاه شهید و پیرو امام حسین علیه‌السلام نامیدند و قاتلش میرزا رضای کرمانی ـ آن طلبهٔ تابع سید جمال الدین اسدآبادی ـ را مرد غدّار و عنید و شقی معرفی کردند.[۳]

شبیه نامه «فتحعلی شاه قاجار» هم سروده شد و طبق مضامین آن، شاهی که ستمش از طرف فرشتگان و مأموران الهی تأیید شده و باید به دوزخ برود، نجات می یابد، دلیل این رهایی آن بوده که وی شبی به یاد تشنگی شهیدان کربلا آب نخورده است. تعزیه نویسان این حکایت دروغ را طی رؤیایی که شاه دیده تنظیم کرده اند.[۴]

آری، آن چنان تعزیه از حالت سوگواری خود و اهداف اصیل خویش فاصله گرفت که نمایش های موهن در برخی تکیه ها عمومیت یافت. «اعتماد السلطنه» در روزنامهٔ خاطرات خود (جمعه هفتم محرم سال ۱۳۰۶ هـ. ق.) چنین نگاشته است:

---

۱. *امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار*، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۲۱.

۲. *ارزیابی سوگواری های نمایش*، از نگارنده، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴.

۳. نک: *تذکره شایگان*، میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی (چاپ سنگی).

۴. *این شبیه نامه در ماهنامه نمایش*، سال سوم، شمارهٔ ۳۴ در شده است.

«شنیدم دیشب در تکیهٔ دولت تعزیهٔ «دیر سلیمان» بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب بیست هزار مقلدین و عملهٔ طرب بودند که باریش های سفید و عاریه و لباس های مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند، به طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود.»[1]

۲) تعزیه در زمان حکومت پهلوی

رفته رفته نمایش های غربی به محافل هنری ایران راه یافت که وضع جدیدی را پدید آورد. ادامه این روند که به انقلاب مشروطیت انجامید و موجب ظهور تجدد گشت، از رونق تعزیه نمایش های سنتی ـ مذهبی کاست تا آن که رضاخان پس از به قدرت رسیدن این نمایش ها را ممنوع اعلام کرد و از سال ۱۳۱۲هـ. ش، در اثر این وضع تعزیه خوانان و شبیه گردانان شهرها را رها نموده و روانهٔ روستاها و نقاط دورافتاده کشور شدند. البته، رضاخان برای مخالفت با سنت های مذهبی و گشودن راه نفوذ غرب به ایران به این کار دست زد.

در وضع جدید دست اندرکاران این نمایش دینی برای تصاحب اماکن پرسود جهت اجرای تعزیه، با هم در رقابت شدید قرار گرفتند. این جدال غیر احسن و گاه خشن در زوال تعزیه مؤثر واقع گشت، چرا که دست بردن در نسخه های صحیح و اصیل، دگرگون نمودن متن های استوار و روی آوردن به سنت های موهوم و رسوم عامیانه، جهت ایجاد جاذبه در روستائیان و عوام از آفات آن بود؛ گرچه در این انتقال، تعزیه از فرهنگ مرفهان بی درد و آداب درباریان و امیران مصون ماند، در آبادی های دوردست گرفتار سنت های سست تأثیر پذیرفته از خوانین، کدخدایان و برخی خیالات خام عوامانه گشت که از آسیب اولی دست

---

۱. *روزنامه خاطرات* محمد حسین خان اعتماد السلطنه، چاپ امیرکبیر، ص۵۹۱.

کمی نداشت و به فرود محتوایی و ظاهری تعزیه کمک نمود.

بعد از سقوط رضاخان بار دیگر تعزیه به همان سبک سنتی و عادتی آغشته به موهومات در شیوه های ابتدایی و امکانات بسیار ساده اجرا می گردید.

۳) انقلاب اسلامی ایران و تعزیه

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی(قدس سره)، اجرای مراسم سنتی عزاداری با شکوه افزون تر رواج یافت و تعزیه با آفت های قبلی احیا گردید و سخن بر حق حضرت امام، حمل بر تشویق و تکریم تعزیه بر همان نهج و روال پر آفت قبل از سوی جاهلان یا کج فهمان گردید، حتی تعزیه هایی انتشار یافت که با آرمان های انقلاب و اهداف امام همسو نبودند.

اجمالی از مزایای تعزیه

باید به این واقعیت اشاره کرد که در گذشته مردمانی صادق و مشتاق خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام، این اندیشه را در ذهن خود پرورش دادند که چه کنند تا بتوانند افراد را نسبت به وقایع کربلا بیش تر متأثر سازند. پیرو این فکر با اقتباس از نوحه های سینه زنی، مراثی و روضه خوانی ها و الهام از حماسه های دینی و بهره گیری از نمایش های قبل از اسلام و اسطوره های قرون وسطی که با سنت های قومی آمیخته بود، تعزیه شکل گرفت. در واقع عامل اصلی انتشار این نمایش، عشق غیرتمندانه و ارادت پایدار مردمانی صادق به امامان و خصوصاً شهید کربلا بود.[1]

در این هنر مقدس، اعتقادات مذهبی یا مسایل اجتماعی و احساسات و عواطف مردمی در هم می آمیزند و نمایش پدید می آید که هم تجلی نگرش عامهٔ مردم بوده

---

۱. *تعزیه و تعزیه خوانی*، جمال زاده، مجلهٔ راهنمای کتاب، تیر و شهریور ۱۳۵۵ هـ. ش.

و هم توقعات و سنت های بومی در آن متبلور است. سینه زنی در تعزیه، نوعی همآهنگی و یگانگی بین تماشاگران و شبیه خوانان است و این حالت، از جلوه های جالب و پرجذبه این نمایش می باشد و قدرت معنوی آن را افزایش می دهد «ویلیام. ا. بیمن» هم به شکوه و قداست این جنبه اشاره کرده است.

تعزیه صرفاً به تشریح وقایع کربلا نمی پردازد، بلکه طیف وسیعی از صحنه های تاریخی صدر اسلام وحتی حوادث عصر پیامبران و رخدادهای زمان ائمه علیهم‌السلام بعد از ماجرای عاشورا را در بر می گیرد؛ با این وصف کربلا کانون اصلی آن است و هر کدام از تعزیه هایی که از نظر تاریخی به شرح وقایع قبل و بعد از عاشورا می پردازد، گریزی جالب به صحرای نینوا می زند. دراین برنامه ها هدف این است که آن وقایع کم اهمیت جلوه داده شده و حادثهٔ جانگداز، اما حماسه آفرین کربلا محور آن ها قلمداد گردد.

از دیگر محاسن تعزیه آن که تماشاگران با دیدن برخی صحنه های نمایش، بر سر و سینه می زنند، اشک می ریزند، فریاد می کشند، دستخوش هیجان می گردند، از جای خود حرکت می کنند، بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام لعن و نفرین می فرستند و با آن که می دانند سیر نهایی تعزیه به شهادت اولیاء و نیکان و پاکان می انجامد، ولی این شکست ظاهری را پیروزی غرورآفرین می دانند ولذا، می کوشند خود را با شهادت خوان یکی نمایند. در این حالت فضایل اخلاقی می تواند در افراد رشد کند و تأثیر پذیری از الگوهای ارزشی تقویت شود.

بازیگر و تماشاگر، گاه نمایش را ازیاد برده و به عزادارانی تبدیل می شوند که همه جا را کربلا و همهٔ روزها را عاشورا می دانند و همهٔ خون های به ناحق ریخته را گواه ستم اشقیا و استمرار خون شهیدان کربلا قلمداد می کنند. افراد تعزیه خوان برای به تصویر کشانیدن مصائب کربلا و سایر وقایع تاریخ تشیع، در دو جبهه اولیاء و اشقیا به ایفای نقش خویش می پردازند و نوع لباس، رنگ جامه ها، صوت، نوع صدای طبل و مضامین مورد استفاده موضع افراد را

در تعزیه مشخص می کند. شهادت خوان به عنوان چهره ای بارز در صف اولیا در میدان رزم و به هنگام روبرو شدن با اشقیا، حالتی کاملاً حماسی به خود می گیرد؛ امام را با تعظیم و تکریم و احترام مورد خطاب قرار می دهد و چون درمقابل زنان و کودکان قرار می گیرد، به حالتی سوزناك و تأثر انگیز تکلم می نماید و برای این که خود را با تماشاگران هماهنگ کند و مظلومیت خویشتن را به اثبات برساند، گاهی با خود صحبت می کند و در مواقعی با ادوات رزم، مناظر طبیعی و مرکب خویش سخن می گوید.

اشقیا با صداهای بریده بریده، مطنطن، با نعره کشیدن، پا بر زمین کوبیدن، حالت خیانتکاران را به خود گرفتن، دویدن دورخیام حرم و ... نفرت تماشاگران را نسبت به ستمگران برمی انگیزند و درنده خویی ستمگران را به افراد حاضر در مجلس گوشزد می نمایند. مخالف خوانان (اشقیاء) ضمن آن که به میدان نبرد می شتابند و «هل من مبارز» می طلبند و حالت های خشم و کینه جویی را بروز می دهند، امام را با ستایش بسیار عالی و عباراتی الهام گرفته از قرآن و روایات (به شکل منظوم) وصف می کنند و ضمن تأیید و تأکید بر عظمت معنوی و مقام قدسی اهل بیت علیهم‌السلام به حقارت، دنائت و ستمگری نقش های اصلی خود اعتراف می نمایند.

شبیه اشقیا ضمن داد و فریاد و هیاهوی گستاخانه، حالت هایی را در خود به وجود می آورد تا به حاضرین القا کند که تنها عزادار امام حسین علیه‌السلام است. شبیه شمر در متن تعزیه، بر احوال حضرت عباس علیه‌السلام می گرید، چرا که شبیه است و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام، او گاه بر نقش اصلی (شمر) لعنت می فرستد و به ابن زیاد و یزید ناسزا می گوید.

علایم نمادین، از محاسن وجلوه های هنری تعزیه است. لحظه ای که شهادت خوان کفن بر تن می کند، نشان شهادت اوست. لکه های سرخ رنگ بر روی کفن بیانگر شدت جراحات است. گاه بر سر افشانیدن، نشان فرا رسیدن

زمان حزن و اندوه است. مَشک خشکیده، علامت تشنگی است. شاخهٔ درخت نمادی از باغستان و طشت آب یادآور رودخانه فرات است.

تعزیه در ترازوی نقد

تعزیه نوعی سوگواری است و همچون دیگر سنت های مذهبی باید به هنگام اجرای آن، موازین شرعی رعایت گردد و ارزش های معنوی در آن پایمال نشود و چون سنتی دینی است باید مروّج و مبلغ فضایل، مکارم و خصال نیکو باشد، مردم را دین شناس نماید و روح معنویت را در آنان تقویت کند. پس، تعزیه درصورتی موجب خشنودی خدا و اولیای الهی است که درحدود بندگی پروردگار بوده و مشتمل بر دروغ، حرام و امور وهن انگیز نباشد. همانگونه که وظیفه ما زنده نگاه داشتن عاشوراست، باید این برنامه را نیز، از مجرایی صحیح و منطبق بر شئونات اسلامی اجرا کنیم و اجازه ندهیم از ارزش های مذهبی که حضرت امام حسین علیه‌السلام و یارانش برای احیا و استمرار آن ها به شهادت رسیدند فاصله بگیرد.

این درست نیست که هر کاری به صرف داشتن قیافهٔ مذهبیِ پسندیده انجام شود، حال آن که روح اسلام و آورندهٔ این آئین از آن بی خبر باشد، به قول شهید مطهری: «گریستن بر امام حسین علیه‌السلام کار خوبی است و باید گریست. اما به چه وسیله بگریانیم؟ به هر وسیله که شد؟ [بگوئیم حال که] هدف مقدس است وسیله هر چه شد شد، اگر تعزیه درآوریم، یک تعزیهٔ اهانت‌آور، همین قدر که اشک جاری شود اشکال ندارد!؟ شیپور بزنیم، طبل بزنیم، معصیت کاری بکنیم، به بدن مرد، لباس زن بپوشانیم، عروسی قاسم درست کنیم جعل کنیم، تحریف کنیم... در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدند که انسان تعجب می کند...»[1]

---

۱. حماسهٔ حسینی، شهید مطهری، ج۱، ص۴۹.

به فرمایش مقام عظمای ولایت حضرت آیة اللّه خامنه ای: «نوحه سینه زنی خواندن هم شرایط دارد، باید کسانی که این ها را تهیه می کنند، می سرایند و می خوانند مواظب باشند که درست بر طبق معارف اسلامی حرف بزنند تا این سینه زنی و روضه خوانی و نوحه خوانی قدمی باشد در راه عروج مردم به قلهٔ افکار اسلامی، این امروز برای ما لازم است...»[1]

شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد فریاد می زد: «آیا این غم انگیز نیست که خاطره های حیات بخش نینوا را به صورت مبتذل و ذلت آوری یاد کنیم، مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: شدم راضی که زینب خوار گردد...»[2].

زبان حال امام باید با واقعیت انطباق داشته و با شأن و شوکت آن وجود مبارك وفق دهد. نسبت دروغ دادن به معصومین گناه است و روزه را باطل می کند. در پاره ای از مضامین تعزیه خوانی، این طور به افراد القاء می گردد که حضرت امام حسین علیه السلام که شهادتش کاخ ستمکاران را در همیشه تاریخ به لرزه درآورد نفله گردید و ما باید برای این نفله شدن سوگوار و گریان باشیم؛ در حالی که حسین بن علی علیهما السلام آرزوی شهادت می کرد و با این حماسه اسلام را احیا کرد. گرامی داشتن، نام آن فروغ امامت نیز، برای آن است که پرتوی از خورشید فروزان معنویش بر روان و دل ما بتابد؛ شهید مطهری می گوید: «غلط ترین غلط ها این است که ما امام حسین علیه السلام را نفله شده حساب کنیم، امام حسین علیه السلام به عکس، به هر قطره خون خود یک دنیا ارزش داد».[3]

پدیدهٔ دیگری که متأسفانه بُعد محتوایی برخی اشعار تعزیه را مورد تأمل

---

۱. به نقل از *روزنامه اطلاعات*، شمارهٔ ۱۹۹۳۸.

۲. *درسی که حسین به انسانها آموخت*، شهید هاشمی نژاد، ص۳۹۲.

۳. *حماسه حسینی*، ج۳، ص۸۲ـ۸۴.

می سازد، جبرگرایی درحوادث است. اعتقاد به جبری بودن حوادث هرگونه مجاهده ای را در انسان ها از بین می برد و مسؤولیت را سلب می کند و همان طور که می دانیم یکی از ویژگی های بارز اهل بیت علیهم السلام این بود که با منطق جبرگرایی و بی ارادگی انسان ها مبارزه کردند.

در تعزیه به عنوان زبان حال امام، به چرخ و فلک و روزگار دشنام داده می شود و این باور موهوم که از ثنویت زرتشتی گرفته شده، درنسخه های این نمایش راه یافته است. به عنوان نمونه، از زبان امام حسین علیه السلام گفته می شود:

آه از ستم شعاریت ای چرخ بی وفا — کردی مرا تو یکه و تنها در کربلا

فلک خراب شوی بی برادرم کردی — اسیر قوم ستمکاره و مضطرم کردی!؟

تحریف معنوی دیگر تعزیه، که چون علفی هرز و سمی آن را در میان گرفته، تصور غلط و باور باطل از مسئله شفاعت است و این که تمام مصائبی که بر خاندان عصمت و طهارت و مخصوصاً بر امام حسین علیه السلام رفت، برای این بود که امت عاصی گنهکار از آتش دوزخ رهایی یافته و به بهشت برین گام نهند. این برداشت را سیاحان اروپایی با مشاهده تعزیه، در آثار خویش درج کرده اند. «ویرلود» می نویسد: «در نظر شیعیان امام حسین علیه السلام شهیدی است که خود را فدای معتقدین خود نموده است تا آن ها بتوانند الی الابد خوشبخت باشند.»[1]. «ویلیام، م. ال هنوی» نوشت: در باور شیعه جان فدا کردن حسین علیه السلام برای تأمین رستگاری مابقی امت شیعه است.»[2] در حالی که عقیده عموم شیعیان این نمی باشد و دکتر محمد ابراهیم آیتی گفته است: «نعوذ بالله، این توجیه و طرز فکر که شاید مورد پسند عوام باشد درست نقطهٔ مقابل واقعی [نظر] امام در این نهضت است.»[3]

---

۱. *تمدن ایرانی*، به قلم چندتن ازخاورشناسان، مقاله ویرلود.

۲. *تعزیه هنر بومی ایران*، ص۲۵.

۳. *بررسی تاریخ عاشورا*، محمد ابراهیم آیتی، ص۱۲۴.

چقدر موهن است که ما از زبان امام بگوئیم :

راضیم در کربلا از بهر جرم شیعیان　　درمیان خاك و خون افتد زکینه پیکرم!؟

راستی آیا این گناهکاران آن قدر عزیزند که باید یکی از گرامی ترین و پاك ترین انسان ها فدای آنها شود و گروهی که به فضایل و مکارم آراسته اند، جان خود را فدای آنان کنند؟ البته، عظمت معنوی حضرت امام حسین علیه‌السلام و قرب و منزلتی که آن بزرگوار در برابر آفریدگار جهان دارد و مقام شفاعت عظمایی که خداوند به آن حضرت عنایت فرموده حقیقتی مسلم و انکار ناپذیر است، اما این مطلب با آن موضوع موهوم فرق می کند.

امام حسین علیه‌السلام کشتی نجات انسان های شایسته و مشتاق فضایل است، ولی افرادی که مثل پسر نوح علیه‌السلام، عمری در نافرمانی و گناه و عصیان به سر برده اند، مشمول این عنایت نمی شوند و لایق سوار شدن بر کشتی کرامت نخواهند بود. امامی که در آن شرایط بحرانی با آن همه گرفتاری جنگ و دفاع را قطع می کند تا نماز بخواند، چگونه راضی می شود که کسانی به جای نمازخواندن برایش عزاداری کنند و یا به اطمینان شفاعت او از واجب شرعی چشم بپوشند؟ عظمت امام حسین علیه‌السلام بر پایهٔ بندگی خداوند استوار است و راه آن امام از طریق عبودیت جدا نیست و دستگاه آن حضرت در عرض دستگاه پروردگار نمی باشد و این گونه نیست که ما با ارتکاب گناه بتوانیم مرید امام حسین علیه‌السلام باشیم.

همچنین در برخی متون تعزیه حماسهٔ کربلا و جانبازی شهیدان عاشورا با نگرش اسطوره ای و افسانه سازی و با اقتباس از قهرمانان افسانه ای قبل از اسلام چون سوگ سیاوش، مرگ ایرج و حکایت زریر به نظم کشیده شده است و چون مأخذ تعزیه، غالباً منابع سست و غیرمعتبر است، صحنه هایی در آن وارد شده که دور از واقعیت است و حتی، اسم های جعلی در آن ها دیده می شود. مجلس شهادت حضرت قاسم و عروسی قصهٔ متوکل عباسی و پیر زنی که به کربلا می رود و داستان زعفر جنی از این قبیل است. در برخی تعزیه ها پاره ای وقایع ساختگی

هستند که چون به کتب تاریخی موثق و مقاتل مستند عرضه گردند رنگ می بازند.

از مسایل محتوایی که بگذریم، در شکل ظاهر و ویژگی های ادبی تعزیه نیز، کاستی هایی دیده می شود.

نظرات علمای شیعه در باره تعزیه

از نظر علمای شیعه، خدمتی برای حفظ اسلام بالاتر از این نیست که بدعت ها از بین بروند و افکار موهوم، خرافی و مضامین سست از متون نوحه ها و شبیه نامه ها حذف شوند؛ لذا در صورتی که جهات شرعی در تعزیه خوانی رعایت گردد و تعزیه پیراسته از وهن و خرافات برگزار شود، بر آن اشکالی مترتب نمی باشد.

«آیة اللّه میرزا محمد حسین نائینی» در فتوای خود ضمن تأیید شبیه خوانی، این قید را بیان نمود که شعائر مزبور باید از هرگونه امور ناپسند که شایستهٔ چنین شعاری نیست پاك شود[1]. و «آیة اللّه سید محسن حکیم» ضمن تأیید فتوای میرزای نائینی افزود بعضی مناقشاتی که می شود، ناشی از منضم گشتن برخی چیزها و کارهایی است که چه بسا باعزاداری و سوگواری برای سید الشهدا علیه السلام مغایرت دارد.[2] در رسالهٔ ذخیرة العباد «آیة اللّه زین العابدین مازندرانی» با حواشی آیة اللّه «میرزا محمد تقی شیرازی»، آیة اللّه «سید محمد کاظم یزدی» و آیة اللّه «سید اسماعیل صدر»، شبیه خوانی به عنوان اعمالی ممدوح معرفی شده، مادامی که مشتمل بر حرامی چون غنا و نحو آن نباشد؛ در این نوشتار، بیان مصائب به زبان حال امام در صورتی جایز است که با شئونات آن بزرگوار تناسب داشته باشد.[3]

---

۱. در این خصوص نگاه کنید به کتاب *البکاء الحسینی* تألیف سید حسین طباطبایی، ص ۴۸۲ـ ص ۵۰۲.

۲. *فتاوی علمای سلف دربارهٔ عزاداری و شبیه خوانی*، فصلنامهٔ هنر، پاییز ۱۳۶۲، ص ۲۹۷.

۳. *الدعاة الحسینة*، شیخ محمد علی نخجوانی، ص ۱۲۶ و ۱۳۱.

آیة اللّه «شیخ عبدالکریم حائری یزدی» در بخشی از نظر خویش درباره تعزیه گفته است: «گمان ندارم کسی منکر خوبی آن باشد، مادامی که برخی از محرمات شرعی را در بر نداشته باشد. مانند استعمال لهو و غیر آنها». امام خمینی در بخشی از بیانات خود فرموده اند: «اینجا باید سخنی هم در خصوص عزاداری ومجالسی که به نام حسین بن علی علیه‌السلام بر پا می شود بگوییم. ما و هیچ یک از دینداران نمی گوییم که با این اسم، هرکس هرکاری می کند خوبست. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری کردند، چنانچه همه می دانیم که در بیست و چند سال پیش از این عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری(ره) در قم شبیه خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل به روضه خوانی کرد...».[1]

حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای نیز دست اندرکاران سوگواری های محرم را به پیراستن این مراسم از امور وهن انگیز برحذر داشته اند: «باید سعی کنند که از اباطیل و مطالب خلاف و کارهای ناشایست که وهن مذهب است و بعضی کارهایی که حقیقتاً، شایستهٔ دستگاه حسین بن علی علیه‌السلام نیست از این کارها اجتناب کنند... گاهی حرف سست، خدای ناکرده نقل نادرست وحرفی که موجب وهن مذهب باشد، ناسپاسی درحق عاشوراست...»[2].

---

۱. *قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی*، ص۹۲.

۲. از بیانات رهبر معظم انقلاب پیرامون عزاداری عاشورا، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی.

السلام علیک یا ابا عبدالله

کودک و نوجوان

قطرهٔ اشک و خون

مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان

الماس اگر چه از همهٔ جوهرها شفاف تر است، سخت تر نیز هست. ماندن در صف اصحاب عاشورایی امام عشق تنها با یقین مطلق ممکن است... وای دل! ... تو را نیز از این سنّت لایتغیّر خلقت گریزی نیست. نپندار که تنها عاشورائیان را بدان بلاآزموده اند و لاغیر... صحرای بلا به وسعت همهٔ تاریخ است[1].

کار امام حسین علیه السلام در کربلا با کار جدّ مطهّرش، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در بعثت قابل تشبیه و مقایسه است، قضیه این است همان طور که پیغمبر در آن جا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا (کجروی وظلمت و ظلم) مواجه شد. حرکت نبوی و حرکت حسینی مثل دایرهٔ متحد المرکز هستند. حرکت امام بزرگوار ما (خمینی کبیر) نیز یک حرکت حسینی بود... کربلا تا آخر دنیا گسترده است. الآن همان روز است. همهٔ دنیای استکبار و ظلم امروز با جمهوری اسلامی مواجه است.[2]

---

۱. *حماسه عاشورا در کلام شهداء*، ص ۱۰۰.

۲. *سخنان مقام معظم رهبری*، حضرت آیة الله خامنه ای، در مورد مسأله کربلا و قیام امام حسین علیه السلام، ۷۵/۹/۲۵.

با توجه به حماسهٔ عظیم حسینی و انگیزه ها و اهداف و درس های عاشورا که سرمشق و الهام برای همهٔ آزادیخواهان جهان و نهضت ها و انقلاب های آزادیبخش می باشد، لازم است با «فرهنگ عاشورا» و «نهضت حسینی» در شکل واقعی آن آشنا شد تا بتوان در عمل به آن تأسی کرد و در همان مسیر امام حسین علیه السلام و یارانش گام برداشت.

در این جهت «مرکز تربیت مربّی کودکان و نوجوانان» با تدوین دو بحث در دو مقطع ابتدایی و راهنمایی تلاش نموده است تا قدمی در راه آشنایی نسل آینده ساز نظام جمهوری اسلامی ایران با فرهنگ عاشورا و اهداف نهضت حسینی بردارد.

همچنین لازم است از برادران «حسین حقیقت» و «محمّد علّینی» که در تهیه و تنظیم مباحث ما را یاری کردند، تشکّر نماییم.

مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان

قطرهٔ اشک و خون

نیست چیزی بر تر از من در جهان　　زندگی از من همی گیرد نشان

چیستم؟

آب هستم، آب هستم، آب پاك　　جاری ام از آسمان تا قلب خاك
گاه ابر و گاه باران می شوم　　گاه از یک چشمه جوشان می شوم[1]

آیا می دانید به دانه های باران که از آسمان فرو می ریزد چه می گویند؟

قطره

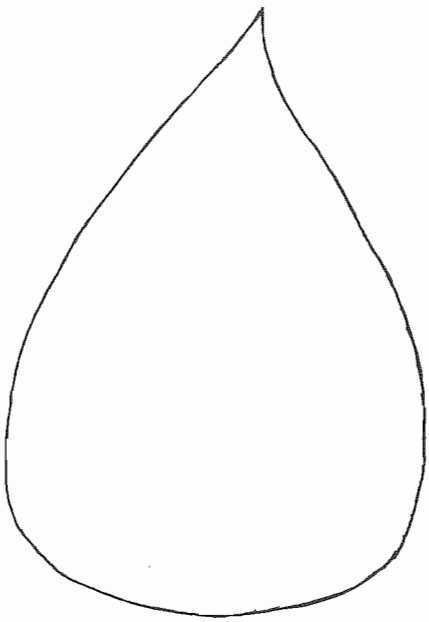

۱. *آیه های آفتاب*، ص۶۹.

قطره های باران نشانهٔ لطف و رحمت الهی است. آیا می دانید چه فوایدی برای ما دارد؟

۱. مایهٔ حیات و زندگانی است.

۲. تمیز و پاك کننده است.

۳. سبب رونق کشاورزی است.

بچه های عزیز، بیاییم ما هم مثل «آب» پاك و پاك کننده باشیم. هم خودمان خوب باشیم و هم سعی کنیم سبب پاکی دوستان و جامعهٔ خود گردیم.

***

بیابیم همچون «آب»[1]، زلال و شفاف باشیم و با حرکتمان در بستر جامعه، آلودگی ها و زشتی ها را بشوییم و منادی پاکی و پاکیزگی باشیم.

***

راستی، می دانید قطره ای نیز از آسمانِ صورت فرو می ریزد، آن کدام قطره است؟

---

۱. مربّی می تواند به اقسام آب ها و حکم آن ها اشاره کند و راجع به وضو گرفتن مسائلی را بیان کند.

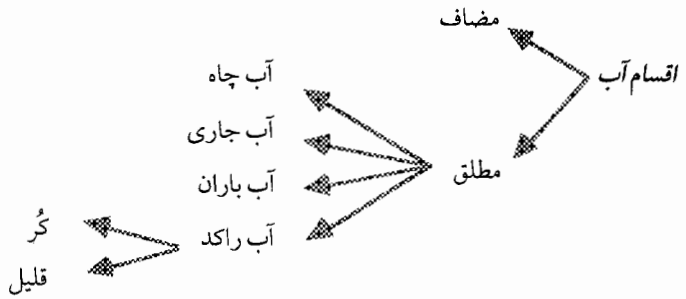

کدام آب، نجس را پاك می کند؟ ← آب مطلق

با کدام آب نمی توان وضو گرفت؟ ← آب مضاف

با چه چیز وضو می گیرند؟ آب ← کدام آب؟ آب مطلق ← اگر آب نبود، چه می کنند؟ تیمّم.

قطره اشک

بچّه ها : چه مواقعی اشک انسان سرازیر می گردد؟

همچنین قطره ای نیز در رودخانهٔ بدن جاری است ، آن کدام قطره است؟

قطره خون

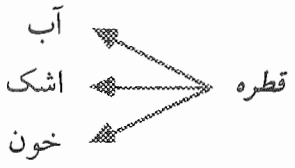

کجایم؟

سرزمینی در جهان که شهرت و محبوبیت آن به جهت آمیخته شدن خاك آن به قطره های خون پاك ترین انسان ها در طول تاریخ است ، نام دیگر آن سرزمین «نینوا»ست .

«کربلا»

کدام یک از شما به کربلا رفته اید؟

می خواهید با هم از این جا به کربلا برویم ، اگر گفتید چگونه؟ با سلام دادن به «سید الشهداء» و خاندان و یارانش به صورت زیر :

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا أبا عَبْدِ اللّه وعلى الأرواح الّتي حَلّتْ بفنائك عليك مِنّي سلام اللّه أبداً مابقيتُ وبقي اللَّيلُ والنّهار ولاجَعَلَهُ اللّه آخر العهد منّي لزيارتكم ، السلام على الحُسَين وعَلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين .»[1]

---

۱ . قسمتی از زیارت عاشورا .

مربی می تواند به فضیلت زیارت عاشورا و فرمایش امام محمد باقر ﷺ به فردی که درخواست دعایی

حالا می خواهید با هم به کربلای حسینی در «۱۳۵۷» سال پیش برویم[1]؟

امام حسین علیه‌السلام کیست و چرا به کربلا رفت؟

مربّی برای آشنایی دانش آموزان با گوشه ای از زندگی امام حسین علیه‌السلام از روش زیر استفاده می کند.

بچه ها: می دانید مقطع ابتدایی چند پایه دارد؟ **۵ پایه**

حالا سؤال های زیر را با اعداد اوّل تا پنجم جواب دهید.

ـ حضرت علی علیه‌السلام امام چندم ماست؟ **اول**

ـ امام حسین علیه‌السلام معصوم چندم است؟ **پنجم**

ـ امام حسین علیه‌السلام چندمین فرزند امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام است. **دوم**

امام حسین علیه‌السلام در چه روزی از ماه شعبان به دنیا آمد؟ **سوم**

ـ امام حسین علیه‌السلام در چه سال قمری به دنیا آمد؟ **چهارم**

را کرده بود که بتواند از راه دور به آن حضرت (امام حسین علیه‌السلام) سلام دهد، اشاره کند. (*مفاتیح الجنان*، زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا).

۱. مربّی می تواند چنین سؤال کند: آیا می دانید در سال ۱۳۵۷ چه اتفاقی مهمّی افتاد؟ سپس با جواب بچّه ها به پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی ـ رحمة اللّه علیه ـ در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ هجری شمسی اشاره کند و عوامل پیروزی انقلاب (ایمان، اتحاد و رهبری) و آفاتی که انقلاب را تهدید می کند، (تهاجم فرهنگی دشمن، تفرقه، بی تفاوتی، گرایش به ضدّ ارزش ها، مصرف گرایی) برشمرد.

چگونگی به دست آمدن عدد ۱۳۵۷ ← ۱۳۵۷ = ۶۱ ـ ۱۴۱۸ قمری

می توان با تهیّه کارت هایی و نوشتن اعداد اوّل تا پنجم بر روی آن ها و استفاده از خود دانش آموزان با دادن کارت به آنان به برنامه، تنوّع و جذّابیّت بیشتری داد.

قافله عشق از مدینه تا کربلا

۱ . حرکت امام حسین از مدینه به مکه

بعد از مرگ «معاویه» در سال شصت هجری، «یزید» که فردی فاسد و فاسق بود، خود را زمامدار مسلمانان معرّفی کرد. او جهت محکم کردن پایه های حکومتش، به تمام عمّال و فرمانداران و استانداران خودش دستور داد از همهٔ مردم، به خصوصَ از سرشناسان و شخصیت های اسلامی برایش بیعت[1] بگیرند. به همین جهت نامه ای به «ولید»، استاندار مدینه، نوشت و از او خواست به هر طریق که شده است از امام حسین علیه‌السلام بیعت بگیرد. امام ضمن مخالفت صریح و جدّی با این امر، فرمود: «اینک باید فاتحهٔ اسلام را خواند، زیرا که مسلمانان به حاکمی مانند یزید گرفتار شده اند».[2]

امام حسین علیه‌السلام بعد از خارج شدن از مجلس ولید، تصمیم گرفت مبارزهٔ خود را با حکومت ظالمانهٔ یزید ادامه دهد. این چنین بود که قافله عشق، هجرت[3] خود را در راه حق آغاز کرد. حرکت و هجرت امام حسین علیه‌السلام به همراه خاندان و یارانش از مدینه به سوی مکّه در واقع اعتراضی بریزید و حکومت او بود که سبب آگاهی مردم در سطح وسیع گردید.

* * *

ـ «اوّلین» ماه قمری، کدام ماه است؟ *ماه محرّم*

---

۱ . بیعت یعنی عهد و پیمان، پیمان دوستی و همکاری.

۲ . انا لله وانا الیه راجعون و علی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامّه براع مثل یزید ... .

۳ . هجرت، کوچ کردن از وطن خود و به جای دیگر رفتن است. در واقع هجرت مقدمه جهاد است.

ـ «اوّلین» کسی که لقب سیّد الشهدا گرفت، چه کسی بود؟ **حمزه**

ـ «اوّلین» شهید کربلا در روز عاشورا چه کسی بود؟ **حرّ**

ـ «اوّلین» شهید از خاندان بنی هاشم در روز عاشورا چه کسی بود؟ ***علی اکبر***

ـ «اوّلین» زائر قبر ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام چه کسی بود؟ ***جابربن عبداللّه انصاری***

* * *

۲ . حرکت از مکّه به سمت عراق و کوفه

امام حسین علیه‌السلام همراه با قافله عشق در روز سوم *شعبان* وارد مکّه گردید. امام در مدّت اقامت خویش در مکّه به روشنگری در مورد انگیزه های حرکت و قیام خود پرداخت.

وقتی خبر اعتراض حضرت به حکومت یزید به کوفه رسید، آنان با فرستادن نامه ها و طومارهای بی شماری به مکّه، امام را دعوت کردند تا با آمدن به کوفه با او به عنوان رهبر اسلام، بیعت کنند. امام حسین علیه‌السلام که از بی وفایی کوفیان نسبت به پدر و برادرش آگاه بود، «مسلم بن عقیل» را به عنوان نماینده و سفیر خود به کوفه فرستاد تا با بررسی وضع آن جا، نتیجه را برای حضرت بنویسد تا امام تصمیم لازم را بگیرد.

وقتی مسلم وارد کوفه شد با استقبال پرشور مردم و بیعت آنان مواجه گردید. مسلم چون این امر را دید، نامه ای به امام نوشت و از ایشان خواست تا به سوی کوفه حرکت کند.

از طرف دیگر با آگاهی امام از این که یزید فردی را جهت انجام ترور وی به مکّه فرستاده است، حضرت جهت حفظ احترام مکّه، بدون شرکت در مراسم حج[۱]، روز هشتم ذی حجة از مکّه به سوی *عراق* وکوفه حرکت کرد.

---

۱ . تبدیل به عمردهٔ مفرده.

بعد از بیعت شکنی مرد کوفه و شهادت مسلم، امام حسین علیه‌السلام در روز اوّل محرّم با «حرّ» و سپاهش رو به رو شد و مجبور گردید به راهی برود که نه راه مدینه بود و نه راه کوفه.

***

ـ «دو» امام معصومی که در قافله عشق در کربلا حضور داشتند:

امام سجاد علیه‌السلام، امام باقر علیه‌السلام

ـ «دو» فرزند امام حسن علیه‌السلام که درکربلا به شهادت رسیدند: ***قاسم، عبدالله***

ـ «دو» فرزند امام حسین علیه‌السلام که در کربلا به شهادت رسیدند: ***علی اصغر، علی اکبر***

ـ «دو» فرزند حضرت زینب علیهاالسلام که در کربلا به شهادت رسیدند: ***عون، محمّد***

ـ «دو» دختر امام حسین علیه‌السلام در قافله عشق که به اسارت گرفته شدند: ***رقیّه، سکینه***

۳. ورود قافلهٔ عشق به کربلا

قافلهٔ عشق به طلایه داری امام حسین علیه‌السلام روز *«دوّم محرم»* به کربلا رسید و آن جا خیمه زد. حضرت با خواندن خطبه ای در میان یاران خود، علّت قیام خویش را که امر به خوبی ها و بر پایی حقّ و نهی از بدی ها و سرنگونی باطل است، را بیان کرد.

روز سوّم محرّم، «عمر سعد» همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه به کربلا رسید و در مقابل امام حسین علیه‌السلام ویارانش قرار گرفت. در پنجم محرّم، پس از استقرار کاروان حسینی در کربلا، سپاهیان کفار به دستور «ابن زیاد» از هر سوبه این مکان هجوم آوردند.

در روز هفتم محرّم، یزیدیان «آب» را بر روی امام و همراهانش بستند. محروم کردن خیمه گاه امام حسین علیه‌السلام از آب فرات و تحمیل تشنگی به امام و یارانش، از موارد روشن پستی و دشمنی سپاه کوفه و ابن زیاد، نسبت به خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. در کربلا، عطش بیداد می کرد؛ مشک ها خالی، لب ها

خشک، جگرها سوخته، هوا گرم، راه فرات بسته و صدای «العطش العطش» کودکان بلند بود.

روز *نهم* محرّم، «شمر» با چهار هزار نفر، همراه با نامهٔ ابن زیاد به عمر سعد، مبنی برجنگیدن با حضرت و کشتن امام، وارد کربلا شد.

حوالی غروب، سپاه عمر سعد جهت حمله به اردوگاه اباعبدالله علیه‌السلام آماده شدند، حضرت به برادرش، عبّاس فرمود: «امشب را از آنان مهلت بگیر، زیرا من عشق و علاقهٔ زیادی به نماز، قراءت قرآن، و راز و نیاز با خدا دارم»[1]. دشمن آن شب را فرصت داد. شب *عاشورا* برای عاشقان حسینی، شب معراج بود، شب بیعت مجدّد و اعلام وفاداری یاران دلیر حضرت بود، شب نیایش و راز و نیاز با معبود بود، شبی که تاریخ نمونهٔ آن را به خود ندیده است.

***

ـ همراهی و ملازمت امام حسین علیه‌السلام با برادرش، امام حسن علیه‌السلام چند سال بود؟

ده سال

ـ مدت امامت امام حسین علیه‌السلام چند سال بود؟ ***ده سال***

ـ در چه تاریخی از محرّم، شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش درکربلا اتفاق افتاد؟

دهم محرّم

ـ شرکت کنندگان در اسب تاختن بر بدن مطهّر امام حسین علیه‌السلام چند نفر بودند؟ ***ده نفر***

ـ چندمین خلیفه عبّاسی، قبر اباعبدالله علیه‌السلام را خراب کرد؟ ***دهمین***

***

---

۱. از این درخواست امام حسین علیه‌السلام می توان به اهمیت ارزش های دینی و اعتقادی پی برد، زیرا که حضرت برای احیای دستورات دین و ترویج نماز و قرآن و شعارهای الهی قیام کرده است و این اصل باید الگوی هر ملتی باشد که قصد دارد برای خدا قیام کند.

عاشورای حسینی

بعد از دمیدن فجر صادق در روز دهم محرّم سال ۶۱ هجری، امام حسین علیه‌السلام همراه با اصحابش به نماز فجر ایستاد و بعد از نماز خطاب به یارانش آنان را به صبر و جهاد در راه خدا دعوت کرد. سپس صفوف یاران خود را که ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بودند، مرتّب ساخت و حضرت عباس را علمدار لشکر قرار دارد. در مقابل نیز عمر سعد به آرایش صفوف ۳۰/۰۰۰ نفری لشکر خویش پرداخت. قبل از آغاز درگیری، امام علیه‌السلام جهت اتمام حجّت و بیان حقایق برای سپاه دشمن سخن گفت، ولی قلب‌های آلوده و شکم‌های انباشته از غذای حرام، مانع از آن بود تا سخن ولی خدا و امام بر حق اثری بر آنان بگذارد.

سپس جنگ سختی بین دو سپاه حق و باطل صورت گرفت و یاران امام علیه‌السلام مردانه در برابر سپاه کفر ایستادگی نمودند و بعد از حماسه‌آفرینی و رشادت‌های فراوان، شربت شهادت نوشیدند. هنگام ظهر، امام عاشقان همراه با اصحابش آخرین نماز عشق را در صحرای کربلا به جا آورد. بعد از شهادت یاران با وفای حضرت، آن امام بزرگوار به میدان رزم آمد و بعد از رشادت‌های دلیرانه خویش به شهادت رسید.

بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام پیام نهضت کربلا و قیام عاشورا به عهدهٔ خاندان آن حضرت که در اسارت دشمن بودند، قرار گرفت و با خطبه‌های روشن‌گر امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام این قیام جاوید و جهانی گردید.

شماه راه خدا را باز کردید — شهادت را شما آغاز کردید
به خون خفتید، تا آیین بماند — فدا کردید جان، تا دین بماند.

ـ «آخرین» سفر قافله عشق به طلایه داری امام حسین علیه‌السلام به کدام سرزمین بود؟ **کربلا**

ـ «آخرین» سرباز امام حسین علیه‌السلام که در روز عاشورا به شهادت رسید، چه

کسی بود؟ *علی اصغر*

ـ «آخرین» شهید کربلا چه کسی بود؟ *امام حسین علیه‌السلام*

ـ «آخرین» کسی که لقب «سیّد الشّهداء» گرفت، چه کسی بود؟ *امام حسین علیه‌السلام*

«آخرین» ماه قمری، کدام ماه است؟ *ذی حجّه*

***

«**قطره های اشکی**» که درسوگ حسین و یارانش می ریزیم، عهد و پیمانی است با «**قطره های خون**» شهدای کربلا که با لب تشنه و محروم از «**قطره های آب**» بر سر احیای دین و ارزش های راستین مکتب جان باختند. وظیفه ما نیز این است که در راه حسین علیه‌السلام و گوش به فرمان حسین زمان، در جبههٔ حق و در برابر باطل فریاد برآوریم: «**هیهات منّا الذلّة**» و از دستاوردهای انقلاب اسلامی که الهام گرفته از قیام عاشوراست، تا پای جان حمایت کنیم.

***

گرچه آبم، روزی امّا سوختم — قطره تا دریا، سراپا سوختم
تشنه ای آمد که سیرابش کنم — مشک خالی داد تا آبش کنم
تشنهٔ آن روز من عبّاس بود — پاسدار خیمه های یاس بود
خون عباس علمدار رشید — قطره قطره در درون من چکید
گریهٔ من، شُرشُر باران شده — غصّه ام، در گریه ها پنهان شده
آب اگر شد اشک چشم از شرم شد — از خجالت شور و تلخ و گرم شد
آب بودم، کربلا پشتم شکست — آبرویم رفت، گشتم پَست پَست
حال از اکبر خجالت می کشم — از علی اصغر خجالت می کشم

مصطفی رحماندوست

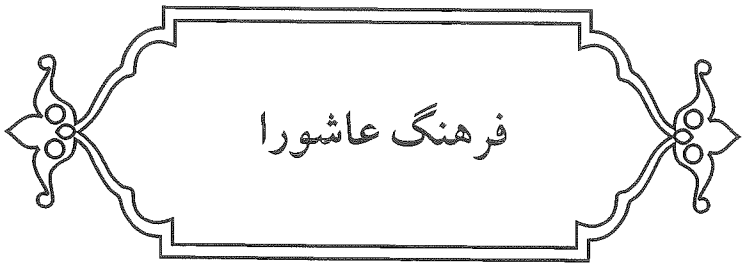

مرکز تربیت مربّی کودکان و نوجوانان

فرهنگ یعنی چه؟

معانی «فرهنگ»[1]

۱ . ادب و تربیت
۲ . دانش و معرفت
۳ . مجموعهٔ آداب و رسوم
۴ . مجموعهٔ علوم و معارف و هنرهای هر ملّت

آیا می دانید درگذشته نام وزارت خانه ای که امور تعلیم و تربیت افراد مملکت را به عهده داشت، چه بود؟ وزارت فرهنگ

***

چند نوع فرهنگ داریم؟

دونوع؛

۱ . فرهنگ ارزشی
۲ . فرهنگ غیر ارزشی

***

---

۱ . فرهنگ معین.

فرهنگ ارزشی را تعریف کنید؟

فرهنگی که مجموعهٔ علوم و معارف و آداب و رسوم، از اصالت و ارزش دینی و فطری برخوردار باشد.

نمونه هایی از فرهنگ ارزشی را نام ببرید؟

فرهنگ انبیای الهی ـ فرهنگ اسلام ـ فرهنگ شیعه ـ فرهنگ عاشورا ـ فرهنگ انقلاب اسلامی ـ فرهنگ دفاع مقدّس

فرهنگ غیرارزشی را تعریف کنید؟

فرهنگی که جوّ حاکم بر علوم و آداب و رسوم براساس هوا و هوس و خواسته های شیطانی باشد.

نمونه هایی از فرهنگ غیر ارزشی را نام ببرید؟

فرهنگ سلاطین ـ فرهنگ جاهلیّت ـ فرهنگ استعمار و استثمار.

مقصود از فرهنگ عاشورا

مقصود از فرهنگ عاشورا؛ مجموعهٔ مفاهیم، سخنان، اهداف و انگیزه ها، شیوه های عمل، روحیّات و اخلاقیّات والایی است که در نهضت کربلا گفته شده یا به آن ها عمل شده یا در حوادث آن نهضت، تجسّم یافته است. این ارزش ها و باورها، هم در کلمات سیّد الشهدا علیه‌السلام و یاران و خاندان آن حضرت متجلّی است، هم در رفتار و کردارشان در جریان آن قیام.

در واقع فرهنگ عاشورا همان زیربنای عقیدتی و فکری است که در امام حسین علیه‌السلام و شهدای کربلا و اسرای اهل بیت بود و سبب پیدایش آن حماسه و

ماندگاری آن قیام گردید.

دراین جا مواردی از آن باورها و ارزش ها و مفاهیم را بیان می کنیم:

۱. «ف»توّت و جوانمردی

از نمونه های بارزو اخلاقی امام حسین علیه‌السلام و یارانش در حماسهٔ عاشورا، جوانمردی و آزادگی و پایبندی به اصول انسانی و حقوق بشری است.

نشانه های فتوّت در نهضت کربلا

۱. زیر بار ظلم و ستم نرفتن
۲. حامی ضعیفان و مظلومان بودن
۳. حق انسانی دیگران را به رسمیّت شناختن
۴. پایبندی به عهد و پیمان
۵. غیرت داشتن و تحمل نکردن هجوم بیگانه به نوامیس خود.

جوانمردی سپاه حق

استفادهٔ سپاه معاویه از آب فرات در جنگ توسّط امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سیراب کردن سپاه تشنهٔ حرّ توسّط ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام

<<جوانمردی حسین علیه‌السلام الهام گرفته از ← جوانمردی علی علیه‌السلام»>>

ناجوانمردی سپاه باطل

آب بستن معاویه به روی سپاه علی علیه‌السلام در جنگ صفین

آب بستن یزید به روی سپاه حسین علیه‌السلام در صحنه کربلا

<<ناجوانمردی یزید الهام گرفته از ← ناجوانمردی معاویه>>

شعار آزادگی و جوانمردی امام حسین علیه‌السلام (در صحنه کربلا در روز عاشورا)

إنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ: اگر دین ندارید

وکُنتُمْ لاتَخافُونَ الْمَعادَ: واز روزجزا نمی هراسید.

فَکُونوا اَحْراراً فی دنیاکُم: در زندگی آزاد مرد باشید.

۲ . «ر»ضایت پروردگار

مریض در مقابل دکتر حالت تسلیم دارد. مریضی که با دکتر چانه بزند و اصرار بر نوشتن دارویی خاصّ بکند، یا به جهت این است که مریض، خود را مریض نمی داند و یا این که در صداقت و تخصص دکتر شک و تردید دارد و گرنه به طور طبیعی مریض در مقابل دکتر تسلیم است. انسان الهی و عارف باللّه خود را مریض و خدا را دکتر می داند و خود را به خدا می سپارد و تسلیم محض در برابر خداوند و دستورهای اوست.[1]

همچنین با توجه به آن که رضای خدا نامحدود است و هر چه مربوط به نامحدود باشد، نامحدود می شود؛ چون خدا و رضای او نامحدود است، ارزش رضای او هم نامحدود است، هر چه به نامحدود گره بخورد، نامحدود می شود. بی نهایت، ضرب درهر عددی که بشود، نامحدود می شود.[2]

ارزش کار امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش در صحنه کربلا در روز عاشورا، رضایت در برابر خواستهٔ خدا و عمل به تکلیف و وظیفه خویش است.

حالت رضایت نسبت به پروردگار، نتیجهٔ معرفت است که در مقابل، رضایت خدا نسبت به بنده اش را به دنبال دارد: «**رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**».

اوج رضایت اباعبداللّه الحسین به پروردگار عالمیان را هنگام شهادت آن حضرت در گودال قتلگاه نظاره گر هستیم که حضرت فرمود: «**الهي رضاً برضائك و تسليماً لأمرك**»

۳ . «هـ»یهات منّا الذلّة

این جمله به معنای «ذلّت از مادور است»؛ شعار عاشورایی حسین بن علی علیه‌السلام

---

۱ . تمثیلات، ج۱، ص۱۰۲.

۲ . همان، ج۲، ص۱۶۶.

و شعار همهٔ آزادگانی است که زیر بار ستم نمی‌روند و سلطه زورگویان را نمی‌پذیرند.

این شعار را امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، هنگامی که با اصرار قصد داشتند حضرت را به تسلیم و بیعت وادارند، در ضمن خطبه‌ای بیان فرمود و بر سر دو راهی مرگ شرافتمندانه یا زندگی ذلیلانه، «شرافت شهادت» را برگزید.

این فرهنگ، در خط حماسهٔ *علوی* و حسینی متبلور است و سرمایهٔ زندگی با کرامت و عزّت به شمار می‌رود. امام خمینی (ره) سلف صالح حسین بن علی علیهما‌السلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نیز در برابر تهدیدهای استکبارجهانی، در پیام خویش فرمود: هیهات که امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلّت بار تن در دهند و هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیروان ابراهیم حنیف، ساکت و آرام بماند و یا نظاره گر صحنه های ذلّت و حقارت مسلمانان باشد».[1]

از آستان همّت ما ذلّت است دور
واندر کُنام غیرت ما نیستش ورود
بر ما گمان بردگی زور برده اند
ای مرگ، همتی که نخواهیم این قیود
اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم
باید زجان گذشت، کزین زندگی چه سود[2]

۴. نماز در عاشورا

با دمیدن فجر صادق، مؤذّن آسمانی در میان زمین و آسمان ندا در داد: «سبّوح

---

۱. *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۱۱۳.

۲. *حسین پیشوای انسانها*، ص ۲۷.

قدّوس ربّ الملائکة والرّوح. » امام حسین علیه‌السلام به نماز فجر ایستاد و اصحاب به او اقتدا کردند و بعد از آن آماده کارزار شدند. عاشقان شهادت و دلباختگان لقای الهی به نبردی سخت، مشغول شدند. هر کدام از اصحاب حضرت بعد از دلاوری ها و جانفشانی های بسیار، شربت شهادت می نوشیدند.

با فرا رسیدن ظهر، «ابو ثمامهٔ صائدی» وقت نماز را به حضرت یادآوری کرد. امام در آسمان تأمّلی کرد و گفت: «یاد نماز کردی؛ خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قراردهد. آری، اوّل وقت نماز است». آنگاه اصحاب عاشورایی امام عشق به آخرین نماز خویش ایستادند. «سعید بن عبداللّه» نیز از یاران حضرت بود که هنگام نماز، جلوی امام ایستاد و بدن خویش را سپر تیرهای بلا ساخت و با پایان یافتن نماز امام، شهید نماز گشت. آری، حسین و یارانش همه کشته راه نماز شدند. شیعه امام حسین علیه‌السلام نیز باید اهل نماز و عبادت باشد؛ چرا که نهضت کربلا برای احیای سنّت های دینی و فرایض الهی از جمله نماز برپا گردید.

۵. گریه و اشک

گریه در فرهنگ عاشورا، سلاح همیشه برّانی است که فریاد اعتراض به ستمگران را دارد. «اشک» زبان دل است و گریه، فریاد عصر مظلومیّت. رسالت اشک، پاسداری از «خون شهید» است. گریستن در سوگ شهدای کربلا، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و تغذیهٔ فکری و روحی با این مکتب است و اشک ریختن، نوعی امضا کردن پیمان و قرارداد مودّت با سیّد الشهدا است. ائمه شیعه؛ گریستن بر مظلومیت اهل بیت و عزای حسینی را تأکید کرده و شهادت اشک را بر صداقت عشق، پذیرفته اند.

در سلسله اشک بود گوهر مقصود

گرهست زیوسف خبر، این قافله دارد

در واقع این گریه، یعنی اتصال به خدا، یعنی عطش روح را برطرف کردن. گریه بر اهل بیت آن موجود روحانی که در درون آدمی است و تشنهٔ محبت است را سیراب می کند.

گـــواه عـــشق مـــا این دیده و دل
رســـانـد «اشک» و غـم مـــا را به منزل

امروز هم، اشک و گریه، رابط ما با حسین است و ما با شوری اشک هایمان، سر سفرهٔ محبّت سیّد الشهدا نشسته ایم و نمک پروردهٔ ابا عبداللّه هستیم. به فرمودهٔ شهید مطهّری؛ گریه مخزن عظیمی است در جهت هم شکل کردن و همرنگ کردن و هم احساس کردن روح ها با روح عظیم حسینی[1]. همچنین به فرمودهٔ امام راحل؛ گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگهداشتن نهضت است.[2]

۶. «ع»شق و محبّت

محبّت، دوست داشتن و عشق ورزیدن، به زندگی آدمی جهت می دهد و اگر این علاقه و محبّت، به انسان های پاك و والا باشد، بیمه کنندهٔ آدمی از کشش های انحرافی است. خداوند دوستی و مودّت خاندان پیامبر ﷺ را در قرآن، اجر رسالت آن حضرت قرار داده و واجب ساخته است: «**قُلْ لا أسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجراً إلّا المَوَدَّةَ في الْقُرْبى**»[3]. همین محبت خاندان رسول، مرز حرکت در خط صحیح دین است و این محبت به محبّت الهی بر می گردد. اتصال به این رشتهٔ محبّت، مایهٔ گرمی جان و روشنایی دل است.

محبّت حسین علیه‌السلام در این میان ویژگی خاصّی دارد. همین عشق، یاران او را

---

۱. شهید (به ضمیمه قیام و انقلاب مهدی)، ص۱۲۵.
۲. صحیفه نور، ج۱۰، ص۳۱.
۳. شوری، آیهٔ ۲۳.

روز عاشورا به استقبال شهادت فرستاد و در سایهٔ همین عشق است که حمایت قلبی عاشقان امام را همواره به نفع جبههٔ حق، نیرو بخشیده است. خداوند متعال، عشق حسین علیه‌السلام را در دل‌ها نهاده است که شعلهٔ آن هرگز فرو نمی نشیند. به فرمودهٔ امام صادق علیه‌السلام؛ «اِنَّ لِقَتْلِ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلام حرارةً في قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لایَبْرَدُ ابداً»[1]. این عشق و محبت است که عاملی بازدارنده از گناه و تباهي و برانگیزانندهٔ به فداکاری و جهاد و تصفیهٔ دل و جان است.

در نتیجهٔ این عشق و محبت به اهل بیت و ابا عبدالله علیه‌السلام است که هم در دنیا رشد دهنده و کمال آفرین برای آدمی است و هم در آخرت نجاتبخش او.

ای که آمیخته مهرت با دل — کرده عشق تو مرا دریا دل
بذر عشقی که به دل کاشته ام — جز هوای تو ندارد حاصل
از می عشق تو، عاقل مجنون — و زخُم مهر تو مجنون، عاقل
گر شود کار جهان زیر و زبر — نشود عشق تو از دل زایل

۷. «ا»یثار و فداکاری

ایثار یعنی فداکاری و دیگری را بر خود مقدّم داشتن و جان و مال خود را فدای چیزی برتر از خویش کردن. در کربلا، فداکردنِ جان در راه دین، فدا کردن خود در راه امام حسین علیه‌السلام تشنه جان دادن و ... دیده می شود. امام حسین علیه‌السلام جان خود را فدای دین می کند، اصحابش تا زنده اند، نمی گذارند کسی از بنی هاشم به میدان برود، بنی هاشم نیز تازنده اند، آسیبی به حسین علیه‌السلام نمی رسد. «عبّاس» علیه‌السلام با لب تشنه وارد فرات می شود و چون می خواهد آب بنوشد، یاد لب های تشنه حسین و اطفال می افتد، آب نمی نوشد و به خویش نهیب می زند که آیا آب بنوشی در حالی که حسین علیه‌السلام تشنه و در آستانهٔ مرگ است.

---

۱. *کامل الزیارات*، ص۳۸.

آب، شرمندهٔ ایثار علمدار تو شد

که چرا تشنه از او این همه بی تاب گذشت

همین فرهنگ بود که نوجوانی چون حضرت «قاسم» را واداشت که روز عاشورا خطاب به امام حسین علیه‌السلام بگوید: «روحي لروحِكَ الْفِداءُ وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الوِقاء»؛ جانم فدای جانت حسین جان.

۸. «ش»هادت طلبی

از الفبای برجستهٔ نهضت عاشورا و از روحیّات والای امام حسین علیه‌السلام و یارانش، عنصر «شهادت طلبی» بود، یعنی مرگ درراه خدا را «اِحدی الحسنین» دانستن و دریچه ای برای وصول به قرب الهی و بهشت برین دیدن. این گونه به استقبال مرگ رفتن، چون مبتنی بر درك والاتری از فلسفه زندگی است، با خودکشی متفاوت است. خودکشی و خود را به هلاکت افکندن، شرعاً حرام و عقلاً ناپسند است، امّا استقبال از مرگ به جهت ارزش های متعالی، مشروع و معقول است.

فرهنگ شهادت طلبی، پذیرفتهٔ همهٔ اقوام و ملت هاست و این نوع مرگ انتخابی و آگاهانه، مکمّل حیات شرافتمندانه است، زیرا مرگ، پایان نیست. امام حسین علیه‌السلام با آگاهی به شهادت درحادثه کربلا به قربانگاه رفت تا در سایهٔ شهادتش، اسلام زنده بماند و حق، حیات یابد. اصحاب حضرت نیز در شب عاشورا، هر کدام این روحیّه را ابراز داشتند و از مرگ، هراسی در دلشان نبود، از جمله حضرت قاسم که در شب عاشورا وقتی از امام پرسید که آیا من نیز کشته می شوم؟ و امام از او سؤال کرد: «مرگ در نظرت چگونه است»؟ این نوجوان عاشق شهادت پاسخ داد: «أحلی من العسل»؛ شیرین تر از عسل.

۹. «و»فاداری

از الفبای فرهنگ عاشورا «وفا» و «وفاداری» است که در قاموس شهدای

کربلا جایگاه بلندی دارد. وفا به معنای عمل به پیمان و ایستادگی بر سر قول و عهد و عمل به وظایف انسانی و اسلامی در قبال دیگری، به خصوص «امام» است.

شهید با استقامت و ایثارش درس وفاداری و صداقت می دهد و مصداق بارزی از این آیهٔ مبارکه است: «**من المؤمنین رجالٌ صدقوا ماعاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدّلوا تبدیلا.**»[1]

عاشورا، صحنهٔ «وفا» از یک سو و «بی وفایی» از سوی دیگر بود. امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا، یاران خویش را باوفاترین یاران معرّفی کرد و اصحاب حضرت نیز بارها وفاداری خود را به اثبات رساندند. در مقابل کوفیان بودند که بی وفایی کردند. آنان بعد از نوشتن نامه و دعوت حضرت به کوفه، پیمان شکستند و خیانت روا داشتند.

۱۰. «ر»وحیه بخشی

یکی از نقش های محوری زنان در جهاد و جنگ ها، روحیّه بخشیدن به رزمندگان و تشویق آنان به حضور در میدان نبرد است. در کربلا نیز مادران و همسران برخی از شهدا، این نقش را به خوبی ایفا کردند.

در کنار این نقش زنان در حادثه عاشورا می توان به موارد زیر نیز اشاره کرد: پیام رسانی، آموزش صبر، پرستاری، مدیریّت، حفظ ارزش ها، مشارکت در جهاد و عمق بخشیدن به عمق عاطفی کربلا.

ـ آیا می دانید تنها زنی که در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسید چه کسی بود؟ «مادر وهب»

---

۱. احزاب، آیهٔ ۲۳.

۱۱ . «ا»حیای امر به معروف و نهی از منکر در جهت احیای سنّت نبوی و سیره علوی

ـ کدام دو واجب است که سایر واجبات به وسیلهٔ آن بر پا می شوند؟

امر به معروف و نهی از منکر

ـ ترك کدام دو واجب است که باعث رفع برکات و سلطهٔ اشرار برنیکان و فرود آمدن عذاب الهی می شود؟ *امر به معروف و نهی از منکر*

ـ بودن امّت اسلامی به عنوان «بهترین امّت ها» بستگی به برپایی کدام دو واجب دارد؟ *امر به معروف و نهی از منکر*

ـ اوّلین مرتبه از مراتب امر به معروف و نهی از منکر را نام ببرید؟ *مرتبهٔ «قلبی»*

ـ آخرین مرتبه از مراتب امر به معروف و نهی از منکر را نام ببرید؟ *مرتبه «عملی»*

در فرهنگ عاشورا، حاکمیّت ظلم یزیدی، بزرگ ترین «منکر» اجتماعی است و مبارزه برای حاکم ساختن حق و قطع سلطهٔ ستم، «معروف» عظیمی است. امر به معروف ونهی از منکر، از مهم ترین اهداف نهضت عاشوراست. نهضت حسینی نه تنها اصل امر به معروف و نهی از منکر را که در اثر فساد و آلودگی دستگاه اموی و تحریف و جابه جایی معروف (خوبی) و منکر (بدی) می رفت تا به فراموشی ابدی سپرده شود، زنده کرد، بلکه ارزش امر به معروف و نهی از منکر را درجهان اسلام بالا برد.[1]

امام حسین علیه‌السلام در وصیت به برادرش، محمّد حنفیّه، هدف از قیام خود را چنین بیان می کند:

ـ «**إنّما خَرَجتُ لِطلب الإصْلاحِ في أُمّةِ جدّي، أُريد أنْ آمُرَ بالمعروفِ وأنهىٰ عن المنكرِ وأسيرَ بسيرةِ جدّي وأبي عليّ بن أبي طالب**»[2]؛ انگیزه ام از این حرکت،

---

۱ . حماسه حسینی، ج۲، ص۱۲۲ .

۲ . سخنان حسین بن علی علیه‌السلام از مدینه تا کربلا، ص۲۸ .

اصلاح مفاسد امّت و ترویج نیکی ها ومبارزه با فساد و بدی هاست. می خواهم در میان امت اسلام به همان روش که پیامبر اکرم ﷺ، جدّ من، و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، پدرم، رفتار می کرد، رفتار کنم.

امام خمینی(ره) نیز با الهام از عاشورا، در صدد احیای امر به معروف و نهی از منکر برآمد و با دمیدن روح حماسه و غیرت دینی، حکومت اسلامی را بنیان گذارد. و این وظیفهٔ ماست که در جهت حاکمیت ارزش های قرآنی با مدد گرفتن از آرمان های بلند امام راحل و شهدای گرانقدرمان، در مسیر نهضت کربلا گام برداریم. انشاء اللّه.

ـ مربّی در صورت امکان می تواند ۱۱ عدد کارت به صورت مثلث تهیه کند و آن ها را مانند بادبزن (مانند تصویر) به یک نقطه متصل کند و به ترتیب موارد را روی کارت ها بنویسد و راجع به آن ها توضیح دهد و در پایان با اتصال حرف اول موارد یازده گانه (ف ـ ر ـ هـ ـ نـ ـ گ ـ ع ـ ا ـ ش ـ و ـ ر ـ ا) «فرهنگ عاشورا» که محور اصلی بحث است، به دست آید.

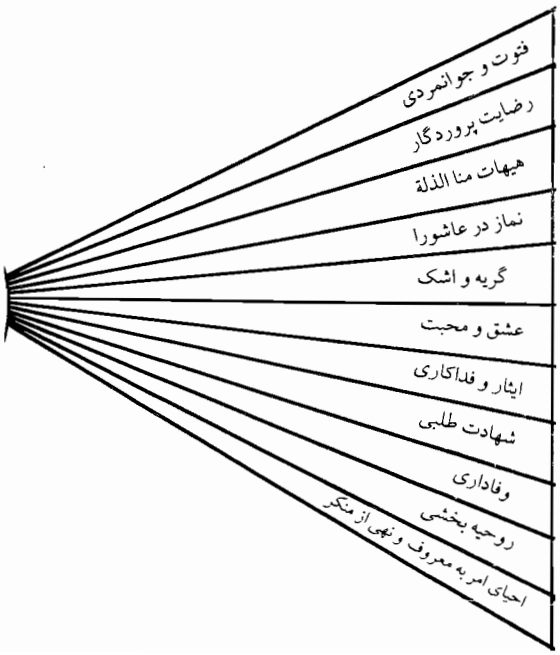

در پایان ذکر این نکته مناسب است که مربّی می تواند هر قسمت از موارد فرهنگ عاشورا را درجلسه ای مطرح کند و پیرامون آن با استفاده از داستان و ... صحبت کند.

منابع و مآخذ

۱ . محدّثی، جواد: «**فرهنگ عاشورا**»، معروف (قم)، ۱۳۷۴، چ۱.

۲ . رجالی تهرانی، علیرضا: «**تمثیلات و تشبیهات در اثار استاد شهید مطهری**»، دفتر تبلیغات اسلامی(قم) ۱۳۷۵، چ۱.

۳ . صاحبی، محمّد جواد: «**حکایتها و هدایتها در آثار شهید مطهّری**»، دفتر تبلیغات اسلامی (قم) ۱۳۶۳، چ۲.

۴ . حائری شیرازی، محی الدین: «**تمثیلات**»، ۲ج، شفق (قم) ۱۳۷۲، چ۲.

۵ . شیرازی، رضا: «**بهترین نمازها**»، پیام آزادی (تهران)، ۱۳۷۳، چ۱.

۶ . پوروهاب، محمود، ملامحمدی، مجید: «**آیه های آفتاب**»، دفتر تبلیغات اسلامی (قم)، ۱۳۷۵، چ۱.

۷ . آیت اللّهی، سید مهدی: «**آشنایی با معصومین (معصوم پنجم**، جهان آرا (تهران) ۱۳۷۲، چ۳.

۸ . صادق نجمی، محمّد: «**سخنان حسین بن علی از مدینه تاکربلا**»، دفتر انتشارات اسلامی (قم)، ۱۳۷۵، چ۶.

۹ . مؤسسة تنظیم ونشر آثار امام خمینی(س) با همکاری بنیاد شهید انقلاب اسلامی: «**حماسه عاشورا درکلام شهداء**»، مؤسسه تنظیم و نشر اثار امام خمینی(س) (تهران)، ۱۳۷۵، چ۱.

۱۰ . **فرهنگ دینی در ایثار و شهادت**: مجموعهٔ مقالات دوّمین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر سوم، مؤسسه تنظیم و نشر اثار امام خمینی (تهران) ۱۳۷۶، چ۱.

مناسبت ها

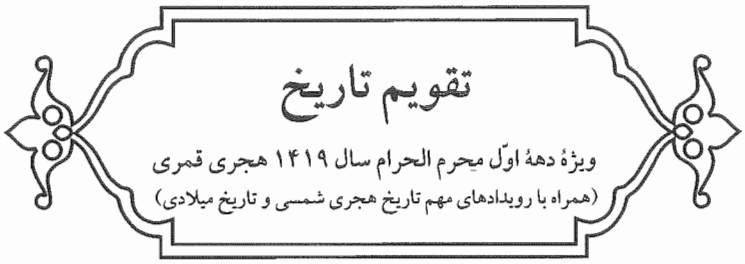

بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم

سه شنبه ۱ محرم ۱۴۱۹ ۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ 28 April 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ آغاز سال ۱۴۱۹ هجری قمری

* تاریخ قمری گرچه پیش از اسلام نیز درمیان برخی از ملّت ها از جمله عرب ها رایج بود، ولی پس از ظهور دین مبین اسلام، به عنوان تاریخ رسمی این دین درآمد. هم اکنون این تاریخ، تاریخ مشترك بیش از یک میلیارد مسلمان جهان می باشد.

به سال قمری، هلالی هم گفته می شود. به جهت این که قمر از هلال، یک دور خود را در مدت ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۳ دقیقه می پیماید و یک سال قمری، ۳۵۴ روز است. ماه های این سال، عبارتند از: محرّم، صفر، ربیع الأوّل، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی قعدة و ذی حجّة.

مسلمانان، مبدأ سال قمری را هجرت سرنوشت ساز پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ از مکه به مدینه قرار داده اند که تاکنون از آن حادثه ۱۴۱۸ سال گذشته و وارد سال ۱۴۱۹ شده ایم. به همین جهت به این تاریخ، تاریخ هجری قمری می گویند.

۲ـ آغاز محاصره پیامبر اکرم ﷺ و بنی هاشم در شعب ابی طالب علیه السلام از سوی مشرکان قریش در مکه معظمه (سال هفتم بعثت).

* در سال هفتم بعثت پس از مهاجرت گروهی از مسلمانان به حبشه و تقویت مسلمانان مکه از سوی ابوطالب و حمزه، مشرکان قریش را وحشت فراگرفت و برای جلوگیری از گسترش اسلام، انجمنی بزرگ برپا کردند و بر قتل پیامبر اسلام ﷺ هم دست شدند.

ابوطالب، بزرگ حامی پیامبر اکرم ﷺ پس از آگاهی از تصمیم ناجوانمردانه قریش، دستور داد تمام آل هاشم و عبدالمطلب از شهر مکه کوچ نموده و در درّه ای که بعداً به «شعب ابوطالب» موسوم شد، سکنی گزینند. فرزندان عبدالمطلب چه مسلمان و چه غیرمسلمان بر این فرمان، گردن نهادند. جز ابولهب یکی از عموهای پیامبر اکرم ﷺ که تا آخر عمر بر کفرش باقی بود.

آنان سه سال در این درّه خشک به سر بردند و زندگی سختی را پشت سر گذاشتند و جز در ایّام حجّ، نمی توانستند از آن خارج شده و با دیگران ارتباطی برقرار کنند.

۳ـ وفات محمدبن حنفیه فرزند حضرت امام علی علیه السلام (۸۱ق).

* مادر محمد، خولهٔ حنفیه دختر جعفر بن قیس است. به همین جهت به وی، ابن حنفیه گفته می شود. وی در زمان خلافت عمر بن خطاب متولد و در خلافت عبدالملک بن مروان در سن شصت و پنج سالگی وفات یافت. در محل وفاتش اختلاف است. برخی «ایله»، برخی «طائف» وبرخی «مدینه» را محل

وفاتش می دانند. وی را در قبرستان بقیع مدینه به خاك سپردند.

جماعت «کیسانیه» او را امام و مهدی آخر زمان، می دانستند و معتقد بودند که وی در جبال رضویٰ (که کوهستانی در یمن است) جای نموده تا زمانی که خروج کند. هم اکنون این مذهب باطل، منقرض شده است و پیروی در جهان ندارد. محمدبن حنفیه، مردی عالم، شجاع، نیرومند و قوی بود و دلاوری های او در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام مانند جمل و صفین مشهور است.

۴ـ درگذشت فقیه بزرگوار شیعه، شیخ حسن صاحب معالم ـ فرزند شهید ثانی ـ (۱۰۱۱ق)

*شیخ حسن بن شیخ زین الدین عاملی ملقب به جمال الدین، از فحول و اعیان علمای امامیه در اوائل قرن یازدهم هجری قمری است. وی از شاگردان مقدس اردبیلی، ملاعبدالله یزدی و شهید ثانی محسوب می گردد.

از وی آثار گرانبهایی برجای مانده است. از جمله: معالم الدین، منتقی الجمان في الأحاديث الصّحاح والحسان، الاثنیٰ عشریه و... . سرانجام دراول محرم الحرام سال ۱۰۱۱ قمری در روستای جبع از توابع جبل عامل لبنان دیده از جهان فروبست.

۵ـ درگذشت فقیه بزرگوار میرزا جعفر قزوینی (۱۲۹۷ق).

۶ـ درگذشت آیةالله العظمی سید عبدالله شیرازی در مشهد مقدس (۱۴۰۵ق).

*سید عبدالله فرزند سید محمد طاهر در شب یکشنبه ۱۳ شعبان ۱۳۰۹ قمری برابر ۱۳ اسفند ۱۲۷۱ شمسی در خانوادهٔ علم و فضیلت دیده به جهان گشود. وی مقدمات و ادبیات را نزد والد عالمش فراگرفت و سطوح عالی و مقداری از درس خارج را در خدمت عالمانی چون شیخ علی ابوالوردی، میرزا محمدصادق مجتهد شیرازی و شیخ محمدرضا نائینی تلمذ نمود. در سال ۱۳۳۳ قمری به منظور کسب مراحل عالیه و درك محضر اساتید بزرگ راهی نجف اشرف شد و از جلسات درس فقه و اصول آیات عظام آقا ضیاء عراقی، محقق اصفهانی و

محقق نائینی بهره مند گشت.

معظم له پس از مراجعت به ایران، در مشهد مقدس رحل اقامت افکند و در انقلاب اسلامی ایران، یکی از بهترین همراهان و همفکران امام خمینی(ره) بود. سرانجام در شب اول محرم ۱۴۰۵ قمری پس از استماع ذکر مصائب اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و گریه زیاد، ندای حق را لبیک گفت.

۷ـ آغاز هفتهٔ إحیای امربه معروف و نهی از منکر.

* قال ابوالحسن الإمام علی بن ابی طالب علیه‌السلام:

وَأمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ اَهْلِه، وَاَنْكِرِالْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسانِكَ، وَبايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِك.

امربه معروف کن تا خود اهل معروف باشی، با دست و زبانت منکرات را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می دهد به سختی دوری نما.

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۱).

۸ـ کشتار گروهی از کارگران «جهان جیت» کرج از سوی ایادی رژیم طاغوتی محمدرضا پهلوی (۱۳۵۰ش).

۹ـ شهادت سروان خلبان «علی شیرودی» در نبرد با متجاوزان بعثی عراق(۱۳۶۰ش).

۱۰ـ شهادت سردار حسن شفیع زاده فرمانده توپخانه نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در نبرد با بعثیان عراق (۱۳۶۶ش).

۱۱ـ پیروزی مجاهدان مسلمان افغانستان بر رژیم مارکسیستی نجیب الله (۱۳۷۱ش).

۱۲ـ درگذشت آیة الله حاج شیخ عزیز الله خسروی زنجانی (۱۴۱۶ق).

* حاج شیخ عزیز الله خسروی در سال ۱۳۲۶ قمری در قصبه «پری» از توابع زنجان دیده به جهان گشود. پس از فراگیری ادبیات فارسی در سنّ ۲۰ سالگی وارد حوزه علمیه زنجان شد و به مدت ۱۰ سال زیر نظر و اشراف آیة الله

شیخ فیاض زنجانی به فراگیری ادبیات عرب و علوم اسلامی پرداخت. پس از آن وارد حوزه علمیه قم شدو به مدت ۱۲ سال با تلاش و پشتکار به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و از محضر بزرگانی چون امام خمینی(ره) شیخ مهدی مازندرانی، فیض قمی، صدر، حجت و بروجردی کسب فیض نمود.

در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی از قم به حوزه علمیه نجف اشرف منتقل شد و دو سال از دروس آن حوزه بهره گرفت و از آیة اللّه العظمی سید محسن حکیم موفق به اخذ اجازه روایت گردید. پس از بازگشت به میهن، بنا به دستور آیة اللّه العظمی بروجردی به منظور ترویج احکام قرآن و معارف اهل بیت به منطقه تکاب عزیمت نمود و تا پایان عمرش به مدت چهل سال در آنجا انجام وظیفه کرد. سرانجام درسنّ ۹۰ سالگی در شب اول محرم الحرام ۱۴۱۶ قمری دعوت حق را اجابت کرد و در گلزار شهدای تکاب به خاك سپرده شد.

چهارشنبه ۲ محرم ۱۴۱۹ ۹ اردیبهشت ۱۳۷۷ 29 April1998

*** رویدادها:**

۱ ـ ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا (۶۱ق).

* امام حسین علیه السلام درروز ترویه یعنی هشتم ذی حجّه سال ۶۰ قمری از مکه معظّمه به سوی عراق مهاجرت فرمود و پس از چند روز راه پیمایی، لشکریان عبیداللّه بن زیاد به فرماندهی حرّبن یزید ریاحی با آن حضرت مواجه شده و مانع پیش روی آن حضرت به سوی کوفه شدند. گرچه حرّبن یزید، مأموریت داشت با امام حسین علیه السلام برخورد شدید نماید و لیکن رفتار وی با آن حضرت بر رفق و مدارا بود. به همین جهت حرّ و لشکریانش درنماز جماعت امام حسین علیه السلام شرکت می کردند و به خطبه های دلنشین وی گوش جان می سپردند و این دو سپاه، چند روز بدون هیچ گونه مشکلی در کنارهم بودند.

امّا عبید اللّه بن زیاد که عطش فراوان در جنگ باابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام را داشت، نامه‌ای به حرّ بن یزید نوشت و وی را مأمور سخت گیری بر امام حسین علیه‌السلام نمود. حرّ بن یزید نیز طبق فرمان، راه را بر امام حسین علیه‌السلام و یارانش مسدود نمود و آنان را به سوی منطقه خشک و بی حاصل به نام کربلا هدایت کرد و در آنجا آنان را در محاصره خویش قرار داد. قافله امام حسین علیه‌السلام چون به سرزمین کربلا رسیدند، آن حضرت پرسید:

این زمین چه نام دارد؟ عرض کردند: کربلا.

آن حضرت تا نام کربلا را شنید، فرمود: **اَللّهُمَّ اِنّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلاءِ.**

فرمود: این، موضع کرب و بلا و محلّ محنت و عنا است، فرود آیید که اینجا منزل و محلّ خیمه های ما است و این زمین، جای ریختن خون ما است و در این مکان قبرهای ما واقع خواهد شد. جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا به این امور خبر داد.

به ناچار آن حضرت و یاران و اصحابش در روز پنج شنبه دوم محرم الحرام سال ۶۱ قمری درآن سرزمین فرود آمدند و حرّ بن یزید نیز با سپاهیانش در مقابل آن حضرت، خیمه زدند.

۲ ـ درگذشت فقیه بزرگوار شیعه، ابوالحسین مسعود بن عیسی، معروف به شیخ ورام ـ صاحب مجموعه ورّام ـ (۶۰۵ق).

پنجشنبه ۳ محرم ۱۴۱۹ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۷ 30 April 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ ورود عمربن سعد فرمانده سپاهیان یزید به سرزمین کربلا (۶۱ق).

* پس از آنکه حرّ بن یزید، امام حسین علیه‌السلام و یارانش را در سرزمین کربلا در محاصره خویش قرارداد و مانع حرکت آنان گردیده، عبیداللّه بن زیاد عامل یزید

در کوفه، فرماندهی سپاه یزید را برعهده عمربن سعد گذاشت. عمربن سعد در روز جمعه سوم محرم‌الحرام سال ۶۱ قمری به همراه چهار هزار نیروی جنگی وارد کربلا شد و فرماندهی را برعهده گرفت.

عمربن سعد پیش از واقعه کربلا، منصب حکومت «ری» را از عبیداللّه گرفته بود و لیکن با پیش آمد مخالفت اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام با یزید و امتناع از بیعت و حرکت آن حضرت به سوی کوفه، عبیداللّه حکومت «ری» را مشروط به خاتمه بخشیدن به قضیّهٔ امام حسین علیه‌السلام نمود. عمربن سعد به خاطر دست‌یابی به حکومت منطقه و سیع ایالت «ری» (که هرگز به آن نایل نیامد) فرماندهی سپاه یزید را پذیرفت و مرتکب جنایت بزرگ غیرانسانی شد.

از روزی که عمربن سعد وارد سرزمین کربلا شد، پیوسته لشکریانی از سوی عبیداللّه بن زیادبرای وی فرستاده می شد. بنابر روایتی تا ششم محرّم، متجاوز از ۲۰/۰۰۰ نفر در سپاه عمربن سعد گردآمدند.

۲ـ قطع رابطه جمهوری اسلامی ایران با رژیم انورسادات حاکم مصر، به خاطر امضای قرارداد خائنانه کمپ‌دیوید و پشتیبانی از محمدرضا پهلوی شاه مخلوع ایران (۱۳۵۸ش).

* محمد انور سادات رئیس جمهور مصر به خاطر خیانت به آرمان فلسطین و امّت اسلام و امضای قرارداد ننگین صلح با رژیم اشغالگر قدس با فشار دولت استکباری ایالات متحده آمریکا(موسوم به پیمان کمپ دیوید) مورد انزوای کشورهای اسلامی از جمله جمهوری اسلامی ایران گردید. و لیکن چند سال بعد، در یک رژه نظامی مورد هدف مرگبار شهید خالد اسلامبولی (افسر مصری) قرار گرفت و به کیفر اعمال خویش رسید.

۳ـ آغاز عملیات «بیت المقدس» رزمندگان اسلام علیه متجاوزان بعثی عراق (۱۳۶۱ش).

۴ـ شکست مفتضحانه آمریکا در جنگ با ویتنام (۱۹۷۵م).

جمعه ۴ محرم ۱۴۱۹ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۷ 1 May 1998

*** رویدادها:**

۱ـ روز جهانی کارگر

* اول ماه مه برابر با یازدهم اردیبهشت، سالگرد روز جهانی کارگر است. دراین روز کارگران جهان خاطرهٔ اوّل ماه مه ۱۸۸۶ میلادی و کشتار وحشیانه جمع کثیری از کارگران ذغال سنگ شیکاگو از سوی پلیس آمریکارا زنده می کنند تا بگویند که ستارهٔ سرمایه داری غرب همانند ستارهٔ ماتریالیستی، روزی افول خواهد کرد.

این روز، برای کارگران کشور ایران نیز پذیرفته و ارزشمند است، چرا که کارگران مسلمان و انقلابی ایران در صف آرایی مستکبران و مستضعفان، همیشه خود را در صف مستضعفان حاضر می دانند. بنیان گذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی(ره) در باره این روز فرمود: روز کارگر روز دفن سلطه ابرقدرتهاست که با کار (با واژه اعم) استقلال در همه ابعادش به مستضعفین جهان برمی گردد.

۲ ـ درگذشت آیة اللّه شیخ محمدباقر اصطهباناتی (۱۳۵۴ش).

شنبه ۵ محرم ۱۴۱۹ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۷ 2 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ شهادت استاد شهید آیة اللّه مرتضی مطهری(ره) توسط گروهک فرقان (۱۳۵۸ش).

* آیة اللّه مطهری در سال ۱۲۹۹ شمسی در خانواده ای روحانی در شهرستان

فریمان از توابع مشهد مقدس دیده به جهان گشود. دروس ابتدایی را در مکتب و نزد پدر بزرگوارش فراگرفت و در ۱۲ سالگی به مشهد مقدس مشرّف و در حوزه علمیه به تحصیل مشغول گشت. شهید مطهری در ۱۵ سالگی در قیام مردمی مسجد گوهرشاد مشهد (سال ۱۳۱۴ شمسی) حضور داشت و این حادثه نقش عمیقی در شکل گیری تفکرش علیه نظام طاغوتی پهلوی برجای گذاشت. در سال ۱۳۱۵ برای ادامهٔ تحصیلات حوزوی وارد حوزه علمیه قم شد و از محضر اساتید بزرگواری چون آیات عظام بروجردی، سید محمدتقی خوانساری، امام خمینی(ره)، علامه طباطبایی، حجت کوه کمره ای، محقق داماد، میرزا مهدی آشتیانی، شیخ مهدی مازندرانی و میرزا علی آقا شیرازی بهره های وافر یافت و به مقام اجتهاد نایل آمد.

پس از مدتی به تهران مهاجرت کرد و به تدریس در دانشگاه اشتغال ورزید و پلی میان حوزه و دانشگاه برقرار کرد و جوانان دانشجو را از غلتیدن به دام های الحاد و التقاط رهایی بخشید. در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ نقش مؤثر و روشنگری داشت و به همراه تعدادی از علما و روشنفکران دستگیر و زندانی گردید. پس از آزادی از زندان، نظر به قطع ارتباط مردم با امام خمینی(ره) به خاطر تبعید معظم له به ترکیه و عراق، بزرگترین مسؤولیت بر دوش وی نهاده شد. در همین سال ها در رأس شورایی جهت نظارت بر خط فکری «هیأت های مؤتلفه» از سوی امام خمینی(ره) تعیین شد.

سرانجام در پایان یکی از جلسات که به تنهایی راهی خانه اش بود، مورد سوء قصد یکی از اعضای گروهک منحرف فرقان قرار گرفت و به لقاء اللّه پیوست و پس از تشییع با شکوه درتهران و قم، در جوار حضرت معصومه ﷺ به خاك سپرده شد. از استاد شهید، قریب به ۸۰ کتاب ارزنده برجای مانده است که امام خمینی(ره) همگان را به پاس داشتن آنها سفارش کرده است. ایشان فرمود: من به دانشجویان و طبقه روشنفکران متعهد توصیه می کنم که کتاب های این استاد عزیز

را نگذارند با دسیسه های غیراسلامی فراموش شود.

۲ ـ روز معلّم

* روز دوازدهم اردیبهشت به خاطر شهادت معلم بزرگ اسلام و انقلاب اسلامی حضرت آیة اللّه علامه مطهری(ره) در این روز، به عنوان روز معلم نام گذاری شده است تا بهانه ای باشد برای پاس داشت تلاش های بی دریغ این قشر مسؤول و بی توقّع کشور.

۳ ـ درگذشت آیة اللّه حاج شیخ محمد کمره ای (۱۴۱۶ق).

* آیة اللّه حاج شیخ محمد باقر کمره ای خمینی از علما و نویسندگان و مترجمان بنام معاصر به شمار می رفت. وی در سال ۱۳۲۰ قمری در کمره (اطراف خمین) در بیت علم و تقوا و فضیلت دیده به جهان گشود. از آثار فراوانش تبحّر و مهارت او در فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، تاریخ، تراجم، ادبیات عرب و عجم، لغت، حدیث، ملل و مذاهب اسلامی، معانی و بیان و غیره مشهود است.

از جمله کتاب هایش که متجاوز از پنجاه عنوان است، عبارتند از: خداشناسی (۱ جلد)، الدین فی طورالاجتماع (۵ جلد)، ستون دین، روحانیت در اسلام (۲ جلد)، هدیه عیدنوروز یا عروس مدینه، خودآموز علم بلاغت، کانون حکمت قرآن، کانون عفّت قرآن، ترجمه و شرح روضه کافی، ترجمه امالی شیخ صدوق، مروارید حکمت و ... . این مرد بزرگ از تمام اساتید خویش اجازه اجتهاد و روایت داشته و اجازه اجتهادش از مرحوم حائری بسیار قابل توجه است. این عالم فرزانه پس از عمری سرشار از خدمات دینی، اجتماعی و علمی در ۹۵ سالگی در تاریخ ۵ محرم الحرام ۱۴۱۶ قمری، برابر با ۱۴ خرداد ۱۳۷۴ شمسی بدرود حیات گفت و در صحن حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام

در ری به خاك سپرده شد.

۴ ـ درگذشت آیة اللّه سید جعفر شاهرودی (۱۳۵۲ق).
۵ـ درگذشت عالم بزرگ فاضل مراغه ای (۱۳۱۰ق).

یکشنبه ۶ محرم ۱۴۱۹ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۷ 3 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ درگذشت دانشمند بزرگ شیعه سید محمدبن حسین، معروف به سید شریف رضی ـ گردآورنده کتاب شریف نهج البلاغه ـ (۴۰۶ق).

* ابوالحسن محمدبن حسین، معروف به سید رضی در سال ۳۵۹ قمری دیده به جهان گشود. پدرش ابو احمدحسین بن موسی که نسبش با چهار واسطه به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می رسد، از بزرگان شیعه و دارای مقام و منزلت در دولت بنی عباس و دولت آل بویه بود و پنج دوره، نقابت سادات طالبیّین را برعهده داشت. مادرش سیده فاطمه بنت حسین که نسبش با هفت واسطه به امام همام علی بن ابی طالب علیه‌السلام می رسد از بانوان مجلّله و از نوادگان حسن اطروش (داعی صاحب نام علویان طبرستان) بود. برادرش سید مرتضی، از بزرگان علما و فقهای شیعه در قرن پنجم هجری قمری و صاحب تألیفات فقهی و اصولی است.

سید رضی از جمله علمای جامع شیعه است که در زمینه های مختلف علمی و اسلامی، مجتهد مسلّم و صاحب نظر بود. به ویژه در شعر و ادبیات عربی، بی هماورد بود. وی در ۳۰ سالگی، کلّ قرآن را در مدّت کوتاهی حفظ نمود. از آثار مهم این عالم فرزانه، کتاب شریف نهج البلاغه است که کلمات بلاغی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در سه بخش (خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار) گردآوری

نمود. سرانجام در ۶ محرم ۴۰۶ قمری دیده از جهان فرو بست.

دوشنبه ۷ محرم ۱۴۱۹ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۷ 4 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ ممنوعیت استفاده از نهر فرات برای امام حسین علیه‌السلام و اصحابش از سوی عمربن سعد (۶۱ق).

* پس از آن که عبیدالله بن زیاد، لشکریان فروانی برای نبرد با ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام به کربلا گسیل داشت و آن حضرت را کاملاً در محاصره لشکریان خودش قرار داد، نامه‌ای به عمربن سعد فرمانده سپاه کربلا نوشت و به او دستور داد، به محض رسیدن نامه از حسین برای یزید بیعت بگیر، و اگر چنانچه این پیشنهاد را پذیرفت، بعد تصمیم خود را خواهیم گرفت.

درنامهٔ دیگری که به عمربن سعد نوشت تأکید کرد: میان حسین و آب فرات را فاصله بیانداز و اجازه نده وی از آن آب استفاده کند. همان طوری که آنها عثمان بن عفان را از آب منع نمودند.

ابن سعدبلافاصله عمروبن حجاج زبیدی با پانصد سوار را مأموریت داد تا مانع استفاده امام حسین علیه‌السلام و یارانش از آب فرات گردند. و این واقعه ناجوانمردانه، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام بود.

البته حضرت ابا الفضل العباس علیه‌السلام از سیاهی شب استفاده می کرد و برای خیمه ها آب می آورد و حضرت علی اکبر علیه‌السلام با پنجاه نفر در شب عاشورا برای خیمه ها آب کافی آورد. و لیکن از بامداد تا شامگاه روز عاشورا هیچ گونه آب برای امام حسین علیه‌السلام و یاران و کودکانش مهیّا نشد و آنان در شدت گرما و عطش، متحمّل مصائب این روز عظیم شدند.

۲ ـ درگذشت آیة اللّه العظمی حاج میرزا محمدحسن شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو (۱۳۱۲ق).

۳ ـ ولادت مرجع عالیقدر شیعه آیة اللّه العظمی سید هادی میلانی (۱۳۱۳ق).

۴ ـ درگذشت آیة اللّه شیخ جعفر نقدی (۱۳۷۰ق).

* شیخ جعفر بن حاج محمد نزاری، معروف به نقدی از افاضل علمای امامیه قرن چهاردهم هجری قمری عراق می باشد. او فقیه اصولی، محدّث رجالی، مفسر، مورّخ، ادیب و شاعر ماهری بود. وی پس از فراگیری اصول قرائت و خط عربی و فارسی در موطن خویش «شهر العمّاره» در نزد پدرش حاج محمدبن عبداللّه نزاری، جهت تکمیل تحصیلات راهی نجف اشرف شد و از محضر آخوند خراسانی، سید محمدکاظم یزدی وشیخ احمد کاشف الغطا بهره گرفت. شیخ جعفر نقدی، مدتی نشر علوم دینی و ریاست منصب جعفریین و قضاوت فریقین و ریاست محکمه سنّی و شیعه شهر «العمّاره» را برعهده گرفت.

از وی آثاری چون ارشاد الطلاب الی علم الاعراب، الاسلام والمرأة، الانوار العلویة والاسرار المرتضویه، بر جای مانده است. سرانجام در هفتم محرم الحرام سال ۱۳۷۰ قمری در سنّ ۶۷ سالگی دیده از جهان فروبست.

۵ ـ برگزاری کنگره بزرگداشت سرداران شهید سپاه و۳۶ هزار شهید استان تهران، از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تهران (۱۳۷۶ش).

سه شنبه ۸ محرم ۱۴۱۹ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۷ 5 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ درگذشت آیة اللّه ملاّعلی زنجانی (۱۲۹۰ق).

* ملاّعلی قارپوزآبادی زنجانی از علما و فقهای قرن سیزدهم هجری قمری و

از پرورش یافتگان حوزه درس شیخ محمدتقی صاحب «هدایة المسترشدین» و از معاصران شیخ مرتضی انصاری بوده و برخی از بزرگان چون میرزا حبیب اللّه رشتی از شاگردان وی می باشند. او در کنار تدریس، به رفع نیازهای دینی و دنیوی مردم نیز اهتمام می ورزید.

برخی از آثار به جای مانده وی عبارتند از: تفسیر قرآن، جوامع الاصول، السؤال و الجواب، شرح تصریف زنجانی، شرح عوامل ملاّمحسن، الصّید والذباحة، صیغ العقود، المتاجر، معدن الاسرار، نوامیس الأصول، وسیلة النجاة و... . سرانجام در هشتم محرم سال ۱۲۹۰ قمری دارفانی را وداع گفت.

۲ ـ انحلال رسمی حزب توده به خاطر ارتباط با بیگانگان و خیانت به جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۲ش).

۳ ـ درگذشت «بابی ساندز» مبارز بزرگ ایرلندی پس از حدود ۶۰ روز اعتصاب غذای ممتد در اعتراض به اشغال کشورش «ایرلند» از سوی استعمار انگلیس (۱۹۸۱م).

۴ ـ ملاقات و گفتگوی ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام با عمربن سعد فرمانده سپاهیان یزید در کربلا در شب هشتم محرّم (۶۱ق).

* امام حسین علیه‌السلام که به هیچ صورتی راضی به وقوع نبرد و خون ریزی میان مسلمانان نبود، تلاش وافر نمود تا از ایجاد درگیری و جنگ جلوگیری گردد. به همین جهت با عمربن سعد ملاقات کرده و برای پایان دادن بحران با وی به تفاهم رسید. عمربن سعد نامه ای به عبیداللّه بن زیاد نوشت و در آن، از مصالحه با اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام اظهار خرسندی کرد.

ولیکن عبیداللّه بن زیاد با تحریک شدن از سوی شمربن ذی الجوشن، نامهٔ شدیداللّحنی برای عمربن سعد نوشت و به او دستور داد با امام حسین علیه‌السلام به سختی و شدت برخورد نماید.

چهارشنبه ۹ محرم ۱۴۱۹ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۷ 6 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ روز تاسوعای حسینی (۶۱ق).

* عبیداللّه بن زیاد که از مصالحه عمربن سعد، امام حسین علیه‌السلام ناخرسندبود، نامه‌ای به این مضمون برای عمربن سعد فرستاد: من تو را برای اصلاح میان خود و حسین نفرستادم. اکنون به محض رسیدن نامه اگر حسین به پیشنهاد ما توجه نکرد بر او حمله کن، او و یارانش را به قتل برسان و پس از کشتن، آنان را مثله نما، پس از اینکه حسین و یاران او را کشتی بر بدن‌های آنان اسب تازی کن. من می‌دانم پس از کشته شدن، اسب راندن بر بدن‌های آنان فایده‌ای ندارد ولیکن چون از زبانم جاری شده است، باید انجام دهی و اگر چنانچه به این حرف‌ها توجه کنی در نزد ما عزیز و محترم هستی و اگر میل نداری با حسین جنگ کنی از فرماندی لشکر معزول خواهی بود و کارها را به شمربن ذی‌الجوشن واگذار کن و او مأمور است فرمان ما را اجرا کند.

شمر بن ذی‌الجوشن نامه عبیداللّه را روز نهم محرّم به عمربن سعد رسانده و به وی گفت: اکنون یا امر امیرت را اجرا کن و یا لشکر را به من سپار. عمربن سعد گفت: تو لیاقت فرماندهی نداری، من در مقام امارت لشکر خواهم ماند و تو هم از پیادگان سرپرستی کن.

عمر بن سعد در غروب روز نهم، فرمان حمله به سوی خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام و یارانش را صادر کرد و یک دفعه بیش از ۳۰/۰۰۰ تن نیروی مسلح به طرف اردوگاه امام حسین علیه‌السلام هجوم آوردند. امام حسین علیه‌السلام از طریق برادرش اباالفضل العباس علیه‌السلام از آنان پرسید: چه می‌خواهید و این چه هیاهویی است که به راه انداختید؟ عمربن سعد پاسخ داد: از طرف امیر، عبیداللّه بن زیاد دستور رسیده

که شما را برای اطاعت از وی دعوت کنیم و اگر اجابت نکنید با شما جنگ نماییم.

حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برگشت و جریان را به امام حسین علیه‌السلام اطلاع داد. امام حسین علیه‌السلام برادرش را دو باره فرستاد و فرمود: به این جمعیت بگویید امشب به ما مهلت دهند تا نماز بیشتر بخوانیم و با خدای خویش راز و نیاز کرده و دعا و استغفار کنیم. ابوالفضل العباس علیه‌السلام این موضوع را با سپاه دشمن در میان گذاشت. آنان پس از امتناع و اختلاف، سرانجام این درخواست را پذیرفتند و شب عاشورا را به امام حسین علیه‌السلام و یارانش مهلت دادند.

۲ ـ جواب ردّ ابوالفضل العباس علیه‌السلام به امان نامه شمربن ذی الجوشن (۶۱ق).

* شمربن ذی الجوشن در عصر روز نهم محرّم، چون دید که عمربن سعد مهیّای نبرد با امام حسین علیه‌السلام است، به نزدیک خیام حسینی آمد و بانگ زد که فرزندان خواهرم کجایند؟ منظورش حضرت عباس و سه برادرش به نام های عبداللّه، جعفر و عثمان بود که از فرزندان فاطمهٔ ام البنین علیهاالسلام بودند که آن مجلّله از قبیله بنی کلاب و شمر هم از همین قبیله بود.

امام حسین علیه‌السلام که صدای شمر را شنید، به برادرانش دستور داد که جواب شمر را بدهند. اگر چه او فاسق است و لیکن با شما قرابت و خویشی دارد. حضرت عباس به همراه سه برادرش به نزد شمر رفتند. شمر برای آنان، امان نامه ای آورده بود، مشروط بر اینکه دست از یاری امام حسین علیه‌السلام بردارند و سپاهش را ترك گویند.

حضرت عباس بن علی علیه‌السلام فرمود: بریده باد دست های تو و لعنت باد بر امانی که برای ما آورده ای. ای دشمن خدا ما را امر می کنی که دست از برادر و مولای خویش برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان آنها در آوریم. آیا ما را امان می دهی ولی برای پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امانی نیست؟ شمر از شنیدن این پاسخ

دندان شکن، خشمناك شد و به لشکرگاه خویش برگشت.

۳ ـ شهادت مجید شریف واقفی از سوی منافقان (۱۳۵۴ش).

پنجشنبه ۱۰ محرم ۱۴۱ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۷ 7 May 1998

*** رویدادها:**

۱ ـ واقعه خونین عاشورا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا (۶۱ق).

* پس از آنکه امام حسین علیه السلام شب عاشورا را مهلت گرفت، تمام این شب را به نماز، تهجّد، نیایش و مناجات، قرائت قرآن و گفتگو با اصحاب و اهل بیت علیهم السلام خود گذرانید. هنگامی که بامداد روز عاشورا دمید و نماز صبح را به جماعت برگزار کردند، از صبح این روز تا شامگاه حوادث مهمّی در سرزمین کربلا روی داد که در تاریخ اسلام و تاریخ بشریت، ماندنی و جاودانه شده است. در این روز، دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند که میان آنان گرچه از نظر فیزیکی بسیار نزدیک ولیکن از نظر روحی و معنوی تفاوت بسیار بود، فاصله ای بین ابتدا و انتهای آفرینش، تفاوتی بین تمام جهل و کفر و نفاق و تمام ایمان و تقوا.

به همین جهت امام حسین علیه السلام در بارهٔ اصحاب خویش در شب عاشورا فرمود: همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی از اهلبیت خود نیکوتر ندانم. خداوند شما را جزای خیر دهد.

در اینجا رویدادهای این روز را به طور اجمال بیان می کنیم:

۱) امام حسین علیه السلام، صفوف لشکریانش را به این شرح تنظیم نمود: زهیر بن قین به فرماندهی بخش میمنه، حبیب بن مظاهر به فرماندهی بخش میسره، و پرچم سپاه را به دست برادرش حضرت عباس علیه السلام سپرد. بنابر قول مشهور، تعداد یاران امام حسین علیه السلام در بامداد عاشورا، ۳۲ نفر سواره و ۴۰ تن پیاده بودند. ولی

به روایتی تعداد پیادگان ۸۲ تن و به روایت دیگر از امام محمدباقر علیه‌السلام، تعداد سوارگان ۴۵ تن و تعداد پیادگان ۱۰۰ تن بوده‌اند. اما سپاه عمربن سعد که تعدادشان حداقل ۶۰۰۰ نفر بود (ولی به روایات دیگر ۲۰/۰۰۰ یا ۲۲/۰۰۰ و حتی ۳۰/۰۰۰ نفر هم گفته شده است) در میمنه، عمروبن حجّاج زبیدی و در میسره، شمربن ذی‌الجوشن و بر سوارگان، عروة بن قیس و بر رجّاله و ریش سفیدان، شبث بن ربعی قرار داشتند و پرچم سپاه به دست «درید» غلام عمربن سعد بود.

۲) امام حسین علیه‌السلام پیش از شعله ورشعله ور شدن نائره جنگ، بر مرکبی سوار شد و در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت و برای آنان خطبهٔ بلیغی ایراد نمود و آنان را از اقدام به جنگ و خون ریزی و متابعت باطل برحذر داشت. گرچه سخنان پندآمیز امام حسین علیه‌السلام در قلوب سپاه اکثریت سپاه دشمن، تأثیر مثبتی برجای نگذاشت، ولیکن تعداد اندکی را از خواب غفلت بیدار کرد و آنان را از کردهٔ خویش پشیمان ساخت. معروف ترین شخصیتی که در روز عاشورا، سپاه دشمن را رها کرد و به سپاه نور پیوست، حرّبن یزید ریاحی بود که به اتّفاق پسر و برادر خویش پس از پیوستن به امام حسین علیه‌السلام با دشمنانش به نبرد برخاستند.

۳) پس از خطبهٔ امام حسین علیه‌السلام، جنگ گروهی بین دو سپاه با تیرانداختن عمربن سعد به‌سوی خیمه های امام حسین علیه‌السلام آغاز گشت و ساعتی به طول انجامید و شهامت و دلیری یک سپاه کمتر از صد تن در مقابل یک سپاه سی هزار نفری، تماشایی و غیرقابل توصیف بود. در حملهٔ اولی، پنجاه نفر از یاران امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده و از دشمن نیز صدها تن به هلاکت رسیدند.

۴) پس از فروکش کردن حمله گروهی، نبرد انفرادی آغاز گردید که بی تردید برتری سپاهیان امام حسین علیه‌السلام که با کمال ایمان و یقین می جنگیدند بر سپاهیان عمربن سعد که در کمال شک و تردید، مجبور به جنگ شده بودند، هویدا بود. در این مرحله یاران امام حسین علیه‌السلام با اجازهٔ آن حضرت، از یکدیگر سبقت گرفته و

پس از جنگ با دشمن به شهادت می رسیدند.

۵) به هنگام ظهر، امام حسین علیه‌السلام با اندك بار باقی مانده خویش، به نماز ایستاد و دشمن آن حضرت را از دور تیرباران کردند.

۶) پس از نماز، باقی مانده یاران امام حسین علیه‌السلام یکی پس از دیگری به میدان رفته و به درجه شهادت نایل آمدند. معروف ترین اصحاب و یار آن حضرت که شربت شهادت نوشیدند عبارتند از: حضرت عباس بن علی علیهما‌السلام، قاسم بن حسن علیهما‌السلام، عبدالله بن مسلم، عبدالله بن حسن، ابوبکر بن حسن، شوذب و عابس بن ابی شبیب، حنظله بن اسعد، نافع بن هلال، زهیر بن قین، ابوثمامه صیداوی، مسلم بن عوسجه، علی بن مظاهر، حبیب بن مظاهر، بُریر بن خضیر، وهب بن عبدالله، حرّ بن یزید ریاحی و...

۷) عصر عاشورا پس از شهادت همه یاران و اصحاب امام حسین علیه‌السلام آن حضرت لباس رزم به تن پوشید و عازم جهاد شد. ابتدا لشکریان عمر بن سعد را برای چندمین بار، پند و موعظه نمود و آنان را به جدا شدن از صفوف جنگ طلبان و خون آشامان عبیدالله بن زیاد دعوت کرد. پس از آن، با آنان به نبرد برخاست و تعداد زیادی را به هلاکت رسانید. سرانجام پلیدان کربلا، آن حضرت را محاصره کرده و به طرز فجیعی وی را به شهادت رساندند. گرچه تعدادی از منافقان در شهادت آن حضرت مشارکت داشتند ولیکن سر مبارك آن حضرت را، شمر بن ذی الجوشن، از بدن جدا کرد.

۸) پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام خیمه های اهل بیت علیهم‌السلام را غارت کردند و فرومایگان از برداشتن هیچ چیزی دریغ نکردند. حتّی پوست گوسفندی را که امام زین العابدین علیه‌السلام در شدت تب و بیماری روی آن، خوابیده بود، به غارت بردند.

۹) پس از غارت خیمه ها، به دستور عمر بن سعد، خیمه ها را آتش زدند و زنان و کودکان امام حسین علیه‌السلام و بازماندگان شهدا به بیابانها پراکنده شدند.

۱۰) تعداد ۱۰ نفر از منافقان بر بدن های امام حسین علیه‌السلام و یارانش، اسب راندند.

۱۱) بازماندگان اهل بیت علیهم‌السلام را برای اسارت آماده کردند.

۱۲) عمربن سعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام، سر آن حضرت را به «خولی» سپرد تا به تعجیل به نزد عبیداللّه بن زیاد در کوفه برساند.

۱۳) سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کردند و آنها را بین سران قبایل تقسیم کرده و به سرپرستی شمر به کوفه فرستادند تا در نزد عبیداللّه، تقرّب جویند.

۲ ـ کشته شدن عبیداللّه بن زیاد به دست ابراهیم بن مالک اشتر فرمانده سپاهیان مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی (۶۷ق)

* در روز عاشورای سال ۶۷ قمری، شش سال پس از واقعهٔ کربلا، دست همان روزی که سپاهیان یزید به فرمان عبیداللّه بن زیاد، فاجعه خونین کربلا را به وجود آورده بودند و امام حسین علیه‌السلام و یارانش را مظلومانه به شهادت رسانده بودند، لشکریان عبدالملک بن مروان به فرماندهی عبیداللّه بن زیاد و لشکریان مختار بن ابی عبیده ثقفی به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر در ساحل «نهر خاذر» در چهار فرسخی شهر «موصل» با هم به نبرد پرداختند و از طرفین تعداد بی شماری کشته شدند.

سرانجام لشکریان شام با از دست دادن هفتاد هزار تن، رو به هزیمت نهاده و طعم تلخ شکست را پذیرا شدند. مهمترین حادثه این نبرد، کشته شدن عبیداللّه بن زیاد (فرمانده لشکریان شام) به دست ابراهیم بن مالک اشتر بود که با یک ضربت شمشیر، از کمر به دو نیم شد و به هلاکت رسید.

۳ ـ شهادت میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی از سوی عوامل روس در تبریز (۱۳۳۰ ق)

* میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی فرزند میرزا موسی، در سال ۱۲۷۷ قمری در خانوادهٔ علم و دیانت دیده به جهان گشود. در ایران و عتبات عالیات عراق و در حوزه درس اساتید بزرگی چون فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی و

شیخ علی یزدی کسب فیض نمود. در سال ۱۳۰۸ قمری به تبریز مراجعت نموده و به تدریس علوم اسلامی و رسیدگی به امور مذهبی و اجتماعی مردم همت گماشت. وی در قیام و حکومت ملی مردم آذربایجان، به ویژه شهر قهرمان پرور تبریز فعالیت چشمگیر داشت.

قزّاق های روسیه تزاری که به پشتیبانی حکومت استبدادی محمد علی شاه قاجار تبریز را به اشغال نظامی خود در آورده بودند، با قیام مردم این شهر به رهبری ثقة الاسلام تبریزی مواجه شده و پس از درگیری سنگین، مفتضحانه شهر را ترك نموده و تن به صلح دادند، ولیکن مرتکب خیانت شده و یک روز پس از امضای صلح نامه و خلع سلاح مجاهدین، توپخانه هایشان، آتش باری سنگینی را بر شهر تبریز آغاز کرده و زمینه ورود پیاده نظام را فراهم نمودند. شهر، به اشغال قزاق ها در آمد و از سوی اشغالگران، کشتار بی رحمانه ای در خیابان ها و کوچه ها به راه افتاد. مردم به ناچار شهر را ترك گفته و به اطراف پناهنده شدند ولیکن مجاهدین، سنگر خویش را ترك نکرده و از شهر خارج نشدند.

بسیاری از آنان که در شهر مانده بودند، دستگیر شده و برخی از آنان به دار کشیده شدند. از جمله شهید ثقة الاسلام تبریزی پس از تحمل شکنجه های فراوان، به چوبهٔ دار اشغالگران آویخته شد و در عصر عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۰دی ۱۲۹۰ شمسی، روحش به لقاء اللّه پیوست.

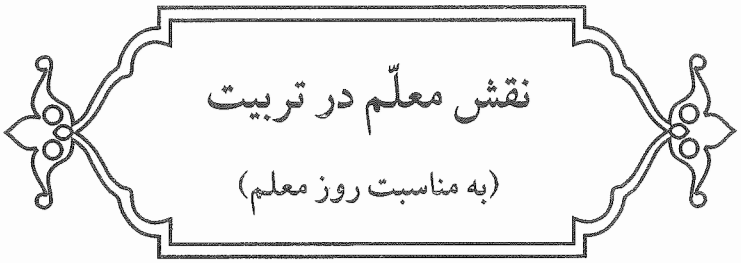

حجة الاسلام والمسلمین محمّد محمّدی اشتهاردی

«لقد منَّ اللّه علی المؤمنین إذبعث فیهم رسولاً من أنفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکّیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمة وإن کانوا من قبل لفي ضلال مبین».

(آل عمران ـ ۱۶۴)

ـ معلمی شغل انبیاء

یکی از مقامات بسیار ارجمند در اسلام، مقام معلمی است. واژهٔ معلم در فرهنگ اسلام از مقدّس ترین واژه هاست. این مقام به قدری ارزنده است که خداوند آن را «شغل پیامبران» قرار داده و در آیهٔ فوق و «آیه ۲ سورهٔ جمعه» به این مطلب تصریح کرده است. در آیهٔ فوق، فرستادن رسولان خداوند برای راهنمایی مردم به عنوان نعمت بزرگ مطرح شده، زیرا منّت نهادن به معنی نعمت بزرگ بخشیدن است. همچنین در این آیه دو ویژگی پیامبر اسلام ﷺ که در حقیقت خلاصه ای از هدف بعثت اوست تبیین شده که عبارت از تعلیم و تزکیه (آموزش و پرورش) می باشد.

معلم نمونه و خوب نیز، کسی است که بتواند در راستای همین دو ویژگی به تربیت شاگرد بپردازد، چنین معلّمی از نظر اسلام دارای مقام بسیار ارجمندی است؛ چرا که موجب هدایت و نجات نو نهالان و انسان ها از هلاکت و گمراهی می گردد.

بر همین اساس پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «**إنّ اللّه و ملائكته حتّى النملة في حجرها وحتّى الحوت في البحر يصلّون على معلّم الناس الخير**»[1].

همانا خداوند و فرشتگانش (وهمهٔ موجودات) حتی مورچه در لانهٔ خود و ماهی در دریا، درود می فرستند به معلّمی که انسان ها را به نیکی آموزش می دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«**معلّم الخير تستغفر له دوابّ الأرض وحيتان البحر وكلّ صغيرة وكبيرة في أرض اللّه وسمائه**»[2].

همهٔ جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر چیز کوچک و بزرگ در سراسر زمین خدا و آسمانش، برای معلّم و آموزگار نیکی ها، از درگاه خدا طلب آمرزش می کنند.

وظیفهٔ معلّم نمونه از نظر اسلام

معلم نمونه در اسلام آن معلّمی نیست که تنها به تدریس علوم اکتفا کند، بلکه باید تعلیم و آموزش را مقدمهٔ تزکیه و پرورش شاگرد قرار دهد. ما وقتی که آیات قرآن را پیرامون معلمان بزرگ بشریت (پیامبران) مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم در برنامهٔ آن ها ارتباط مستقیمی بین تعلیم و تزکیه وجود دارد و تعلیم مقدمهٔ تزکیه قرار داده شده است؛ به عنوان نمونه، هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام

---

۱. *کنز العمال*، حدیث ۳۸۷۳۶.

۲. *بحار*، ج ۲، ص ۱۷.

کعبه را ساخت چند دعا کرد که یکی از فرازهای دعایش این است:

«ربّنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتك ویعلّمهم الکتاب والحکمة ویزکّیهم».[۱]

پروردگارا، در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و تزکیه کند.

و به طور کلی، در چهار مورد از قرآن که سخن از برنامهٔ کلی پیامبران است، جملات **«یتلوا علیهم آیاتك»** یا **«یتلوا علیکم آیاتنا»** یا **«یتلوا علیهم آیاته»**، آمده یعنی تلاوت آیات و آموزش آن‌ها بر تزکیه و پاکسازی مقدّم داشته شده است. پس از تعلیم هم، سخن از تزکیه به میان آمده، یعنی آموزش باید آمیخته با پرورش باشد.

در نتیجه، برنامهٔ پیامبران در تعلیم و پرورش خلاصه می‌شد، پس معلّمین دیگر نیز، باید در کنار آموزش خود تربیت و پرورش روح و جان شاگرد را براساس اصول تکامل در نظر بگیرند و تنها به «تدریس منهای پرورش» اکتفا ننمایند.

البته، شرط اوّل چنین برنامه‌ای این است که خود معلم از نظر معارف و اخلاق در سطح عالی باشدو گفتار خود را با عمل توأم سازد. تا شاگرد او را بپذیرد. این یکی از بزرگترین رموز آموزش است، زیرا تا شاگرد معلم خود را نپذیرد و تا معلم عنوان «معلمی» را به «مرادی» تبدیل نسازد، هرگز شاگرد از درس به استاد نخواهد رسید و معلم تسلط و نفوذ معنوی بر شاگرد نخواهد داشت.[۲]

---

۱. بقره: ۱۵۱ و ۱۲۹، آل عمران: ۱۶۴، جمعه: ۲.

۲. مرحوم استاد مطهری به گونه‌ای بود که شاگرد وقتی پای درسش می‌نشست با تمامی وجود استاد را می‌پذیرفت. کتاب *معلم نمونه* / عبدالمجید رشید پور. ص۱۴.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کونوا دعاة للنّاس بغیر ألسنتکم»[1].

مردم را با کردار و رفتار خود به نیکی ها دعوت کنید و تنها به دعوت زبانی اکتفا نکنید. زیرا، «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

یکی دیگر از رسالت های اساسی معلّمان رشد و پرورش عقلی شاگردان است. معلمی که بتواند در این مسیر گام بردارد وظیفه ای بزرگ را در بُعد فرهنگی انجام داده است.

معلمان ارجمند باید توجّه داشته باشند، هنر «معلّمی» این نیست که معلّم تنها به تدریس بپردازد، بلکه هنرمعلم در این است که شاگرد را پرورده روحیّات انسانی را در او تقویت و روحیّات غیر انسانی او را مرتفع نماید.

معلم باید الگوی شاگرد باشد تا درس خواندن او وسیله ای برای وصول به کمالات باشد.[2]

معلم انسان مقدسی است که خداوند ابهت و عظمت و تأثیر کلام خاصی به او عنایت کرده است که حتی تأثیر کلام او بیش از تأثیر کلام پدر و مادرست[3].

چند نمونه از نقش معلّم در تربیت انسان های برجسته

در این جا برای نشان دادن تأثیر معلم در تربیت شاگرد و نقش او برای

---

۱. *اصول کافی*، ج ۲، ص۷۸.

۲. *معلم نمونه* / عبدالمجید رشید پور. ص۱۴

۳. استاد دکتر غلامحسین شکوهی نقل می کرد که دخترك خردسالی روزی در کلاس درس شنید که معلم (مادر این دختر معلم او نیز بود) می گوید: «جلسه بعدی یک دفترچه چهل برگ همراه خود بیاورید». در محیط خانه دخترك به مادرش گفت: «مادرجان، معلم من گفته تا دفترچه چهل برگی به مدرسه ببرم». مادرش در خریدن دفتر تعلل ورزید و اهمیتی به گفته دخترش نداد؛ دخترك پس از لحظاتی ناگهان به خروش آمده چنین گفت: «مادرجان، معلم من دستور داده که حتماً باید این دفترچه را تهیه کنم»... *معلم نمونه*، ص۱۱۸ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۲۶.

ایجاد تحوّل عظیم در وجود شاگرد، نظر شما را به چهار نمونهٔ تاریخی زیر جلب می کنیم:

۱ ـ معاویة بن یزید

پس از مرگ «یزید بن معاویه» در سال ۶۴ هـ . ق، فرزندش «معاویة بن یزید» به جای او بر مسند خلافت نشست؛ ولی پس از چهل روز خلافت در شام، بر فراز منبر رفت و در خطبه ای پدر وجدّ خود را غاصب خواند آنها را لعنت نمود بعد، در حالی که گریه می کرد خود را از خلافت خلع کرد، به خانه بازگشت و در خانه را به روی خود بست، مادرش به او گفت: «ای کاش خون حیض بودی و به وجود نمی آمدی»!

معاویه گفت: «دوست داشتم چنین بودم و نمی دانستم که خداوند دارای آتش دوزخ است و با آن گنهکاران و غاصبان را عذاب می کند»!.

... معاویة بن یزید ۲۵ یا ۴۰ روز پس از این ماجرا در سن ۲۱ سالگی از دنیا رفت (به گفته بعضی او را مسموم کردند).[۱]

بنی امیه در مورد علت و راز دگرگونی «معاویه بن یزید» به بررسی و کند و کاو پرداختند و چنین نتیجه گرفتند که معلم او «عمر بن مقصوص» حبّ علی علیه‌السلام و بغض بنی امیّه را در او به وجود آورده است. او را دستگیر کرده پس از شکنجه های سخت زنده به گورش نمودند[۲].

۲ ـ مختار ثقفی

در عصر حکومت یزید، در کوفه معلّمی زندگی می کرد که به «کثیر معلّم»

---

۱. اقتباس از *بحار*، ج۴۶، ص۱۱۸، *مجموعهٔ ورّام*، ص۵۱۸.

۲. اقتباس از *تتمة المنتهی*، ص۴۹.

معروف بود. او پس از ماجرای کربلا، روزی در کلاس درس آب نوشید و چون شیعه و از طرفداران امام حسین علیه‌السلام بود، به یاد تشنگی آن حضرت افتاد و گفت: «خدا لعنت کند آن کسی را که بین تو وآب فرات جدایی افکند»، از قضا، پسر «سنان بن اَنس» (او یکی از سران قاتلان امام حسین علیه‌السلام بود) که از شاگردان کثیر معلّم بود لعن معلّم را شنید و به او اعتراض کرد. سپس، از کلاس درس بیرون رفت و موضوع را با وضع ناهنجاری به پدرش گزارش داد.

سنان بن انس خبر را به «ابن زیاد» حاکم کوفه گزارش نمود. ابن زیاد دستور داد کثیر معلم را دستگیر کرده و به زندان افکندند. این معلم دل آگاه و شجاع، در همان زندان مخوف برنامهٔ معلّمی خود را دنبال کرد، با «مختار» که در زندان بود تماس گرفت و با تماس ها و گفتار مکرّر خود، بذر انقلاب بر ضد حکومت بنی امیّه را در دل مختار کاشت. ملاقات های او با مختار در زندان، مختار را آن چنان مصمّم کرد که تصمیم گرفت هرگاه از زندان آزاد گردد پرچم شورش و انقلاب را برافرازد. مختار با وساطت «عبداللّه بن عمر» آزاد شد و پس از یک برنامه ریزی وسیع پرچم قیام را برافراشت، کوفه را تسخیر کرد و سرکردگان دشمن را مجازات نمود[1].

۳ ـ عمر بن عبدالعزیز

همهٔ خلفای اموی از طاغوت های خودکامه بودند و با خاندان رسالت علیهم‌السلام به دشمنی می پرداختند، ولی در میان آن ها عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) راه اعتدال را پیش گرفت تا آنجا که فدك را به فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام برگردانید و سب و لعن علی علیه‌السلام را که معاویه رایج نموده بود ممنوع ساخت و به طور کلّی، نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام اظهار دوستی می نمود.

---

۱. اقتباس از جامع *النّورین* محدّث سبزواری، ص۲۳۱ و ۲۳۲.

او می گوید:

«من در کودکی به مکتب می رفتم و معلم من از فرزندان «عتبة بن مسعود» بود. روزی معلم از کنار من گذشت. من با کودکان هم سنّ خود بازی می کردم و علی علیه‌السلام را طبق معمول لعن می نمودم. معلّم بسیار ناراحت شد، آن روز به مسجد رفتم تا درس خود را برای او بخوانم. اما او تا مرا دید برخاست و مشغول نماز شد و نمازش را طول داد، که احساس کردم به من اعتراض دارد. بعد از نماز با خشونت به من نگریست به او گفتم: «چه شده است که استاد نسبت به من بی اعتنا شده»؟

گفت: «پسرم! تو تا امروز علی علیه‌السلام را لعن می کنی؟»

گفتم: «آری».

گفت: «تو از کجا فهمیدی خداوند پس از آن که از مجاهدان بدر راضی شد[1] بر آن ها غضب کرد»؟

گفتم: «استاد! آیا علی علیه‌السلام از مجاهدین بدر بود»؟

گفت: «عزیزم! آیا گردانندهٔ جنگ بدر، جز علی علیه‌السلام کسی بود»؟!

گفتم: «از این پس هرگز این کار را انجام نمی دهم».

گفت: «تو را به خدا دیگر تکرار نمی کنی»؟

گفتم: «آری. تصمیم می گیرم از این پس علی علیه‌السلام را لعن نکنم».

«عمر بن عبدالعزیز» پس از ذکر خاطره‌ای دیگر از پدرش (او نیز معلّمش بود) می گوید: «سخن معلم و گفتار پدرم در سینه ام استقرار یافت و با خدا عهد کردم که اگر روزی زمام حکومت به دست من آمد این سنّت زشت (لعن علی علیه‌السلام) را ممنوع کنم. لذا وقتی به حکومت رسیدم به عهد خود وفا نمودم

---

۱. در آیه ۱۰۰ سوره توبه، به طور کلی خداوند رضایت خود را از اصحاب و تابعان نیک روش بیان نموده است.

و در همه جا بخشنامه کردم که به جای لعن علی علیه‌السلام در خطبه های نماز جمعه این آیه را بخوانند:

«إنّ اللّه یأمر بالعدل والإحسان وإیتاءِ ذي القربی وینهی عن الفحشاءِ والمنکر والبغي یعظکم لعلّکم تذکّرون»[1]. (نحل/۹۰)

همانا خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشاء و منکر و ستم نهی می کند، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید.

۴ ـ استاد مطهری

استاد شهید مطهّری (ره) با آن همه کمال علمی و توان فکری، آن چنان تحت تأثیر عمیق معلّمان و اساتید خود مانند حضرت امام خمینی، علامه طباطبایی و آیت اللّه میرزا علی آقا شیرازی قرار داشت که تحوّل و دگرگونی و رشد خود را از نفوذ معنوی آن معلمان راستین ذکر می کرد و با کمال تواضع، همه چیز خود را مدیون آن ها می دانست. او پس از هجرت امام به پاریس به دیدارش شتافت و وقتی که از پاریس بازگشت گفت:

«من که قریب دوازده سال در خدمت این مرد بزرگ (امام) تحصیل کرده ام، باز وقتی که در سفر اخیر در پاریس به ملاقات و زیارت ایشان رفتم چیزهایی از روحیّهٔ او درك کردم که نه فقط بر حیرت من، بلکه به ایمانم نیز اضافه کرد. وقتی که بازگشتم دوستانم پرسیدند: «چه دیدی»؟

گفتم: «چهار تا «آمَنَ»: «**آمَن بهدفه، آمن بسبیله، آمن بقوله وآمن بربّه ...**»[2].

استاد مطهّری که در حوزهٔ علمیّه اصفهان مدّتی در مجلس تدریس نهج البلاغه «مرحوم آیت اللّه حاج میرزا علی آقا شیرازی»(ره) شرکت نموده در

---

۱. شرح *نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج۴، ص۵۸ و ۵۹.

۲. *پیرامون انقلاب اسلامی*، ص۲۱ ـ ۲۳.

شرح حال او می نویسد:

«او نهج البلاغه مجسّم بود، مواعظ نهج البلاغه در اعماق جانش فرو رفته بود. برای من محسوس بود که روح این مرد با روح امیر مؤمنان علی علیه‌السلام پیوند خورده است... کمتر کسی بود که در پای منبر این مرد عالِم مخلص متّقی بنشیند و منقلب نشود... او مصداق این قول خدا بود:

«إنّما المؤمنون الذین إذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم وإذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیماناً وعلی ربّهم یتوکّلون[1]»

مؤمنان کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود دلهایشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون تر گشته و بر پروردگار خود توکّل می کنند.

استاد شهید مطهری چند سال در محضر «علامه طباطبایی» (ره) تحصیل نموده و وجود این استاد در تکوین شخصیت علمی و روحی ایشان نقش بسیار داشته است؛ لذا استاد مطهّری فوق العاده به علاّمه طباطبایی ارادت می ورزید و در غالب مواردی که نام ایشان را برده اند با عبارت «روحی لَهُ الفداء» ارادت خود را نسبت به ایشان ابراز داشته اند.[2]

آری، معلم نقش بسیار مهمی در تکوین شخصیت شاگرد دارد. او می تواند شاگردانی ممتاز و نمونه تربیت کند که اثری عمیق در رشد و تحول جامعه داشته باشند. بنابراین، هرگز نباید نعمت استاد خوب را از یاد برد، باید ارزشمندترین فرصت های خود را در محضر اساتید آگاه گذراند، چرا که تأثیر به سزایی در سعادت ابدی انسان دارند.

این بحث را با درود و سلام حضرت ولی عصر (عج) در زیارت ناحیه

---

۱. *عدل الهی*، ص ۲۵۱، شرح بیشتر در مقدمه کتاب *سیری در نهج البلاغه*.

۲. *سیری در زندگانی استاد مطهّری*، ص ۵۳.

مقدسه، بر جدش حسین علیه‌السلام این یگانه معلم بزرگ شهادت که شاگردان و مریدانی چون عباس و علی اکبر و زینب و ... علیهم‌السلام دارد به پایان می بریم.

«السلام علی المقطوع الوتین، السلام علی المحامی بلا معین، السلام علی الشیب الخضیب، السلام علی الخدالتریب، السلام علی البدن السلیب ...».[1]

---

۱. سلام بر آن که رگ هایش قطع شده، سلام بر آن حمایت گر بی یاور مانده، سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده، سلام بر آن صورت خاك آلوده، سلام بر آن بدن غارت گشته ... . / ف

دانشمندی که به موعظه و منبر روی آورد

(دربارهٔ حاج میرزا علی آقا شیرازی)

غلامرضا گلی زواره

*** ستاره ای که درخشید**

در این مزرعه آخرت و دار عبرت که برای برخی غافلان به سرای غرور و متاع فریب تبدیل می شود، همواره بر بستر با صفای تشیع انسان هایی می زیسته اند که شبستان انسانیت را فروغ بخشیده اند که بوستان علوی از شکوفه های سرخ سجده ها و عبادات و فضایل این خردمندان مشتاق محبوب حقیقی، عطرآگین است.

یکی از شخصیت هایی که نامش زینت بخش صحیفه سبز تشیع است، دانشور متشرّع «حاج میرزا علی آقا شیرازی» می باشد.

جدّ وی، حاج قاسم شیرازی است و فرزندش حاج علی اکبر شیرازی نام دارد که به شوق اقامت در عتبات عالیات و استفاده از فضای معنوی نجف اشرف، شیراز را به قصد عراق ترك نمود و در جوار بارگاه مطهّر حضرت علی علیه السلام سکونت اختیار کرد.[1] او در این شهر به کسب و تجارت برای تامین معاش پرداخت و در این طریق موازین شرعی را در نظر داشت و چون نسبت به فراگیری دانش دینی

---

۱. *نقباء البشر فی قرن الرابع عشر*، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج۴، ص۱۴۸۸.

علاقه ای خودجوش از خود بروز داد به محضر اشخاصی چون «فاضل اردکانی» در کربلا رفت و چند مدتی از پرتو افکار او برخوردار گشت. همچنین، از فروع اندیشهٔ «آیة اللّه شیخ محمد حسین کاظمی» نیز، مستفیض شد و کتابی هم در فضایل صلوات بر رسول اکرم ﷺ و آل او نگاشت.[۱]

در یکی از روزهای شعبان سال ۱۲۹۴ هـ. ق، خداوند به وی پسری دارد که به یمن اقامت در همسایگی بارگاه مولای پرهیزگاران، نامش را علی نهاد. اولین معلم این طفل پدرش بود که او را با مفاهیم دینی، باورهای قرآنی و مذهبی آشنا کرد و برایش از ذکر و عبادت و دعا سخن گفت و کودك را به مجالس و محافل مذهبی بُرد تا با این کانون های مُعطر انس یابد. در سال ۱۳۰۴ هـ. ق. پدرش دار فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت، اما او که شوق آموختن معارف و کسب مکارم و فضایل را داشت، گرچه از چنین رخدادی سخت متأثر و متألم بود، ولی تحصیلات خویش را پی گرفت.[۲]

*** کسب کمالات**

شرایط ویژهٔ تاریخی و فرهنگی و حوزهٔ پررونق اصفهان، حاج میرزا علی آقا را به سوی این دیارکشانید و به سال ۱۳۱۶هـ. ق راهی شهر مذکور گشت. در مدرسهٔ نیمآورد اصفهان، از محضر «سید محمد باقر درچه ای» که فقیهی وارسته و دانشمندی زاهد بود استفاده کرد. استادان دیگر وی در شهر اصفهان عبارتند از: حاج آقا میرزا کمال الدین ابوالهدی کرباسی[۳]؛ آیة اللّه العظمی سید حسین بروجردی، آخوند کاشی، جهانگیر خان قشقایی، محمد باقر حکیم باشی[۴]،

---

۱. *الذریعه*، ج۱۳، ص۷۰؛ *تذکرة القبور*، سید مصلح الدین مهدوی، ص۴۳۶.

۲. *همان مأخذ*، ص۴۳۵؛ *الذریعه*، ج۱۳، ص۷۰.

۳. مجله حوزه، شمارهٔ ۸۳، ص۳۶.

۴. *علوم و عقاید اصفهان*، ابراهیم جواهری، ص۸.

حکیم شیخ اسدالله قمشه ای[1]، شیخ محمد حکیم خراسانی گنابادی اصفهانی.[2]

او پس از کسب کمالات ومدارجی در فقه، فلسفه، حکمت و طب، به نجف اشرف مراجعت نمود و در این دیار با صفا، از چشمهٔ اندیشه و مراتب علمی شیخ الشریعهٔ اصفهانی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی برخوردار شد، پس از مدتی با تربت امام مظلوم شیعیان و داع گفت و از طریق غرب ایران وارد اصفهان گردید، او در شرایطی به اصفهان آمد که مسلمانان ساکن ایران از استبداد رژیم قاجاریه به ستوه آمده و مبارزات آنان اوج گرفته بود. این هجرت به احتمال قوی در سال ۱۳۲۳ هـ. ق. صورت گرفته است.

حاج میرزا علی آقا با آن درجهٔ اجتهاد و تبحّر در دانش های گوناگون به دلیل فروتنی و پرهیز از شهرت دربازار اصفهان به تجارت پرداخت؛ ضمن آنکه بازاریان و مشتریان را با نصایح سودمند و سخنان برآمده از دل به سوی خوبی و نیکی فرا می خواند. اما، اتفاق غیر منتظره ای او را به محافل علمی و دینی فرا خواند، زیرا در حوالی محل فعالیت وی در مدرسهٔ صدر «شهید مدرّس» برای طلاب، فقه و اصول و ادبیات و تفسیر قرآن تدریس می نمودند. در روزهای پنج شنبه هم بر مبنای نهج البلاغه اخلاق درس می داد که روزی حاج میرزا علی آقا شیرازی به آن راه یافت و مجذوب آن مباحث شیرین و پرجذبهٔ مدرس شد. یک روز هم آن شهید والا مقام از وی خواست به تجارت آخرت روی آورد و از این شیوه که برای فردی چون او موجب خسران است دست بردارد.[3]

صفای آن جلسه و توصیهٔ مجاهد شهید آیة الله سید حسن مدرس، حاج میرزا

---

۱. *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ص ۶۱۷.

۲. *مدرس مجاهدی شکست ناپذیر*، ع. باقی، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۰.

۳. *عدل الهی*، شهید مطهری، ص ۲۵۰.

علی آقا را به مراحلی رسانید تا با بهره مندی از دانش خود که در محضر اساتید اصفهان و نجف آموخته و نیز ابتکار و استعداد ذاتی که با عطر ارزش های معنوی عجین شده بود، در سلک علمای ربانی درآید و او را حکیم روان ها و طبیب جان ها نام نهند و افرادی چون شهید آیة اللّه مرتضی مطهری، و آیة اللّه سید روح اللّه خاتمی، در باغ فضیلت وی به تفرج بپردازند و از رایحهٔ بوستانش مشام ذهن خود را نوازش دهند.

*** جاری با نهج البلاغه**

با تلاش شهید مدرس و شاگرد برجسته اش حاج میرزا علی آقا تا حدود زیادی نهج البلاغه از بوتهٔ فراموشی بیرون آمد و آوازهٔ شکوهمندش به گوش مشتاقان رسید. حاجی آن چنان در این اقیانوس علوی به غوّاصی پرداخت که گویی با نهج البلاغه زندگی می کرد؛ در لابلای اوراق این صحیفه منور صداقت، وارستگی، دانش و دیانت را دید و کوشید تا خلق و خوی خویش را با فرهنگ این کتاب تطبیق دهد.

استاد شهید مرتضی مطهری می نویسد: «... او [حاج میرزا علی آقا شیرازی] یک نهج البلاغه مجسم بود، مواعظ نهج البلاغه در اعماق جانش فرو رفته بود، برای من محسوس بود که روح این مرد با روح امیرالمؤمنین علیه السلام پیوند خورده و متصل شده است...»[1] و در جای دیگر اظهار داشته است: «... نهج البلاغه به او حال می داد و روی بال و پر خود می نشاند و در عوالمی که ما نمی توانستیم درست درك کنیم سیر می داد... با نهج البلاغه تنفس می کرد... جمله های این کتاب ورد زبانش بود و به آنها استشهاد می نمود، غالباً جریان کلمات نهج البلاغه بر زبانش با جریان سرشک از چشمانش بر محاسن سپیدش همراه بود... سخن دل را از

---

۱. *سیری در نهج البلاغه*، مقدمه.

صاحبدلی شنیدن تأثیر و جاذبه و کشش دیگری دارد...»[۱]. یکی از مدرسان حوزه علمیه اصفهان گفته است: «مرحوم آیة اللّه سید محمد رضا خراسانی ـ رئیس حوزه علمیه آن زمان اصفهان ـ از حاج میرزا علی آقا درخواست نمود برای طلبه ها در مدرسه صدر مباحثی اخلاقی را مطرح کند؛ حاجی قبول نمود و این همان موردی است که شهید مطهری بدان اشاره نموده است.[۲] حجة الاسلام والمسلمین سید رضا سیادت موسوی گفته است: «غیر ممکن بود حاجی لب به سخن بازکنند و از مضامین نهج البلاغه حضرت علی علیه‌السلام چیزی بر زبان نیاورد[۳]، او بر فراز منبر سخنان حکیمانه خود را با مضامین نهج البلاغه زینت می داد و آنچنان بر مطالب این کتاب تسلط داشت که خطبه ها را از بر و بدون مراجعه به کتاب می خواند و به حالتی توضیح می داد که شنوندگان را دگرگون می ساخت و به خود می آورد.» بنابه اظهارات آیة اللّه سید اسماعیل هاشمی قطع نظر از این تبحر، معنویتی که در خطبه های نهج البلاغه نهفته بود از سیمای این انسان وارسته مشهود و هویدا بود.[۴] آیة اللّه شیخ جواد جبل عاملی که محضر حاجی را درك کرده می گوید تفسیر و نهج البلاغه ایشان واقعاً کم نظیر بود.[۵]

*** ساحل سلامت**

حاج میرزا علی آقا در علومی چون کلام، فلسفه، فقه، هیئت و طب چیرگی داشت و در ادبیات فارسی و عرب در بین معاصرین از نوادر بود، اما به قول شهید مطهری «... در عین این که فقیه (در حد اجتهاد) و حکیم و عارف و طبیب و

---

۱. *طبیب جسم و جان*، جمعی از نویسندگان، ص۶۰ ـ ۶۱.

۲. *همان مأخذ*، ص۹۰.

۳. *همان*، ص۴۲.

۴. مجله حوزه، شمارهٔ مسلسل ۱۵، ص۲۸.

۵. *عدل الهی*، ص ۲۵۱.

ادیب بود... از خدمتگزاران آستان مقدس حضرت سیدالشهداء بود.[۱] دائم به ائمه اطهار علیهم‌السلام توسل می جست، توسلاتش نسبت به حضرت امام حسین علیه‌السلام معروف ومشهور است و می گفت برای کفاره آنچه گذشته و تلف گردیده به حضرت توسلی پیدا کنیم، در ذکر مصیبت آل پیامبر و خصوصاً خامس آل عبا نخستین کسی که می گریست خودش بود، مشتاق روضه و ذکر مصیبت برای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود.»

یکی از شاگردانش خاطر نشان نموده است در جلسه ای حالی پیدا نمود و حاضرین را منقلب کرد، به ایشان گفتم: امروز مستمعین متحول شدند. جواب داد: «افسرده دل افسرده کند انجمنی را.»[۲] یک بار در رؤیایی صادقه حالت برزخی خویش را مشاهده کرد و از آن وضع مضطرب شد و بنا به گفتهٔ خود و نیز، اظهارات شهید مطهری، در عالم خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به وی اطمینان داد که از این بابت نگران نباشد.[۳]

یکی از جنبه های تخصص و مهارت حاج میرزا علی آقا طبابت اوست؛ در زمانی که در سطح کشور ایران، افراد ماهر در طب با خصوصیات ویژهٔ وی از نوادر بودند، به عنوان طبیب بین مردم اشتهار داشت، طب قدیم را خوب می دانست و قانون ابوعلی سینا را به خوبی تدریس می کرد و به بخش معالجات این کتاب اهتمام افزون تری می ورزید.[۴] جلال الدین همایی قسمت مزبور را نزد حاج میرزا علی آقا آموخته است.[۵]

او که از یک سو با علم طب ممارست داشت و از سوی دیگر، با علوم و

---

۱. *طبیب جسم و جان*، ص۸۹.

۲. *عدل الهی*، همان، ص ۲۵۱.

۳. شعوبیه، مقدمهٔ منوچهر قدسی، ص۶۷.

۴. *همایی نامه*، به اهتمام مهدی محقق، ص۲۳.

۵. *کلیات شمس تبریزی*، غزل ۵۶۳.

معارف اسلامی آشنا بود و نور حکمت در قلبش موج می زد، از ورای حالات جسمانی بیمارانی که به وی مراجعه می نمودند به آشفتگی های روانی آنان توجه داشت ولذا، درمان بُعد روحی و روانی این بیماران را در رأس برنامه های خویش قرارداد، داروی دردهای مزبور را موعظه تشخیص داد، البته وی واعظی بود که نفسش چون بهار به دل های مستمعین طراوت می بخشید و آنان را شکوفا می نمود و انفاس مطهرش روح انسانی را سبز پوش می کرد، به قول ملای رومی:

پس به تأویل این بود کانفاس پاك　　چون بهارست و حیات و برگ و تاك

جنبه های افکار وخلق و خویش مشتاقان معرفت را به سوی خود فرا می خواند:

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد[1]

آنچه که در این برنامه های او شگفت می نماید و از فداکاری او حکایت دارد این است که حاجی مدتی به عنوان طبیب جسم و پزشک بدن ها مشغول خدمت بود و این شغل برایش اعتبار علمی و اجتماعی فوق العاده ای داشت، آن را ترك گفت و برای هدایت مردم بر فراز منبر رفت تا به مداوای روحی آنان پرداخته و بسیاری از آلام افراد را به طور ریشه ای حل کند.[2] استاد شهید مرتضی مطهری می نویسد: «عالم ربانی حاج میرزا علی آقا شیرازی (قدس سره)، راستی مرد حق و حقیقت بود از خود و خودی رسته و به حق پیوسته بود، با همهٔ مقامات علمی و شخصیت اجتماعی، احساس وظیفه نسبت به ارشاد و هدایت جامعه و عشق سوزان به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام موجب شده بود که منبر برود و موعظه کند، مواعظ و اندرزهایش چون از جان بر می آمد لاجرم بر دل می نشست،

---

۱. بیست مقاله، آیة الله رضا استادی، ص۲۰.

۲. سیری در نهج البلاغه، مقدمه.

هر وقت به قم می‌آمد، علمای طراز اول با اصرار از او می‌خواستند که منبر برود و موعظه نماید منبرش بیش از آن که قال باشد حال بود ... »[1]. سیمای ملکوتی و بیانات گرم و آتشین او که از دل با صفایش برمی‌خاست و شوری که ازایمانش موج می‌زد، نگرانی آدمیان را از بین می‌برد و شعله‌های آتش شوق وی به حقیقت، هرگونه تردید و یأس را می‌سوزانید و فروغی از آرامش به مستمعان می‌بخشید که تا مدت‌ها همهٔ حاضران از آن هیجان معنوی پر حرارت بودند، استاد دکتر محمد باقرکتابی گفته است: «هنوز سجایا و صفات عالی انسانی او در خاطره‌ها مانده و از ایمان مردی حکایت می‌کند که حقیقت دیانت را باز دانسته و می‌خواسته مردم را به جوهر دستورات رسول اکرم ﷺ و آل پاکش که تهذیب نفس و تطهیر دل و آراسته شدن به صفات کمالیه است هدایت نماید.»[2]

*** باران بیداری**

بیان این عارف متشرع و حکیم وارسته در کمال فصاحت و بلاغت ادا می‌گردید و در راه دین، فضیلت و تقوا بکار می‌رفت، کلامش دردها و آرزوهای دنیایی را ناپدید می‌کرد، علایق پست و حقیر را ذوب می‌نمود و برای لحظاتی هم که شده حجاب غبار تن را از سیمای جان بر می‌گرفت، مرهم‌هایی را که از روی حکمت تدارك دیده بود بر روی زخم‌های روان‌های پریشان می‌نهاد، جایگاه‌های غفلت را شناسایی می‌کرد و می‌کوشید مبتلایان این گونه دردها را که از آتش زنه‌های معارف و مکارم درخشان افروخته نشده‌اند معالجه کند. به انسان‌ها هشدار می‌دارد که میکرب گناه و ویروس عصیان و غرور موجب غروب حیات روحی و معنوی می‌شود و آسمان ذهن و قلب را تیره و تار می‌کند. از شدت

---

۱. هفته نامه *نوید اصفهان*، ۲۵ فروردین سال ۱۳۷۲هـ. ش، سال ششم، شماره ۲۴۱.

۲. هفته نامه *نوید اصفهان*، شمارهٔ ۲۴۱.

فروتنی بر روی پلهٔ اول منبر می نشست و هر جا که دعوتش می کردند قبول می نمود. استاد محمد فولادگر که از منبرهای حاج میرزا علی آقا استفاده کرده می گوید:

«محور سخنرانی هایش دو چیز بود، یکی پیرامون امامت ائمّه اثنی عشر علیهم‌السلام و دیگر بیان نهج البلاغه و سخنان حضرت علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام را با قلبی خاضع و چشمی اشکبار می گفت، گویا کلامش بر دل شنوندگان فرو می نشست. در بیان وقایع کربلا ید طولایی داشت و چون مقتل می خواند شانه هایش می لرزید، ممکن نبود کسی هنگام موعظه کردن ایشان تحت تأثیر قرار نگیرد و حالش اصلاح نشود، اگر چه به گناهان و خطاهایی آلوده بود».

او سنت روضه خوانی و تعظیم این رسم نیکو را چون سایر اعمال عبادی می دانست ولذا در به جای آوردن آن جز رضای حق و خشنودی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیهم‌السلام منظور و مقصودی نداشت، به آنچه می گفت عمل می کرد و نیز، اعتقاد داشت. گریستن برمصائب ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام و حماسه سازان عاشورا، را گرچه از افعال اعضاء، جوارح و کار چشم می دانست ولی می گفت سبب اصلی آن محبت قلبی است که از تصور رویداد آن حوادث الیم و عظیم بر آن محبوب الهی و سبط رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قلب محترق شود و به سوزش درآید. برای محزون نمودن دل مستمعان، راستگویی در نقل احادیث و تواریخ و مضامین مقاتل را پیشه خود ساخته بود و نیازی نمی دید که برای رسیدن به این مقصد، سخنی غیر مستند و نقلی نامطمئن و مخدوش بر زبان آورد.

*** نیاز به نصیحت دیگران**

حاج میرزا علی آقا ضمن آن که دیگران را موعظه می کرد و خود واعظی صالح و فردی فاضل بود، مشتاق آن بود که توسط انسان هایی مؤمن خطاهای خودش تصحیح گردد و با آن کمالات علمی محتاج نصایح صالحان و دوستان بود،

می گفت بنده ای از عباد خدا هستم که اگر خدایم مرا کفایت نکند و لطف او مشمول حالم قرار نگیرد موفق نخواهم شد. ضمن آن که در مدرسهٔ صدر تدریس می نمود و گاه طلاّب را موعظه می کرد به منزل محقق فاضل مرحوم سید ابوالحسن کتابی می رفت و از پرتو اندیشه هایش استفاده می کرد[۱]، مراتب علمی سید مرتضی جارچی را قدر می شناخت و این شاگرد برجستهٔ حاج میرزا حبیب اللّه رشتی را به دلیل مهارت علمی و فقهی و تسلط بر تدریس اصول فقه کهنه ملاّ نامیده بود[۲]. حاج میرزا علی آقا از نظر سنی تفاوت چندانی با شیخ محمد حکیم خراسانی نداشت و با وی بسیار صمیمی بود، ولی از محضرش استفاده می کرد و با فروتنی در جلسات درس حکمت و فلسفهٔ او حضور می یافت[۳]. حاجی میرزا علی آقا ضمن وعظ و خطابه از بوستان معطر آیة اللّه سید علی نجف آبادی ذهن خویش را معطر می ساخت؛ وی مردی نیک نهاد، سلیم النفس، بی اعتنا به دنیا و علاقه مند به مطالعات در علوم گوناگون بوده و درحقیقت از دانش معقول محظوظ بود.[۴]

عالم زاهد و مجتهد وارسته آیة اللّه شیخ محمد حسین عالم نجف آبادی (متوفی ۱۳۴۸هـ. ق) که از مدرسین و دانشوران ائمه جماعت و مورد وثوق و احترام اقشار گوناگون جامعه بود و در مدرسه جده بزرگ بر کرسی تدریس، به افاضه می پرداخت، در مسجد کازرونی اصفهان اقامه نماز جماعت می کرد و به منبر می رفت. در یکی از سال ها که به سفر حج مشرف گشت از حاج میرزا علی آقا شیرازی خواست در این مسجد واقع در عباس آباد اصفهان نماز جماعت بخواند، او قبول کرد و پس از ادای این فریضه، بر نخستین پله منبر می رفت

---

۱. *مجلهٔ حوزه*، شمارهٔ ۳۱، ص۴۳.

۲. *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ص۶۱۷، پاورقی.

۳. دربارهٔ این شخصیت بنگرید به *مجلهٔ حوزه*، شماره ۵۸، ص۲۲ ـ۲۵.

۴. *رجال اصفهان* سید مصلح الدین مهدوی، ص ۳۵.

و نمازگزاران را موعظه می نمود. حاجی و عالم نجف آبادی با هم دوستی والفتی ویژه داشتند و شیخ نجف آبادی این مؤانست را غنیمت می دانست و چون به مسافرت می رفت به یادش بود؛ چنانچه یک بار که به زیارت بارگاه امام رضا علیه السلام رفته بود به نیابت ازحاجی به زیارت و دعا مشغول گشت.[۱]

حاج میرزا علی آقا شیرازی با پدر آیة اللّه محمد واعظ زادهٔ خراسانی نیز مأنوس بود و ساعت ها این دو پیر روشن ضمیر در مجالس و محافلی که پیش می آمد با یکدیگر گفتگو می کردند و از مباحث هم استفاده می نمودند.[۲]

*** عطر افشانی در قم**

حضرت آیة اللّه العظمی بروجردی ـ مرجع عالیقدر دنیای شیعه ـ بر این باور بود که برای پالایش درون فراگیران دروس دینی جلسهٔ درس اخلاق برگزار نماید، در آن زمان شخصیت های برجسته ای در شهر مقدس قم مشغول افاضات علمی بودند، اما ایشان با توجه به شناختی که از قدرت بیان، اخلاص و مراتب و کمالات علمی حاج میرزا علی آقا داشت وی را از میان ده ها واعظ گزینش نمود تا به عنوان استاد اخلاق، طلاّب را از سخنان حکیمانه و روح بخش خویش برخوردار سازد و بدین گونه، طی این مرحله با همراهی خضر صفتی چون حاج میرزا علی آقا انجام پذیرفت.[۳]

در مدرسهٔ فیضیه جلسه ای برقرار شد. اکثر اهل علم و چهره های درخشان و حتی بسیاری از بزرگانی که اکنون به عنوان مرجع تقلید شیعیان شناخته شده اند، در آن درس شرکت می نمودند. آیة اللّه العظمی فاضل لنکرانی اظهار داشته اند:

---

۱. *مجلهٔ پیام انقلاب*، شماره ۱۰۴، ص۱۶ ـ ۱۷.

۲. *یادنامه شهید مطهری*، چ۱، ص۳۳۳.

۳. *شهید مدرس ماه مجلس*، از نگارنده، ص۵۴، *سیمای فرزانگان*، رضا مختاری، ص۵۱.

«مباحثی از بحث اخلاق، در محضر بعضی از اساتید بزرگ مثل مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی که مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی ایشان را برای همین عنوان به قم آورده بود استفاده می کردیم.»[۱]

حاج میرزا علی آقا در منزل آیة اللّه بروجردی به منبر می رفت و مستمعین را به فیض می رسانید، شهید آیة اللّه مطهری نوشته است: «یک سال حضرت آیة اللّه بروجردی از ایشان برای منبر درمنزل خودشان در دههٔ عاشورا دعوت کردند؛ منبر خاصی داشت، غالباً از نهج البلاغه تجاوز نمی کرد، ایشان در منزل آیة اللّه منبر می رفت و مجلسی را که افراد آن اکثراً از اهل علم و طلاب بودند، سخت منقلب می کرد، به طوری که از آغاز تا پایان منبر ایشان، جز ریزش اشک ها و حرکت شانه ها چیزی مشهود نبود. ...»[۲]

با وجود موقعیتی که حاج میرزا علی آقا نزد آیة اللّه بروجردی داشت و می توانست در قم منزلی تهیه کند، در قم نزد طلبه ها و درمدارس می ماند.[۳]

یکی از نامداران میدان فضیلت و فقاهت آیة اللّه سید محمد حجت کوه کمری است. حاجی میرزا علی آقا که در نسخه شناسی و کارهای پژوهشی و اصلاح و به چاپ سپردن تفسیر تبیان شیخ طوسی از وی قبلاً بهره برده بود، به وی ارادت خاصی داشت و ارتباط با آن عنصر تقوا و اسوهٔ تزکیه را غنیمت می شمرد.

ناگفته نماند وقتی حاجی در قم اقامت داشت به حجرهٔ شهید مطهری می آمد، چنان که آن شهید در ذیل تفسیر سوره فجر می گوید:

«مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی رضوان اللّه علیه ـ من خیلی ذکر خیر این مرد بزرگوار را می کنم ـ یکی از بزرگان عصر ما بود که در اصفهان یا قم خیلی

---

۱. *پاسداران اسلام* (آیة اللّه فاضل لنکرانی)، *مجلهٔ پیام انقلاب*، شمارهٔ ۹۰، ص۲۵.

۲. *عدل الهی*، ص ۲۵۲.

۳. *طبیب جسم و جان*، ص۵۳ ـ ۵۴.

خدمتشان می رسیدم و پیش ایشان درس می خواندم. در ایام زمستان یک هفته ای در قم حجره ما بودند که این یک هفته برای من هفتهٔ بسیار پر ارزشی است و جزو ذخائر عمر من است، سحرها دو سه ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می شد چه نماز و چه حالی داشت، این پیر مرد با حالی عجیب سورهٔ والفجر را می خواند، وقتی به این آیه می رسید ... **وجیء یومئذ بجهنّم** ... دیگر منقلب می شد، واشک های او می ریخت، درست مثل مرغی که پرپر بزند ... »[1] سرانجام این واعظ وارسته روز یکشنبه هفدهم دیماه ۱۳۳۴هـ. ش (۲۴ جمادی الاول ۱۳۷۵هـ. ق) به جوار حق شتافت و در مزار شیخان قم دفن گردید.[2]

---

۱. *تفسیر سوره فجر و قیامت*، شهید مطهری، ص۲۹.

۲. *لمعاتی از شیخ شهید*، ص۱۵.

«در انتخابات خبرگان برای تعیین ... رهبر توجه کنند که اگر مسامحه نمایند و خبرگان را روی موازین شرعیّه و قانون انتخاب نکنند چه بسا که خساراتی به اسلام و کشور وارد شود که جبران پذیر نباشد و در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسؤول می باشند. از این قرار عدم دخالت ملّت، از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند همه و همه مسؤول سرنوشت کشور و اسلام می باشند چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آتیه. وچه بسا که در بعض مقاطع عدم حضور و مسامحه گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است.»

از وصیت حضرت امام خمینی(رحمة الله علیه)

صحیفه نور ۲۱ ص۱۸۲

«مجلس خبرگان آخرین بنای استحکام جمهوری اسلامی است.»

«تعیین خبرگان و فقیه شناسان از تکالیف بزرگ الهی است.»

«اگر در انتخابات خبرگان مسامحه شود تقصیری است که ممکن است بعدها جبران نشود.»

از بیانات امام خمینی (رحمة الله علیه)

مجلس خبرگان رهبری
و جایگاه آن در نظام اسلامی

حجةالاسلام والمسلمین عبدالله نظرزاده

انقلاب اسلامی ایران، حاصل رشادت ها و فداکاری های شهیدانی است که ندای حضرت امام خمینی(ره) را لبیک گفته، از گرانبهاترین گوهر وجود خود گذشتند و نهال جمهوری اسلامی را با خون خویش آبیاری کردند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی زیرساخت نظام مقدسی است که براساس طرح حکومت اسلامی حضرت امام (قدس سرّه الشریف) بر پایه ولایت فقیه بنیان نهاده شده است. در این نظام رهبری ولیّ فقیه اساس مشروعیت الهی به شمار می آید، هدف این نوشتار، بررسی روش انتخاب رهبری در این نظام مقدس است، که طبق قانون اساسی بر عهدهٔ مجلس خبرگان رهبری نهاده شده است.

برای ورود به بحث در مورد جایگاه و نقش خطیر و مهم مجلس خبرگان ابتدا لازم است شرح مختصری از مبانی حکومت اسلامی و ولایت فقیه، که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن بنیان شده، ارائه گردد، سپس مبانی فقهی و حقوقی تشکیل مجلس خبرگان رهبری و مبانی مشروعیت انتخاب آن در قانون اساسی مورد بررسی قرار گیرد.

مبانی نظری حکومت اسلامی و ولایت فقیه

در میان متفکران الهی در مورد انسان دو طرز فکر وجود دارد: برخی معتقدند که هر پدیده (از جمله انسان) در اصل حدوث خود به مبدأ فاعلی نیازمند بوده، بدون سبب نخست (واجب الوجود) یافت نمی شود. ولی پس از تحقق، شیء به حال خود واگذار شده، مسؤولیت دوام وی بر عهدهٔ خودش است و در بقا به سبب محتاج نیست.

دستهٔ دوّم بر این باورند که سبب نیاز به مبدأ فاعلی همان فقر ذاتی موجودی است که هستی او عین ذاتش نیست، لذا بین حدوث و بقا فرقی نیست و در هر حال به سبب نخست (واجب الوجود) محتاج خواهد بود و مبدأ نخست هرگز او را به حال خود رها نمی کند.

گروهی از این دسته دوم، که انسان شناسان الهی اند، معتقدند که جامعهٔ بشری هرگز، در هیچ بُعدی ازابعاد زندگی، از مصلح غیبی بی نیاز نیست؛ خواه از لحاظ فیض معنوی و ولایت تکوینی و وساطت در افاضه و مانند آن که از این جهت بین معصوم مشهور و معصوم مستور امتیازی نیست و خواه از لحاظ فیض زمامداری و رهبری جامعهٔ بشری در مسایل سیاسی و نظیر آن. از این رهگذر پیوند جامعه با رهبر معصوم را ضروری دانسته و در پرتو

خلافت نایبان راستین آن حضرت این ارتباط همواره محفوظ می ماند و این همان منصب ولایت فقیه است که ادامهٔ حکومت معصومان است و پیروی از این زمامداران جامع شرایط فقاهت و عدالت و مدیریت و سیاست به منزلهٔ اطاعت از رهبران معصوم خواهد بود.[۱]

نکتهٔ مهم دیگر اینکه بازگشت ولایت فقیه عادل به ولایت فقاهت و عدالت است و شخص فقیه، منهای شخصیت حقوقی خود، هیچ سمتی ندارد، بلکه در تمام احکام همتای امت بوده و شخصیت حقوقی وی نیز فقط فقاهت و عدالت است که هرگز افزون طلبی را که عین سفاهت و جهالت است، امضا نمی کند و هیچ گاه برتری خواهی را که عین خیانت و ضلالت است نمی پذیرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرجع تشخیص این اوصاف و استمرار آن در ولی فقیه، مجلس خبرگان است.

---

۱. *آیة اللّه جوادی آملی*، ولایت فقیه، رهبری در اسلام.

مبانی فقهی و حقوقی مجلس خبرگان

بررسی مبانی فقهی و حقوقی این مجلس و همچنین پایه های مشروعیت تصمیمات آن نیاز به ذکر مقدماتی دارد:

اول ـ مطابق آنچه امام خمینی(ره) در بحث ولایت فقیه از کتاب «البیع» خود فرموده[1]، تمامی فقهای جامع الشرایط در زمان غیبت از سوی ائمه علیهم‌السلام به منصب ولایت منصوب گشته اند. بر تمام آنان لازم است که برای اجرای احکام اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت بکوشند و اگر توانستند، به صورت انفرادی یا اجتماعی، به تشکیل حکومت اسلامی بپردازند. ولی اگر به هیچ صورتی موفق به انجام این کار نشدند از منصب خود ساقط نشده، همچنان بر امور مسلمین ولایت دارند.

دوم ـ هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد، بر دیگران و از جمله سایر فقهای جامع شرایط، لازم است که از او پیروی کنند و در اموری که وی متصدی آنها شده است، بدون اذن او مداخله نکنند.

هرگاه بین فقهای مزبور در مورد تصدی حکومت اسلامی تزاحمی پیش آید و چند تن برای این کار صلاحیت داشته باشند، چه باید کرد؟

---

۱. *امام خمینی، کتاب البیع*، ج۲، ص۴۶۶.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با پیش بینی نهادی تحت عنوان «مجلس خبرگان رهبری» به پرسش فوق پاسخ داده، تعیین رهبر را فقط از طریق این مجلس مجاز و امکان پذیر دانسته است. آیا می توان این راه حل قانون اساسی را از منظر فقهی تبیین و به اصطلاح مشروعیت آن را اثبات کرد؟

صاحب نظران بدین پرسش پاسخ های گوناگون داده اند که ذکر همهٔ آنها از حوصلهٔ این مقال خارج است، امّا به طور مختصر می توان گفت: در صورت تعدد واجدین شرایط رهبری و احتمال تزاحم در بین آنان به منظور جلوگیری از هرج ومرج در امور جامعه، فقط یکی از فقهای مزبور باید در رأس حکومت قرار گیرد، از آنجا که این فقیه، باید دارای شرایط و صفات علم و تخصص باشد و تشخیص این صفات در توان همهٔ مردم نیست، براساس قاعده فطری لزوم رجوع جاهل به عالم، باید به اهل خبره مراجعه کرد. لکن چون رهبری، برخلاف مرجعیت تقلید که مربوط به فرد است، مسأله ای عمومی و مربوط به همهٔ افراد جامعه است و نمی توان مردم را مخیر کرد که خود به هر یک از اهل خبره که خواستند مراجعه کنند؛ به عبارت دیگر، در یک مسألهٔ عمومی تخییر فردی غیر معقول است؛ پس باید سراغ تخییر جمعی رفت که همان رجوع به آرای اکثریت مردم در انتخاب اعضای مجلس خبرگان رهبری است.

برای این منظور، همچنین می توان به یک نکتهٔ ارتکازی عقلایی و مرجح بودن شهرت در فقه نیز استناد کرد. افزون بر این انتخاب خبرگان از سوی مردم، موجب ارتقای سطح مشارکت سیاسی و استحکام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی و بالا رفتن درجه مقبولیت آن در بین مردم می

شود. بدین ترتیب می توان گفت شیوهٔ ارائه شده در قانون اساسی در تعیین ولی فقیه (مجلس خبرگان رهبری منتخب مردم) نه تنها مشروع است، بلکه در حال حاضر مناسب ترین روش نیز به شمار می آید.

جایگاه و وظایف مجلس خبرگان

در جمهوری اسلامی ایران مقام رهبری مهمترین رکن نظام است. این منصب از لحاظ شرعی، به خاطر نیابت امام معصوم(ع)، جایگاه رفیعی دارد و از لحاظ حقوقی محور مشروعیت نظام و اِعمال قدرت حاکمیت در جامعه است. انتقادات غیرمسلمانان و حتی مسلمانان غیر معتقد به ولایت فقیه بر این نظام با اندکی تأمل در نقش و جایگاه مجلس خبرگان در قانون اساسی به راحتی قابل رد است. این مجلس عنصر اصلی انتخاب و کنترل رهبری و ابزاری مطمئن در ارزیابی عملکرد و اوصاف و شرایط ولی فقیه در هر زمان است.

وظایف مجلس خبرگان طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از:

۱ ـ تعیین مقام رهبری

طبق اصل یکصدوهفتم قانون اساسی، تعیین رهبر، مهمترین وظیفهٔ مجلس خبرگان رهبری است. در این اصل آمده، پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهدهٔ خبرگان منتخب مردم است.

خبرگان رهبری دربارهٔ همهٔ فقهای واجد شرایط مذکور در اصول

پنجم ویکصدونهم، بررسی و مشورت می کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصدونهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همهٔ مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.

۲ ـ نظارت بر عملکرد و شرایط رهبری

وظیفهٔ دیگر مجلس خبرگان، مطابق اصل یکصدو یازدهم، نظارت بر عملکرد و شرایط رهبری است، در این اصل چنین آمده:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد، تشخیص این امر به عهدهٔ خبرگان مذکور در اصل یکصدوهشتم می باشد.»

۳ ـ بازنگری و تجدید نظر در قانون کیفیت انتخاب خبرگان، تعداد و شرایط آنها

کیفیت انتخاب خبرگان، تعداد و شرایط آنها و تصویب مقررات مربوط به وظایف این مجلس آخرین وظیفه خبرگان است. در اصل یکصدوهشتم قانون اساسی چنین می خوانیم:

«قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره، باید به وسیله فقهای اولین شورای

نگهبان تهیه و با اکثریت آرای آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد.

از آن پس، هرگونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.»

دوره، تعداد و شرایط نمایندگان مجلس خبرگان

در مادهٔ پنجم از فصل چهارم قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری مدت یک دورهٔ مجلس خبرگان هشت سال تعیین شده، در این قانون می خوانیم:

«خبرگان، برای مدت هشت سال انتخاب می شوند و شش ماه به پایان هر دوره، باید انتخابات دوره بعد، آغاز گردد، به طوری که سه ماه به پایان هر دوره، انتخابات دوره بعد خاتمه یافته باشد.»

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی ایران دو دوره مجلس خبرگان تشکیل شده و اینک در آستانه پایان دورهٔ دوم قرار داریم.

دورهٔ اول مجلس خبرگان رهبری در تاریخ بیست وسه تیرماه ۱۳۶۲، با پیام حضرت امام خمینی(ره) به خبرگان منتخب مردم، افتتاح شد. دورهٔ دوم این مجلس پس از انتخابات عمومی در تاریخ اوّل اسفند ۱۳۶۹ با پیام مقام معظم رهبری افتتاح شد.

تعداد نمایندگان مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اول ۸۳ نفر بود و طبق آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری، از تاریخ آمارگیری سال ۱۳۶۵ به ازای هر یک میلیون نفری، که به جمعیت هر استان اضافه شود، یک نماینده دیگر به نمایندگان آن استان افزوده خواهد شد.

از بحث های مهم در مورد مجلس خبرگان رهبری شرایط و مرجع تشخیص این شرایط در نمایندگان آن است، که امت انقلابی، مسلمان و

شهیدپرور ایران باید، با دقت بسیار زیادی در احراز شرایط در افرادی که انتخاب می کنند، تأمل کنند تا جایگاه رفیع این مجلس در نظام اسلامی حفظ گردد.

مادهٔ سوم از فصل دوم قانون انتخابات و آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری شرایط انتخاب شوندگان را چنین تعیین کرده است:

مادهٔ ۳ـ خبرگان منتخب مردم باید دارای شرایط زیر باشند:

الف) اشتهار به دیانت و وثوق به شایستگی اخلاقی.

ب) اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی از مسایل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد.

ج) بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسایل روز

د) معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی ایران

هـ) نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی

طبق تبصرهٔ یک ذیل مادهٔ سوم فقهای شورای نگهبان مرجع تشخیص شرایط داوطلبان نمایندگی در این مجلس به شمار می آیند.

ساختار مجلس خبرگان رهبری

مجلس خبرگان رهبری، که از نهادهای رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران است، در شهر مقدس قم تشکیل می شود و دارای عناصر و ارکان ذیل است:

۱ ـ هیأت رئیسه؛

الف) هیأت رئیسه سنّی؛

ب) هیأت رئیسه دائم؛

۲ ـ کمیسیون ها و هیأت تحقیق خبرگان؛

۳ ـ دبیرخانه.

۱ ـ هیأت رئیسه

الف) هیأت رئیسه سنی

درجلسهٔ افتتاحیه، هیات رئیسه سنی که مرکب است از رئیس، نایب رئیس، از سالمندترین و دو منشی از جوانترین اعضای حاضر در جلسه، ادارهٔ جلسه را بر عهده می گیرد و سپس مراسم تحلیف برگزار می شود. آخرین وظیفهٔ هیأت رئیسه سنی انجام انتخابات هیأت رئیسهٔ دائم است.

ب) هیأت رئیسه دائم

هیأت رئیسهٔ دائم مجلس خبرگان مرکب از ۵ نفر است:

رئیس، دو نائب رئیس و دو منشی که برای مدت دو سال، با رأی مخفی انتخاب می شوند.

انتخاب رئیس، با رأی اکثریت مطلق خبرگان و انتخاب نایبان و منشی ها هر کدام جداگانه، بااکثریت نسبی و رأی مخفی، انجام می شود.

۲ ـ کمیسیون های خبرگان

طبق قانون تشکیل کمیسیون ها، مجلس خبرگان می تواند برای هر یک از وظایفی که بر عهده دارد جهت بررسی های مقدماتی وتهیه گزارش کمیسیونی از اعضای خبرگان تشکیل دهد، تعداد اعضا و مدت آن را مجلس خبرگان تعیین می کند.

کمیسیون های تشکیل یافته درمجلس خبرگان عبارت است از:

الف) کمیسیون تدوین و بررسی قانون انتخابات و آیین نامه داخلی

این کمیسیون دائمی است. هرگونه تغییر و یا اصلاح دربارهٔ قانون انتخابات و آیین نامهٔ داخلی، با پیشنهاد کتبی حداقل ۵ نفر از اعضای خبرگان، به هیأت رئیسه، در کمیسیون رسیدگی می شود و گزارش آن برای تصویب به مجلس ارائه می شود.

تعداد اعضای این کمیسیون ۱۱ نفر است که برای مدت دو سال با پیشنهاد هر یک از خبرگان و تصویب مجلس تعیین می شوند.

ب) کمیسیون امور محاسبات و بودجه و امور مالی

وظایف این کمیسیون بیشتر برآورد هزینهٔ مورد نیاز مجلس خبرگان، رسیدگی انجام محاسبات دقیق بودجهٔ سالانه و اعتبارات مجلس خبرگان، مراقبت و نظارت در اجرای مقررات بودجه مصوب مجلس خبرگان و تقدیم گزارش در مورد امور فوق به مجلس خبرگان است.

ج) کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی

به منظور آمادگی خبرگان، برای اجرای اصل یکصدوهفتم[1] و شناخت حدود شرایط مذکور در اصل یکصدونهم[2]، قانون اساسی، کمیسیونی مرکب از ۱۵ تن از نمایندگان تشکیل می شود تا دربارهٔ همهٔ مسایل مرتبط به

---

۱. اصل یکصدو هفتم قانون اساسی:

پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم، به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است.

خبرگان رهبری دربارهٔ همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم، بررسی و مشورت می کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائلی سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصدونهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند.

رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.

رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

۲. اصل یکصدونهم قانون اساسی: شرایط و صفات رهبر:

۱ ـ صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه.

۲ ـ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳ ـ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

درصورت تعدّد واجدینِ شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد، مقدم است.

این اصول تحقیق کند.

د) هیأت تحقیق (راجع به اصل ۱۱۱ قانون اساسی)

طبق اصل یکصدویازدهم قانون اساسی نظارت برعملکرد و شرایط رهبری بر عهدهٔ مجلس خبرگان است. به منظور اجرای این اصل، خبرگان با اکثریت مطلق آرا در مرحله اول و در صورت عدم تحصیل اکثریت مطلق، با اکثریت نسبی درمرحلهٔ دوم، از میان اعضای خود، هیأت تحقیقی مرکب از ۷ نفر، برای مدت ۲ سال، با رأی مخفی انتخاب می کند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل کنند.

۳ـ دبیرخانهٔ مجلس خبرگان

براساس قانون تشکیل دبیرخانه مجلس خبرگان (مصوب ۷۱/۱۱/۲۸)، دبیرخانه مجلس خبرگان نهادی قانونی است که زیر نظر هیأت رئیسه مجلس خبرگان اداره می شود و برای انجام مأموریت ها و مسؤولیت ها و تنظیم امور مربوط به مجلس خبرگان تشکیل می گردد. مسئول دبیرخانه با تصویب هیأت رئیسه و حکم رئیس تعیین می شود.

اهم وظایف این دبیرخانه عبارت است از:

الف) تنظیم کلیهٔ امور مربوط به مجلس، کمیسیون ها و هیات رئیسه و ارتباط با رئیس مجلس و برقراری ارتباط متقابل؛

ب) تنظیم روابط مجلس، کمیسیون ها، هیأت ها و اعضا با مقام معظم رهبری و دستگاه های گوناگون کشور؛

ج) چاپ و انتشار مصوبات مجلس به صورت اختصاصی یا عمومی و انعکاس اخبار مجلس خبرگان به رسانه های گروهی؛

د) تحقیق و پژوهش در موضوع حکومت اسلامی، به ویژه ولایت فقیه[1]؛

ـ تهیه صورت مذاکرات مجلس، کمیسیون ها و هیأت ها؛

ـ نگهداری، طبقه بندی و بایگانی اسناد، مدارك و مصوبات مجلس خبرگان.

---

۱. دبیرخانه خبرگان برای تحقق این وظیفه اقدام به تشکیل بخش تحقیقات علمی کرده است. این بخش با همکاری صاحب نظران و اندیشمندان حوزه و دانشگاه مباحث نظری حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مورد تحقیق قرار می دهد. فصلنامهٔ «حکومت اسلامی» که در موضوع مباحث نظری حکومت اسلامی و اندیشه سیاسی اسلام منتشر می شود، نتیجه بخشی از تلاش های این دبیرخانه به شمار می آید.

جایگاه مردم در انتخابات خبرگان

همهٔ حکومت های رایج در جهان، از گذشته تا امروز، داعیهٔ مردمی بودن و مقبولیت عامه دارند. امروز دموکراسی های غربی مردمی بودن را شاخصهٔ اصلی خود قلمداد کرده و حکومت های دیگر را به خاطر عدم دخالت و مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی خود مورد حمله و انتقاد قرار می دهند. آنها نقش و جایگاه مردم در جمهوری اسلامی ایران را مورد تردید قرار داده، برای ایجاد دموکراسی از نوع غربی در ایران تبلیغات می کنند. در حالی که نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود در نظام اسلامی و قانون اساسی کاملاً شناخته شده و انتخاب رهبری و قوای مقننه و مجریه به عهدهٔ مردم است.

مشکلی که در انتخاب رهبری به صورت مستقیم به وسیلهٔ رأی مردم وجود دارد، شناسایی فقیه واجد شرایط رهبری از میان سایر فقهاست. این انتخاب، مانند سایر موضوعات علمی و تخصصی، به عهدهٔ خبرگان نهاده شده است. البته واضح است که تشخیص ولی فقیه را نمی توان، مانند مرجع تقلید، به آحاد مردم سپرد. بی تردید اگر هر کس، به تشخیص خود، به خبره یا خبرگانی مراجعه کند و از آنان بخواهد که فقیه واجد شرایط برتر را از بین فقهای جامع الشرایط تعیین کنند، هرج و مرج در جامعه حاکم می شود.

به نظر می رسد از آنجا که تشخیص ولی فقیه و رهبر امری اجتماعی است، شناسایی رهبر نیز وظیفه ای عمومی است لذا عموم مردم باید در آن

مداخله کنند. ولی چون مداخله مردم، به صورت فردی، به هرج و مرج می انجامد، پس ناگزیر باید رأی اکثریت را ملاك عمل قرار داد؛ چرا که غیر از این، راه معقول و مناسب دیگری وجود ندارد. زیرا ترجیح رأی اقلیت بر اکثریت بدون شک موجب تضییع حقوق اکثریت خواهد شد و به اصطلاح ترجیح مرجوح است و عقلاً قبیح شمرده می شود.

و امّا واگذاشتن امر تعیین رهبر به خود خبرگان، بدون دخالت انتخاب مردمی، مشکلی را حل نمی کند، یعنی نمی توان گفت که خبرگان از بین فقهای جامع الشرایط رهبر را تعیین کنند. بدون آنکه لازم باشد برای تعیین همین افراد خبره از آرای عمومی استفاده کرد. زیرا اولاً، معلوم نیست در این صورت چه مرجعی باید اهل خبره را شناسایی و تعیین کند و ثانیاً، اگر مردم که مأمور به رجوع به اهل خبره برای شناسایی رهبرند، خبرگان مزبور را قبول نداشته باشند چه باید کرد؟ و آیا تشخیص خبرگان غیرمنتخب، در حق مردمی که آنها را انتخاب نکرده اند، حجت است یا خیر؟

بدین ترتیب به نظر می رسد که بهترین راه برای تعیین خبرگان، مراجعه به آرای مردم و انتخابات عمومی است؛ بنای عقلا نیز بر همین روش استقرار یافته است و یا حداقل ارتکاز عقلا چنین است که در مورد تعیین حاکم یا نماینده، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به آرای اکثریت مراجعه می کنند. بدین سبب در تمامی نظام های حکومتی دنیا (غیر از حکومتهای استبدادی) به طور ارتکازی به روش انتخاب اکثریت مراجعه می شود.

نکتهٔ دیگری که در تأیید این روش می توان بدان استناد کرد عنصر

مقبولیت مردمی است. بدین معنا که در تعیین خبرگان انتخابات عمومی رضایت مردم بیشتر تحصیل می گردد، رهبر منتخب چنین خبرگانی نیز از پایگاه مردمی مستحکم تری برخوردار خواهد بود و این امر باعث استحکام پایه های حکومت اسلامی و دوام بیشتر آن خواهد شد.

اینک در آستانهٔ انتخابات سومین دورهٔ مجلس خبرگان، مردم انقلابی و مسلمان در معرض امتحانی سنگین قرار دارند که آیندهٔ سیاسی کشور را رقم خواهد زد. دقت در انتخاب خبرگان شایسته و دارای صلاحیت های لازم، که به ولایت فقیه و انقلاب اسلامی معتقد باشند، استواری نظام اسلامی را تضمین خواهد کرد. وصیت الهی سیاسی حضرت امام (ره) همیشه راهنما و چراغ راه ملت سرفراز ایران است. حضرت امام خمینی(ره) در فرازی از وصیت نامهٔ خود خطاب به مردم شریف ایران وظیفهٔ سنگین آنان را چنین گوشزد می فرماید:

> اگر خبرگان ـ که با انتخاب ملت تعیین می شوند ـ از روی کمال دقت و یا مشورت با مراجع عظام هر عصر و علمای بزرگ سرتاسر کشور و متدینین و دانشمندان متعهد به مجلس خبرگان بروند، بسیاری از مهمات و مشکلات به واسطهٔ تعیین شایسته ترین و متعهدترین شخصیت ها برای رهبری یا شورای رهبری، پیش نخواهد آمد، یا با شایستگی رفع خواهد شد. و با نظر به اصل یکصدونهم و یکصدودهم قانون اساسی، وظیفه سنگین ملت در تعیین خبرگان و نمایندگان در تعیین رهبر یا شورای رهبری، روشن خواهد شد که اندك مسامحه در انتخاب چه آسیبی به اسلام و کشور جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد که احتمال آن ـ که در سطح بالایی از اهمیت است ـ برای آنان تکلیف الهی ایجاد می کند.

امید است بار دیگر جهانیان شاهد حضور یکپارچه مردم درانتخابات سومین دوره مجلس خبرگان رهبری، که نمادی شکوهمند از مشارکت و بلوغ سیاسی مردم ایران است، باشند.